

کتاب ارسال

تاریخ توحات اسلامی در اروپا

فرانسه

سوئیس

ایتالیا

عزیز دریای مدیترانه

تعمیر و تجدید و باورنی از

۳



تألیف: شکیب ارسلان



تاریخ فتوحات اسلامی

در اروپا

فرانسہ، سویس، ایتالیا و جزائر دریای مدیترانہ

ترجمہ و مقدمہ و پاورقی از

علی دوانی

حق طبع برای مترجم محفوظ است



134979

پیشگفتار

کتاب «تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا» که اینک در معرض مطالعه خوانندگان محترم است، برای نخستین بار اطلاعات جامع و بی نظیری در اختیار فارسی زبانان می گذارد که تاکنون در منابع فارسی و عربی سابقه نداشته است. ما شنیده و خوانده بودیم که اسلام تا سویس و فرانسه و ایتالیا و جزائر دریای مدیترانه و پرتغال و نورماندی رفته است، ولی از تفصیل آن بی خبر بودیم. اینک شما خوانندگان فرصت کافی دارید که ماجرای آنرا در این کتاب بخوانید.

اگر سربازان اسلام با همان خلوص و معنویت نخستین و به اتکای ایمان بخدا و جهاد در راه او در کشورهای اروپائی پیش می رفتند، یا تصمیم می گرفتند پیش بروند امروز اوضاع دنیا طور دیگر بود. ولی افسوس که نزاع قبیله ای میان اعراب مسلمان و میان آنها و بربرها و خود کامگی سران و خلفای انداس و رقابت ها و نزاع های قومی یادگار دوران جاهلیت، مانع سیر اسلام و بقای آثار تمدن اسلامی در اروپا شد، بطوری که بکلی از آنجا عقب نشست.

نظر به اینکه مورخان و راویان این جنگها بیشتر روحانیون و راهب های متعصب مسیحی بوده اند و تاریخ این جنگها در منابع اسلامی هم کمتر آمده است لذا در مقدمه کتاب به استناد نوشته و گواهی مورخان مسیحی و اروپائی و صاحب نظران مطلع و بیگانه قسمت های ناگفته آن و قضاوت های عادلانه گروهی از آنان را بطور فهرست آوردیم تا حق از باطل جدا شود و نور از ظلمت امتیاز یابد. از این رو لازم است که خوانندگان نخست مقدمه کتاب را به بینند و سپس به مطالعه اصل کتاب پردازند.

دورنمای مسیحیت اروپا قبل از اسلام

بطوری که خوانندگان محترم ملاحظه میکنند ، بیشتر مدارك این کتاب روایات و تواریخی است که راهب ها و رجال کلیسا و کشیش های مسیحی اروپا آورده اند . در آن زمان که اسلام از راه شمال افریقا وارد اسپانیا شد و به سرعت در قلب اروپای غربی پیش میرفت ، مهمترین موضوعی که افکار اروپائیان را بخود مشغول داشته بود دیرسازی و نذر و نیاز برای دیرها و زیارت کلیساها و عقاید خرافی مسیحیت بود که همه از نفوذ زاید الوصف پاپها سرچشمه می گرفت .

پاپها با کمال قدرت و بیرحمی بردنیای مسیحیت حکومت میکردند . روم غربی تجزیه شده بود ، و قسمت مهمی از قدرت آن به « بیزانس » که پایتخت آن شهر معروف « قسطنطنیه » بود منتقل گردید ، و به « روم شرقی » شهرت یافت .

روم غربی متلاشی شد و شکوه و عظمت خود را از دست داد و بجای آن روم شرقی بسط و توسعه پیدا کرد . البته نه از لحاظ علم و تمدن بلکه فقط از لحاظ نفوذ مسیحیت و دین . در سراسر اروپای شرقی و غربی علم و دانش فقط در انحصار راهب ها بود که فقط خواندن و نوشتن می دانستند و نقاشی و برخی از هنرهای دیگر را زنده نگاه داشته بودند . دانش آنها نیز حفظ زبان یونانی در اروپای شرقی و زبان لاتینی در اروپای غربی بود . یعنی مناطقی که امروز کشورهای ترکیه و یونان و ایتالیا و فرانسه و سوئیس و آلمان و اسپانیا و انگلستان و غیره را تشکیل می دهد ، چون مقامات مسیحی با فلسفه و منطق و فعالیت علمی و هنری مخالف بودند ، بمرور ایام چراغ آن در سراسر قلمرو مسیحیت شرقی و غربی خاموش شد .

مسیحیت به صومعه نشینی و ساختن دیروانزواای از خلق و ترك دنیا و توجه به آخرت و ریاضت گرائید و نفوذ و قدرت مطلق در اختیار پاپ و علم و دانش بهمان صورت جزئی در انحصار قدیسان و راهب ها و کشیش ها و یا اسقف ها بود که بر جان و مال مردم حکومت میکردند .

« جامعه روحانیت آنگلساکسون چون شالوده اش بدست دعوات رومی و در واقع بدست خود پاپ ریخته شده بود ، مدتی متمادی بهمان قرار باقی مانده علاقه

محکمی با روم داشت . گروه بیشماری از اهل علم و عوام الناس از انگلستان به زیارت روم میرفتند و حتی يك پادشاه ساکسون ایام آخر عمر خود را در صومعه روم گذرانید ۶۹۸ میلادی (۱) .

«رئیس دسته‌هایی که از مسیحیان در ایالت‌های مختلفه بودند بعنوان «اسقف» خوانده میشد شخصی بود **پطرس** نام و به دنبال **پولس** به «رم» آمد ، اولین اسقف مسیحیان گردید ، کم‌کم جانشینان او که به اسم پدر یا پاپ خوانده میشدند بعنوان پاپ مشهور گردیدند . پاره ای از اصول این مذهب در کام عده‌ای از متمولین و اشخاص دارا خوش آمد ، علی‌الخصوص که این قبیل اشخاص چون راه وصولشان بمقامات حکومتی مسدود بود امیدوار بودند که شاید با کمک توطئه و تحریک و بدستکاری پیروان ساده و محجوب پیامبر ناصره بتوانند دست خود را بجائی بندکنند . کار بجائی رسید که حکومت ظنین گردید و در صدد مداخله بر آمد . (۲)

مسیحیت همچنان توسعه و بسط می‌یافت . اکنون دیگر مبارزه میان مسیحیان و غیر مسیحیان نبود ، بلکه در میان فرقه‌های مختلفه مسیحی مبارزات وسیعی در گرفت و هر دسته بر ضد دسته دیگر عمل میکرد و عدم تحملی که نسبت به یکدیگر نشان می‌دادند واقعاً حیرت انگیز است . سراسر آفریقای شمالی و آسیای غربی و اروپا بصورت میدان‌های نبردی در آمده بود که در آنها مسیحیان می‌کوشیدند سایر برادران مسیحی خودشان را بضر چوب و چماق و نظایر این قبیل وسائل عالی و نجیبانه ! به حقیقتی که خودشان معتقد بودند ، مؤمن سازند (۳) .

بزرگترین دولت آنروز اروپا یعنی بعد از تجزیه رومی غربی و بموازات ظهور اسلام فرانسه بود که شامل سویس و شمال ایتالیا و اسپانیا و آلمان می‌شد ، بهمین جهت

(۱) تاریخ قرون وسطی آلبرماله ج ۱ ص ۱۱۳

(۲) داستان بشر - تألیف هیند ریک ویلم وان لون دانشمند هلندی ترجمه جمالزاده

(۳) - نگاهی به تاریخ جهان - جواهر لعل نهرو نخست وزیر متفکر و فقید هندوستان

ترجمه محمود تفضلی ج ۱ ص ۳۱۰

عرب‌ها به آن سرزمین بزرگ (الارض الکبیره) می‌گفتند «فرانسه نیز به نواحی متعددی تقسیم شده بود که هر کدام در تحت حکومت مستقل و خود مختار یکی از اشراف قرار داشت و آنها اغلب با یکدیگر می‌جنگیدند ، اما همه آنها از امپراتور و از پاپ بیش از خودشان می‌ترسیدند و به این جهت با یکدیگر متحد گشتند و به مقابله در برابر قدرت آنها پرداختند (۱)

پاپ‌ها نخست تشکیلات منظمی نداشتند ولی در هزاره مسیحی با تشکیل مجمعی از کار دینال‌ها برای نخستین بار کشیشی بنام «گری گوری» بمقام پاپی انتخاب شد . بموازات حمله مسلمین وضع پاپ‌ها و راهبها و نگهبانان مسیحیت سرو سامانی نداشت ، ولی در عین حال مسئله روز در تمام نقاط اروپا ساختن دیرو احترام به شعائر مسیحیت و تکفیر کسانی بود که کوچکترین بی‌اعتنائی به دیرو کلیسامی نمودند .
دیروها دارای اموال منقول و غیر منقول بیشماری بود که از راه نذورات و اوقاف به آنها هدیه میشد .

کار پاپ‌ها و کشیش‌ها از لحاظ نفوذ و زندگی بسیار مرفه و رضایت بخش بود در حقیقت قدرت معنوی و حتی مادی ملت در دست آنها بود ، نفوذ زاید الوصف و دخالت‌های ناروای آنان مردم و مخصوصاً امر او پادشاهان مسیحی را آزرده ساخته بود . مسیحیت روم شرقی از پاپ پیروی نمی‌کرد و خود تشکیلات جداگانه داشت ، و تابع کلیسای «ارتدکس» بود . عمده فعالیت‌ها در حوزه اروپای غربی و نفوذ مطلق از آن پاپ بود .
« پاپ‌ها سلاح نیرومندی در دست داشتند و میتوانستند کسانی را مرتد و خارج از مذهب و حمایت اجتماعی و قانونی مذهب اعلان کنند و با این سلاح بر امپراتوران غلبه میکردند . در عمل هم یکی از امپراتوران مغرور آلمان بنام «هیلدبراند» چنان مورد فشار پاپ زمان خود قرار گرفت که ناچار شد برای طلب بخشایش از او با پای پیاده در میان برف به «رم» برود و در مقابل محل اقامت پاپ (گریگوری) در «کانوسا» در ایتالیا مدت‌ها انتظار بکشد تا پاپ بالاخره بر سر لطف آمد و او را بحضور پذیرفت! (۲)

(۱) نگاهی به تاریخ جهان - ج ۱ - ص ۳۵۲

(۲) نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۳۸۸

فتوحات مسلمانان

چون در این کتاب که گفتیم متن آن بقلم مورخان اروپائی و رجال کلیسا یا روایات راهب های متعصب است، ناگزیریم که دورنمائی ازوضع اروپا وفتوحات اسلامی را ترسیم کنیم. اینک قلم را بدست رنه گروسه عضو آکامی فرانسه میدهیم که حملات نخستین مسلمانان را برای بسط و توسعه ممالک اسلامی بطور فشرده شرح میدهد « هنگامیکه ایران و بیزانس روم شرقی (Byzance) بر اثر زرد و خورد های طولانی روبه ضعف و انحطاط میرفتند، محمد ﷺ اعراب را زیر لوای دین جدیدی که مآلاً آنان را برای مبارزه باد و امپراطوری بزرگ آماده می ساخت، گرد آورد.

پیروزی اسلام در آغاز امر بدین علت بود که انقلاب اسلامی درست هنگامی ظهور کرد که شرق بر علیه نفوذ تمدن یونان و شریعت مآبی بیزانس برخاسته بود. زیرا امپراطوری مختلط یونان و روم (روم شرقی) در طول دوست سال خود را شریعتمدار و رکن اساسی مذهب در آسیای غربی میدانست. قوم عرب در سایه قرآن با جهاد یعنی جنگ مقدس اسلامی به دنیای غرب پاسخ داد.

چنین بنظر میآید که پیروزی عرب در سوریه و مصر تا حدی معلول نارضایتی و مخالفتی بوده است که مسیحیان طرفدار وحدت روح در عیسی یعنی سریانی ها و قبطی های مسیحی و امثال آنان نسبت به رهبری دینی بیزانس داشتند. زیرا حکومت بیزانس آنان را بعنوان ملحد و زندیق دچار شکنجه و آزار می ساخت. با توجه به این موضوع میتوان به علل پیروزی سریع و سهل الوصول مسلمانان عرب در سوریه و فلسطین (جنگ اجنادین در سال ۶۳۴ میلادی و جنگ یرموک در ۶۳۶ و تصرف اورشلیم در ۶۳۸ میلادی) و مصر (تصرف اسکندریه در ۶۴۶) پی برد. دنباله این پیروزی ها تا شمال افریقا کشیده شد و در سال ۶۷۰ میلادی مجاهدین اسلام در شمال آفریقا شهر «قیروان» را بنا نهادند و در این زمان متصرفات بیزانس در آسیا به شبه جزیره آناتولی (آسیای صغیر) رسید. چیزی نمانده بود که عمر امپراطوری بیزانس در برابر حملات اولیه عرب پایان

برسد . از سال ۶۷۳ تا ۶۷۷ ناوگان عرب به دریای مرمره وارد شدند . وقسطنطنیه را از راه دریا محاصره کردند ، وقسطنطین چهارم امپراطور بیزانس به کمک اختراع باروت جدیدی که روی آب نیز قابل اشتعال بود ناوگان عرب را مجبور به بازگشت نمود . در سال ۷۱۷ سپاه عرب که قدم بقدم در آسیای صغیر پیش رفته بودند از **داردانل** گذشتند و بار دیگر قسطنطنیه را از راه خشکی محاصره کردند ، ولی بر اثر پایداری **لئون سوم** کاری از پیش نبردند

پایداری «لئون سوم» در برابر هجوم عرب در مشرق نظیر ایام جنگ **پواتیه** بود که در سال ۷۳۲ اتفاق افتاد و **شارل مارتل** از امرای فرانسه حمله مسلمین را در مغرب در امتداد کوه‌های پیره (بین آسیا و فرانسه) درهم شکست
مسلمانان بر قسمتی از جزیره قبرس مسلط شدند (۶۸۶) و جزیره کرت را از تصرف بیزانس خارج ساختند (۱) .

فتح اسپانیا

مسلمانان عرب و بربرهای شمال آفریقا در سال ۹۲ هجری تحت فرماندهی سردار نامی **طارق بن زیاد** که خود از قوم سلحشور بربر و یکی از افسران لایق **موسی بن نصیر** فرمانروای آفریقا بود با ۱۲ هزار سپاهی از تنگه میان مراکش و اسپانیا که امروز بنام وی معروف به **جبل الطارق** است گذشت و در اندک زمانی سراسر اسپانیا که شامل کشور پرتغال کنونی هم بود فتح کرد .

دکتر گوستاو لوبون فرانسوی مورخ و محقق نامی در کتاب «**تمدن اسلام و عرب**» مینویسد : زمان لشکرکشی مسلمین اقوام **گت و لاتین** با هم در تحت یک حکومت اشرافی تربیت یافته ، در مردم روح بندگی و رقیت پیدا شده بود و چون اصل ثابتی در کار نبود و پادشاه و حاکم هر که بود تفاوت و فرقی بحال آنها نمی نمود ، لذا برای انقیاد هر فاتح و کشورستانی حاضر بودند . بدابحال آن لشکری که حال افرادش این باشد ، و تأسف در اینست که سرداران سپاه هم چون از امراء کشور بوده چندان محل اعتماد نبودند، زیرا

که سلطنت در «گت» انتخابی بوده و هر يك از امرا هوای سلطنت در سرداشت و بدین جهت همیشه بین آنها و طرفدارانی که داشتند نزاع و جدال در کار بوده و در نتیجه ، کشوری کسره به انحطاط رفته بود.

مباینت در احکام اجتماعی ، نفاق و شقاق داخلی ، فقدان حس سلحشوری ، عدم توجه بحال رعایا و پابند فلاح و زراعت شدن ، این بود حالت گت ها زمانی که اعراب وارد این کشور شدند . رقابت و نفاق داخلی بحدی بود که دو نفر از امرای بزرگ اندلس یکی گنت ژولی بن و دیگر اسقف اعظم اشبیلیه در لشکر کشی مسلمانان همراهی و مساعدت نمود ...

این فتح بانهایت سرعت انجام گرفت . تمام شهرهای بزرگ دروازه ها را بروی این سپاه فاتح گشودند و مانند قرطبه ، مالقه ، غرناطه ، طلیطله شهرهائی بدون مزاحمت فتح شده به تصرف مسلمین درآمدند ، و در طلیطله که پایتخت مسیحیان بود بیست و پنج تاج از سلاطین (گت) بدست آنها افتاد .

رفتار مسلمانان با اهل اندلس همان رفتاری بوده که با اهالی مصر و شام نموده بودند . اختیار اموال و معابد و قوانین آنها را بخودشان واگذار کرده و نیز آنها را مختار نمودند که زیر حکومت و قضات همکیش خود باقی مانده ، مطابق شروط چندی سالانه جزیه ای بدهند که مقدار آن در امراء و اشراف يك دینار (پانزده فرانک) و در عامه نصف دینار بوده است ، و آن شروط هم بقدری سبک و سهل و ساده بود که مردم همه آنها را بدون درنگ قبول نموده و جز يك عده ارباب ثروت و ملاکین گردنکش دیگر برای مسلمین ضرورتی باقی نماند که با کسی مقابله کنند (۱)

بگفته فلیپ حتی : «حمله اسلام به شبه جزیره ایبری که مدخل جنوب غربی اروپاست چنانکه از پیش گفتیم آخرین و هم برجسته ترین کار جنگی آنان بود . در واقع پیشرفت آفریقا و اروپائی مسلمانان در اینجا به نقطه آخر رسید ، چنانکه فتح ترکستان مرحله اخیر پیشرفت مصر و آسیائی بود (۲)

(۱) تاریخ تمدن اسلام و عرب ص ۳۳۱

(۲) تاریخ عرب - ج ۲ - ص ۶۳۳

نگوشه ای از تمدن اسلامی در اسپانیا

دانشمندان اسلامی و مورخان اروپائی که از فتوحات اسلامی سخن گفته‌اند در این موضوع اتفاق نظر دارند که درخشش تمدن اسلامی در اسپانیا باعث بیداری ملل مغرب زمین و اروپای مسیحی و مبدأ تحول و انقلاب علمی و صنعتی کنونی شد. جای شك نیست فلسفه و پزشکی و ادبیات و نجوم و هیئت و جغرافی و ریاضی و سایر رشته‌های علمی و فنی قبل از فتح اسپانیا و جنوب فرانسه و سویس و شمال ایتالیا تعلق به مسلمانان داشت، و چنانکه مورخان همین کتاب به تفصیل گفته‌اند، اروپا در خواب غفلت بسر می‌برد ولی چون بیشتر اروپایان و قایع تاریخی این کتاب روحانیون خرافی و رجال مغرض کلیسا بوده‌اند، لذا هنگام نقل وقایع تاریخی و جنگها و فتوحات مسلمین فقط از قتل و غارت و خرابی دیرها و تعرض به راهبها و تاراج موجودی کلیساها سخن گفته‌اند. از این رو برای اینکه خوانندگان سخنی چند از جمعی از مورخان دانشمند و منصفان بشنوند که از تعصب و عناد دیر و کلیسا برکنار بوده‌اند بقسمتی از آثار این فتوحات که مسلمانان بر جای گذاشتند اشاره میکنیم (۱)

قسمت اعظم کتاب ما (تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا) بقلم مسیو «رینو» فرانسوی است. این خاورشناس نامی هر چند رویدادهای رزمی را با حوصله و موشکافی و به نحوی محققانه بیان کرده و از منابع غربی و اسلامی مدارک زیادی ارائه داده است، ولی چنانکه پیداست از شائبه تعصب و غرض بدور نبوده و کمتر از فضائل نفسانی و آثار وجودی مسلمین و فاتحان شرقی سخن گفته است.

اینک گوشه ای از گواهی هموطن او دکتر گوستاو لوبون فرانسوی را بشنوید که چگونه از عظمت اسلام در اروپا یاد میکند.

دکتر «گوستاو لوبون» در فصل سوم کتاب خود تحت عنوان «تمدن اسلامی در اندلس» (اسپانیا) مینویسد: عمران و آبادی اندلس در عصر **وزیگت** محدود و تمدن آنان نظیر تمدن قوم وحشی بوده. مسلمانان مخصوصاً در خاتمه فتوحات خود شروع به ترقی

(۱) خوانندگان میتوانند تفصیل آنرا در کتابهای تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان و تاریخ تمدن اسلام و عرب گوستاو لوبون و تاریخ عرب فلیپ حتی و دیگر منابع بیابند.

- یا -

نمودند و در طول یکصدسال اراضی بائر تماماً مزروع و آباد و ابنیه و عمارات عالیه بنا نهاده و روابط تجاری خود را با اقوام دیگر برقرار نمودند ، و بعد به اشاعت علوم و فنون همت گماشته کتب یونانی و لاتینی را ترجمه کرده ، آموزشگاهها و دانشکده‌هایی تأسیس نمودند که تا مدتی مدید مورد استفاده اروپائیان واقع و از پرتو آن بهره‌مند بودند...

پیشرفت تمدن اسلامی در اسپانیا

... «از زمان عبدالرحمن (اول) یعنی از وقتی که اندلس از خلافت شرق مجزی و خلافت قرطبه برقرار گردید (سال ۷۵۶ م) تمدن عربی به اوج کمال رسیده و تا سیصد سال قرطبه از حیث علوم تاج افتخاری بر سر تمام شهرهای عالم بود... یکی از خصوصیات تمدن اسلامی در آن وقت همانا شوق مفرطی بوده است که در مسلمین بعلوم و فنون پیدا شده و در هر جا آموزشگاهها ، کتابخانهها و بنگاهها و مجامع علمی و ادبی تأسیس ، کتب یونانی را ترجمه نموده ، تحصیل هندسه ، هیئت ، طبیعیات ، شیمی ، طب با نهایت موفقیت جریان داشته و مامخصوصاً در محل خود معلوم خواهیم داشت که علمای اسلام در علوم و فنون ترقیات شایان و نمایانی نموده و موفق به اکتشافات مهمه گردیدند .

تجارت و حرفت نیز در نهایت درجه ترقی بوده ، معادن ، اسلحه ، پارچه‌های حریر و سایر منسوجات ، چرم‌های دباغی شده و شکر تماماً در اینجا فراهم آمده و توسط یهود و بربر که تجار آن عصر بودند به آفریقا و مشرق حمل میشد .

در مسلمانان استعداد فلاح و زراعت بیش از علوم و صنایع وجود داشت . چنانکه در اندلس برای آبیاری اسباب و وسائلی که حالیه موجودند غالباً همان اسباب هستند که بدست آنها بنا شده و همانها بودند که در اراضی ثروت خیز اندلس زراعت نیشکر ، توت ، پنبه ، موز ، برنج و غیره از روی قاعده دائر و تمام اندلس که این وقت به استثنای قطعات جنوبی که اینک میرود صحرای خشک عربیانی شود ، در آن وقت نمونه باغ ارم بود است ! مسلمین در تمام علوم و فنون استعداد و لیاقت خود را ثابت نموده و در امور عام المنفعه و تعمیرات عمومی در ردیف رومیان قرار گرفتند . هر طرف که ملاحظه میشد جادهها ، پلها ، کاروان سراها ، مسافر خانهها ، بیمارستانها ، و مساجد به کثرت موجود بودند .

- یب -

زمانیکه گزیمنس (۱) اسقف اعظم کتبی را که شماره آن بالغ بر هشتاد هزار جلد بود طعمه حریق نموده ، باخود خیال میکرد که آثار دشمنان مذهب مسیح را تا ابد از صفحه روزگار محو نموده است ، لیکن او از این نکته غافل بود که آنها علاوه بر آثار تحریری آثار دیگری از خود بیادگار گذاشته اند که تا ابد برای بقای نام آنها کافی است (۲)

بحریه (دریا نوردی) هم عالی و در نهایت درجه حسن انتظام بوده است و بدین جهت تجارت شان با اروپا و آسیا و آفریقا دائر و نامدتی تمام بحر متوسط (دریای مدیترانه) در قبضه آنها بوده است . « (۳)

«مسلمین در طول چند قرن کشور اندلس را از نظر علمی و مالی بکلی منقلب نموده و آنرا تاج افتخاری بر سر اروپا قرار داده بودند ، و این انقلاب نه در مسائل علمی و مالی تنها بلکه در اخلاق نیز بوده است .

بعضی از مورخین که تاریخ اسلام را به دقت مطالعه کرده اند در این عقیده با ما همراه و این مزیت اخلاقی را تصدیق مینمایند . از جمله مسیو سدیلو که در این خصوص از مورخین نامی است مینویسد : مسلمانان در آن عصر از حیث اخلاق و علوم و فنون بر مسیحیان مزیت داشته و بمراتب از آنها بالاتر بودند . در تمام حالات و اطوار و رفتار آنها ماده سخاوت و احسان و ایثاری که موجود بود نظیر آن در دیگر اقوام یافت نمیشد . از ممیزات آنها نسبت به اقوام دیگر که در واقع جزو مفاخر آنها باید شمرده یکی محترم شمردن نوع انسانی بوده است و از همین صفت خاص بواسطه سوء تفاهمی که در آن پیدا شد رسم دوئل در اروپا اشاعت یافت . سلاطین مسیحی «قسطنینه» و «ناوار» تا این درجه به حس و وفاداری خاصه میهمان نوازی مسلمین اعتماد داشتند

(۱) Ximeenens در زمان فردیناند و ایزابلا در «طلیطله» مقام اسقف اعظمی را دارا بوده است. این مرد نهایت درجه متعصب بود. چنانکه بعد از فتح غرناطه کتب مسلمین را طعمه حریق ساخت. ولادت او سال ۱۴۳۷ و وفاتش سال ۱۵۱۷ بوده است .

(۲) تاریخ تمدن اسلام و عرب صفحات ۳۰۴ - ۳۴۳

(۳) « صفحه ۲۴۴

که برای معالجه و مداوا همیشه بدون هیچ اندیشه‌ای به پایتخت آنها آمد و شد می نمودند . (۱)

گوستاولوبون بعد از توصیف « یادگارهای عربی و اسلامی در اندلس » مانند طرز ساختمان خانه ها ، مساجد زیبا و برخی ابنیه با شکوه طلیطله ، قصر مشهور « الحمراء » در غرناطه ، ساختمان با عظمت مسجد قرطبه و سایر بناهای شکوفان آنجا و شهر اشبیلیه که خواننده را غرق در اعجاب و شگفتی میکند و بی اختیار وادار به تحسین و درعین حال تأثر مینماید ، مینویسد :

« زبده و خلاصه اهل ذوق و علماء و ادباء وقت که در عالم تمدن آنروز معروفیت و شهرت داشتند در بار خلفای اندلس چون پروانه گرد شمع جمع شده بودند ، و چنانکه مسلم است آستان خلفای اندلس مہد علم و ادب و مآمن اہل هنر و صنعت و طبیعی است کہ صاحبان این عظمت و دستگاہ بخود بیالندودر اندیشه بگذرانند کہ همه سلاطین زمین می بایست از جلال و حشمت آنان عبرت گرفته ، از طالع ارجمند و بخت بلند ایشان حیرت برند . و الحق جا داشته است بر با لای طاق ایوان خود مانند یکی از سلاطین ہند چنانکہ در روایات مسطور است این بیت را با آب طلا نقش کنند :

اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است (۲)

گوستاولوبون در بخش « تمدن اسلامی در سیسیل » ضمن تشریح این موضوع مینویسد :
« مسلمین کہ بر جزیرہ (سیسیل) استیلا پیدا کردند کشاورزی و ہنر شروع بہ ترقی نمود . نواقص و خرابی های موجود را در اندک زمانی ترمیم و اصلاح نمودند . پنبہ ، نیشکر ، زیتون و درخت زبان گنجشک را از خارج طلبیدہ کشت کردند . یک رشتہ مجراہا و نہرہا احداث نمودند کہ هنوز باقی می باشد . از جملہ مجرائی بودہ کہ آب آن بوسیله شترگلو داخل نہر میشد کہ قبل از مسلمانان چنین چیزی وجود نداشت . حرفت و ہنر ہم ترقی کردہ رونقی بسزا حاصل نمود . کان های کشور از قبیل

(۱) تاریخ تمدن اسلام و عرب صفحہ ۳۵۰

(۲) ، ، ، ۳۴۵

کان نقره ، آهن ، مس ، گوگرد ، سنگ مرمر و سماق را با نهایت اهتمام و از روی قواعد صحیح استخراج می کردند ، پارچه حریری خیلی قشنگ می بافتند . در نورمبرگ يك رداء ابریشمی مال سلاطین سیسیل هنوز موجود است که در آن کتیبه‌ای بخط کوفی نقش شده است و تاریخ آن ۵۲۰ هجری مطابق ۱۱۳۳ میلادی می باشد . چنین معلوم میشود که فن رنگرزی از سیسیل به اروپا آمده است (۱) .

قرطبه مهد تمدن اسلامی

«نهر و» نخست وزیر فقید و دانشمند هندوستان در اثر کم نظیر خود «نگاهی بد تاریخ جهان» مینویسد دوران ۷۰۰ ساله حکومت اعراب در اسپانیا بسیار حیرت انگیز است اما آنچه بیشتر جالب توجه و حیرت انگیز میباشد ، تمدن و فرهنگ عالی و بزرگی است که عرب های اسپانیا که بنام «مورها» مشهور شده اند بوجود آوردند . یکی از مورخان که تحت تأثیر این تمدن قرار گرفته و تا اندازه ای مجذوب آن شده است می گوید :

« مورها آن حکومت حیرت انگیز « کوردووا » (قرطبه) را بوجود آوردند که از شگفتی های قرون وسطی بود و در موقعی که سراسر اروپا در جهل و بربریت و جدال وزد و خورد غوطه می خورد به تنهایی مشعل دانش و تمدن را روشن نگاه داشت که پرتو آن بردنیای غرب می تابید »

شهر «قرطبه» مدت ۵۰۰ سال پایتخت و مرکز این حکومت بود ، و همین شهر است که معمولا «کردوبا» یا «کوردووا» نامیده میشود . قرطبه شهری بسیار بزرگ بود که يك میلیون نفر جمعیت داشت . این شهر به يك باغ بزرگ شباهت داشت که طول آن در حدود ۲۰ کیلومتر بود و حومه آن در حدود ۴۵ کیلومتر میشد .

گفته میشود که ۶۰/۰۰۰ کاخ و قصر و منزل پر شکوه و ۲۰۰/۰۰۰ هزار خانه های کوچکتر در این شهر بود و ۸۰/۰۰۰ مغازه و دکان و ۳۸۰۰ مسجد و ۷۰۰ گرما به عمومی داشت . ممکن است این ارقام اغراق آمیز باشد ، اما لاقلا تصویری از این شهر برای

ما بوجود می آورد .

در این شهر کتابخانه‌های فراوان وجود داشت که معتبرترین و مهمترین آنها کتابخانه سلطنتی امیر بود که ۴۰۰/۰۰۰ نسخه کتاب داشت. دانشگاه قرطبه هم در سراسر اروپا و حتی در آسیای غربی مشهور بود و مدارس مجانی و رایگان برای فقیران نیز بسیار زیاد بود. یکی از مورخان میگوید که :

« در اسپانیا تقریباً همه کس خواندن و نوشتن را میدانست . در حالیکه در اروپای مسیحی صرف نظر از طبقه روحانیان مذهبی حتی اشخاصی که از عالی‌ترین طبقات هم بودند ، در جهل کامل بسر میبردند ! » .

سپس **نهر و** می‌افزاید : « چنین بود وضع شهر «قرطبه» که با بغداد که شهر بزرگ دیگر عربی (اسلامی) بود رقابت و برابری میکرد . شهرت این شهر (قرطبه) در سراسر اروپا پیچیده بود . یک نویسنده آلمانی قرن دهم آنرا «مایه زینت دنیا» نامیده است. دانشجویانی از نقاط دور دست به دانشگاه این شهر می‌آمدند . نفوذ فلسفه عربی (اسلامی) در دانشگاه‌های بزرگ دیگر اروپا مانند دانشگاه پاریس و اکسفورد و دانشگاه‌های شمال ایتالیا پخش میشد .

ابن رشد یکی از فیلسوفان مشهور قرطبه در قرن دوازدهم بود که در آخرین سالهای عمرش بمخالفت با امیر اسپانیا پرداخت و تبعید گردید ، و در نتیجه ، به پاریس رفت و در آنجا مستقر گشت (۱) .

گواه يك دانشمند غربي

مستر چمبر نویسنده دانشمند انگلیسی در کتاب **فتوح العرب و کنوز الادب** ترجمه عبدالرحیم خان شیرازی که در تاریخ فتح اسپانیا و تمدن اسلامی آنجا نوشته است چنان از تمدن و کشفیات و اختراعات و علوم و صنایع مسلمین سخن گفته است که از هر جهت جالب است . اینک قسمت‌هایی از آن :

«عبدالرحمن (اول) که مردی بامروت و انصاف و سلطانی با عدل و داد بود در اندک

زمانی دولتش معمور و سلطنتش معروف سلاطین آن زمان گردید ، و همواره در پیشرفت و ترقی علوم و صنایع کوشش و جهد بلیغ مینمود (۱)

از احکام او یکی این بود که ثلث خراج مملکت باید صرف داخله اسپانیا شود و از آن جمله به ساختن و پاکیزگی راههای شهر و بنای پلهای جدید و ساختن مساجد در هر جا همت میگماشت . مسجد معروف آنجا (مسجد قرطبه) که از جمله بناهای محکم روی زمین است از بناهای اوست که چهار هزار و هفتصد چراغ شبها در آن می سوخته است ... (۲)

مسلمانان فنون ادب و انسانیت را در اندک زمانی تحصیل نمودند . کلمات ارسطو و سایر حکمای یونانی را به زبان عربی ترجمه نمودند و از اینجا میتوان دریافت که بی شبهه ترقیات حالیه اروپا را مسلمانان باعث و بانی بوده اند . در علوم ریاضی و نجوم منتهای پیشرفت را داشتند و میتوان گفت جبر و مقابله که امروز در دست داریم و از داشتنش فخرها می کنیم بطور کلی از مسلمانان است !

علم شیمی و دوا سازی و بسیار از داروهارا که امروز معمول و مستعمل است مخترع آن مسلمانان بوده اند که اغلب آنرا حکمای مسلمین به مریضان خود نسخه نوشته و می داده اند .

مسلمانان عرب در علم ادب متجاوز از یکصد هزار تألیف دارند . شعرا و نکته دانان و دانایان و تاریخ نویسان ایشان بی حساب بوده اند و علاوه بر این کتابها در علوم مختلف تصنیف نموده اند .

انصافاً در اسپانیا در زمان تسلط مسلمانان تربیت و ترقی عالم انسانیت به منتهای درجه کمال رسید . مسلمانان بغداد هم ترقی های فوق العاده کردند . دکتر گرانفین میگوید : در اسپانیا تعلیم و تدریس زبان عربی بحدی شیوع داشت و فورمدارس به اندازه ای بود که بوصف نمی آید . شهرهای (کاردودا) و (سویل) و (گرانیدا)

(۱) - فتوح العرب و کنوز الادب چاپ سنگی بمبئی سال ۱۳۲۹ هجری مطابق ۱۹۱۱

میلادی صفحه ۱۶

هر يك از كثرت مدارس و كتابخانه‌ها از ديگرى بهتر و معمورتر بود .

خلاصه دانايان رموز الهى در علم اخلاق و تاريخ نويسان و فيلسوفان و استادان
عالى مرتبت در هر كدام از شهرهاى مزبور مجمعى داشته و بخصوص شهر (گرانيدا)
و همچنين شهرهاى (تولدو) و (ملاطا) و (مورشيا) و (والتينا) همه منظم و مملو از هرگونه
علوم و صنايع و اهل معرفت بوده است . در شهرهاى اسپانيا هفتاد كتابخانه معتبر براى
استفاده عموم باز بوده و هفده مدرسه بسيار عالى داشت . **ميدل دراف** كه يكي از تاريخ
نويسان اروپا است يكايك اسامى مدارس و معلمين آنجا را شرح ميدهد و تمام ايشان
به زبان عربى درس مى گفته اند . . . در مقابل مردم بى شعور روم و آلمان ، اسپانيائى
اسلامى در آن زمان نقطه معروف و باتريبت و متمدن بود . تسلط مسلمانان در اسپانيا
بى شك از اتفاقات غريبه اروپاست . چنانكه سيلى شد مملو از هرگونه علوم و تمدن كه
تمام اروپا را فرا گرفته سعادت جاودانى بخشيد .

الحق قلم از بيان اينكه مسلمانان چه قدر آداب و رسوم انسانيت و سعادت
زندگاني همراه خود آورده و داخل خاك ما کرده و تاچه درجه باعث ترقى و تربيت اروپائيان
شدند عاجز است !

اگر اين عده مسلمانان به سردارى **طارق بن زياد** در سال ۷۱۱ ميلادى در كنار
جبل الطارق فرود نيمى آمدند و از آنجا داخل خاك اروپا نيمى شدند ، معلوم ميشد كه
ما اهالى اروپا چه زبان هامى ديديم و تاچه اندازه از ترقى هاى حاليه دور مى افتاديم !
چنانكه علم نجوم را از مسلمانان آموختيم . جبر و مقابله معروف براى ايشان يافتيم .
اختراعات جديد در علم تعمير شهرها و تأسيس پليس براى حفاظت شهر . تشكيل كتابخانه
هاى عمومى و وقفى را از آنها آموختيم .

بعضى گفته اند تلگراف و باروت را هم مسلمانان اختراع کرده اند . كاغذسازى
و ساعت و پرگار از مسلمانان است . يك قسم چرم خوب كه امروز معروف به چرم «مراكو»
است مسلمانان ساخته اند . شيوه شعر و شاعرى كه پيش از زمان عرب در اروپا وجود
نداشت و علاوه بر اينها غيرت و مردانگى و شجاعت بما آموختند . . . اينها تمام از زحمات

واقدمات سودمند مسلمانان در ملک داری ورعیت پروری بوده و در اکمال این مقاصد حسنه اساس مدنیت معلوم میشود که بی نهایت کوشش داشته اند، چنانکه از آثار ایشان روشن و مبرهن و درخور هزار گونه تمجید و تحسین است (۱)

غروب آفتاب اسلام در اندلس

«تمدن عربی در اندلس تا سیصد سال روبرو ترقی و تعالی بوده و بعد از وضع سیاسی آن روبرو انحطاط و تنزل نهاد و جنگهای داخلی مسلمین به مسیحیانی که به حدود شمالی پناهنده شده بودند فرصت داد که شروع به حمله نمایند .

در سال ۱۰۸۵ میلادی برای مقابله با آلفونس ششم پادشاه قسطله (کاستیل) و لیون، اعراب از بربرهای مراکش استمداد جسته و آنها ابتدا بطور دوستانه آمدند، ولی در آخر دعوی تخت و تاج نموده بنای نزاع و جدال را گذاشتند. جنگهای داخلی این دو قوم باهم اندلس را به بیست حکومت های کوچک تقسیم نمود و خاندان های زیادی از بربر مثل المرابطین و الموحدین و غیرها یکی بعد از دیگری حکومت نمودند. نفوذ بربر در اعراب زیاد شد و تمدن آنها روزانه روبرو به تنزل رفت، نصارا از ضعف حکومت استفاده نموده و بر اقتدار خود افزودند و چندین حکومت های کوچکی مانند والنس، قسطله، مرسیه و غیره تشکیل دادند که هر یک متدرجاً به دیگری مربوط شده و بالاخره پرتقال، ارغون (آراگان) نواره، قسطله، چهار حکومت متحده تأسیس گردید و در آخر قرن سیزدهم میلادی فقط غرناطه در دست عرب باقی بود ...

حکومت اعراب (مسلمان) در اندلس مانند حکومت روم تقریباً هشتصد سال طول کشید و در انقراض آنها بقدری که جنگهای داخلی عامل مؤثر بوده حملات خارجی آنقدر مؤثر نبود. آری حکومت و نفوذ سیاسی اعراب روبرو ضعف گذاشته ولی حکومت تمدنی آنها درجه اول را حائز بود (۲)

گوستا و لوبون قلم را بحال غروب آفتاب تمدن اسلامی اسپانیا و سقوط شهر با عظمت

(۱) فتوح العرب از ص ۲۱ تا ۴۳

(۲) تمدن اسلام و عرب ص ۳۳۵ - ۴۳۷

قرطبه میگریاند و چنین میگوید :

«دارالخلافة قرطبه در علوم و فنون و تجارت مرکز مهمی شمرده میشد که میتوان گفت با بزرگترین پایتخت‌های امروزه اروپا همدوش بوده است. آری این شهر قدیم امروز هم بر پا میباشد لکن در يك چنین حالتی که باید قبرستانش نامید . فراموش نمیکنم هنگامی که به این ویرانه معظم که وقتی دارای يك میلیون نفوس بود وارد شدم ، کوچه‌ها را طوری خلوت و خاموش دیدم که باید انسان چندین ساعت در آن کوچه‌ها گردش کند تا بيك نفر برخورد نماید که پای دیوار آهسته حرکت مینماید . از این حالت واقعاً به درجه‌ای متأثر شدم که در تمام دوره زندگی خیلی کم یاد دارم که چنین حال تأثری بمن دست داده باشد !

شکی نیست که نصارا در «قرطبه» بجای هلال اسلامی موفق شده بیرق و پرچم صلیب را برافراشتند ، لکن آن شهری که زیر سایه هلال بود معمورترین و قشنگ ترین شهرهای دنیا شمرده میشد ، برخلاف صلیب مسیحی که حالیه بر فراز خرابه‌های تمدن عظیم الشانی سایه افکنده است که مسیحیان آنرا بر باد داده و مع الاسف بجای آن نتوانستند تمدن جدیدی تأسیس نمایند . (۱)

«نهر و» در فصل «قرطبه و غرناطه» پایان تمدن اسپانیا را بدینگونه توصیف میکند : «به این ترتیب نه فقط حکومت ساراسن‌ها (همان لفظ سارازین است که رینو در این کتاب بجای مسلمانان بکار برده و نهر و میگوید بمعنی صحرا نشینان است) در اسپانیا پایان یافت ، بلکه تمدن عربی بیابان عمر خود رسید . این تمدن در آسیا بطوری که خواهیم دید خیلی زودتر از این پایان یافته بود . تمدن عربی در بسیاری از کشورها و بسیاری از فرهنگها اثر گذاشت و خاطرات درخشانی از خود بجا نهاد .

«لین پول» یکی از مورخان که در باره حکومت ساراسن‌ها (مسلمانان) در اسپانیا مطالب فراوانی نوشته است میگوید :

« در مدت چند قرن اسپانیا مرکز تمدن و کانون علم و هنر و دانش

(۱) تاریخ تمدن اسلام و عرب صفحه ۳۴۳ .

و هر نوع جلوه و درخشش فرهنگی بود. هیچ کشور دیگری در اروپا نتوانسته است وضعی مشابه دوران تسلط فرهنگی مورها (مسلمانان) در اسپانی داشته باشد. دوران کوتاه درخشش حکومت « فردیناند و ایزابلا » و امپراطوری شارلمانی نمیتواند با دوران ممتد اولویت و برتری مسلمانان برابری کنند»

مورها (مسلمانان) از اسپانیا رانده شدند، و پس از آن اسپانیای مسیحی مدت کوتاهی همچون ماه، بانوری که از خودش نبود درخشید و بعد بکلی تیره و تاریک شد و از آن پس هم اسپانیا در همان تاریکی با زحمت و دشواری و به آهستگی دست و پا می زند.

خاطرات واقعی مسلمانان در بقایای ویران و دشت های لم یزرع و بی حاصل دیده میشود. در همین جا بود که زمانی مسلمانان تا کستانهای سرسبز و درختهای پر بارزیتون و کشتزارهای پهناور غلات را پرورانده بودند.

در جائیکه زمانی دانش و هوش رونق و جلوه فراوان داشت، اکنون مردمی جاهل و نادان دوران یک سکون و انحطاط ممتد را میگذرانند که در پائین ترین درجات ملل قرار دارند و شایسته این وضع، ناگوار و تحقیر آمیز میباشد.

آنگاه «نهر و» اضافه میکند که: در حدود یکسال پیش در اسپانیا انقلابی آغاز گردید و پادشاه آن کشور برکنار شد. اکنون یک جمهوری در آن کشور بوجود آمده است شاید این جمهوری جوان (فاشیست فرانکو) اوضاع را بهتر کند و اسپانیای عقب مانده را دوباره در ردیف سایر کشورها قرار دهد! (۱)

محکمه تفتیش عقاید

و شکنجه مسلمانان

گفتیم که قبل و بعد از فتح اسپانیا توسط مسلمانان اروپا کاملاً زیر نفوذ مقامات روحانی نصارا قرار داشت و بعدها در قرون وسطی که کلیسای رم استقلال یافت، در سال ۱۲۳۳ میلادی توسط «گریگوار نهم» کار خود سری و اعمال نفوذ پاپ‌ها به آنجا رسید که محکمه تفتیش عقاید «انگیز سیون» تشکیل یافت که تا قرن نوزدهم ادامه داشت، برای اینکه هر چه برخلاف انجیل و مرام کلیسا و مسیحیت است مردود و گوینده آنرا نابود سازند.

«مارسل کاش» در کتاب «علم و دین» مینویسد: در این دوره ۵ میلیون نفر را بجرم فکر کردن و تخطی از فرمان پاپ بدار آویخته و تا حد مرگ در سیاه چالهای تاریک و مرطوب نگهداشتند.

تنها از سال ۱۴۸۱ - ۱۴۹۹ یعنی طی ۱۸ سال بنا به دستور «محکمه تفتیش» ۱۰۲۲۰ نفر را زنده سوزانیدند ۶۸۶۰ نفر را شقه کردند و ۹۷۰۲۳ نفر را بقدری شکنجه دادند که نابود شدند. (۱)

راویان این کتاب (تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا) چنان از خرابی دیرها و منع آزادی خود و مظالم مسلمانان و قساوت آنها سخن گفته اند که بیش از آن متصور نیست. ما نیز مانند مؤلف شکیب ارسالان اخبار آنرا بهمان گونه نقل و ترجمه کردیم ولی آیا واقعاً چنین بوده است؟

(۱) تاریخ تحولات اجتماعی جلد دوم صفحه ۱۴۳

گب۔

دکتر گوستا ولو بون محقق فرانسوی مینویسد : « رفتار مسلمانان (اسپانیا) با اقوام مغلوبه تا اینقدر ملایم بوده که رؤسای اساقفه اجازه داشتند برای خود مجالس مذهبی هم تشکیل دهند ، چنانکه در اشبیلیه در سال ۷۸۲ و در قرطبه سال ۸۵۲ میلادی مجالس تحقیق و بررسی دائر بود . از کلیساهای زیادی هم که در دوره حکومت اسلامی بنا شده میتوان پی برد که آنها دیانت اقوام مغلوبه را تا چه درجه احترام می نمودند و چون در تمام اروپا فقط اندلس مأمن یهودیان واقع شده بود لهذا جماعت زیادی از یهود در آنجا گرد آمده بودند .

علاوه بر تساحل مذهبی که در بالا ذکر شد ، سلوک بهادرانه و جوانمردانه آنها (مسلمانان) هم بدرجه کمال بوده است و آن اصول سپاهیگری از قبیل نظر داشتن به عاجز و ضعیف شفقت و مهربانی با مغلوب اثبات و پایداری در عهد و پیمان و غیرها که ملل نصارا بعداً آموخته و در دماغ آنان صفات مذکور در نگ مذهبی بخود گرفته و کاملاً بآن علاقمند بودند ، تمام اینها بوسیله عرب و اسلام در اروپا شایع گردید (۱)

در جای دیگر راجع به سرنوشت مسلمانان اسپانیا که مشعلداران تمدن و انسانیت و نمونه اسلامی رحم و مروت و انسان دوستی بودند مینویسد :

« فردیناند مطابق معاهده ای که با مسلمین بسته بود در مذهب و زبان بآنها آزادی داد . لکن از سال ۱۴۹۹ میلادی بنای تعدی و جور را گذاشتند . بالاخره در طول یک قرن با خراجشان منتهی گردید . در ابتدا آنها را بجبر و عنف مسیحی نموده و بعد به بهانه اینکه مسیحی نیستند همه را به دیوان عدالت مقدس مذهبی (محکمه تفتیش عقاید) سپردند و محکمه مزبور تا حدی که ممکن بود ایشان را در آتش انداخته سوزانید ، و چون این عمل بکندی پیش میرفت و صدها هزار اشخاص را سوزاندن کاری بس مشکل بود ، لذا شق دیگر که اخراج مسلمین از کشور باشد در نظر گرفته شد .

اسقف اعظم طلیطله که رئیس محکمه مقدس فوق بود رأی داد که تمام اعراب غیر مسیحی را با زنان و بچه از دم شمشیر بگذرانند « بلدا » راهبرای داد که اعراب را بلا

-کج-

استثنا (مسیحی و مسلمان) بقتل رسانند . لکن در سال ۱۶۱۰ حکومت اعلانی انتشار داد که تمام آنها (که باقی مانده اند) یکمرتبه از کشور خارج گردند .

بلدا راهب مزبور با نهایت مسرت و خوشی ذکر میکند که سه قسمت این جمعیت در اثنای راه بقتل رسیدند و مخصوصاً در یکی از این مهاجرت ها که در آن یکصد و چهل هزار نفر مسلمان بطرف آفریقا میرفتند یکصد هزار نفر مقتول شدند .

در ظرف چند ماهی زیاده از یک میلیون مسلمان از اندلس خارج گردیدند و مطابق تخمینی که در این باب از **سدیلو** و اکثر مورخین بعمل آمده است از ابتدای فتح **فردیناند** تا زمان اخراج مسلمین اندلس سه میلیون از عده رعایای کشور کاسته شده است شاید تا کنون هیچیک از **بیرحیم ترین و وحشی ترین کشور گیران عالم** دامن خود را آلوده به چنین لکه قتل عامی نکرده باشند !! برای تأثیریک قوم فاتح در قوم مفتوح یا تسلط یک قوم غالب در قوم مغلوب شاهدهی در دنیا بهتر از اندلس یافت نمیشود . اندلس قبل از اسلام فاقد تمدن بوده ولی در دوره اسلامی به اعلی درجه ترقی رسید و بعد از رفتن آنها هم دوباره روبه تنزل شدید گذاشت ! پس چه مثالی میتواند از این کاملتر باشد (۱)

« یکی از مسلمانان اسپانیائی موقعی که در سال ۱۶۱۰ به اتفاق بقایای اعراب آن سرزمین از آنجا بیرون رانده شد خطاباً بسیار جالب توجهی ایراد کرد که متن آن باقی مانده است . این مرد به اعمال دستگاہ **انگزیسیون** و بازرسی عقاید اعتراض کرد و گفت :

« آیا پدران پرافتخار و سرفراز ما در موقعیکه در کمال قدرت خود بودند ، هرگز کوشیدند که مسیحیت را از اسپانیا بیرون برانند ؟ آیا به پدران و اجداد شما اجازه میدادند که هر چند اسیر شده بودند و در زنجیر بودند آزادانه اوراد و ادعیه و مراسم مذهبی خودشان را اجرا کنند؟ اگر احتمالاً نمونه هائی از اجبارهای مذهبی

کد

هم وجود داشته باشد آنقدر کم و نادر است که قابل ذکر نیست و در چنین مواردی هم این اعمال احتمالی بوسیله کسانی صورت گرفته است که از خداوند و رسول اکرمش ترسی نداشته‌اند و کسانی بوده‌اند که با این قبیل اعمال خود کاملاً برخلاف دستورهای مقدس و اوامر اسلام رفتار کرده‌اند. کسانی که شایسته داشتن نام پرافتخار مسلمان هستند هرگز این اوامر مقدس را نقض نمیکنند. شما هرگز نمی‌توانید در میان ما مسلمانان یک دستگاه رسمی محاکمه و آدم‌کشی برای اعمال فشارهای گوناگون مذهبی و نظیر دستگاه نفرت‌انگیز انگیز یسیون خودتان سراغ کنید. راست است که آغوش ما همیشه برای پذیرفتن کسانی که بخواهند مذهب ما را بپذیرند گشوده است. اما قرآن بجا اجازه نمی‌دهد که وجدان و عقاید مردم را تحت فشار و اجبار و شکنجه و وحشت قرار دهیم» (۱)

نگاهی به فتوحات اسلامی

در ایتالیا و سیسیل و جزایر دریای مدیترانه

راجع به لشکر مسلمانان به ایتالیا و جزایر دریای مدیترانه و فرانسه و سویس در این کتاب به تفصیل به نقل از مورخان فرانسوی ، اسپانیایی هلندی ، سویسی ، آلمانی و غیره سخن رفته است . اینک برای تکمیل آن سخنی چندم از گوستاولوبون بشنوید که چنانکه گفتیم منصف تر از دیگران است .

مورخ نامبرده مینویسد : از سال ۲۱۲ تا ۲۱۷ هجری بین آنها (مسلمانان و یونانیان) جنگ دوام داشته است تا بعد از سقوط (پالرم) تمام جزیره (سیسیل) به تصرف مسلمین در آمد . آنها (مسلمانان) در طول این مدت که با یونانیان مشغول جنگ بودند قناعت به سیسیل نه نموده بلکه به قسمت جنوبی ایتالیا هم حمله برده و تا کوی های بیرون پایتخت روم خود را رسانیدند و کلیسای « سن پیر » و « سن پول » را که در آن وقت خارج شهر واقع شده بود طعمه حریق ساختند .

و بعد از آنکه از « ژان هشتم » پاپ قول خراج گرفتند مراجعت نمودند . مسلمین « برندنزی » واقع در ساحل آدریاتیک را گرفته و تا « تارانته » و « بنوانت » خود را رسانیدند و چندین بنادر سیسیل و ایتالیا و نیز جزایر کورسی ، کاندی ، مالت و تمام جزایر بحر متوسط (مدیترانه) را تصرف نمودند . متصرفات مزبور در واقع آنها را دارای تمام آبهای این حدود قرار داده بود . و نیز هم تا مدتی خود را بی طرف نشان می داد و از جنگ احتراز می نمود . (۱) .

در زمان فتح نورماندی ها تمدن اسلامی در جزیره سیسیل بدرجه کمال بوده است
ژرژ (نورماندی) وجانشینان او از هوش وقابلیتی که داشتند پی به فضیلت مسلمانان برده
اصول و نظامات آنان را سرمشق ترقی خود قرار دادند و از مسلمین کاملاً سرپرستی
نموده از این راه کشور را آباد ومعمور ساختند و آن بهمین منوال باقی بود تا وقتی
که پادشاهان سواب در سال ۱۱۹۴ میلادی وارد جزیره شده مسلمین را از آنجا خارج
ساختند . (۱)

چون فضائل علمی وفنی درسیسیل اختصاص به مسلمین داشت لذا ژرژ ازایشان
بطور خاصی حمایت وقدردانی می نمود . اکثر نامه و فرامین در زبان عربی و یونانی
ولاتینی نوشته میشد . حتی روی سکه ها عبارتی را که نقش می نمودند نصف آن عربی و
نصف دیگر یونانی ولاتینی بوده است ، وروی بعضی علامت صلیب و بعضی دیگر نشان
اسلام وروی بعضی از سکه ها هر دو این نشان ها منقوش بوده است .

جانشینان ژرژ هم از او پیروی نموده وبطریق مذکور عمل می کردند . گیوم
دوم زبان عربی تحصیل کردم ، در کارهای مهم سلطنتی به مسلمین مراجعه می نمود (۲)

سربازان اسلام در فرانسه وسویس

کلیه مورخان بیگانه خاصه نویسندگان فرانسه نوشته اند جنگ پواتیه در
سرزمین تور که در آن «شارل مارتل» سپاه عبدالرحمن غافقی سردار مسلمین راشکست
داد جلوی شرفت مسلمانان را به اروپا گرفت وگرنه امروز تمام اروپا در زیر پرچم اسلام
قرار داشت . این مورخان شارل مارتل را فوق العاده ستوده وگفته اند که اگر او نبود اروپا و
مسیحیت نمی توانست جلوسیل خروشان سپاهیان اسلام را بگیرد . تفصیل آن در همین
کتاب آمده است . ولی بهترین تفسیر را دکتر گوستا لوبون که خود از نویسندگان
بزرگ ومحققان نامی فرانسه وتاریخ این جنگ را بخوبی از نظر گذرانده است تحت
عنوان **حمله اعراب به فرانسه** - برخلاف سیره هموطنان خویش قضاوت عادلانه

(۱) تاریخ تمدن اسلام ص ۳۸۳ .

(۲) تاریخ تمدن اسلام ص ۳۸۴ .

نموده و مینویسد :

« اعراب بعد از فتح اندلس چندین بار به فرانسه حمله بردند ، لیکن معلوم نیست که آنها هیچوقت قصدشان اقامت در آن کشور بوده است . بلکه از ظاهر چنین برمی آید که در این منطقه بواسطه اینکه از مناطق بارده بوده مایل به توطن نبوده اند . بلکه در قطعات جنوبی اروپا که دارای آب و هوای معتدل بود آنها بهتر می توانستند پیشرفت حاصل کنند ، و اینکه در بعضی قطعات جنوبی فرانسه توقف آنها طول کشید برای همین بود که آب و هوای آنجا معتدل بوده است ...

نصف کشور کنونی فرانسه یعنی از کناره رودخانه « لوار » تا « فرانک کمته » تدریجاً به تصرف مسلمانان درآمد و چون قصد توطن نداشتند ، لهذا اماکن نظامی را بقصد مرکزیت دادن سپاهیان خود اشغال نمودند تا بتوانند به اطراف برای چپاول و غارت حمله ببرند . این همان بود که در سال ۷۳۲ میلادی در حدود پواتیه « شارمارتل » از آن جلو گرفت .

سپاه شارل مارتل مرکب بود از آلمانی و فرانسه و سربازان بورگنی و لشکر عبدالرحمن از بربر و عرب تشکیل یافته بود . آتش جنگ تمام روز بدون اینکه نتیجه قطعی آن معلوم باشد مشتعل بوده است . لیکن وقت شب دسته ای از سپاه فرانسه بقصد اینکه از پشت سربه مسلمین حمله برد از معرکه خارج شده و مسلمین برای حفظ غنائمی که با خود داشتند میدان را خالی گذاشته در نهایت بی نظمی عقب نشینی کردند و از همین خطای نظامی شکست خوردند و آنها بحالت جنگ و گریز بطرف ایالت جنوب عقب نشسته شارل مارتل هم از دور آنها را تعاقب میکرد ، تا اینکه به ناربون رسیده و شهر را محاصره نمود ولی نتوانست پیشرفت کند ، و بعد خود او مطابق معمول آن زمان بغارت و چپاول اطراف مشغول گردید . حتی این غارت و تاراج را بجائی رسانید که سرکردگان مسیحی برای اینکه از جور و ظلم او محفوظ بمانند به مسلمانان ملحق شده به « شارل » حمله بردند و او را عقب نشانیدند !

مسلمین شکستی که از شارل دیده بودند در اندک زمانی ترمیم نموده ، اماکن و نقاطی

را که ابتدا فتح کرده بودند در تصرف خود نگاه داشته و تا دو بیست سال توقف ایشان در خاک فرانسه طول کشید .

در سال ۷۳۷ میلادی حاکم « مارسیل » پروانس را به مسلمین تسلیم کرد و آنها « آزل » را هم به تصرف خود در آوردند .

در سال ۸۸۹ میلادی در ترینز موجود بودند و تا آخر قرن دهم میلادی مداخله آنها در پروانس دوام داشته است . سال ۹۳۵ مسلمانان به « وواله » سویس رسیدند و بعضی از مورخین مینویسند که آنها تا « متز » خود را رسانیدند . (۱)

سپس این مورخ متبع و محقق فرانسوی بهترین فراز تاریخ خود را بدینگونه مینگارد : « از توقف مسلمین بعد از « شارل مارتل » تا دو بیست سال در خاک فرانسه بخوبی معلوم میشود که فتح شارل دارای چنان اهمیتی که بعضی از مورخین مازکر میکنند نبوده است (!) مینویسند که شارل اروپا و گیش مسیحی را نجات بخشید !

اگرچه این عقیده محل اتفاق عموم مورخین است ، لیکن ما آنرا بکلی بی پایه میدانیم ! شارل مارتل لشکریان اسلام را از قطعات و نقاطی که اشغال نموده بودند ، نتوانست خارج سارد ، بلکه از جلو آنها رو بهزیمت نهاده مسلمین را با تمام ایالاتی که در تصرف داشتند بحال خود باقی گذاشت . تأثیر این فتح همینقدر بود که در حمله به شمال فرانسه از جرئت و جسارت عرب کاست و البته این یک فائده بزرگی بود که حاصل گردید ولی آنها نه باندازه ای است که مورخین آنرا با آب و تاب بیان نموده اند .

مورخین که فتح « تور » را بغایت اهمیت داده اند مینویسند که اگر مسلمانان در « تور » شکست نمی خوردند آنها در خاک فرانسه پیشرفت نموده و بالاخره مالک اروپا میشدند ، و بعد چنین سؤال میکنند که اگر یک چنین اتفاقی می افتاد چه رستاخیزی برای نصارا زیر پرچم اسلام پید می شد ؟

مسیو هانری مارتی در کتاب تاریخ فرانسه که آنرا برای عوام تألیف نموده است در موضوع جنگ مزبور چنین مینویسد : « آن جنگ (تور) مقدرات عالم را حل و تسویه

(۱) تاریخ تمدن اسلام از صفحه ۳۹۰ تا ۳۹۵

نمود . اگر فرانسه مغلوب میشد تمام روی زمین بدست اعراب افتاده سعادت نوع بشر بر باد می رفت . زیرا که آن حرارت و جوشی که باعث ترقی نوع انسانی میشود در مسلمانان هیچ وجود ندارد !

اولاً در جواب بیان فوق میتوان گفت که اگر فرضاً مسلمانان در جنگ «تور» غالب می آمدند هیچگونه تغییری در سر نوشت عالم پیدا نمیشد ، و تأثیر آن چنانکه در سابق ذکر شد همینقدر بود که آنها به بعضی از شهرهای دیگر حمله برده و بالاخره پس از تحصیل غنائم به سرزمین خود بر می گشتند و یک چندی که می گذشت و آنها غنائمی را که بدست آورده بودند بمصرف رسانیده دوباره بقصد غارت حمله می بردند و آن بهمین ترتیب باقی بود تا اینکه یک حریف مقتدری آنها را از این حملات جلوگیری نماید . چنانکه شارل مارتل جلوگیری نمود .

خیر ، فرض کنیم که نصارا از عهده دفع مسلمانان بر نمی آمدند و نیز فرض کنیم که آب و هوای شمال فرانسه بجای سرد و مرطوب بودن که ابداً پسند اعراب نبود مثل اندلس معتدل بود و اعراب در اینجا توطن اختیار می نمودند . با تمام مراتب فوق این مطلب که اروپا چه صورتی بخود می گرفت ؟ از دیدن اندلس میتوان آنرا **کشف نمود !**

وقتی که دیده شد اندلس در یک چنین عصری که اروپا گرفتار توحش بربریت بود تحت حکومت مسلمین اعلی درجه تمدن را حاصل نمود ، البته میتوان گفت که ملل مسیحی اروپا نظر به تمدن آن عصر از تسلط و نفوذ مسلمین بهره برده و استفاده می نمودند و هیچ ضرر و نقصانی به آنها نمی رسید .

آری رحمت و شفقت اسلام در اخلاق اقوام اروپا نرمی و ملایمت ایجاد کرده و از خون ریزی های مذهبی و فجایع قتل عام سن بار تلمی (۱) و مظالم دادگاه های

(۱) نام یکی از مشاهیر اولیاء رومن کاتولیک است. در شب سال وی (۱۵۷۲) به امر

شارل نهم پادشاه فرانسه تمام پروتستانهای کشور را قتل عام نمودند که تنها در پاریس پانصد نفر از خواص و ده هزار عوام را از دم شمشیر گذرانیدند .

مذهبی که تا چندین قرن نبرهائی از خون در اروپا جاری و مسلمین بکلی از آن دور و بر کنار بودند، آنها را نجات می بخشید .

اما اینکه گفته شد که در تسلط مسلمانان ترفی اروپا و تمام دنیا برباد می رفت . زیرا « آن حرارت و جوشی که سبب ترقیات نوع انسانی است در مسلمین هیچ یافت نمیشود » اگر این حرف را قبول کنیم لازم می آید که تاریخ تمدن مسلمان را بکلی از نظر دور سازیم .

ما وقتی بآن کشورهای مسلمین نظرمی افکنیم که در آنها ترقیات محیر العقولی پیداشد که قبل از اسلام اسمی از تمدن در آن ممالک نبود بی شک بیان مزبور را تردید کرده میگوئیم : آن جذبه ای که باعث ترقی انسانی است بقدری که آن وقت در مسلمین وجود داشت در هیچ ملتی نظیر آن دیده نشده است (۱) .

تمدن اسلامی در دوران فاطمیان مصر

چون در این کتاب از خلفای فاطمی مصر نیز سخن بمیان آمده است که نخست بعنوان ادریسیان در شمال افریقا بوجود آمدند و سپس که بمصر منتقل شدند به فاطمیان مشهور گشتند ، بی تناسب نیست که در اینجا از آنها نیز یاد کنیم . خلفای فاطمی مصر چون شیعه شش امامی و از فرزندان پیغمبر بودند ، مورد توجه اهل تسنن واقع نشدند ! ، شخصیت های بزرگ علمی و سیاسی سنی از همکاری با آنها خود داری نمودند و همیشه میان آنها و خلفای سنی عباسی بغداد رقابت و ضدیت برقرار بود .

با این وصف مصر در دوران خلفای فاطمی به اوج ترقی رسید و قسمت مهمی از دانش و تمدن اسلامی از آنجا سرچشمه گرفت . بنای شهر « قاهره » پایتخت کنونی مصر و تأسیس دانشگاه قدیمی « الازهر » یادگار دوران فاطمیان است که امروز در اختیار سنیان میباشد .

کتاب خانه سلطنتی فاطمیان ۲۰۰/۰۰۰ جلد کتاب داشته است ، که از جمله ۲۴۰۰ قرآن نفیس طلاکاری بوده است .

(۱) تاریخ تمدن اسلامی صفحات ۹۵ - ۹۷

قسمت زیر از تاریخ عرب **فلیپ حتی** برای معرفی قدرت علمی دربار فاطمیان جالب است .

«دارالعلم یا دار الحکمه از معروفترین تاسیسات فاطمیان بود که حاکم خلیفه بسال (۳۹۶ هـ ۱۰۰۵ م) برای تعلیم و تبلیغ مذهب شیعه اسماعیلی بنیاد کرد و برای آن موقوفه ای نهاد که ۲۵۷ دینار در آمد داشت ، و به مصرف استنساخ و تعمیر کتاب و کارهای لازم دیگر میرسید . (۱)

دارالعلم به قصر سلطنتی پیوسته بود و یک کتابخانه و سالن ها برای اجتماعات داشت . در برنامه درس بغیر از علوم اسلامی هیئت و طب نیز بود . حاکم شخصاً به آلات نجومی دل بسته بود و برکوه «المقطم» رصد خانهای داشت که غالباً پیش از سپیده دم براستر فلکی رنگ خود بدانجا میشد .

ابن حهاد مورخ آن عصر (۲) از گفته یک شاهد عینی آورده که او در رصد خانه مصر یک ابزار مسین بمانند اسطرلاب دیده که حاکم فاطمی آنرا بردو برج نصب کرده بود و شخصاً یکی از بروج دوازده گانه را با آن اندازه گرفت که سه وجب بود .

علی بن یونس متوفی بسال ۴۰۰-۱۰۰۹ (۳) بزرگترین فلکشناس مصر و هم ابوعلی **حسن بن هیثم** (۳۵۴ - ۴۱۳) که نام لاتینی او (Alhazen) است بزرگترین عالم طبیعیات و مرایا (فیزیک) به دربار حاکم شهرت یافتند .

ابن یونس در زیجی که بنام مشوق و حامی خود مرتب کرد اشتباهات زیجهای متداول آن عصر را اصلاح کرد و در این کار از رصدها که شخصاً میکردند کمک گرفت . ابزار رصد وی یک کره حلقه دار و دائره سموت بود .

نزدیک به یکصد کتاب در ریاضیات و هیئات و فلسفه و طب (۴) به ابن هیثم نسبت

(۱) الخطط مقریزی ج ۱ ص ۴۵۹

(۲) ، ج ۲ ص ۵۰

(۳) قفطی ص ۲۳ - ۱۳۱ ابن خلکان ج ۳ ص ۶

(۴) ابن ابی اصیبه ج ۲ ص ۹۱ قفطی ص ۱۶۷

می‌دهند . اما مهمترین مؤلفات وی که شهرت جهان‌گیر یافت کتاب «المناظر» که اصل آن از میان رفته ولی به دوران «جیرارد کریمونس» یا پیش از آن ترجمه شده و متن لاتینی آن بسال ۱۵۷۲ انتشار یافته و به قرون وسطی در تکامل علم مرایا اثر فراوان داشته است .

تقریباً همه کسان که به قرون وسطی درباره مرایا چیزی بقلم آورده‌اند به ترجمه کتاب ابن هیثم (Opticae - Thesaurus) تکیه دارند و از ملاحظه آثار **روجر بیکن** و **لئوناردو داوینچی** و **یوهان کپلر** نفوذ کتاب ابن هیثم در نوشته‌های ایشان روشن می‌شود .

ابن هیثم در کتاب خود با نظریه «اقلیدس» و «بطلمیوس» که بموجب آن از چشم پرتوی بیرون‌شده به چیزهای دیدنی میرسد مخالفت کرد و برای تعیین زاویه انکسار و انعکاس نور آزمایشها کرد ، ضمن آزمایشهای خویش فرضیه عدسی‌های ریز بین‌راکه سه قرن بعد در ایتالیا ساخته شد کشف کرد .

به دوران حاکم مصر یک کتاب مهم دیگر تألیف شد که «المنتخب فی علاج العین» (۱) از عمار بن علی موصلی بود . وی در این کتاب دقت و ابتکاری بیش از معاصر خود ابن عیس مؤلف «التذکره» بکار برده بود . اما کتاب تذکره که کاملتر بود در رشته بیماریهای چشم کتاب اساسی شد . عمار طریقه معالجه تیرگی چشم را که به آب کبود معروف است کشف کرده بود و آنرا بوسیله لوله خاصی که اختراع خود او بود می‌مکیدند . (۲)

(۱) يك قسمت از آن در کتابخانه اسکوریال (اسپانیا) هست .

(۲) تاریخ عرب فلیپ حتی ج ۲ حق ۷۹۹

شکیب ارسالان کیست؟

شکیب ارسالان نامی است کہ در آغاز این قرن افق عالم عربی را روشن ساخت و با تابش خود چشم‌ها و گوش‌ها را فرو گرفت . نویسندگان بوی دل بستند و دانشمندان بزرگش دانستند و سیاست مداران از وی بہ عظمت یاد کردند و بطور خلاصہ مدت پنجاہ سال مانند ستارہ زہرہ در آسمان دنیای عربی می درخشید .

وی پرچمدار ادب و سیاست و مرجع تاریخ و فلسفہ و استاد یگانہ نقد و جامعہ شناسی و نوبسنده بر ازندہ در ترجمہ و تحقیق بود .

شکیب ارسالان با قدرت فکری و سفرهای سیاسی خود یکی از نخستین دانشمندانی است کہ در زمان فترت جمود فکری و سیاسی را در مسلمانان دگرگون ساخت ، و گروہی از ارباب قلم و سیاست را بسوی خود جلب کرد .

شکیب ارسالان مردی سخنور و نویسنده‌ای توانا و شخصیتی متفکر و دارای خصال حمیدہ و ملکات پسندیدہ بود . خاندان (آل ارسالان) در لبنان خانوادہ شمشیر و قلم و حاملان علم و عدالت بودند .

شکیب ارسالان یکی از نویسندگان بزرگ و دانشمند دنیای عرب و از مردم لبنان است . وی از دودمان امیر ارسالان رومی معروف است کہ در سال ۱۲۱ هجری در گذشتہ است . خاندان اصیل او بالغ بر ۱۳ قرن است کہ در لبنان کہ آنروز با دیگر مناطق شامات و فلسطین «روم» نامیدہ میشد سابقہ دارند . شکیب ارسالان در ماہ رمضان سال ۱۲۸۶ هجری در «شویفات» لبنان کہ بیش از ہزار سال پیش جدش امیر مسعود ارسالان آنرا بنا کرد دیدہ بدنیاشود . خواندن و نوشتن را بہ اتفاق برادرش نزد معلم

قریبہ آموخت، سپس در نزد استاد دیگری قسمتی از قرآن مجید را فرا گرفت آنگاه همراه برادرش وارد مدرسہ آمریکائی شویفات شد و پارہ ای از علوم و زبان انگلیسی را آموخت. در سال ۱۸۷۹ میلادی کہ ده سال از سنش می گذشت وارد مدرسہ حکمت بیروت شد و دروس عربی را نزد شیخ عبداللہ بستانی تحصیل نمود. ہمانجا نیز زبان های فرانسوی و ترکی را تحصیل کرد. ہنوز چہارده سال از عمرش نگذشتہ بود کہ قریحہ شاعریش نمودار گشت و خود و برادرش از ہمدردسان ممتاز گردیدند.

در سال ۱۸۸۹ بہ دمشق آمد و با دانشمندان مشہور و شخصیت های بزرگ امثال شیخ محمد عبده، سعد زغلول، شیخ علی لیتی، شیخ علی یوسف (صاحب المؤید) و حفنی ناصیف، سید احمد محمود و احمد زکی مجالست داشت. او در آن سن بہ آنها معرفی میشد و آنها نیز با وی آشنائی پیدا میکردند.

در ہمان سنین جوانی را بطہ شخصی و ادبی با بزرگان عصر مانند اسماعیل پاشا صبری و شیخ علی یوسف و امیر الشعراء احمد شوقی و بارودی و عبداللہ پاشا فکری برقرار ساخت. با بعضی طرف صحبت می شد و باعدہای مکاتبہ می نمود، و جمعی را در شعر خود مدح می گفت.

با گذشت زمان وی بعنوان شاعری چیرہ دست و مصلحی اجتماعی و ادیبی گرانمایہ و سیاست مداری صاحب نظر مشہور خاص و عام گردید.

اگر بہ سفر می رفت، یا بہ ترجمہ آثار بزرگان می پرداخت یا بہ تحقیق دربارہ تاریخ و فلسفہ اجتماع و علوم اسلامی مبادرت می ورزید یا اقدام بہ سیر و سیاحت در کشورہای اسلامی و اروپائی مینمود، ہمہ جا چشم و چراغ جامعہ عرب و زبان امت اسلام و امیر بیان عربی در سده چہاردهم ہجری بود.

نخستین کسی کہ او را «امیر البیان» نامید سید رشید رضا مدیر مجلہ «المنار»

دوست ہمزم و ہمکار دانشمند وی بود کہ بہتر از ہر کسی بہ علم و فضل او آشنائی داشت اگر ہم سید رشید رضا او را بدین نام نمی خواند، کلیہ نویسندگان و ادبای عرب این لقب را شایستہ اومی دانستند چنانکہ در زمان حیاتش بہ اتفاق شکیب ارسلان را بدین

لقب می‌ستودند .

شکیب ارسلان پیشاهنگ و وحدت عربی در پرتو تعالیم اسلامی بود . او که بعد از جنگ بین‌المللی اول می‌دید جنب و جوشی در میان ملت عرب پدید آمده و آنها که از سلطه حکومت ترکان عثمانی آزاد گردیده اند ، گرفتار استعمار انگلیس و فرانسه شده‌اند ، سعی داشت ، کلیه ملل عربی متحد گردند و معتقد بود که چون عرب دین و زبان و تاریخ واحدی دارند چرا باید پراکنده و از هم دور باشند .

برای تأمین این منظور شکیب ارسلان نخست به «برلن» رفت و مشغول کار شد از آنجا منتقل به «ژنو» گردید . در سال ۱۹۲۱ بعنوان دبیر کل «مؤتمر سوری و فلسطینی» انجام وظیفه کرد . وی در ژنو به نمایندگی از طرف مؤتمر خود تقاضای استقلال سوریه و لبنان و فلسطین را نمود تا با اعلان استقلال آنها بصورت یک دولت عربی در آیند .

او از طرف مؤتمر یاد شده بعنوان عضو هیئت عربی انتخاب شد که در جامعه ملل از مسائل مربوط به آزادی و استقلال ممالک عربی دفاع کند . شکیب ارسلان در این پست رسالت خود را بخوبی انجام داد و اثر وجودی خویش را به نحو بارزی آشکار ساخت .

سپس به امریکای شمالی سفر کرد و نیز طبق دعوت رسمی اتحاد جماهیر شوروی آهنگ آن کشور نمود . سپس به زیارت بیت‌الله شرفیاب شد و از آن پس به اسپانیا رفت . در «ژنو» مجله عربی «الامة العربیة» را منتشر ساخت تا بدانوسیله ملل عرب را برای آزادی و کسب استقلال روشن سازد و آنها را به جهاد و مبارزه ای که در پیش داشتند آشنا کند . به اتفاق دوستش «احسان جابری» **موسولینی** دیکتاتور ایتالیا را ملاقات کرد و در باره ماجرای طرابلس غرب (لیبی) و تجزیه آن از قلمرو ایتالیا گفتگو نمود .

گفتگوی آنها در این خصوص طولانی شد و نتایج بزرگی بیار آورد . یادداشت‌ها و نامه‌های و نطق‌هایی که وی در این خصوص در جامعه ملل بعمل آورد آنقدر زیاد بود که وقتی در سال ۱۹۳۶ خواست آنرا جمع آوری کند دید که نزدیک بیست جلد کتاب خواهد شد ، و قادر بچاپ آن نخواهد بود . از اینرو همه را به «ناظران خارجی سوریه» اهداء کرد . در سال ۱۹۳۶ حکومت سوریه بیاس مبارزات او در راه استقلال میهن و آزادی

ملت خود و قدردانی از زحمات قابل تقدیر وی، او را به ریاست « مجمع علمی عربی » تعیین کرد . ولی چون حکومت فرانسه که سوریه را تحت الحمایه داشت نظر مساعدی با ریاست و عضویت این مرد بزرگ عربی و مبارز اسلامی نداشت. شکیب ارسال نیز از قبول آن عذرخواست و آزادی و مبارزه خود را بمنظور استقلال کشورش دنبال کرد .

شکیب ارسال بعد از هجرت طولانی و دوری از وطن در سال ۱۹۴۶ به بیروت بازگشت و چه قدر خوشحال بود که وطن خویش را مستقل و از قید اشغال بیگانه و استبداد آزاد می‌دید . کشور لبنان و سایر کشورهای عربی برای دیدار قهرمان خود در بازگشت به وطن تکان خورد .

او مدتی به دید و باز دید رجال و شخصیت ها و پاسخ انبوه نامه های تبریک که از نقاط مختلف برایش میرسید پرداخت . ولی پیری و بیماری تصلب شرائین و نقرس و سنگ کلیه ، ناتوانش کرده بود و معالجات سودمند واقع نشد. سرانجام دست تقدیر در سال ۱۹۴۶ آن مرد مبارز و شخصیت بزرگ اسلامی را از پا در آورد و به جوار حق شتافت .

آخرین سخنی که وی چند روز قبل از انتقال به جوار حق به استاد « عبدالله مشنوق » گفت این بود : خداوند را شکر میکنم که برای من میسر نمود در خاک وطن محبوبم زندگانی را وداع کنم . چه قدر سعادت مند هستم که در تربت پاکی مدفون شوم که پرچم بیگانه بر فراز آن در اهتزاز نباشد . آری خشوقتم که به نقای پروردگار نائل می‌گردم و امانت مبارزات خود را که از ایام طفولیت فکر مرا بخود مشغول داشته بود و اینک بصورت « اتحادیه عرب » در آمده است ، به ذات بی زوال او تقدیم کنم ، عنقریب به همرزمان خود که دیده از جهان فرو بسته اند ، خبر خواهم داد که جان فشانی های آنها بیهوده نبود و سرانجام کشورهای عربی آزادی و استقلال خود را باز یافت !

در این هنگام دو قطره اشک از دیدگان « امیر » فرو ریخت ، سپس برخاست و دست استاد مشنوق را گرفت و بوی گفت : من يك وصیت دارم . میخواهم آنرا بشما

بگویم ، آیا تعهد میکنی بعد از وفات من آنرا به اطلاع جهان عرب برسانی ؟
استاد جواب داد ، امیدوارم عمر شما طولانی باشد .

امیرشکیب ارسلان گفت : نه ! باید تعهد کنی که وصیت مرا ابلاغ خواهی کرد .
استاد گفت : آری حاضرم .

در اینجا امیر با دستهای لرزان خود استاد را در آغوش گرفت و در حالیکه
دیدگانش پرازاشک بود گفت :

وصیت من آزادی فلسطین است !

چیزی از این کتاب «تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا» برای شناسائی شکیب
ارسلان بهتر نیست. زیرا خواننده میزان سعی و کوششی را که وی در بزرگداشت امت
اسلام داشته است و در تمام گفته‌ها و نوشته‌های خود می‌آورد ، بخوبی در این کتاب
می‌یابد . (۱)



شکیب ارسلان بی‌گمان نویسنده طراز اول دنیای عرب و شخصیت سیاسی و علمی
و مدافع بزرگ اسلامی عصر اخیر و نیمه دوم سده چهاردهم هجری بود . او علاوه بر مبارزات
سیاسی و مجاهدات طولانی بر ضد استعمارگران خارجی بعد از جنگ بین‌المللی اول
که منجر به آزادی سوریه و لبنان از زیر یوغ استعمار فرانسه شد ، آثار قلمی بسیاری
از خود بیادگار گذارد که همگی بر محور بزرگداشت مجدد عظمت اسلام و حفظ شعائر
دینی و تعالیم حیات بخش قرآنی دور می‌زند .

بامرگ وی جهان عرب و عالم اسلام یکی از بهترین مدافعان صمیمی و قهرمانان
باشخصیت خود را از دست داد که حتی تاکنون هم نظیر او دیده نشده است .

وی کتاب بزرگ **حاضر العالم الاسلامی (عالم نو اسلام) و لماذا تأخر المسلمون**
(چرا مسلمانان عقب مانده‌اند؟) و بسیاری از رسائل و مقالات را در همین زمینه‌ها نوشته
است که همگی جزو آثار شکوفان و ارزنده اسلامی است .

(۱) این شرح حال را از کتاب «امیرالبیان شکیب ارسلان» تألیف احمد شرباصی نویسنده
مشهور عرب که در آغاز (تاریخ فتوحات اسلامی آمده است) به اختصار آوردیم (مترجم)

ایمان و اخلاص و پشت کار و حوصله این مرد بزرگ اسلامی در همین کتاب بی نظیر «تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا»، که بقول خودش نخستین کتابی است که در این باره منتشر میشود، محسوس است.

آری دنیای عرب شکیب ارسالان را از دست داد و دیگر نظیر او را نیافت. بجای نویسندگان پر شور و با ایمانی چون او که سیاست را بادیانت آمیخته و رهبری فکری ملت پراکنده و بی سروسامان عرب را بدست گرفته بودند، سعی بلیغ مبذول میداشتند که تمدن عظیم اسلامی را بیاد جامعه خواب گرفته عرب بیاورد، امروز نویسندگان خام و بی ایمان بعثی و قومی و شیوعی گرفته اند. بجای بلبل جغد نشسته و ایمان و اسلام تحت الشعاع کفر و الحاد قرار گرفته است.

بجای شکیب ارسالان، و محمد عبده و رافعی، و احمد زکی و سید قطب که باید نسل جوان عرب را با تعالیم جهان پسند اسلام و قرآن آشنا سازند، افراد مر موز و اشخاص مشکوک مسیحی و غیر هم در عراق و سوریه و لبنان بعنوان ثور یسین حز بهاء و قاندد فکری و سیاسی جامعه عرب مسلمان شده اند!! اینجاست که بیاد شاعر خودمان باید گفت:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کین ره که تومی رومی به ترکستان است



بطوریکه در مقدمه کتاب میخوانید شکیب ارسالان مؤلف این کتاب، اثر پر- شور خود را به هنگامی جمع آوری کرده و منتشر ساخته است که ممالک عربی و اسلامی سعی می کردند خود را از قید و بند استعمار آزاد سازند و از نعمت استقلال بهره مند گردند. او این کتاب را بصورتی کوچکتر در آن زمانها بمنظور تکان دادن جامعه خواب آلود عرب و مسلمانان عقب مانده از اوضاع کنونی منتشر ساخت، باشد که یاد آوری این همه وقایع و افتخارات گذشته که در ممالک اروپائی داشته ایم، مسلمانان بیدار شوند و تمدن شکوفان خود را بیاد آورند و از این راه استقلال فکری و سیاسی خویش را باز یابند و بهمان مجد و عظمت دیرین برسند.

مترجم نیز که مطالعات زیادی در کشورهای عربی دارد و به کشور کویت، عراق

اردن ، سوریه ، لبنان و عربستان سعودی سفر کرده و مخصوصاً سفر اخیر در سال گذشته به کشورهای مزبور و مشاهده فتورور کود و سستی و بی قیدی که بر جامعه عرب سایه افکنده است ، طوری اورا متأثر ساخت که قلم از نگارش آن عاجز است. زیرا از یکطرف يك ممت یهودی سرگ. ان در قلب ممالک عربی سواحل مدیترانه و بحر احمر را در دست گرفته صحرای سینا و سواحل حاصلخیز غربی رودخانه اردن را تصرف نموده و ارتفاعات گولان مشرف بر کشورهای سوریه و اردن را که خط ماژینوی شرق نام دارد بچنگ آورده و در جلو چشم مجامع بین المللی و مردم آزاد جهان به تجاوز خود افتخار میکند و مبارز می طلبد ، و از طرف دیگر ملت های عرب همچوار دولت غاصب و متجاوز اسرائیل بهترین اوقات عزیز خود را صرف عیش و نوش و ساز و ضرب و رقص و آواز نموده و بکلی در خواب غفلت غنوده اند . انگار نه جنگ شش روزه ای بد وقوع پیوسته و اند بیت - المقدس از دست رفته و ندر قسمت بزرگی از سرزمین های آنها و قریب دو میلیون برادران و خواهران ایشان در دست صهیونیست های بی رحم و سنگدل گرفتار هستند !!

مشاهده این وضع ، یعنی بیداری دشمن و غفلت و خمودی و تفرقه ملت عرب که ما آنها را مسلمان میدانیم و خود آنها نامی از اسلام نمی برند ، مترجم این کتاب را بر آن داشت که برای تسکین خاطر خویش و سایر برادران اسلامی و فارسی زبانان دلسوز که از این اوضاع اسف انگیز رنج میبرند ، این کتاب را ترجمه نموده و با مقدمه مفصل و پاورقی های لازم منتشر می سازد و توجه قارئان محترم را به مضامین آن معطوف می دارد.

قم : علی دوانی

۱۳۴۸/۴/۱۰

تمدن اسلامی در دنیای غرب

اگر شخصی مانند من مدیون اندلس (اسپانیا) و آثار تمدن اسلامی آنجا و سایر نقاط اروپائی مجاور آن باشد، نباید تعجب کرد. زیرا هر فرد مسلمان صمیمی میل دارد در باره آثار گذشتگان خود بحث و بررسی کند و پی به افتخارات نیاکان خود ببرد. همت بلند آنان را مورد مطالعه قرار دهد و از این راه میراث جاویدانی برای بازماندگان خویش باقی بگذارد.

تردید نیست که آثار تمدن اسلامی اسپانیا پیش در آمد تازه و نشانه همت عالی گذشتگان ما در تاریخ مسلمانان است. بلکه باید گفت آثار مزبور جزو نفیس ترین میراثی است که بشریت از خود در روی زمین باقی گذارده است.

بنابراین اگر یک فرد مسلمان آن آثار ارزنده را مورد مطالعه و دقت قرار دهد و برای بازدید آن شد رحال کند و چنانکه می باید از مشاهده آنها عبرت بگیرد، جای شگفتی نیست.

این آثار برجسته نه تنها نشانه گویا و دلیل بارز مجد و عظمت گذشته ما و نماینده قدرتی است که در ابداع و ساختمان آن بکار برده ایم، بلکه پاسخ دندان شکن و معجزه قانع کننده و دلیل قاطع شایستگی و کاردانی ماست، و میرساند که اگر ما روی پای خود بند باشیم، قادر خواهیم بود که این چنین قدرت و ابتکاری داشته باشیم.

همچنین مطالعه آنها بخوبی نشان می دهد که چنانچه ما دست از بیگانگان برداریم و موجودیت خود را حفظ کنیم، می توانیم آنچه را در قرون گذشته ابداع نمودیم، در آینده نیز پدید آوریم.



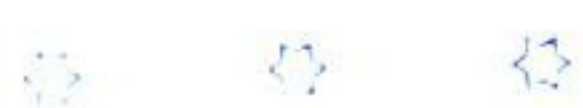
من از اوائل جوانی اشتیاق فراوانی به «تمدن اسلامی» و آثار آن در اندلس

(اسپانیا) داشتم ، وشور وشوق زیادى به تاریخ و اخبار گذشتگان نشان می دادم . بهمین جهت در ۳۴ سال پیش که می توان گفتم مدت مدیدی است کتابی بنام **پایان کار بنی سراج** تألیف نویسنده مشهور «شاتوبریان» را از فرانس بدعربی ترجمه کردم ، و در ذیل آن خلاصه ای از تاریخ مسلمانان اسپانیا بنقل از کتب تاریخی اسلامی واروپائی آوردم . کتاب مزبور بیشتر در پیرامون سقوط «غرناطه» و خارج شدن آخرین گروه عرب مسلمان از آن جزیره دور می زد . زیرا چیزی نمانده است که این مدت از تاریخ اسپانیا در عصر ما از خاطرها فراموش گردد .

انتشار این کتاب که مصادف با آغاز نهضت عربی بود موجب گردید تا اثر شدید ، مسلمانان را در کلید ممالک عربی برانگیزد و اشک حسرت از دیدگان عموم جاری سازد . بدینگونه انتشار کتاب مزبور غم و اندوه گذشته را در دلها تجدید نمود و چنان اثری در قلوب خوانندگان بخشید که هر فردی برای تسکین آلام و اندوه درونی خویش چندین بار آنرا می خواند . مردم با قرائت آن کتاب بد زن بیچده مرده ای می مانند که برای آرامش خود در برابر مصائب و آلامی که دیده است ، جز خراشیدن صورت چاره ای ندارد . هر چه نهضت عربی برای بدست آوردن استقلال اوج می گرفت ، رغبت مردم به یاد آوری عظمت دیرین خویش افزون می گردید . همه بد گذشته درخشان خود در اسپانیا می اندیشیدند ، و بایاد آوری آن سوابق فروزان ، خود را تسلی می دادند .

من هم چند سال بعد کتاب یاد شده «پایان کار بنی سراج» را باذیل آن تجدید طبع نمودم ضمناً یک تاریخ قدیمی هم در باره سقوط «**غرناطه**» که در شهر «مویخ» آلمان بدست آورده بودم و موسوم به «**اخبار العصر فی انقضاء دولة بنی نصر**» بود و مؤلف آن شناخته نشد ، بر آن افزودم . از مطالعه کتاب یاد شده بدست آوردم که مؤلف آن ، در آن روی دادهای حیات داشته ، یا با کسانی که شاهد آن وقایع بودند اند همعصر بوده است ، زیرا وی چنان آن وقایع را شرح میدهد که گویی خود آنرا بد چشم دیده یا از کسی که شاهد آن بوده شنیده است . بدگمان من **مقری تلمسانی** هنگامیکه مشغول تألیف کتاب «**نصح الطیب**» بوده ، از وجود آن کتاب اطلاع داشته است . زیرا من در کتاب «**اخبار العصر**»

مطالب بسیاری دیده‌ام که با همان عبارت در «نفع الطیب» هم آمده است .
در عین حال اینها همد و لع واشتیاق مرا در آشنائی با تمدن اسلامی اندلس اشباع
نکرد و قانع نساخت . من میخواستم بعد از آن همد مطالب که در باره تمدن اسلام در اروپا
خوانده بودم ، آثار اسلامی اندلس را از نزدیک با چشم خود بدبینم و همد آن نقاط را
با گامهای خویش بدیمایم ، تا بهتر و بیشتر بتوانم با آن میراث ارزنده آشنائی پیدا کنم .
پیوسته در صدد بودم بد آن سامان که پدران ما بعنوان بهترین یادگار برای ما
باقی گذاردند سفر کنم ، ولی هر بار موانع و گرفتاری‌های میان من و منظورم حایل می‌گشت ،
و من نگران بودم مبدا قبل از تأمین منظورم مرگ بسرانم بیاید . ولی سرانجام خداوند
سه سال پیش وسیله‌داین سفر میمنت اثر را برایم میسر نمود . چون امور هم مانند انسان‌ها
در گرو اوقات مناسب و فرصت‌های مقتضی است .



بدینگونه در ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۴۸ هجری مطابق ۱۹۳۰ میلادی خود را
آماده این مسافرت نمودم . در آن اوقات اتفاقاتی روی داد که ناچار بودم بطور مرتب
به **جمعیت ملل متفق در ژنو** مراجعه نمایم و همین آمد و رفت‌ها نیز باعث گردید
که بتوانم «ژنو» را ترک گویم ، تا آنکه فصل تابستان سر رسید و گرما هجوم آورد . در
آن اثنا برخی از برادران بمن پیشنهاد کردند سفرم را تا زمستان آینده یا موسم بهار که
بدنبال می‌آمد به تأخیر اندازم ، بداین دلیل که سیاحت در اسپانیا با ایام گرما مخصوصاً
آن نقطه که من میخواستم بازدید کنم ، سازگار نیست .

ولی اینها همد تصمیم مرا برای اقدام بداین سفر تغییر نداد . زیرا من از سال‌ها
پیش در آرزوی این سفر بصرمی بردم و در این باره می‌اندیشیدم ، اما هر گاه مقدمات آن
فراهم می‌شد ، مانعی پیش می‌آمد و مرا از حصول مقصود بازمی‌داشت .

من تا آن موقع بد اکثر کشورهای اروپائی سفر کرده بودم . شهری در اروپا نمانده
بود که ندیده باشم و حتی مکرر بد آن سفر نکرده و اوضاع آنجا را مورد مطالعه قرار
نداده باشم .

از میان ممالک اروپائی فقط نواحی «اسکاندیناوی» در شمال و کشور اسپانیا در جنوب باقی مانده بود که بازدید نکرده بودم.

برای امثال من امکان داشت که در فرصت مناسب ممالک اسکاندیناوی را به بیم ، ولی سفر به اسپانیا را که از زمان طفولیت بیاد آن بودم و نام آنرا در کتابها می خواندم و بخاطر آن تن بدسفرها می دادم برای من که دائماً در اقطار اروپا می گشتم دیگر جانداشت بیش از آن بتأخیر اندازم . بهمین جهت فرصت را غنیمت شمرده و از وقتی که در اختیار داشتم از راه فرانسه که برای مدت چند روزی اجازه داشتم از آن عبور کنم ، آهنگ اسپانیا نمودم . چون منظور اصلی من از این سفر جستجوی این بود که مسلمانان چگونه وارد اسپانیا شدند و از این کشور اروپائی بکجا رفتند ، لذا ناچار بودم ، نخست فرانسه را که روزی صحنه پیکار سر بازان ما بوده است و حتی در جنوب آن کشور دولت وصولتی داشتند بازدید کنم که مدت ها آوازه آنها از آن سرزمین در سایر کشورهای اروپائی طنین افکند ، از آن پس که صیت آنان شهرهای «وزیگوت» و «جلالقه» و «باشکنسها» و سایر ملل مغرب زمین را فرا گرفت و همگی در برابر آنان به زانو در آمدند و چیزی نمانده بود که ایشان هم بدآنان بدپیوندند . اینک من خط سیر و ماجرای سفر خویش را بدشرح زیر می نگارم . قبل از ظهر روز ۱۸ یونیو سال ۱۹۳۰ «لوزان» را بقصد پاریس ترک گفتم و شب هنگام وارد پایتخت فرانسه شدم . دو جوان از نخبگان ادبای مغرب (مراکش) که بازمانده خاندان محترم مسلمان اسپانیا بودند ، از آمدن من اطلاع یافتند و در ایستگاه انتظار ورود مرا داشتند . این دو جوان یکی احمد بالافرج اهل (۱) «رباط» (۲) و دیگری محمد فاسی (۳) از افراد سرشناس « فاس » (۴) بود .

(۳۱) - این دو نفر امروز از شخصیت های معروف «مغرب» میباشند . احمد بالافرج وزیر خارجه مراکش (مغرب) است .

(۲) پایتخت کشور مغرب (مراکش) است .

(۴) - از شهرهای بزرگ مغرب و مرکز استان شمالی آن کشور است .

ممینکہ من از قطار پادہ شدم آنہارا در ایستگاہ جلو خود دیدم . با آنہا سوار اتومبیل شدہ ور ہسپار مہمانخانہ (اورلیان بالاس) واقع در خیابان « بروم » شدیم . من بہ آنہا خاطر نشان ساختم کہ برای چہ منظوری تن بہ این مسافرت دادہ ام . در آن موقع ہنوز دانشگاہ تعطیل نشدہ بود کہ آنہا طبق معمول بہ مغرب وطن خویش سر بزندن . بنا گذاشتیم کہ آنہا در « مادرید » بہ سراغ من بیایند تا ہنگام باز دید من از اسپانیا مرا ہمراہی کنند .

چند روز بعد از آن وقتی کہ در مہمانخانہ « رومی ہا » در پایتخت اسپانیا اقامت داشتم آنہا بہ دیدار من آمدند .

روز بعد از ورود من بہ پاریس دانشجویان سوری کہ آنہا را فرزندان خود میدانم بدیدن من آمدند . من از ملاقات آنہا خشوقت شدم . باعدہای از افراد مؤثر آنان در رستوران خاص عرب ہا جنب مسجد مسلمانان اجتماع نمودم .

من و محمد فاس و احمد بالافرج سری بہ کتابفروشی « گوتز » زدیم کہ مخصوص فروش کتب عربی است و تعدادی کتب عربی را کہ بیشتر مربوط بہ فتح اسپانیا توسط مسلمانان بود ، ابتیاع نمودم . تصادفاً وقتی من وارد مہمانخانہ (اورلیان بالاس) شدم دوست دیرین خود (حسین رؤف) قہرمان مشہور نیروی دریائی منطقہ حمیدیہ ترکیہ رئیس سابق نظار آنکارا و ناظر سابق دریا داری عثمانی را دیدم و از دیدار او و این حسن تصادف بسیار خرسند گردیدم .

بعد از پنج روز کہ در پاریس بسر بردم با قطار عازم **تولوز** شدم . کلیہ دانشجویان عرب کہ در پاریس بودند ، برای مشایعت من بہ ایستگاہ آمدہ بودند . ہمگی ہنگام حرکت من با صدای بلند فریاد زدند : زندہ باد عرب (۱) .

ہشت ساعت بعد قطار ما بہ (تولوز) رسید و من عازم مہمانخانہ « ترمنویس » کہ

(۱) در آن ہنگام کشورہای عربی خاورمیانہ دست و پامیکرد کہ از تحت نفوذ و استعمار فرانسه و انگلیس بیرون آید ، ہمچنین شمال آفریقا لیبی و تونس و مراکش و الجزائر و سودان و مصر مستعمرہ غریبان بشمار میرفت .

نزدیک ایستگاه بودم. رور بعد برای بازدید آثار تاریخی کاراکاسون (CARCASSONNE) رخصت آن شهر شدم. قلمه آنجا را دیدم و از دیوار آن بالا رفتم و نزدیک دو ساعت در آن گردش نمودم، و عصر به (تولوز) مراجعت کردم. مسافت میان دو شهر نامبرده از دو ساعت تجاوز نمیکند.

تولوز و کاراکاسون

در اینجا مناسب میدانم که چون بازدید اروپا را از فرانسه آغاز کردم، پیش از آنکه راجع به اسپانیا در دوران اسلامی سخن بگویم، از فتوحات مسلمانان در فرانسه سخن بمیان آورم.

چون مقصود من از این سفر مطالعه و بررسی آثار اسلامی و تاریخ نفوذ مسلمانان در هر نقطه قاره اروپاست که آنها قدم نهاده اند، لذا سعی کردم تا آنجا که ممکن است از این حدود خارج نشوم. اگر من سفر اسپانیا را از نقطه‌ای که مسلمانان وارد شدند آغاز می‌کردم، یعنی از سمت جنوب وارد آن کشور می‌شدم، ترتیب بحث و مطالعات من ایجاب می‌کرد که از جبل الطارق شروع کنم، و سپس از جزیره خضرا (۱) و شریش، اشیلیه، قرطبه، طلیطله و هکذا تا شمال اسپانیا را بازدید نموده و به مطالعه و تحقیق به پردازم.

و چنانکه به نابون منتهی می‌گشت تناسب داشت که از کاراکاسون و نیم و اوینون تا جبال آلپ درین ایتالیا و فرانسه و سویس را بازدید نمایم. و نیز اگر من در این ایام آزاد بودم و در میهن خود «سوریه» سکونت داشتم، مناسب چنان بود که از آنجا به اسپانیا بروم. یعنی از راه مغرب، همان راهی که نیاکان ما هنگام فتح این کشورها رفتند.

ولی مبارزه مادر راه استقلال میهن مرا از وطن دور ساخت و ناگزیر بودم که در اروپا سکونت ورزم و از راه شمال به اسپانیا بروم. یعنی از همین جا که هم‌اکنون اقامت

(۱) - جزیره خضرا (ALGESIRAS) از شهرهای اسپانیا مقابل جبل الطارق است.

دارم ، و بعبارت دیگر از راهی که مسلمانان فتوحات خود را در اروپا به پایان رساندند ، نه از راهی که کشور گشائی خویش را آغاز کردند .

بطوریکه گفتم چون هدف من از این مسافرت ها ، بازدید و مطالعه آثار پیشینیان و پیمودن راهی بود که تاریخ نشان میدهد پدران ما در قاره اروپا طی کردند ، و کلیه نقاطی بود که در نخستین حمله خود به مغرب زمین فتح کردند لذا تاگزیر بودم شهرهای «تولوز» و «کاراکاموند» ، و «ناربون» و «نیم» و «اوینیون» و «لیون» را بازدید نمایم .
نه فقط این نقاط بلکه لازم بود همه شهرها و ایالاتی را که مسلمین در جنوب فرانسه و مجاور آن قسمت های شمال ایتالیا و نقاط مقابل آن و سلسله جبال مرتفع آلپ را که امروز میان این سه کشور واقع است ، یعنی کشورهای فرانسه و ایتالیا و سویس تا حدود دریاچه **کونستانزه** آلمان را از نزدیک به بینم .

هر چند نام این کتاب را **تاریخ فتوحات اسلامی در فرانسه و ایتالیا و جزایر دریای مدیترانه** نهاده ام ، ولی در حقیقت این کتاب قسمتی از سفرنامه اسپانیای من است که منظور اصلی من از این مسافرت بوده است . زیرا کشورهای مزبور آخرین قسمت اروپا بوده است که مسلمانان آنرا دور زدند و نخستین قسمتی است که بعد از فتح اسپانیا بر آن دست یافتند .

بطور خلاصه موضوع این کتاب تحقیق و بررسی روزهای **طلائی مسلمانان در فرانسه و شمال ایتالیا و قلب سویس** است . این کتاب نخستین اثر عربی است که بطور جداگانه در این خصوص تألیف شده است (۱) .

فتح تولوز

تولوز (Toulouse) در روزگار قدیم قسمتهای پراکنده ای بود و فقط در ایام رومی ها شکل شهر و ایالت بخود گرفت . بهمین جهت نیز بعدها پایتخت کشور **تکتواراجیین** و مرکز علم و صنعت گردید ، و دین مسیح توسط اسقف «سیرینی» بدانجا راه یافت .

(۱) و نخستین اثر فارسی است که در اینباره منتشر میگردد .

«تکتواراجیین» فرقه‌ای از «گل‌ها» است و ما نمیدانیم آیا *Valcestestosgnes* همان‌ها هستند که مؤلف **نصح الطیب** در اوائل جلد نخست آن کتاب آنجا که از مردمی که اسپانیا را آباد ساختند سخن میگوید به آنها اشاره نموده و «بشتولقات» نامیده است، یا آنها قوم دیگری می‌باشند؟ این احتمال هم هست که این لفظ در اصل «بشتولقات» بوده است.

در **صبح الاعشی (۱)** بشتولقات را ذکر کرده و میگوید: آنها بر اندلس و فرانسه دست یافتند و سرانجام **وزی گت‌ها** بر آنها شوریدند.

بعد از سقوط سلطنت رومیان «تولوز» پایتخت پادشاهان «وزیگت» گردید، و دولت آنها از سال ۴۱۹ میلادی تا ۵۰۸ دوام یافت. در آن زمان «تولوز» مرکز شهرهای **اکیتانیه** و ملحق به اسپانیا بود. تولوز در سال ۷۷۸ میلادی کنت نشین مستقل گردید، و یکی از امرای آنجا بنام «کنت ریموند چهارم» مشهور است، ولی سرانجام در سال ۱۲۷۱ به کشور فرانسه ملحق گشت.

تولوز در قرن پنجم میلادی پایتخت «وزیگوت‌ها» بود. در قرن هفتم و هشتم مرکز دوگ نشین «اکیتانیه» گردید، و در قرن یازدهم و دوازدهم مرکز کنت نشین‌ها «تولوز» بود. هنگامیکه مسلمانان حمله خود را به فرانسه آغاز نمودند «تولوز» از جمله شهرهایی بود که بآن روی آوردند ولی نتوانستند مانند «ناربون» و «کاراکاسونه» و غیره بر آن دست یابند.

حمله مسلمانان به تولوز در زمان حکمرانی «سمح بن مالک خولانی» بر اسپانیا روی داد، و این هنگام یازده سال بعد از ورود مسلمانان به اسپانیا بود به شرحی که در بخش «حمله مسلمین به جنوب فرانسه» خواهیم گفت.

کاراکاسون

«کاراکاسون» شهری واقع در کنار رود «اود» *Aude* و کانال جنوب فرانسه است

(۱) *صبح الاعشی فی صنعة الانشاء* - تألیف احمد بن علی قلقشندی متوفی سال ۸۲۱ هـ

این شهر دو بخش است . بخش اول دارای قلعه‌ای است که در وسط تپه‌ای واقع و مشرف بر بخش دوم شهر است . قسمتی از خانه‌های شهر و خیابانهای تنگ و کلیسای معروف «سان نازیر» از بناهای سده یازدهم میلادی ، در این بخش است .

تمام ساختمان‌های این شهر که در بلندی قرار دارد ، بهمان شکل قرون وسطی باقی مانده است و از این حیث در سراسر فرانسه نظیر آنرا نمی‌توان یافت . بهمین علت نیز این بخش مورد بازدید طبقات مختلف سیاحان است .

بخش دیگر شهر در سمت پائین رود مزبور واقع است و کاراکاسون جدید نامیده میشود . زیرا نسبت به بخش قدیمی که در بلندی قرار دارد نو است . این بخش در حقیقت در زمان سلطنت لوئی نهم پادشاه فرانسه که در اواسط قرن سیزدهم میلادی می‌زیست ساخته شده است (۱) . سابقه نفوذ مسلمانان در «کاراکاسون» طولانی است . مشهور اینست که مسلمانان در سال ۷۱۳ میلادی آنجا را فتح کردند ، و همانطور که در بخش فتوحات اسلامی در جنوب فرانسه می‌خوانید تا سال ۷۵۹ در دست آنان بود .

(۱) لوئی نهم همان است که در جنگهای صلیبی شرکت جست و در مصر بر ضد مسلمانان جنگید و اسیر گردید ولی بعد توسط صلاح‌الدین ایوبی در «دارابن لقمان» آزاد شد .

فتوحات مسلمانان در فرانسه

مهمترین کتابی که تاکنون در این زمینه نوشته شده است کتاب خاورشناس مشهور فرانسوی مسیو «رینو» است که در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی زندگی میکرد. کتاب وی موسوم به «حمله مسلمانان به فرانسه و از فرانسه به سافوای و بی مونت و سویس در قرن هشتم و نهم و دهم میلادی به استناد روایات اروپائیان و مسلمانان» است (۱).

مورخان اروپائی عموماً فتوحات مسلمانان در فرانسه را بعد از استیلای آنان بر اسپانیا ذکر کرده اند، و به اتفاق گفته اند که (شارل مارتل) که عرب اورا «قارله» می نامد اروپا را در واقعه جنگ «پواتیه» از قرار گرفتن تحت سیطره مسلمانان نجات داد، و افزوده اند که اگر سپاه اسلام در آن جنگ عقب نمی نشست، مسلمانان بر سراسر خاک اروپا تسلط پیدا میکردند، و چه بسا که تمامی اروپا به دین اسلام می گروید! برای ما مقدور نیست که آنچه را اروپائیان فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، اسپانیائی و ایتالیائی راجع به فتوحات مسلمین در اروپا نوشته اند، بدست آوریم و بر شماریم. اصولاً بعد از آنکه بطور اختصار در کتب تاریخی خود نوشته اند و تمامی مورخان آنها اعتراف نموده اند و تواریخ اسلامی مانیز آنرا تأیید کرده است، نیازی برای جمع آوری کلیه این مطالب از منابع مختلف نداریم. منظور ما در این کتاب بررسی جزئیات فتوحات اسلامی تا قلب اروپا و اطلاع کامل از شرح و تفصیل آنست.

ما در این زمینه کتابی مفصل تر از کتاب مسیو «رینو» نیافته ایم. زیرا این کتاب در خصوص تاریخ این فتوحات تألیف شده است. مؤلف آن نیز نامی ترین محققان

(۱) Réinaud - جوزف رینو در سال ۱۷۹۵ متولد و بسال ۱۸۶۷ در گذشت رینو

مسلمانان را «سارازین» میخواند. گویند وجه تسمیه آن ها بدین نام این بوده که مسلمانان عرب اغلب گندم گون و مانند گندم سرخ و سفید بودند که در فرانسه «سارازین» میگویند -

مسائل تاریخی و بحق مطلع ترین دانشمندان خارجی است که با زبان عربی آشنائی داشته است .

تاجائیکه او می تواند در مقابل هر روایتی که در کتب قدیمی لاتین آمده است ، روایت مشابهی را از کتب عربی نقل کند.

او هر روایت و خبری که ذکر میکند ، در حاشیه مأخذ آنرا با تعیین کتاب و مؤلف و جلد و صفحه و احیاناً کتابخانه ای که کتاب مزبور در آنست همه را یادآور میشود . رینو روایات تاریخی را عیناً در کتب خود می آورد ، بخصوص اگر از تواریخی باشد که در عصر آن فتوحات نوشته اند. او همانطور که این دقت را در استشهاد به کتب اروپائیان بعمل می آورد ، همان دقت را نسبت به کتب اسلامی نیز رعایت نموده است .

بهمین جهت بیشتر اعتماد ما در تاریخ این وقایع نیز بنقل خاور شناس نامبرده است . چنانکه درباره استیلای مسلمین بر قسمت شمالی ایتالیا و کشور سویس هم به نوشته های وی و مورخ دیگری از اهالی سویس آلمان بنام «فردیناند کیلر» استناد می جوئیم (۱) آنچه را مورخ آلمانی در این زمینه نوشته است بعد از تلخیص کتاب مسیو «رینو» نقل می کنیم ، و سپس نوشته ها و روایات آنها را با آنچه از تواریخ مشهور اسلامی در دست داریم مقابله می نمائیم .

رینو در مقدمه کتابش مینویسد :

«روزگاری بر فرانسه گذشت که این کشور جولانگاه ملتی بیگانه بود که بر اسپانیا و کشورهای مجاور آن استیلا یافته بودند . ملتی که دینی جدید و زبانی تازه و اوضاعی نوین با خود آورد. کم کم این مسئله پیش آمد که آیا فرانسه و سایر کشورهای اروپا که

- وهم گفته اند این کلمه تحریفی از واژه «سراکنو» است که در زبان رومی بمعنی مسلمانان است و این «سراکنو» هم تحریف شده از لغت Scharaka بمعنی شرقی یا «شراقه» یعنی شرقیان است. ابن بطوطه در سفر نامه خود نوشته است که پادشاه قسطنطنیه از وی سؤال کرد که آیا «سراکنو» یعنی مسلمان است ؟

(۱) Ferdinandkeller کتاب وی بنام «حملات مسلمین به سویس در اواسط قرن دهم میلادی» از انتشارات جمعیت آثار قدیمی زوریخ است.

حاضر نبودند در برابر این ملت جدید سر فرود آورند ، توانائی آنها را دارند که دین و میهن و ملیت خود را که بیش از هر چیز دیگری دوست دارند ، حفظ کنند و از دستبرد آنها نگاه دارند ؟ ! .

مردم فرانسه از علت اساسی وقایعی که موجب شد این ملت قسمتی از کشور ما را اشغال کند پرسش می کردند و از خود می پرسیدند چرا این وقایع پدید آمد و چه اوضاع و احوالی باعث آن گردید ؟ .

اکنون باید دید آیا مهاجمان مسلمان همگی ملیت عربی داشتند یا از ملت های مختلفی گرد آمده بودند . نتایج آن حملات بی درپی چه بود ، و آیا آثاری از آن در فرانسه باقی مانده است ؟ .

بارها در این خصوص بحث و گفتگو می شد ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم تاکنون کسی دامن همت بکمر نزده و در این باره کتابی تألیف نکرده است که مشتمل بر کلیه وقایعی باشد که هم اکنون مادر صد آن هستیم و نتایج بسیاری از آن بدست می آوریم (۱) .

تردید نیست تألیفی که بتواند این منظور را تأمین کند ، می باید از جمع آوری روایات اروپائیان و مسلمانان پدید آید ، تا بدان وسیله گفتار ملل غالب و مغلوب بخوبی شناخته شود . در ازمنه گذشته مردم اروپا متوجه شدند که نوشته های مورخان مسیحی اروپا در باره این وقایع کافی نمی باشد ، و زمانی که این حوادث در آن روی داده و مسلمانان دست به آن لشکر کشی زدند سخت ترین و تاریک ترین زمان هائی است که فرانسه بخود دیده است . زیرا در سال ۷۱۲ میلادی هنگامیکه حملات مسلمانان به فرانسه آغاز گردید ، ایالات فرانسه میان فرانسویان شمال که در «نوستری» (۲) و «استرازیایا» (۳)

(۱) - رینودر اینجاسخن خود را استدراک نموده و میگوید دو نفر از مورخان پیش از وی در این خصوص کتاب نوشته اند: یکی مسیو N.C.F مؤلف کتاب «خلاصه در تاریخ جنگهای مسلمین در کشور گال، و دیگری مسیور شمیل (Desmichels) تاریخ عمومی قرون وسطی» است .

(۲) - Neustrie نوستری شهرهائی واقع میان رود لواری و ایریتانی فرانسه و دریای

مانش و رود موز است

(۳) Austrasie استرازیایا واقع در شرق فرانسه و مرکز آن «متز» است .

و «بورگونیان» (۱) سلطنت میکردند ، و میان فرانسویان جنوب که بر «اکیتانیه» (۲) از رود «لوار» تاسلسله جبال «پیرنه» حکومت می نمودند ، و میان بقایای وزیگت های غربی (۳) که فقط قسمتی از ایالت «لانگدوک» (۴) و قسمتی از استان «پرووس» (۵) را در دست داشتند ، تقسیم شده بود. در آن هنگام حکومت و مردم دچار هرج و مرج و کمشکس بودند . بهمین جهت ما معلومات اندکی از آن زمان داریم. پیدایش اخبار تاریخی آن ایام از زمان «پین» پسر «شارل مارتل» و پادشاهی «شارلمانی» پسر «پین» شروع شده است . ولی در آن زمان مسلمانان به عقب برگشته بودند و فرانسه آرامش خود را بازیافته بود . سپس در زمان اولاد «لوئی بردبار» (۶) اوضاع دگرگون شد و مسلمانان حملات خود را از سر گرفتند .

در آن روزگار نورماندی ها از یک طرف و مجارها از طرف دیگر فرانسه را مورد تاخت و تاز قرار داده بودند و دست بغارت و آشوب می زدند و مملکت در ناامنی بسر می برد .

مانمی توانیم بگوئیم تواریخ اسلامی کاملاً توانسته است وقایع جنگهای فرانسه را ثبت کند . زیرا آن دسته از مؤلفین که در این باره کتاب نوشته اند ، مدت ها بعد از آن

-
- (۱) Bourgogne این ایالت بزرگ نیز واقع در مشرق فرانسه و مرکز آن «دیجون» مملکت مستقلی بود سپس بصورت دوگ نشین بزرگی درآمد.
 - (۲) Aquitaine ایالتی از کشور گال قدیم بود که در کنار گارون امروز قرار داشت.
 - (۳) Visigoths وزیگت های غربی در سال ۴۱۲ میلادی آهنگ کشور گال نمودند و در سال ۴۵۸ بان دست یافتند و «تولوز» را پایتخت دولت خود قرار دادند .
 - (۴) Languedoc ولایتی در جنوب فرانسه بود که مرکز آن تولوز بشمار میرفت.
 - (۵) Provence مملکت مستقل و پادشاه نشین بود ، آنگاه فرانسویها در زمان کارلس هشتم به قلمرو خود ملحق کردند و امروز مشتمل بر شهرهای آلپ سفلی و مصب رود «رن» و ایالت «ووار» و «فوکلوز» است .

(۶) Le Debonnaire

وقایع آمده‌اند و در آن عصر نبودند . البته امکان دارد که در آن زمان‌ها مورخینی بوده‌اند ولی کتابهای آنها بمانرسیده باشد .

مورخین عرب نوشته‌اند یکی از نوادگان **موسی بن نصیر** تاریخی راجع به فتوحات او در اسپانیا نوشته‌است ، و گفته‌اند یکی از شعر اقصیده‌ای درباره تاریخ جنگهای **طارق بن زیاد** دارد که آنرا دو قرن بعد از وی سروده‌است . ولی آنچه مسلم است این کتابها مدتها بعد از وقایع مزبور نوشته شده و متضمن شرائط تحقیق نبوده‌است . بنابراین آنچه مورخان عرب درباره حملات مسلمانان به فرانسه نقل کرده‌اند بعد از وقوع این حوادث که در قرن **بهم** میلادی اتفاق افتاده نگاشته شده‌است . بهمین جهت نیز برخی از وقایع بوده‌است که مورخان مسلمین اصلاً متعرض آن نشده‌اند .

مسلمانان و سائلی برای آشنائی اوضاع داخلی فرانسه و کشورهای مجاور آن در اختیار داشته‌اند . چون گذشته از اینکه مدت‌های طولانی قسمتی از فرانسه را در اشغال داشتند ، اصولاً ارتباط مسلمانان با این کشور پیوسته برقرار بود ، و سفرای دو طرف پی در پی در آن کشورها آمدورفت میکردند .

مسهودی (۱) نوشته‌است که در حدود سال ۹۳۹ میلادی اسقف «جیرون» از اهالی «کتالونیه» بنام **گودمار Godmar** در زمان حکومت عبدالرحمن الناصر رهسپار قرطبه شد و برای پسرش (حکم) که به دانش دوستی مشهور بود ، تاریخی برای کشور فرانسه نوشت که مشتمل بر سرگذشت آن کشور از زمان **کلوفیس** تا آن عصر بود (۲) «کتالونیه» در زمان سلطنت شارلمانی از فرانسه اطاعت می‌کرد و اسقف جیرون سیادت و حکومت **لویی دو ترمیر Luis-Doutremer** را به رسمیت شناخته بود . بنابراین عقیده داریم این تاریخ فرانسه را که **مسهودی** میگوید : به يك نسخه آن

(۱) از مورخان و جغرافی‌دانان جهان گردان معروف اسلامی متوفی بسال ۳۴ کتاب «مروج الذهب» است .

(۲) رینودر جاشیه این جمله مینویسد: اسم گودمارو جرون و این مباحث با اصل مطلب در تاریخ مسعودی مستخوش تغییرات گردیده و تعریب و تصحیف شده‌است .

در مصر دست یافته است ، تاریخ صحیح و معتبری بوده است ، ولی با کمال تأسف از این تاریخ ، جز مقدار کمی که مسعودی از آن نقل کرده است ، چیزی نمیدانیم (۱). مسعودی نام مؤلف این کتاب را غومار مطران زهره دانسته است و میگوید: زهره از شهرهای فرانکهاست (۲) طبق تحقیقی که ما نموده ایم نام وی **گودمار** و از مردم جیرون واسقف سیریه Ceret از شهرهای روسیلون Roussillon بوده که امروز از شهرهای پیرنه شرقی فرانسه بشمار می رود . روی این اصل «زهره» که در عبارت مسعودی آمده است تحریف کلمه «سیریه» یا «سره» است.

بنابراین اطلاع از تاریخ وقایع فتوحات مسلمانان در ادواد نخستین که بر اسپانیا دست یافتند ، جداً دشوار است ، و دشوارتر از آن آگاهی ما از تاریخ استیلای آنان بر فرانسه می باشد . از جمله کتابهای نفیسی که در این خصوص نوشته شده است . **تاریخ «استیلای مسلمانان بر اسپانیا»** است که در سالهای اخیر توسط مؤلف آن **کوندند Cnde** به زبان اسپانیائی منتشر شده است .

مؤلف نامبرده کتابهای عربی بسیاری را در کتابخانه **«اسکوریاال»** و غیره بدست آورده است (۳) و بدون تردیدی اطلاعات خود را از منابع سرشاری کسب کرده

(۱) این تاریخ نه بزبان فرانسه و نه بزبان اسپانیولی بدست نیامده است . مسعودی در جلد اول مروج الذهب مینویسد: در کتابی که در سال ۳۳۶ به فسطاط مصر رسید و آن را غومار اسقف شهر زهره از بلاد فرنگ در سال ۳۲۸ به حکم بن عبدالرحمن اهدا کرده بود دیدم که ... «شکیب ارسلان بعد از نقل گفتار مسعودی اسامی لاتین آن را تا آنجا که توانسته تصحیح نموده است - مترجم (۲) - فرانک نخست نام قبیله ای از مردم آلمان بود که در قرن پنجم میلادی در فرانسه می زیستند، ولی در مشرق زمین و بطور اجمال فرنگ (و در زبان عربی افرنج) نامی است برای همه اروپائیان که بعد از جنگهای صلیبی پدید آمدند (المنجد قسمت اعلام) مترجم (۱) رینو مینویسد: دو ترجمه از این کتاب به زبان فرانسه نوشته شده است: یکی ترجمه مختصری است بقلم «اودینفره» Audiffret در کتابی که راجع به تحقیق در وقایع سالها نوشته آورده است دوم ترجمه ایست بقلم مسیودمارلیس Demarles ترجمه دمارلیس بهر اثری آن نه ماموجود -

است . ولی او فرصت نیافته چنانکه می باید کتاب خود را تنقیح کند و چه بسا که «کوند» شخصاً مهارتی در حك و اصلاح وقایع تاریخی نداشته است (۱).

تاریخ دیگری هم وجود داشته است که کندی از آن آگاهی نیافته و آن مجموعه رسائل مفیدی است که تاریخ اسپانیا را در روزگار تسلط مسلمانان روشن می سازد. این رسائل بقلم «فوستینو بوربون» بوده که بر قسمتی از کتب عربی در کتابخانه اسکوریال (۱) دست یافته . بیشتر اهتمام مؤلف این کتاب تخطئه «تاریخ اسپانیا» تألیف «ماسدو» است . این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که مشکلاتی در راه تحقیقات مادر این کتاب وجود دارد . ولی با این وصف ما این توانائی را در خود می بینم که اطلاعات پر ارزش بر آنچه

→ است و مادر بعضی از موارد از آن نقل میکنیم کوندی مزبور که اسپانیائی ها او را کندی مینامند به عدم ضبط و کثرت اشتباه معروف است و بیش از همه (دوزی) خاورشناس هلندی که اروپائیان او را بهترین و مطلع ترین مورخی میدانند که درباره اسپانیا نوشته ، کوندی را تخطئه کرده است «کودیره» Kodeirs خاورشناس اسپانیائی که میگویند عرب نژاد است مینویسد: چیزی از کتاب کندی برای تاریخ اسپانیا ناگوارتر نیست .^۴

(۱) از آن پس که اسلام از اسپانیا بر افتاد نزدیک به دو هزار کتاب که فلیپ دوم (۹۴۶-۱۰۰۷ ۱۵۵۶هـ - ۱۵۹۸م) و جانشینان وی از کتابخانه های مختلف عربی فراهم کردند از نابودی نجات یافت و هسته کتابخانه اسکوریال که هنوز به نزدیک «مادرید» پیاست از آنجا بود . در قسمت اول قرن هفدهم شریف زیدان سلطان مراکش هنگام فرار از پایتخت کتابخانه خویش را بایک کشتی بجائی فرستاد . چون فرمانده کشتی مزد خود را از پیش تماماً نگرفته بود کتابها را بجائی که می بایست پیاده نکرد و کشتی در راه «مارسی» بدست دزدان دریائی اسپانیا افتاد و کتابها را که سه یا چهار هزار جلد بود به غنیمت بردند و فلیپ سوم فرمان داد تا همه را به «اسکوریال» تسلیم کنند و بهمین مجموعه کتابخانه اسکوریال را از لحاظ دست نویس های عربی از همه کتابخانه های دیگر غنی تر کرد (تاریخ عرب فلیپ حتی ترجمه

ابوالقاسم پلینده ج ۲ ص ۷۲۲) مترجم .

تاکنون در این زمینه نوشته شده است ، بیافزائیم .
راجع به جنگهای اسلامی که جز در کتابهای اروپائیان اثری از آن نمی بینیم ،
مادر امکان داریم سخن را به دورترین نقطه ای که «موراتوری» (۱) و «الدون بوکه» (۲)
به آن رسیده اند ، بکشانیم .
مادر کار خود از این شیوه پیروی می کنیم که وقایع تاریخی را با گواهی همعصران
یا کسانی که بیش از دیگران به عصر آن حوادث نزدیک بوده اند ، روشن سازیم .
ماضی مطالعات خود به این نتیجه رسیده ایم که آنچه مورخان اروپائی در این
باره نوشته اند بسیار مستند است و از اعتبار زیادی برخوردار می باشد ، بطوری که وقتی
آنها با روایات اسلامی تطبیق می نمائیم یقین پیدا می کنیم که حقیقت همانست که اروپائیان
نوشته اند ، ولی هر جا که روایات دو طرف با هم تطبیق نشود ، سخنان هر کدام را ذکر
می کنیم و نظر خود را با آنچه به عقل نزدیک است ، اظهار می داریم .
منابعی را هم که نتوانسته ایم بر آنها دست یابیم ، نام برده ایم و اشاره به محل آنها
کرده ایم . مانند بعضی از وقایعی که «کندی» از کتب تاریخ عربی نقل می کند .
البته بهتر بود که آن وقایع را از تواریخ عربی عیناً نقل می کردیم ولی چون دسترسی
به آنها پیدا نکردیم فقط به اشاره برگزار می نمائیم .
مادر آخر کتاب ملت هائی را که به مسلمانان پیوستند و چیزی نمانده بود که اتحاد
آنان با مسلمین موجب شود تمام اروپا در برابر دین اسلام خاضع گردد ، ذکر می کنیم .
ما همه آنها را بنام (سارازین) می نامیم . سارازین لفظی است که تاکنون ماده و علت
اشتقاق آن معلوم نشده است ، یا اینکه لفظ «مور» برای آنها بکار می بریم که از واژه
«مغرب» گرفته شده است . زیرا مسلمانان نخست به مغرب (افریقا) آمدند و از آنجا
وارد اسپانیا گشتند و بدین لحاظ نیز «مغربی ها» خوانده شدند .

(۱) Muratori مورخ ایتالیائی آثار باستانی متوفی بسال ۱۷۵۰ میلادی .

(۲) Donbouquet نامش بارتن استوراهی محقق و مورخ مشهوری است که

در آمین فرانسه سال ۱۷۵۴ در گذشت .

باید دانست در اثنای اینکه مسلمانان تمام خاک فرانسه را اشغال کرده بودند و شمال ایتالیا و شهرهای سویس را در اختیار داشتند ، عده‌ای از آنها نیز در «سیسیل» و جنوب ایتالیا حکومت می‌کردند! بدون اینکه حملات اینان ارتباطی با فتوحات آنها داشته باشد. ولی مسلم است که فتوحات آنها در جنوب ایتالیا و اسپانیا ، در حملات اینان مؤثر بوده است . در کلیه کشورهای که مسلمانان برای مدت طولانی یا کوتاه در اشغال داشتند، آثار و اخبار آنها در آن نقاط باقی مانده است.

در یک جا قلعه‌ای می‌بینید که وقتی آن سرزمین در اشغال مسلمانان بود ، آنرا پناه‌گاه خود قرار داده بودند . یا نهر آب یا پلی را مشاهده می‌کنید که در کنار آن علامت راه نمائی برای رهگذران نصب کرده بودند.

در نقطه‌ای دورتر غاری را خواهید دید که غنائم جنگ را در آن نگاه‌داری می‌کردند و بر روی کوه‌ها برجی‌هایی مقابل هم ساختند بودند که با فروختن آتش و مبادله اشارات بوسیله آتش‌های افروخته ، حرکات سپاه و حملات خود را بر ضد جبهه‌های دشمن هم آهنگ می‌ساختند ، و هکذا . این نکته را هم ناگفته نگذاریم که آثار و اخبار آن زمان هر چه متنی بر دلیل محکمی نباشد ما از آن سخن نمی‌گوئیم.

همین روش را در نقل قصص و داستان‌هایی که برخی از مردم که در زمان آن جنگها نبوده و نقل کرده‌اند ، و بدین‌دور نزدیکتر و ناشی از حماسه سرائی و نقلی سخن پردازان و مبالغه گوئی است بکار بستیم و جدا از آن پرهیز میکنیم .

مادر آنچه راویان این وقایع نقل کرده‌اند ، اغلاط بسیاری دیده‌ایم . برخی از آنها موجب اشتباه گروهی از مورخان آن عصر شده است . مثلاً آنها مسلمانان (سارازین) را پاوین (Payens) خوانده‌اند که بمعنی وثنی و دوگانه پرست است!.

علت آن هم این بوده که مسیحیان عادت داشتند کلیه امت‌های پیش از عیسی را وثنی و دوگانه پرست بدانند . در نزد آنان تمام ملت‌هایی که فرانسه با آنها جنگیده است وثنی می‌باشند که از جمله مسلمانان بوده‌اند ! بهمین جهت تاریخ نویسان اروپائی آثار و بناها و هیاکل (مجسمه‌هایی) به ملت‌های محارب نسبت داده‌اند که در حقیقت از کارهای آنها نبود ،

و آنها نه قبل و نه بعد از حمله به فرانسه هیچگونه ربطی به آن نداشته‌اند. همچنین چون شهرت (شارلمانی) بیش از سایر پادشاهان فرانسه بوده‌است، داستان سرایان، حوادثی را بوی نسبت داده‌اند که پیش از او به وقوع پیوسته‌است، و حوادث دیگری هم بوی نسبت داده‌اند که بعد از او روی داده‌است.

مثلاً وقایعی را که در زمان (شارل مارتل) اتفاق افتاده‌است، جزو تاریخ شارلمانی نوشته‌اند. آنها تمام جنگهای فرنگیان در کشورهای اسلامی را تا قرن دهم، بلکه تا قرن یازدهم بحساب شارلمانی آورده‌اند. یعنی زمانی که مسلمانان اسپانیا از «یوسف بن تاشفین» پادشاه مرا بطین (۱) اندلس استمداد نمودند! بهر حال موضوع بحث ما در این کتاب این نیست که قسمتی از ایالت یا ناحیه‌ای از فرانسه مدتی در تصرف مسلمانان بوده است، بلکه مسئله اینست که قسمت بزرگی از فرانسه (آزور) برای مدتی طولانی صحنه لشکرکشی مسلمانان بود. آنگاه از فرانسه متوجه «سافوای» و «بیمونت» و «سویس» شدند و محکمترین دره‌های نظامی را در قلب اروپا اشغال نمودند.

این فتوحات از خلیج «سان تروویس» یا دریاچه «کونستانزه» و از رود «رن» و کوه

(۱) - مرا بطین - تیره‌ای از بربرها بودند که بوسیله یک نفر مسلمان پر شور دریک رباط واقع در جزیره سنگال سفلی بوجود آمدند. مرا بطین در جنگاوری و تعصب دینی مشهور بودند. یوسف بن تاشفین امپراتور مرا بطین در ۱۱۰۲ هجری شهر «مراکش» را در شمال آفریقا بنانهاد و پایتخت خود قرار داد. لئین اسپانیای نیز شهر اشبیلیه را پایتخت خود کردند. مرا بطین بیش از نیم قرن در آفریقا، جنوب اسپانیا سلطنت داشتند. قبائل «طوارق» که در جنوب الجزائر زندگی میکنند و بواسطه اینکه مردان آنها نقاب بصورت دارند «ملتمین» نامیده می‌شوند، بازماندگان مرا بطین میباشند.

از اینکه اروپائیان وقایع تاریخی را تا این اندازه به نفع خود تحریف کرده‌اند که حوادث سیدسال بعد را بحساب مارتل و شارلمانی پادشاهان فرانسه آورده‌اند، میتوان به میزان تعصب و بی‌اعتباری این قسمت از تاریخ افتخارات آنها به هنگام فتوحات اسلامی در اروپا و یا جنگهای صلیبی پی‌برد. (مترجم)

«جورا» تادامنه‌های کوه «فرات» و «لومبارادیه» امتداد داشت .

تردید نیست که یادآوری فتوحات اسلامی در این کشورها در پیدایش جنگهای صلیبی بر ضد ممالک اسلامی و آن جنبش عمومی که بوسیله آن اروپائیان به آسیا و آفریقا راه یافتند و طی قرون متوالی پیروان انجیل را در مقابل پیروان قرآن قرار داد ، بی تأثیر نبود !

سپس رینو مینویسد :

ما بوسنیله این کتاب (تاریخ فتوحات اسلامی در فرانسه) فرصت مناسبی به محققان داده‌ایم که در این باره بحث و تحقیق کنند ، و یقین داریم آنها که بعد از ما می آیند امکان خواهند داشت که از این راه اطلاعات تازه‌ای بدست آورند .

ما کتاب تاریخ خود را به چهار بخش تقسیم کرده‌ایم :

بخش اول - پیرامون حملات مسلمانان است ، که از اسپانیا حرکت نموده و کوه‌های پیرنه را پشت سر گذاشتند و پیش آمدند ، تا زمانی که «پین کوتاه» آنها را از «نار بون» و تمام «لانگدوک» سال ۷۵۹ میلادی بیرون راند .

بخش دوم - حملات مسلمین در خشکی و دریا به «پروونس» در حدود سال ۸۸۹ میلادی .

بخش سوم - پیشروی مسلمانان از «پروونس» بسوی «دومین» و «سافوای» و «بیمونت» و «سویس» .

بخش چهارم - در باره شکل این جنگها و نتایجی است که از آن بدست آمد . رینو بعد از این مقدمات ماجرای جنگهای مسلمانان را در اروپا آغاز میکند و تحت عنوان (بخش اول) - حملات نخستین سپاه مسلمانان به فرانسه تا زمانی که از «نار بون» و «لانگدوک» سال ۷۵۹ خراج شدند) مینویسد:

یکی از مورخان مسلمان چگونگی فتح اسپانیا را توسط هم‌کیشان خود با روایتی از محمد (ص) بدینگونه وصف میکند : شرق و غرب زمین برای من فراهم می‌گردد ،

و بزودی دائرہ حکومت امت من بر آنچہ برای من فراهم شده است ، خواهد رسید (۱) ممکن است نویدی کہ محمد (ص) داده است همین فتوحات مسلمین باشد کہ از شرق تا غرب امتداد یافت ، و کار بجائی رسید کہ مردم گمان کردند تمام ربع مسکون و کلید یک سوم جهان آباد عنقریب در زیر لوای پیامبر اسلام قرار می گیرد !

زیرا چند سالی از وفات پیغمبر نگذشتہ بود کہ مسلمانان پرچم خود را در سرزمین های عراق و ایران و شام و مصر و افریقا تا سواحل دریای اتلانتیک فرو کوفتند . آن گاہ از سمت افریقا بد اسپانیا حملہ بردند و همچنان در کشورهای اروپا پیش رفتند تا بد فرانسہ رسیدند و تمام قارہ اروپا در معرض خطر استیلائی آنہا قرار گرفت .

از سوی دیگر از سیحون و جیحون گذشتند و پیوستہ شہرہا و کشورہا را یکی پس از دیگری گشودند تا جائیکہ تصور می رفت غیر از مواقع طبیعی کہ زمین جائی نخواهد ماند کہ قادر باشد در برابر مسلمانان مقاومت کند !

مرکز این امپراطوری کہ حدود آن نامعلوم بود ، شہر دمشق واقع در کشور

(۱) این کتاب کہ رینو اشارہ میکند (نفع الطیب من غصص الاندلس الرطیب) تألیف علامہ احمد بن محمد بن احمد مقرئ مفری بی تلمسانی مالکی اشعری است کہ یکی از مشہورترین کتب تاریخی مغرب دنیاى اسلام و از جملہ کتب پر ارزش ادبی عربی است . رینو خود در حاشیہ این جملہ مینویسد «این حدیث در «تاریخ اسپانیا» تألیف مقرئ است ، و میگوید : قسمتی از این کتاب خطی است و در کتابخانہ پادشاهی محفوظ است ، و چندین جلد است کہ مؤلف آن را در اوائل قرن ہفدہم میلادی نوشتہ و از کتبی نام بردہ است کہ بدست ما نرسیدہ است ، و در ضمن معلوم میشود کہ «کندی» مورخ اسپانیائی بر این کتاب دست نیافتہ است .

احمد بن محمد مقرئ «نفع الطیب» را در سال ۱۰۳۷ ہجری بعد از سفر حج و زیارت بیت المقدس در شام تألیف کردہ است . این کتاب اخیراً در دہ مجلد بطرز زیبائی منتشر شدہ است . حدیث مزبور را مقرئ تلمسانی در جلد اول کتاب مزبور با احادیث دیگری در همین زمینہ نقل کردہ است . اصل حدیث مزبور کہ در صحیح مسلم و نسائی آمدہ است اینست : زویت لی مشارق الارض و مفار بہا و سیبلغ ملک امتی ما زوی منها .

سوریہ بود . در آن هنگام خلیفہ مسلمین ولید بن عبدالملک بود .

بربرهای افریقا

مسلمانان بعد از فتح افریقا به مردمی برخورد نمودند که در کوه‌های اطلس زندگی می‌کردند و به آنها «بربر» می‌گفتند . بربرها به سختی زندگی و آزادی و مستقل زیستن شهرت داشتند ، و تا آن روزگار باقر طاجین (کارتاژها) و رومی‌ها و اقوام بعد از آنها جنگها کرده بودند . بعضی از بربرها یهودی و برخی نصارا و عده‌ای هم وثنی بودند . آنها زبان مخصوص بخود داشتند ، بعضی هم بالفقی تکلم می‌کردند که نزدیک به عربی و عبری و فینیقی بود (۱) .

خواه این بربرها باقی مانده ملت‌هائی باشند که از سرزمین کنعان و فینیقی آمده باشند (۲) ، یا اینکه اهل یمن و از مقابل سپاه حبشه که بر یمن تسلط یافته بودند ، گریخته و بد شمال آفریقا کوچیده بودند ، تشابهی که در زبان آنها با زبان عربی وجود داشت عامل بزرگی برای استقرار دولت عربی در آفریقا بود . بربرها مسلمانان عرب را در کلیه جنگها و فتوحات خود یاری کردند ، بعلاوه بربرها و عرب از لحاظ صحرا نوردی و سکونت در بیابان و زندگی ساده و جستجوی گیاه و جنگجویی و تاراج شیدبهم بودند .

موسی بن نصیر و طارق بن زیاد

«رینو» مینویسد: هنوز جای پای مسلمانان در افریقا محکم نشده بود که ب فکر عبور

(۱) مستند رینو در این خصوص روزنامه آسیای جدید بنقل از ابن خلدون در کتاب «مقدمه» است ولی صحیح اینست که ابن خلدون در این باره در تاریخ مخصوص که راجع به بربرها نوشته و بهترین تاریخ بربرهاست این مطلب را ذکر نموده است . این تاریخ توسط بارون دسلان (Deslane) به فرانسوی ترجمه شده و در سال ۱۹۲۷ زیر نظر «بول کازانوف» از استادان دانشگاه فرانسه در دو جلد تجدید طبع شده است .

(۲) استناد رینو به گفتار ابن خلدون و تاریخ اهالی آفریقای شمالی است که «لجنه آکادمی آثار کتایبه و ادبیات در فرانسه» سال ۱۸۳۵ منتشر ساخته است .

از تنگه جبل الطارق واقع در بین افریقا و اروپا افتادند . این واقعه در سال ۷۱۰ میلادی روی داد . حکمران افریقا در آن موقع موسی بن نصیر (۱) از مردم حجاز بود . وی هنگام حمله به شمال افریقا همتاد ساله بود . ولی همت جوانان داشت و شعله آن در روی فروزان مانده و چیزی از آن نکاسته بود .

در آن زمان اسپانیا تحت فرمان «وزیگوت‌ها» و حکمرانی «رودریک» (۲) بود ، و ایالت روسیلون (۳) و قسمتی از لانودک (۴) از ایالت «پروونس» (۵) مطیع فرانسه بود .

(۱) موسی بن نصیر در سال ۱۹ هجری متولد گردید . ابن خلکان مینویسد: وی مردی خردمند ، کریم‌النفس ، شجاع و پرهیز کار بود . موسی بن نصیر در سال ۸۹ هجری از طرف ولید بن عبدالملک به حکمرانی کل آفریقا منصوب گشت .

(۲) Rodrigue عرب اورا «لذریق» میخواند . وی آخرین پادشاه وزیگوت‌های اسپانیا بود که بدست مسلمانان کشته شد .

(۳) Roussillon همان ایالت پیرنه شرقی است .

(۴) Lanuedoc ایالتی واقع در شمال «روسیون» و مرکز آن «تولوز» است .

(۵) Province ایالت بزرگی واقع در جنوب فرانسه است و مشتمل بر جبال آلپ سفلی و مصب رودخانه «رن» و کشور «روفوکلوز» میباشد ،

و هم اوست که بربرهای شمال آفریقا را بعد از جنگهای سختی مطیع گردانید . وی بعد از آنکه تمام مغرب (شمال آفریقا) را تا سوس اقصی (واقع در تونس) مطیع گردانید ، طارق بن زیاد بربری را به حکمرانی بندر طنجه (واقع در لیبی) گماشت و ۱۹ هزار سپاهی بربر را تحت فرماندهی او قرار داد . بربرهای مزبور مسلمان شده بودند ، بعلاوه موسی بن نصیر عده‌ای از مسلمانان عرب را در میان بربرها تعیین کرد تا قرآن مجید و احکام دینی را به آنان بیاموزند ، آنگاه به آفریقا یعنی تونس کنونی بازگشت .

در این هنگام تمامی کشورهای مغرب یعنی شمال آفریقا (سودان مراکش ، لیبی تونس و الجزائر کنونی) از موسی بن نصیر اطاعت میکردند و او بر تمام این ممالک حکومت میکرد . سپس موسی ، طارق بن زیاد سردار معروف خود را برای جهاد بانصارای اندلس و فتح اسپانیا

اسپانیا شهرهای بزرگ و پرجمعیت داشت که با عمران و آبادی خود می درخشید، و بهمان نسبت نیز مردم آن در فساد و تباهی فرورفته بودند. از این رو اگر چنین کشوری هر چند هم در ظاهر بزرگ باشد، بدست عده قلیلی از مردم متدین و پرشور که معتقد بودند خداوند آنها را برای هدایت بشر فرستاده است، و در ضمن غنائم جنگی نیز آنها را بجزگ می کشانید، سقوط کند نباید تعجب کرد.

موسی بن نصیر با تجربهای که از همکاری با بربرها داشت، عدهای از آنها را تا طریفه (۱) پیش برد و هر جا دست به حمله می زد با مقاومت سختی مواجه نمی گردید. موسی بن نصیر هم چون وضع را بدینگونه دید عزم خود را برای پیشروی بیشتر جزم کرد، و در سال بعد (۷۸ هجری) نیروی تازه ای مرکب از دوازده هزار جنگجو را که اکثر آنها بربر بودند، تحت فرماندهی طارق بن زیاد مأمور نمود که در خاک اسپانیا پیشروی کنند. طارق بن زیاد با این سپاه اندک کلید لشگریان «وزیگوت» را شکست داد، سر پادشاه

→ روانه آن کشور نمود، بشرحی که خواهید دید. موسی بن نصیر بسال ۹۸ هجری در (وادی القری) حجاز به سن ۷۹ در گذشت. روایت صحیح اینست که وی هنگام فتح اسپانیا ۷۳ سال داشت (مترجم) (۱) Tarifa عرب آنرا طریف میخواند. طریفه بندری واقع در جنوب اسپانیا مقابل حیل الطارق روبرو غرب است. این بندر بنام طریف بن مالک نخعی از افسران موسی بن نصیر نامیده شده است. در آینده از وی سخن خواهیم گفت (مؤلف).

فلیپ حتی نویسنده دانشمند مسیحی در کتاب پراج خود «تاریخ عرب» ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد ۲ ص ۶۳۳ مینویسد: حمله به اندلس (اسپانیا) از لحاظ سرعت اجرا و توفیق کامل در تاریخ جنگی قرون وسطی مقامی برجسته دارد. نخستین گام آن بود که طریف با چهارصد پیاده و یکصد سواره بربر در شبه جزیره کوچکی که آخرین قسمت جنوبی قاره اروپاست فرود آمد (ژوئیه ۷۱۰ م / ۹۲ ه) طریف مولای موسی بن نصیر و لایتدار امویان بشمال آفریقا بود و شبه جزیره مذکور تا کنون بانتساب طریف (تاریفا) نام دارد. موسی که از سال ۸۰ ه لایتدار آفریقا بود در میان شرقی راز ناحیه مغرب کارثا بیرون رانده و تا سواحل اقیانوس اطلس پیش رفته و راه اسلام را برای حمله به اروپا هموار کرده بود (مترجم)

آنها «رودريك» را برید و برای خلیفه به دمشق فرستاد.

کمتر از یکسال طارق بن زیاد قرطبه (Cordova) و مالقه Malaga و طلیطله (Toledo) را فتح نمود. طارق بن زیاد همان است که تنگه معروف آنجا بنام وی «جبل الطارق» خوانده شده است (۱)

مسلمانان این جهاد را موجب ازدیاد نفوس مسلمین و تضمین بهشت برای خود می دانستند. مسلمانانی که در اندیشه آخرت نبودند نیز در اسپانیا کشوری پر نعمت یافتند که دارای همه چیز بود. بهمین جهت فتح اسپانیا مقاصد دنیا و آخرت مسلمانان را تأمین میکرد.

همینکه خبر فتح اسپانیا توسط طارق بن زیاد به موسی بن نصیر رسید، نخست به هیجان آمد و تصمیم گرفت سهم خود را از این فتح از دست ندهد (۲) از اینرو بالشکری مرکب از عرب و بربر که یکنفر از صحابه محمد (ص) که نود سال از عمرش می گذشت (۳)

(۱) ابن عذاری مراکشی مؤلف کتاب «البيان المغرب فی اخبار ملوک الاندلس والمغرب» مینویسد: طارق بن زیاد از اسیران بربر و غلام مخصوص موسی بن نصیر فرمانده کل قوای اسلامی در آفریقا بود. در سال ۸۵ از طرف موسی بن نصیر بحکومت طنجه و مغرب اقصی رسید در این تاریخ همگی مردم مغرب اقصی (شمال آفریقا) مسلمان شده بودند، و معابد بت پرستان آنجا را تبدیل به مساجد کردند و منبرها در مسجدها نصب نمودند، سپس در سال ۹۲ بعزم جهاد به اسپانیا لشکر کشید و با قوایی که از عرب و بربر موسی بن نصیر در اختیارش گذاشته بود، اسپانیا را فتح کرد.

(۲) در نفع الطیب از رازی نقل میکند که موسی بن نصیر در ماه رجب سال ۹۳ از آفریقا خارج شد و آهنگ فتح اسپانیا نمود. موسی بزرگترین پسرانش عبدالله بن موسی را در آفریقا بجای خود منصوب داشت و سپاهیان او در این جنگ ده هزار نفر بود.

(۳) در نفع الطیب مینویسد: ابن حبیب گفته است مردی از کوچکترین افراد صحابه پیامبر (ص) بنام «منیذر» همراه موسی بن نصیر وارد اسپانیا شد. و نیز سه نفر از تابعین (طبقه بعد از صحابه) در نخستین حمله به اندلس آمدند و اینان فرمانده کل قوا موسی بن نصیر و علی بن ریاح لخمی و حیات بن رجاء تمیمی بود و در روایتی نفر سوم حش صنعانی از مردم صنعای ۹

و بسیاری از فرزندان صحابه نیز در میان آنها بود، آهنگ اسپانیا کرد، موسی از راهی پیش رفت که غلامش طارق بن زیاد نرفته بود. وی در مسیر خود شهرهای دیگری را فتح کرد مانند مارد (۱) و سرقسطه (۲) بیشتر سپاهیان موسی بن نصیر در این جنگ سواره بودند.

→ شام بود و میگویند این عده باموسی بن نصیر از اسپانیا خارج شدند ولی اهالی اندلس عقیده دارند که «حنش» در اندلس ماند و به شرق باز نگشت. قبر او در آن جاست و مسلمانان اسپانیا تبرک به آن میجویند. بعضی گفته اند که تابعین چهار نفر بودند: نفر چهارم ابو عبد الرحمن جبلی انصاری بود و همه گفته اند که پنج نفر بودند، پنجم حیان بن ابی جبلة کارمند دیوان مصر بوده است که عمر بن عبدالعزیز با گروهی از فقهاء به آفریقا اعزام داشت که احکام دین اسلام را به تازه مسلمانان بیاموزند.

یا قوت حموی در لفظ «صنعا» شام، مینویسد: حنش بن عبدالله از فضالة بن عبید استماع حدیث کرد، و خالد بن سعدان و حلاج ابو کبیر و عابری بن یحیی عامری از وی روایت کرده اند. ابن فرضی گفته است وی تابعی بزرگ و موثقی بود و به اسپانیا رفت، و میگوید: کنیه او ابورشید بود و در کوفه در ملازمت علی بن ابیطالب (ع) بود و بعد از شهادت علی (ع) بمصر آمد و با رویف بن ثابت در مغرب (شمال آفریقا) و باموسی بن نصیر در اسپانیا بجهد رفت.

ابن عبدالبر اندلسی در «الاستیعاب» منیذرا در شمار صحابه نقل کرده است و او را منیذرا افریقی نام می برد و میگوید در آفریقا سکونت ورزید و بشرف ملاقات رسول خدا (ص) توفیق یافت و از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: من قال رضیت بالله رباً وبالاسلام دیناً و بمحمد (ص) نبیاً فانا الزعیم له فلاخذن بیده فلادخلنه الجنة یعنی: هر کس بگوید خوشنودم که خدای یگانه پروردگار من است و اسلام دین من و محمد (ص) پیامبر من است، من متعهد میشوم که دستش را بگیرم و او را به بهشت در آورم.

(۱) Merida از ولایت بطلیوس است که بر مشرق آن حکومت میکرد. مارد شهری است که اغسطس رومی آن را بنا کرد و مدت ۵۱۵ سال رومیان آنرا در دست داشتند. در آینده از آن سخن خواهیم گفت.

(۲) نام سرقسطه در نزداییبری ها «سالدوبه» است. در زمان تسلط رومیها بنام امپراطور

هر دسته‌ای از این سواره‌ها، گروهی از افرادی را که با قاطر خوار و بار حمل می‌کردند به دنبال داشتند.

مورخان اسلامی اتفاق دارند که موسی بن نصیر طی جنگ‌های خود به فرانسه رسید و می‌گویند در یکی از کلیساهای «ناربون» هفت مجسمه نقره‌گون منقوش یافت.

→ آنها سزار اگستا (Cesar augusta) خوانده می‌شد. عرب اگستا را غسطه می‌خواند و بدینگونه سزار اگستارا «سرقسطه» نامیدند. سرقسطه را مرز بالامی‌خواندند زیرا مرکز حدود میان دنیای اسلام و بلاد فرنگ بود.

گت‌ها در سال ۴۷۶ میلادی بر سرقسطه دست یافتند، و در زمان احفاد کلوفیس فرانسوی‌ها آنرا به محاصره گرفتند ولی از فتح آن عاجز ماندند.

هنگامیکه مسلمانان اسپانیا را تصرف نمودند «سرقسطه» از مراکز بزرگ بود. در زمان حکومت عبدالرحمن الداخل شارلمان پادشاه فرانسه آنرا محاصره نمود ولی کاری از پیش نبرد تا اینکه در سنه ۱۱۱۸ میلادی بشرحی که خواهیم دید اسپانیاییها بعد از نه‌ماه محاصره و پنج‌سال جنگ متوالی آنرا از چنگ مسلمانان درآوردند.

نویسنده این سطور (شکیب‌ارسلان) در سال ۱۹۳۰ وارد سرقسطه شد و مهمترین آثار تاریخی آنرا مشاهده نمود. از جمله قصر جعفری بود که ابو جعفر احمد در اواسط قرن یازدهم میلادی بنا کرده است، و هنوز هم مسجد جامع مسلمانان در آنجا باقی است.

از جمله چیزی که در سرقسطه دیدیم کنیسه «سیو» است که از تغییر شکل مسجد جامع اعظم مسلمین پدید آمده است. اسپانیایی‌ها برای بنا و تغییر مسجد اعظم مزبور به این کنیسه از سال ۱۱۱۹ میلادی تا ۱۵۲۰ مشغول بکار آن بودند و در نتیجه از مجلل‌ترین کنیسه‌های اروپا گردید. کنیسه مزبور گنبدی از مس زرد دارد که یک مهندس عرب بنام «الرامی» بسال ۱۴۹۸ ساخته است. اشیاء قیمتی و زینت‌های کلیسای مزبور آن قدر زیاد است که عقل را حیران می‌کند در سرقسطه کنائس و کلیساهای علاوه کنیسه یاد شده زیاد است. همچنین قصرها و پل‌ها از یادگار تسلط مسلمین در آنجا است که از روی رودخانه ابیری می‌گذرد و شهر را با حومه آن متصل می‌سازد. امروز سرقسطه ۱۱۰ هزار جمعیت دارد.

همچنین در «کاراکاسون» در کلیسای «سنت ماری» هفت ستون بزرگ پوشیده از نقره بوی نشان دادند .

مسلمانان فرانسه را «ارض الکبیره» یعنی سرزمین بزرگ می نامیدند . مقصود آنها کلید سرزمین های واقع در بین جبال پیرنه یا بقول آنها «برانس» و کوه های آلپ (۱) و اقیانوس اطلس و رودخانه «الب» و کشور ایتالیا بود . در واقع این نقاط در زمان پادشاهی (شارل مارتل) و فرزندش «پپین» مخصوصاً در زمان «شارلمانی» نیز منطبق بود . بگفته مورخان اسلامی مردمی که در این مملکت پهناور زندگی میکردند به چند لغت سخن می گفتند . مهمترین چیزی که در آن هنگام باعث تحیر مسیحی ها شده بود **این بود که می دیدند دشمنان آنها (مسلمانان) در همه جا و همه وقت متحد هستند!**

روش مسلمانان در فتوحات خود این بود که هر گاه شهری بدون جنگ در برابر آنها تسلیم می شد، ساکنان آنجا را در اموال و دینشان آزاد می گذاشتند و فقط گوسدای از کلیساها را بصورت مساجد در می آوردند و نفائی که در کلیساها بود بدغنیمت می بردند . و نیز زمین هائی را که مردم آن کوچ کرده بودند و اسبها و لوازمی که برای جنگهای مداوم خود لازم داشتند ، تصاحب می کردند .

مالیاتی که بر مردم بومی می بستند بر حسب اوقات متفاوت بود . گاهی وثیقه هائی از اهالی یک شهر می گرفتند تا بد آنجا اعتماد کنند ولی شهر هائی که جز با شمشیر و جنگ تسلیم نمی گشت ، در معرض همه گونه تهاجم واقع می گردید و مالیاتی که به اهالی آن تعلق می گرفت نیز دو برابر بود .

مورخان اسلامی در خلال فتوحات خور در فرانسه ذکر کرده اند که موسی بن نصیر از فرانسه قصد بازگشت به دمشق و دیدار خلیفه را داشت . وی بدین منظور در راه آلمان از قسطنطنیه و آسیای صغیر گذشت و میگویند در آن موقع دایره فتوحات اسلامی به آنجا رسید که تمامی دریای مدیترانه که عرب آنرا (بحر متوسط) می خواند عبارت بود از

(۱) Alpes سلسله جبال بزرگی است در اروپا که از فرانسه و ایتالیا و سویس

واتریش میگذرد - مترجم .

دریائی که در وسط ممالک اسلامی قرار داشت و بدان وسیله بعضی از قلمرو وسیع ممالک اسلامی به برخی دیگر متصل می‌گشت (۱) .

ولی مورخان اروپائی راجع به ورود موسی بن نصیر به فرانسه چیزی نقل نکرده‌اند. شاید ورود موسی به خاک فرانسه و توقف وی در آنجا کوتاه و منحصر به حمله سریعی بوده و سرعت به آنجا رفته و بازگشته‌است .

آنچه جای گفتگو نیست اینست که در آن روز دین مسیح در معرض سخت‌ترین مخاطرات قرار داشت ، وقتی انسان فکر میکند که اگر در آن روز میان فاتحان عرب اختلاف نمی‌افتاد اروپا دچار چه سرنوشتی می‌شد از شدت وحشت و اضطراب برخوردار می‌لرزد . ! (پایان سخنان رینو) .

سرنوشت در دناک موسی بن نصیر

رینو در اینجا به گفتار مقری تلمسانی (۲) در کتاب «نفتح الطیب» استشهاد نموده است. پس چه بهتر که ما نوشتند «نفتح الطیب» را عیناً از صفحه ۱۲۹ جلد اول کتاب مزبور به اختصار نقل کنیم «مؤلف نفتح الطیب» به تفصیل درباره موسی بن نصیر و فتح اسپانیا و پایان کار وی سخن گفته و ملاحظه آن بدین قرار است :

«موسی بن نصیر بعد از فتح اندلس (اسپانیا) تمام فکرش متوجه «جلیقیه» بود که فرنگی‌ها آنرا **گالیسیا (Galicie)** می‌نامند. مرکز گالیسیا شهری بود که عرب آنرا «شانت یاقو» و فرنگی‌ها **(Saint-Jacques)** می‌خواندند. در همان اوقات که وی سرگرم لشکرکشی و عزیمت بسوی گالیسیا بود، **مغیث رومی** فرستاده خلیفه ولید بن عبدالملک رسید و نامد خلیفه را کدبه او دستور داده بود از اسپانیا خارج شود و از پیشروی باز ایستد به وی داد .

(۱) این مورخان اسلامی که رینو اشاره کرده مقری تلمسانی در نفتح الطیب ج ۱ ص ۱۲۹ و ابن خلدون در تاریخ خود است .

(۲) تلمسان از شهرهای الجزائر است و مؤلف نفتح الطیب اهل آن شهر بوده است .

موسی بن نصیر از این دستور بی‌موقع خلیفه ناراحت شد. زیرا در آن هنگام تنها شهری که هنوز بدست مسلمانان نیافتاده بود «گالیسیا» بود که موسی بن نصیر می‌خواست به‌ز قیمت که شده آنرا نیز فتح کند. ناچار بافرستاده خلیفه از درمهر بانی در آمد و از وی خواست به او مهلت دهد که گالیسیا را اشغال نماید و او هم در پاداش و غنیمت آن شهر سهیم باشد. مغیث رومی هم پذیرفت و با موسی بن نصیر بسوی گالیسیا شتافتند. وقتی موسی وارد صحرای آنجا شد و دره‌های «بارو» و «لک» را گشود، در آنجا اقامت گزید و دسته‌هایی از سپاه خود را در اطراف پراکنده ساخت تا به «صخره بلای» واقع در ساحل اقیانوس اطلس رسید. اهالی آنجا نیز ناچار به تسلیم شدند و قبول جزیه نمودند و سپاهیان عرب در دشت‌های آنجا سکونت ورزیدند. بربرها و عرب‌ها بهر نقطه که می‌رسیدند و آنجا را می‌پسندیدند فرود می‌آمدند و منزل می‌گزیدند. بدینگونه دامنه اسلام در سرزمین اسپانیا وسعت یافت و سراسر قلمرو آنرا فرا گرفت. در همین هنگام فرستاده دیگری از طرف ولید بن عبدالملک رسید و موسی را در تأخیر حرکت بسوی دمشق سرزنش نمود. ولید به فرستاده دومی دستور داده بود موسی را ملزم کند که رهسپار دمشق شود.

موسی بن نصیر نیز ناگزیر جلیقیه (گالیسیا) را ترک گفت و به شهر اشبیلیه (Seville) آمد. در آنجا فرزندش عبدالعزیز بن موسی را بعنوان فرمانروای کل اسپانیا بجای خویش منصوب داشت و خود با طارق بن زیاد در سال ۹۵ هجری باغنائم و جواهر بی‌حساب و سی هزار اسیر عازم دمشق شد. در عین حال او همچنان مشتاق جهاد و گشودن ممالک دیگر بود، و از اینکه خلیفه او را از تعقیب منظورش باز داشته است سخت متأسف بود. او آرزو مند بود که فرصت یابد و بقیه کشورهای اروپا را فتح کند.

مؤلف «نفع الطیب» ضمناً اشاره می‌کند که موسی بن نصیر وارد سرزمین بزرگ یعنی فرانسه شد، و آثار و عجائب دیدنی دید. **ابن خلدون** (۱) مورخ نامی نیز در تاریخ معروف خود به تفصیل در باره فتح اسپانیا و فتوحات دیگر موسی بن نصیر سخن گفته است.

(۱) ابن خلدون از مورخان بزرگ اسلام و اصلا از مردم اشبیلیه اسپانیا بود. در سال

وی از جمله مینویسد: موسی بن نصیر در سال ۹۳ هجری با سپاه گرانی مرکت از سر بازان زبده عرب و سایر مسلمانان غیر عرب و جنگاوران بربر از «قیروان» حرکت نمود تا به تنگه معروف به «جبل الطارق» واقع در بین «طنجه» و «جزیره خضرا» رسید و از آنجا گذشت و قدم بخاک اسپانیا گذاشت. وقتی طارق بن زیاد، موسی بن نصیر فرمانده خود را ملاقات نمود تحت فرمان او قرار گرفت و سپاه خویش را به او سپرد.

گویند وقتی موسی بن نصیر آهنگ اسپانیا نمود از سمت کوهی که امروز بنام وی «جبل موسی» خوانده میشود با کشتی از دریا عبور کرد. سپس از تنگه جبل الطارق گذشت و قدم بخاک اسپانیا نهاد، و فتوحات طارق را تکمیل نمود، و همچنان پیش رفت تا به برشلونه (۱) (بارسلونه) واقع در مشرق آن کشور و «ناربون» در داخل خاک فرانسه و «صنم قادس» در مغرب اسپانیا رسید. سپس سراسر اسپانیا را پیمود و غنائم بسیاری بچنگ آورد. آنگاه خود را آماده ساخت تا از راه قسطنطنیه رهسپار شرق گردد و بدینگونه راهشام و اسپانیا را بهم متصل سازد. سپس سایر نقاط مسیحی نشین میان دمشق و اسپانیا را مطیع کند و با جهاد در راه اسلام همه را جزو قلمرو شام کند (۲).

(۱) **Barcelone** مرکز ایالت قطلونیه (اسپانیا) بندری است در ساحل دریای مدیترانه و امروز ۹۸۰۰۰۰ هزار جمعیت دارد منطقه زراعتی و پیشرفته است. موسی بن نصیر آن را بسال (۷۱۳) میلادی فتح کرد. سپس اسپانیاییها در سنه ۱۱۳۷ آن را پس گرفتند. (المنجد - قسم اعلام) مترجم.

(۲) دکتر «گوستا لوبون»، فرانسوی در «تاریخ تمدن اسلام»، ص ۳۳۲ مینویسد: مورخین مینویسند که موسی بن نصیر بعد از فتح اندلس قصد داشت از فرانسه و آلمان عبور نموده قسطنطنیه را فتح نماید و بعد از فتح از همانجا خود را بشام برساند و تمام این خطه روی زمین را از پر تو اسلام روشنی بخشد، ولی در همان وقت خلیفه او را بدمشق احضار نمود و بدین جهت نتوانست مقصود خود را انجام دهد و شکی نیست که او تمام اروپا را بدین اسلام میآورد و در یک وحله بین تمام ملل متمدنه اتحاد مذهبی ایجاد می نمود و اروپا را از چنگال عصر تاریکی نجات می بخشید که اندلس بیرکت مسلمین از آن نجات یافت، مترجم.

ولی همینکه اخبار او به خلیفه ولید بن عبدالملک رسید از اینکه وی این همه در کشورهای مسیحی پیش رفتند و مسلمانان را مغرور نموده و در آن کشورها ساکن گردانیده است سخت ناراحت شد. از این روسفیری فرستاد و موسی را توییح کرد و دستور داد که به مرکز خلافت (دمشق) مراجعت کند در ضمن بدسفیر خود سفارش کرده بود چنانچه موسی بن نصیر از آمدن خودداری کرد مسلمانان را از اسپانیا و سایر نقاط اروپا به این سوی دنیای اسلام کوچ دهد. علت خشم سلیمان بن عبدالملک نسبت به موسی بن نصیر این بود که وقتی شنید وی با غنائم و اسرای بیشماری وارد مصر شد و اشراف و بزرگان و فقهای مصر را مورد نوازش و اکرام قرار داد، شنید که خلیفه ولید بن عبدالملک بیمار است. در همان اوقات نامه خلیفه بوی رسید که در آمدن به دمشق شتاب کند، ولی متعاقب آن از سلیمان بن عبدالملک برادر خلیفه نامه دیگری برای موسی رسید که در حرکت بسوی پایتخت شتاب نکند!

موسی بن نصیر طبق فرمان خلیفه تعجیل در آمدن نمود و سدر روز قبل از فوت خلیفه وارد دمشق شد و غنائم و اسراء و زخائری که آورده بود بوی تسلیم نمود. این عمل باعث خشم سلیمان بن عبدالملک شد و چون ولید در گذشت و سلیمان بجای وی نشست دارائی موسی بن نصیر و تمام افراد خاندان او را مصادره کرد و با فجع ترین وجهی مجازات نمود» ابو محمد بن ابی زید قیروانی در باره تأثیر وجود موسی بن نصیر در شمال افریقا و اسپانیا مینویسد: **بربرها** دوازده بار از **طرابلس** (۱) به **طنجه** (۲) بازگشتند و بدآسانی حاضر نبودند مسلمان شوند و بعد از آنکه موسی بن نصیر از دریا گذشت و قدم بخاک اسپانیا نهاد و بسیاری از بربرها با وی وارد آن سرزمین شدند تا به فرماندهی او جهاد کنند، در اسپانیا سکنی گزیدند بدینگونه آئین اسلام در مغرب استقرار یافت و بربرها تحت فرمان موسی بن نصیر قرار گرفتند و دیگر بازگشت به وطن و تزلزل در پذیرفتن دین اسلام را فراموش کردند.

(۱) از بنادر معروف کشور کنونی لیبی است.

(۲) بندری واقع در کشور مراکش مقابل جبل الطارق است.

ابن عذاری مراکشی در تاریخ «المغرب فی اخبار ملوک الاندلس والمغرب» راجع

به پایان کار و سرنوشت موسی بن نصیر مینویسد: ولید بن عبدالملک در سال ۹۶ هجری درگذشت و سلیمان برادرش بجای او نشست و سخت بر موسی بن نصیر خشم گرفت تا جائیکه فرمان داد او را در یک روز بسیار گرم وسط آفتاب نگاهدارند. موسی بدنی فر به داشت آنقدر او را در آفتاب نگاه داشتند که بیهوش شد و نقش بر زمین گردید!

وقتی بیهوش آمد سلیمان بوی گفت: من به تو ننوشتم در آمدن به دمشق شتاب مکن، ولی تو اعتنابه نامه من نکردی؟! اکنون جریمهات اینست که باید صد هزار دینار تقدیم کنی! موسی گفت: قربان! آنچه با من بود از من گرفتید، دیگر صد هزار دینار از کجا بیاورم؟ سلیمان گفت: حتماً باید این مبلغ را تسلیم کنی. موسی از خلیفه استدعا کرد او را از پرداختن این مبلغ هنگفت معذور بدارد، ولی سلیمان ناراحت شد و گفت: نه! نمیشود، حال که اصرار میکنی باید سیصد هزار دینار زر سرخ آماده کنی!!

سپس دستور داد او را شکنجه دهند و خواست دستور قتلش را صادر کند. ولی او به «یزید بن مهلب» که نزد خلیفه محترم بود پناه برد و سلیمان هم بخاطر یزید بن مهلب، از قتل او صرف نظر کرد ولی گفت: باید آنچه دارد تسلیم کند. گویند موسی بن نصیر یک ملیون دینار به خلیفه تسلیم کرد و خود را از مهلکه نجات داد.

موسی بن نصیر مردی بزرگ بود و خدمتی که وی با فتوحات خود در آفریقا و اروپا نمود، از دیگری دیده نشده است. پاداشی هم که سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی به وی داد، هیچ جنایت کاری ندید!

موسی بن نصیر نه تنها از مردان بزرگ اسلام است، بلکه از مردان نامی جهان بشمار می رود. برای درک عظمت وی کافی است که خواننده بداند او بود که بر برهرا که در سلحشوری و صلابت و سخت جانی مشهور بودند، بعد از شورشها و اغتشاشهای پی در پی سرکوب و آرام نمود، و با اینکه دوازده بار از قبول اسلام سر باز زدند سرانجام همگی بدست وی مسلمان شدند و به اسلامیت خود ثابت ماندند.

و نیز کافی است که خواننده بداند وی در سن هفتاد و پنج سالگی وارد اسپانیا شد و

سراسر آن کشور را فتح کرد و امور آنرا منظم نمود ، در حالیکه تعداد سرپازانش با آنچه تحت فرماندهی غلام مخصوصش «طارق بن زیاد» بود از سی هزار نفر تجاوز نمی کرد .
اگر فرمانده دیگری سیصد هزار جنگجو در اختیار داشت ، قادر نبود بیش از آنچه موسی بن نصیر در اسپانیا میان ملت های متخاصم که مانند دریای خروشان در اطرافش موج میزدند ، به اندک مدتی به تصرف آورد ، بدست آورند .
چنانکه گذشت اوفتح کشور بزرگ و پر نعمت اسپانیا را در خور همت عالی خود نمی دید ، او قصد داشت کلیه سرزمین اروپا را در غرب اشغال کند و اروپای شرقی را دور زده به قسطنطنیه راه یابد .

مورخان نوشته اند وقتی موسی بن نصیر در آخر عمرش وارد مدینه شد گفت : بزودی مردی از میان شما مسلمانان خواهد رفت که آوازه اش شرق و غرب جهان را فرا گرفته است و افعلاً هم چنین بود و نام موسی بن نصیر در شرق و غرب عالم طنین افکند .
او در مردانگی همچون صخره با صلابتی بود که در جلو سیل های مهیب قرار داشت .
سلیمان بن عبدالملک تنها به خوار کردن موسی بن نصیر اکتفا نکرد ، بلکه تمام فرزندان را هم دچار سرنوشت شومی نمود . بدستور وی محمد بن یزید حکمران افریقا ، عبدالله پسر موسی را گرفت و پس از شکنجه و مصادره کلیه دارائش و دارائی بقیه اولاد و خاندان موسی بن نصیر ، او را به زندان افکند و بعد از آزار و شکنجه زیاد بقتل رسانید .

عبدالعزیز پسر دیگر موسی که از جانب پدر فرمانروای کل اسپانیا بود ، نیز به چنین سرنوشتی مبتلا گردید .

مطابق اصح روایات وقتی خبر رسید که خلیفه با پدر و برادر و خاندان وی چنان رفتاری کرده است ، خود را بکلی از اطاعت بنی مروان خلع نمود . سلیمان بن عبدالملک نیز به رؤسای قبائل عرب که در اسپانیا بودند ، دستور داد او را بقتل رسانند . آنها هم هجوم آوردند و عبدالعزیز را کشتند و سراو و برادرش عبدالله را از تن جدا ساختند و برای خلیفه بشام فرستادند؟ خلیفه دستور داد سرها را مقابل پدرشان موسی بن نصیر که تجسّد

شکنجه قرار داشت ، بگذارند!

ابن عمیره ظبی در کتاب «بقیة الملتس فی تاریخ رجال الاندلس» آنجا که از عبدالعزیز نام برده است، مینویسد : قتلوی در سال ۹۹ هجری روی داد . وقتی سراورا برای خلیفه آوردند دستور داد پدرش موسی بن نصیر را حاضر کنند ، و چون حاضر شد از وی پرسید : این رامی شناسی ؟ موسی بن نصیر گفت : آری میشناسم . او کاملاً پای بند به نماز و روزه بود . خدا او را لعنت کند اگر قاتلش از او بهتر باشد !!».

ابن عذاری میگوید : رفتاری که سلیمان باموسی بن نصیر نمود از کارهای احمقانه خلیفه بود».

ولی من (شکیب ارسلان) میگوییم : این از احمقی ابن عذاری است که این گونه رفتار جائزانه سلیمان بن عبدالملک را فقط «کار احمقانه» می داند. در صورتی که رفتار خلیفه باموسی بن نصیر از جنایاتی است که هرگز بخشوده نمیشود.

چیزی که نباید در اینجا فراموش کنیم این است که رفتار موسی بن نصیر با طارق بن زیاد بعد از فتوحاتی که در اسپانیا نمود و اهانتی که هنگام ملاقات از وی دید، بدانگونه که صاحب کتاب «اخبار مجموعه» قدیم ترین تاریخ اسپانیا نقل کرده است ، و شکایت طارق از وی در نزد خلیفه که مغیث رومی فرستاده خلیفه نیز آنرا دامن زد ، در سر نوشت شوم موسی ابن نصیر بی تأثیر نبود.



کسانی که بعد از موسی بن نصیر

در اسپانیا به حکومت رسیدند

مؤلف کتاب «اخبارمجموعه» مینویسد: مردم اسپانیا بعد از عبدالعزیز پسر موسی ابن نصیر حاکمی بنام ایوب بن حبیب لخمی (۱) برای خود تعیین کردند. حاکم مزبور مردی نیکوکار بود و امامت جماعت را خود بعهدہ داشت. ایوب خواهرزاده موسی بن نصیر بود.

بعد از او «حربن عبدالله ثقفی» به حکومت رسید. آنگاه در خلافت عمر بن عبدالعزیز که «سمع بن مالک خولانی» حکمران شد، عمر بن عبدالعزیز به وی دستور داد که اراضی اسپانیا را تخمیس کند و خمس آنچه که بدون جنگ بدست مسلمانان افتاده است از زمین و املاک جدا نماید، و روستاها را بعد از گرفتن خمس آن به ساکنانش مسترد دارد. و نیز به وی دستور داده بود که اوضاع عمومی کشور اسپانیا و مواقع جغرافیائی آنجا را تشریح کند و برای اطلاع وی ارسال بدارد. عمر بن عبدالعزیز در نظر داشت که مسلمانان اسپانیا را به علت جدائی از سایر قلمرو مسلمین از آنجا کوچ دهد.

مؤلف کتاب «اخبارمجموعه» میگوید: کاش عمر بن عبدالعزیز، سمع بن مالک خولانی را در اسپانیا ابقامی نمود تا وی مسلمانان را از اسپانیا خارج سازد. زیرا کار آنها بجائی رسیده است که بطرف نابودی می روند مگر اینکه خداوند بر آنها ترحم کند» (۲)

(۱) ایوب بن حبیب همان است که «قلعه ایوب» را در اسپانیا بنهاد، و اهالی اسپانیا آنرا (Calatayoub) می نامند. قلعه مزبور امروز شهری است و من در راه خود از «سر قسطه» به «مادرید» از آن گذشتم.

(۲) دوزی خاورشناس هلندی که متخصص تاریخ اسپانیا است در اینجا بحث دقیقی در باره کتاب «اخبارمجموعه» دارد. چنانکه در مقدمه‌ای که بفرانسه بر کتاب «المغرب فی

این عبارت میرساند که عقلای مسلمین در اوائل فتح اسپانیا و در ابامی که عرب در آنجا گرد آمده بودند و روزگاری که «قرطبه» پایتخت بود و یک ملیون و نیم جمعیت داشت، و در سراسر اسپانیا عزت اسلام به چشم می خورد، همیشه اندیشه خطر توقف مسلمانان در آنجا آنهارا ناراحت می ساخت. زیرا آنها می دیدند اسپانیا از عالم اسلام جداست، و اختلافات و آشوب های پی در پی که میان اعراب و بربرها پدید می آمد و سایر روی دادها آینده مسلمانان را به مخاطره خواهد انداخت.

باری بعد از حکومت «سمح بن مالک خولانی» به ترتیب عنبسه بن سحیم کلبی، یحیی بن مسلمد کلبی، عثمان بن ابی سعید خثعمی، حذیفه بن احوص قیسی، هیثم بن عقیه کنانی عبدالرحمن بن عبدالله غافقی که در «بلاط الشهداء» به شهادت رسید، و عبدالملک بن قطن فهری بر اسپانیا فرمانروائی کردند.

مؤلف اخبار مجموعه مینویسد: «این عده از حکام اسپانیا را که نام بردیم، پیوسته با دشمنان جهاد می کردند و قلمرو اسلام را توسعه می دادند تا به فرانسه رسیدند، و کلیه اسپانیا را فتح کردند».

(کندی) مورخ اسپانیائی مینویسد: حرثقفی کسی است که از مرزهای اسپانیا گذشت و به شهرهای فرانسه و نواحی «ناربون» رسید و با غنائم و اسیران جنگی بازگشت. و مینویسد: حمله حرثقفی به فرانسه و نیروئی که در جهاد با کشور «گال» مصرف کرد از جمله اسبابی بود که کار مسیحیان را که به جبال **آستوریه Asturias** پناه برده

→ اخبار المغرب، نوشته است، از این نکات بدیع آورده است. خاورشناس مزبور مینویسد: موضوع کتاب «اخبار مجموعه» چگونگی فتح اسپانیا توسط مسلمین و جنگهایی است که بعدها میان خود مسلمانان آنجا روی داد تا زمان حکومت عبدالرحمن الداخل و به زمان عبدالرحمن سوم کتاب پایان می یابد و از اینجا معلوم می شود که مؤلف اخبار مجموعه در زمانهای بعد از ۳۵۰ هجری میزیسته است این کتاب در حقیقت مجموعه وقایع تاریخی است نه تاریخ مخصوص. لازم بذکر است که بگوئیم هر کس در این کتاب تأمل کند می بیند که مؤلف آن از طرفداران دولت بنی امیه بوده است.

بودند ، در نافرمانی و بذر تخم مقاومت و تأسیس يك دولت مسیحی در اسپانیا بجای دولتی کداز میان رفته بود، آسان نمود .

علت دیگری که به این دولت علت افزودند ، خشم مردم نسبت به حکومت حرتقی و ظلم بی حد او بود که مسلمانان و مسیحیان را علی السوید به ستود آورد بود . حکمران مزبور نزدیکان خود و فرماندهان و امیران شهرها را از خود منزجر ساخت ، بطوری که همگی دشمنی او را بد دل گرفتند . مسیحیان گالیسیا و لیون (Leon) و جبال آستورید ، تازه در برابر مسلمانان سرفرود آورده بودند ، و بهمین جهت نیز ستمکاری حرتقی بر روی آنها بیشتر سنگینی داشت و اثر گذاشت . این علل و عوامل موجب شد که مردی بنام پلاج در میان مسیحیان قد علم کند و با استفاده از اوضاع و احوال ، بقایای حزب مقاومت مسیحیان را گرد آورد و دست بد انقلاب بزند ، و نخستین پادشاهی باشد که بعد از ورود عرب به اسپانیا در آن کشور به سلطنت برسد . مؤلف « اخبار مجموعہ » مینویسد : بشر بن صفوان از طرف حکمران مصر به حکومت افریقا منصوب گشت و او عقبه بن حجاج سلولی را بد حکمرانی اسپانیا تعیین کرد .

«عقبه» نیز در سال ۱۱۰ هجری وارد اسپانیا شد ، سپس دست بد فتوحاتی زد و بد «ناربون» رسید . و مینویسد : هنگامیکه میان لشکر شام و عبدالملک بن قطن حکمران اسپانیا جنگ در گرفت و شامی ها عبدالملک را کشتند و در قرطبه دار زدند ، دو فرزند وی در نواحی «ناربون» بودند .

وقتی خبر قتل عبدالملک بد پسرانش رسید از دورترین نقطه «ناربون» برای گرفتن انتقام خون پدر بحرکت در آمدند . باینکه هنوز خون بربرها از شمشیرهای آنها می چکید ، روی بد ناربون آوردند و از مردم آنجا و بربرها کمک خواستند . بربرها نیز رضادادند کد آنها را یاری کنند تا در ضمن هم انتقام خون خود را از شامی ها بگیرند (۱)

(۱) زیرا عبدالملک بن قطن بالشکر شام با بربرهایی که برضد او شورش کرده بودند جنگید و آنها را شکست داد و بسیاری از آنها را کشت . بدین وسیله انتقام خون اعرابی را که بربرها از جلیقیه و استرقه و شمال اسپانیا بیرون کرده بودند گرفت و ای هنوز اعراب کاملاً ←

وبعد از فراغت از کار آنها تکلیف خود را با اعراب نار بون روشن سازند.
بدینگونه قطن و امید فرزندان عبدالملک با عبدالرحمن بن حبیب به اتفاق
عبدالرحمن بن علقمه لخمی حکمران نار بون، با سپاهی افزون از صد هزار نفر بسوی
اسپانیا پیش آمدند» از همین جا خواننده میتواند درک کند کد سرگذشت عرب از روزی
که تازه اسلام در «نار بون» رسوخ یافته بود، و آن همدسپاه کد برای حفظ مرزها و سنگرها
در اختیار داشتند، به کجا کشیده بود.

لا پیروز نشده بودند که دشمنیها و کینههای دیرینه خود را نسبت بهم آشکار ساخته و همان لشکر
شام بر ضد عبدالملک سر به شورش برداشتند و او را کشتند. کار به آنجا رسید که پسرانش روی
به بربرها آورد و از آنها برای سرکوبی اعراب شام استمداد کنند! در بقیة الملتس مینویسد
عبدالملک بسال ۱۱۵ هجری به حکومت اسپانیا منصوب گشت و در سنه ۱۲۵ همان جا
به قتل رسید.

بازگشت به ماجرای

فتوحات اسلامی در جنوب فرانسه

«رینو» راجع به فتوحات اسلامی در جنوب فرانسه مینویسد: آتش فتنه و آشوبی که پیوسته میان اعراب اروپا مشتعل بود به مسیحیان اسپانیا و فرانسه، مهلت داد تا نفس راحتی بکشند. و میگوید: خلفای اموی شام بیشتر اهتمام خود را متوجه فتح قسطنطنیه کرده بودند. زیرا آنها با صد و بیست هزار جنگجو و هزار و هشتصد کشتی جنگی بخاطر استیلای بر قسطنطنیه جنگیدند بودند، ولی کاری از پیش نبردند. تردید نیست که تا آنروز توجه عمیق آنان به گشودن شرق اروپا، آنها را از رفتن به اروپای غربی باز داشته بود، ولی رینو میگوید: با این وصف مورخان اسلامی بعضی از حملات مسلمین را در سال ۷۱۸ میلادی در زمان حکومت حرثقفی به «لاندوگ» ذکر کرده اند.

این روایت را «ایزیدور» اسقف باجه (۱) که از مورخان آن عصر است و «لودریک شمینیس» اسقف طلیطله (۲) تأیید کرده اند. آنها گفته اند: سر بازان اسلام آنقدر در اروپا پیش رفتند تا بدشهر «نیم» رسیدند و در راه خود با مقاومتی مواجه نگشتند، آنگاه با غنائم و اسیران بسیاری مراجعت نمودند.

رینو مینویسد: ایالات جنوبی فرانسه قادر نبود در مقابل حملات مسلمانان

(۱) رینو در حاشیه این عبارت مینویسد: وقایع تاریخی «ایزیدور» اسقف باجه را از کتب

خطی متعددی نقل کرده است (باجه از شهرهای اسپانیا بوده است).

(۲) لودریک شمینیس تاریخ خود را در قرن ۱۳ میلادی نوشته است. وی در تاریخ خود

به نوشته‌های مورخان اسلامی استناد جسته است. رینو میگوید: تاریخ وی به عربی و لاتینی در

لیدن هلند چاپ شده است.

کہ از جبال پیرنہ بہ آنجا سراریر میشدند ، مقاومت کند . آن اوقات دولت « کسالی » در جنوب فرانسه حکومت می کرد « لاندوگ » راگت نشین (Gotie) می گفتند زیرا وزیگوتها مدتی طولانی در آنجا اقامت داشتند . ناحہ مزبور را « سپتیمانیہ » یعنی ہفتگانہ ہم می نامیدند .

زیرا قلمرو مزبور مشتمل بر ہفت شہر بود . بدینگونہ : ناربون ، نیم ، اگد ، بیزیہ ، ولودیف ، کاراکسون ، ماجلونہ (۱) این ایالات قسمتی از کشور « ایودیس » دوگ « اکیٹانیہ » بود .

« ایودیس » مدعی بود کہ از دودمان « کلویس » است (۲) بہمین جہت نیز وی از بنی اعمام پادشاہان فرانسد شمالی بود وطبعاً از نفوذ درباریان کہ بر امور کشوری مسلط شدہ بودند و بدون اعتنا بہ پادشاہان با خود سری و خود کامگی ، کارها را فیصلہ می دادند و تمام ہمت و فکر خود را صرف بہ قدرت رساندن و تسلط نژاد فرانک (۳) بر آن مملکت می کردند ، ناراحت بود . زیرا ہمین نفوذ درباریان بود کہ پیشرفت قوای مسلمین را در جنوب فرانسد تسریع کرد . (۴)

(۱) اسامی اصلی این شہرہا بہ ترتیب چنین است .

Narbone ، Nime ، Agde ، Beziers ، Lodve ، Carcas Sonne ،
Maguelone .

(۲) کلویس (Clovis) نام نخستین پادشاہ فرانسد است کہ مسعودی اوراد « قلوژیہ »

می نامد .

(۳) فرانک کہ بہ آنها (Le francs) می گفتند از دودمان جرمنی ہا بودند کہ بر فرانسد

دست یافتند ، و بہ این اسم نامیدہ شدند . ولی مسلمانان عرب این اسم را برای ہمہ اروپائیان استعمال می کردند .

(۴) مورخان اروپائی پادشاہان اواخر دولت میرو فنجی کہ امور کشوری را بہ

درباریان سپردہ بودند (Faineants) می گفتند . این حالت در فرانسد از زمان « تیری »

سوم (سال ۶۷۵) تا زمان « شیلدریک » سوم (۷۵۲) استمرار داشت . مترجم .

رفتہ رفتہ ایالات «لاندوگ» و «پروونس» از سکنہ اصلی آن یعنی «گالہا» (۱) خالی ماند . گالہا مردمی مرکب از بازماندگان رومیان قدیم و «گتہا» بودند . ہر کدام از این دو تیرہ نیز عادات خاص و قوانین مخصوص بخود داشتند .

در آن اوقات برای نگاہداری جنوب فرانسہ چیزی بہتر از ایجاد رعب مسلمانان در بین آنان (گالہا) نبود . زیرا مرکز حکومت اسلامی اسپانیا قیروان واقع در افریقا بود و حکومت افریقا نیز از دارالخلافہ دمشق فرمان می گرفت و امکان نہادست کہ حکومت دمشق تا جنوب فرانسہ گسترش یابد و عہدہ دار نظام کشوری و لشکری آنجا گردد و از خاور میاں جنگجویان مسلمین را در اروپا رہبری کند ... »

عمر بن عبدالعزیز خلیفہ جدید سمح بن مالک خولانی را کہ مردی مدبر و دانا و فرماندہی شجاع و سیاستمدار بود بد حکومت اسپانیا منصوب داشت تا امور آن کشور را روی نظام نوینی ادارہ کند . در ضمن بوی دستور داد اورا از اوضاع عمومی اروپا کہ بدست مسلمانان افتادہ است آگاہ سازد .

عمر بن عبدالعزیز از وجود انبوه مسیحیان اسپانیا وحشت داشت و احساس کردہ بود کہ سرانجام این عدہ خطر بزرگی برای مسلمانان محسوب خواہند شد .

از این رو ب فکر افتاد کہ مسیحیان اسپانیا و جنوب فرانسہ را بد افریقا منتقل سازد زیرا وجود آنها در آنجا خطری برای دولت اسلام نہادست . ولی « سمح بن مالک خولانی » بد خلیفہ اطمینان داد کہ این کار لازم نیست و بزودی سراسر اسپانیا بد دین محمد ﷺ می گروند و اسلام بد سرعت در آن کشور ریشہ می دواند (۲) .

(۱) گال (Gallois) منسوب بہ کشور گال است . فرانسوی ہا بہ آن «گل» میگفتند .

(۲) واقعا ہم چنین بود ، ولی اگر اسلام در آنجا سرنگرفت گناہ آن متوجہ حکومت بنی امیہ و اتباع دنیا پرست و نادان آلودہ آنها بود کہ بہ جاہلیت نخستین خود باز گشتند و در آن سردنیای اسلام نزاع قبیلہ ای راہ انداختند و بجان ہم افتادہ و بدینگونہ فرصت خوبی بدست دشمنان اسلام دادند . از جملہ بدبختی ہای اتباع بنی امیہ و عرب نادان ساکن اندلس یکی این بود کہ بعد از عزل موسی بن نصیر و طارق بن زیاد از حکومت اسپانیا ، ہمین سمح بن مالک ←

این موضوع را بعضی از مورخان عرب نقل کرده‌اند و از اینکه سمح بن مالک خولانی به رأی خلیفه عمل نکرد، اظهار تأسف نموده‌اند (۱)

در اینجا سخنان «رینو» و سایر مورخان اسپانیائی را که وی از آنها نقل می‌کند با آنچه مورخان اسلامی آورده‌اند، مقایسه می‌کنیم تا حقایق بخوبی روشن گردد. تلمسانی در «نفع الطیب» بد نقل از ابن حیان مینویسد:

«میگویند موسی بن نصیر بعد از آنکه وارد اسپانیا شد نخست بر طارق بن زیاد خشم کرد، و سپس با وی خوش رفتاری نمود و اظهار خشنودی کرد. آنگاه بد عادت جنگهای افریقا طارق را پیشآهنگ خود نمود و بدوی فرمان داد که بانفرت خود در خاک اسپانیا پیش رود. موسی بن نصیر هم با سپاهیان خویش بد دنبال او می‌رفت تا اینکه بد اقصی نقاط اسپانیا رسید و «سرقسطه» و منضمت آنرا گشود و در قلب آن کشور پیش رفت. در کلید این فتوحات طارق جلودار موسی بن نصیر بود. آن دو فرمانده از هر نقطه که می‌گذشتند آنرا تصرف می‌نمودند و غنائم آنجا را بچنگ می‌آوردند. چنان رعب آنها در دل مردم اسپانیا افتاده بود که هر کس با آنها مواجه می‌گشت تسلیم می‌گردید و تقاضای صلح می‌کرد! در تمام خط سیر طارق، موسی بن نصیر بد دنبال او می‌رفت و فتوحات او را تکمیل می‌نمود. و پیمان‌هایی را که او با مردم بومی می‌بست توشیح می‌نمود. همینکه سراسر اندلس بد تصرف مسلمانان آمد و اوضاع آنجا آرام شد، مسلمانان را بسوی فرانسه و قسمت‌های دیگر اروپا گسیل داشت. مسلمانان نیز سایر کشورهای اروپا را فتح کردند و غنیمت‌ها گرفتند و با مردم صالح نموده و همچنان پیش رفتند تا بدشت رن (۲) رسیدند. دشت «رن» دورترین

→ خولانی هم دیری نپائید که از حکومت آنجا معزول گردید، با اینکه بهترین حکمران اسپانیا بود. مترجم

(۱) رینو در حاشیه این عبارت می‌نویسد: از جمله این مورخان که سمح بن مالک را در این خصوص مورد انتقاد قرار داده‌اند، ابن قوطیه و مقرئ تلمسانی است.

(۲) رن (Rhône) امروز نیز بهمین نام معروف است ولی نام اصلی آن به لاتینی

«رود انوس» بوده و عرب هم با توجه به واژه لاتینی آن «ردونه» می‌گوید. فرانسوی‌ها نیز در «

تقطه‌ای است که مسلمانان قدم بدانجا نهادند و آخرین محلی است که آنرا در نور دیدند. دسته‌های سپاه اعزامی طارق به کشور فرانسه دست یافتند و شهرهای «برشلونده» و «ناربون» و صخره اوینیون (۱) و دژ لیون (۲) را در دشت «رن» مسخر ساختند.

ولی از ساحلی که وارد خاک اروپا شده بودند، خیلی دور افتادند.

وقتی مسلمانان وارد «ناربون» شدند (شارل مارتل) پادشاه فرانسه از ورود آنها مضطرب گردید و از بالا گرفتن کار مسلمانان بهراس افتاد. بهمین جهت سپاهیان خود را بسیج نمود و بالشکری انبوه به جنگ آنان رفت.

هنگامیکه پادشاه فرانسه بدقلعه «لیون» رسید و مسلمانان متوجه شدند وی سپاه عظیمی گرد آورده است، از آنجا عقب نشستند (شارل) همچنان پیش آمد تا به «صخره اوینیون» رسید ولی در آنجا نیز کسی رانید.

مسلمانان در بین کوه‌های نزدیک شهر «ناربون» فرود آمده بودند و بی‌خبر از همه جا به استراحت پرداختند. نه جاسوسی داشتند و نه پیشقرا ولی که آنها را از لشکرکشی و حمله دشمن مطلع سازند. از اینرو آنها وقتی متوجه خطر شدند که سپاه (شارل) شهر

→ ایامی که تازه قدم به آنجا نهاده بودند آنرا بهمین نام می‌خواندند.

رود «رن» از سویس جاری میشود و به دریاچه لیمان می‌ریزد سپس از دریاچه مزبور در ژنو گذشته و داخل سرزمین فرانسه می‌گردد و به دریای مدیترانه سرازیر می‌شود. طول آن از سویس تا مدیترانه جمعاً ۸۱۲ کیلومتر است.

(۱) Avignon عرب آنرا ابینیون می‌گویند. صخره اوینیون همانجاست که قصر پاپ‌ها روی آن بنا شده است. پاپ‌ها از سال ۱۳۰۹ تا سال ۱۳۷۷ میلادی در آنجا اقامت داشتند (۲) Lyon - لیون سومین شهر پرجمعیت فرانسه است. عرب آنرا «لودون» می‌نامد و در اصل «لودونوم» بوده است. رود «رن» و «ساوون» از آن می‌گذرد و شهر را به دو قسمت تقسیم نموده است. لیون یکی از بزرگترین شهرهای صنعتی اروپاست. لیون بوسیله «لوسیوس موناتیوس» حکمران رومی در سال ۴۱ قبل از مسیح بنا شد و در زمان «اگسطس» رومی پایتخت کشور «گال» بود و از آن زمان تاکنون پیوسته از شهرهای مهم فرانسه بوده است.

(ناربون) را محاصره کرده بود! پادشاه فرانسه راه مسلمانان را به شهر «ناربون» بست و سپس بر آنها حمله برد جنگ سختی در گرفت و گروهی از مسلمانان در آن کارزار کشته شدند.

مسلمانان که خود را در محاصره قوای فرانسه دیدند برای نجات خویش، همگی بر قوای فرانسه حمله بردند و صفوف آنها را شکافته، داخل شهر «ناربون» شدند و به درهای آن پناه بردند.

(شارل) هم چند روز شهر را در محاصره گرفت ولی از بیم آنکه مبادا برای مسلمانان نیروی امدادی برسد آنجا را ترک گفت و به خاک اصلی فرانسه بازگشت. بعد از این جنگ پادشاه فرانسه درهائی در صحرای «رن» جلو راه مسلمانان ساخت و افراد مسلح در آنها گماشت و آنجا را مرز خود با مسلمانان قرارداد. این جنگ در سرزمین بزرگ (فرانسه) در آن سوی اسپانیا روی داد.

این سخن تلمسانی در «نفتح الطیب» به اجمال سابقه جنگهای مسلمانان را با فرانسه از زمان موسی بن نصیر و طارق بن زیاد تا زمان عبدالرحمان غافقی نقل می کند، و از اینجا معلوم می شود که جنگ مسلمانان با فرانسه بازگشت به نخستین فتوحات اسلامی در اسپانیا میکند. ولی مورخان اروپائی جنگهای مسلمین را با فرانسه بعد از حکمرانی «سمح بن مالک خولانی» ذکر کرده اند.

دو مورخ مسیحی که سابقاً از آنها نام بردیم یعنی «ایزیدور» اسقف باجه و «شمینیس» مطران طلیطله که شخص نخست به هنگام فتح اسپانیا توسط مسلمین می زیسته است، فتوحات مسلمانان را در فرانسه در زمان حکومت حر بن عبدالرحمن ثقفی نوشته اند که بعد از عبدالعزیز پسر موسی بن نصیر به حکمرانی اسپانیا منصوب گشت.

بطوری که در «نفتح الطیب» مینویسد: این عده از هنگام فتح اسپانیا به ترتیب در آن کشور بحکومت رسیدند: طارق بن زیاد، موسی بن نصیر. این دو نفر پایتخت نداشتند. سپس عبدالعزیز پسر موسی بن نصیر حکمران شد و پایتختش شهر «اشبیلیه» بود. آنگاه ایوب بن حبیب لخمی بحکومت رسید. پایتخت او «قرطبه» بود. بعد از او نیز هر کس

در «اسپانیا» بحکومت رسید «فرطبه» را پایتخت خود قرار داد و «زهراء» و «زاهره» در دو سوی آن قرار داشت از آن پس به ترتیب حرب بن عبد الرحمن ثقفی ، سمح بن مالک خولانی ، عبد الرحمن غافقی ، عنبسة بن سحيم کلبی ، عذرة بن عبدالله فهري ، يحيى ابن سلمة کلبی ، عثمان بن ابن نسهه خثعمی ، حذيفة بن احوص قیسی ، هيثم بن عبید کلابی ، محمد بن عبدالله اشجعی ، عبد الملك بن قطن فهري ، بلج بن بشر بن عیاض قشیری ، ثعلبة بن سلامه عاملی ، ابوالخطار بن ضرار کلبی ، ثوابه بن سلامه جذامی ، ویوسف بن عبد الرحمن فهري بد حکومت اسپانیا منصوب شدند.

در این جا فرمانروایان اسپانیا که بدون وراثت حکومت می کردند بدانتها رسیدند. اینان بد گفته ابن سعید بیست نفر بودند ، و از لقب « امیر » تجاوز نکردند . ابن حیان گفته است مدت حکومت آنها از تاریخ فتح اندلس سال ۹۲ هجری تا روز شکست یوسف بن عبد الرحمن و پیروزی و بد سلطنت رسیدن عبد الرحمن الداخل مروانی در ذی الحجة ۱۳۸ هجری ۴۶ سال بود .

مؤلف « اخبار مجموعه » مینویسد : بعد از مرگ بلج قشیری ثعلبة بن سلمه عاملی بحکومت اسپانیا رسید و دست بد ظلم و ستم زد . ناگزیر هیئتی از اسپانیا شکایت او را نزد حنظلة بن صفوان حکمران افریقا بردند . حنظله نیز حاکمی بنام ابوالخطار حسام بن ضرار کلبی را بجای وی تعیین کرد . ابوالخطار نیز دست بد اصلاحات زد و نظر اعراب مهاجر شام و مردم بومی را بخود جلب نمود . ابوالخطار از مردان نیک بود ، و او شامیان را وارد محلات و اماکن شهر کرد .

قبائل یمن یعنی حمیری و مذحجی و قضاعة در زیر پرچم ابوالخطار گرد آمدند . سختترین جنگها و نزاع قبیلدای که تا آنروز سابقه نداشت ، میان عرب بوقوع پیوست . صاحب « اخبار مجموعه » مینویسد : این نزاع آشوب بزرگی است که ممکن است باعث نابودی اسلام در اسپانیا گردد ! مگر اینکه خدا حفظ کند .

از سخن این مورخ که این تاریخ را در زمان فرمانروائی « حکم بن عبد الرحمن » نوشته است ، معلوم میشود که مسلمانان روشندل از سر نوشت اسلام در اسپانیا بیمناک

بودند ، نه از این لحاظ که مسلمانان اسپانیا در آن طرف دریا قرار دارند و رابطه آنها با دنیای اسلام قطع بود، بلکه از کشمکش و نزاع قبیله‌ای اعراب مسلمان که پیوسته میان آنها برقرار بود بيمناك بودند ، اتفاقاً آنچه بیم داشتند هم واقع شد . نابودی مسلمانان در اسپانیا نه تنها بعثت جنگ اسپانیائی‌ها بود بلکه مهمترین عامل نابودی آنها شدت دشمنی آنها با یکدیگر بود . همین عامل نیز آخرین پایگاه مسلمانان را از کار انداخت و از آنجا ریشه‌کن ساخت (۱).

ابوالخطار چهار سال و شش ماه در سمت خود باقی بود تا اینکه صمیل بن حاتم بن **شمر بن ذی الجوشن** وارد اسپانیا شد! «شمر» همان است که امام حسین بن علی رضی الله عنه (علیه السلام) را بدقتل رسانید ، و خود او نیز در کوفه به امر مختار کشته شد. بعد از آن اولاد «شمر» از کوفه بدجزیره (موصل) کوچیدند ، و از آنجا بالشکر شهر «قنسرین» وارد اسپانیا شدند . «صمیل» میان مسلمانان اسپانیا ریاست و موقعیت پیدا کرد و قبیله «قیس» از وی اطاعت نمودند . صمیل با ابوالخطار جنگید و ابوالخطار شکست خورد . بعد از او ثوابه بن سلمه جذامی بحکومت رسید وی در سال ۱۲۹ درگذشت . بعد از او یوسف بن عبدالرحمن بن عقبه بن نافع حکمران شد. در زمان وی دشمنی اعراب قبائل قیس و یمن شدت یافت . قبائل «مضر» و «ریعه» بدیوسف بن عبدالرحمن پیوستند. «صمیل» پسر «شمر» هم با او بود (۲).

(۱) در آخرین ایام دولت عرب در اسپانیا فقط شهر «غرناطه» برای آنها باقی مانده بود . دوتن از حکام مسیحی آنجا «فردیناند» و «ایزابلا» آنها را سخت در محاصره و تحت فشار گرفته بود آنها بالشکریان خود در سرباز خانه‌ای که بجای خیمه‌ها از سنگ ساخته بودند اقامت داشتند و مطمئن بودند که دیگر از آنجا کنده نخواهند شد .

با این وصف مردم غرناطه روزها با مسیحیان اسپانیائی جنگیدند و شبها به شهر بر میگشتند و باهم به نزاع و زد و خورد می پرداختند . یعنی ناحیه غرناطه با ساکنان ناحیه بیازین . وقتی خدا بخواهد قومی را بر اثر نافرمانی و سرکشی آنها نابود سازد ، مقدمات نابودی آنها را فراهم می آورد !

(۲) قصه نزاع قدیم میان عربان شمال که نوعاً مضرى بودند با عربان جنوب یا یمنی ←

سرانجام شوم کشمکش

قبائل قیس و یمن در اسپانیا

مؤلف «اخبارمجموعه» نوشته است که ابن حریث (۱) و ابوالخطار برای جنگ با یوسف بن عبدالرحمن و صمیل (۲) در قریه «شقنده» (۳) واقع در کنار نهر قرطبه فرود آمدند. یوسف و صمیل نیز با سپاهیان خود از نهر عبور نموده و بطرف آنهارفتند. موقع نماز صبح دولشکر باهم تلاقی کردند. نخست سواره بانیزه به جنگ پرداختند و به هنگام ظهر نیزه‌ها از کار افتاد. سپس پیاده شدند و با شمشیر بجان هم افتادند تا آنکه شمشیرها شکسته شد. آنگاه دست و موی یکدیگر را گرفتند و با کشتی جنگ ادامه دادند. هیچ جنگی جز از آنچه از جنگ «صفین» نقل میکنند، بماند این جنگ اتفاق نیافتاده بود.

نفرات دو طرف زیاد نبودند ولی همه از افراد برگزیده و نزدیک بهم بودند. با این وصف یمنی‌ها اندکی بیشتر بودند. وقتی از جنگ خسته شدند باتیر و ترکش سروروی یکدیگر رادرهم کوفتند. عده‌ای خاک برهم می‌پاشیدند. در همین هنگام صمیل به یوسف گفت: چرا ما از لشکری که در پشت

→ تازه شده بود. یمنیان در همه جا به عقاید شیعه متمایل بودند و مضریان دل بمذهب اهل سنت داشتند هنگامیکه دولت عباسیان پا گرفت همه یمنیان با تمایلات علوی که داشتند طبعاً طرفدار دولت نو بودند و مضریان به دودمان منقرض اموی وفادار ماندند. بربران که پس از فتح چون سیل از آفریقا به شبه جزیره سرازیر شده بودند، بسیارشان بعقاید خوارج گرویده هم با امویان و هم با علویان مخالفت داشتند (تاریخ عرب جلد ۲ ص ۶۴۳) مترجم.

(۱) یحیی بن حریث (حریث بروزن امیر) حکمران بلوک «ریه» بود. اهالی اردن در آنجا سکونت داشتند.

(۲) صمیل نیز بروزن امیر است.

(۳) اسپانیائی‌ها قریه مزبور را (Xeconde) می‌نامند.

سر داریم غافل هستیم؟ یوسف گفت: کدام لشکر؟ صمیل گفت: مردم بازار قرطبه است. یوسف هم خالد بن یزید غلام مخصوص خود و رئیس بازار را برای جمع آوری مردم گسیل داشت. آنها نیز در حدود چهار صد نفر پیاده را در حالیکه چوب و عصا بدست و عده قلیلی هم شمشیر و سر نیزه داشتند، با خود آوردند، قصاب‌ها نیز با کاردهای خود همگی به مردمی که حال مرده داشتند حمله بردند. آن هنگام ظهر و عصر گذشته بود و آنها هنوز نماز نخوانده بودند. عده‌ای از آنها را کشتند و گروه بسیاری از نیکان را اسیر کردند. ابوالخطار و ابن حریث که هر دو امرای لشکر بودند هم اسیر شدند. ابن حریث می‌گفت: اگر خون اهل شام را در یک قدح می‌ریختند همه را می‌نوشتیم.

وقتی اسرا را آوردند صمیل در کلیسایی که در شهر قرطبه بود و امروز مسجد جامع قرطبه در محل آن بنا شده است، نشست و هفتاد نفر از افراد متوسط آنها را گردن زد. همینکه ابوعطا بن حمد مری این منظره را تماشا کرد، برخاست و گفت: ای ابو-جوشن! شمشیر خود را غلاف کن، ولی صمیل گفت: ای ابوعطا! بنشین که این کار باعث عزت تو و قوم تو است. ابوعطا نشست ولی صمیل شمشیر خود را غلاف نکرد. مجدداً برخاست و صمیل را مخاطب ساخت و گفت: ای عرب بیابانی! بخدا قسم اگر ما را بواسطه سابقه دشمنی جنگ "صفین" بدکشتن دهی بوسیله مردم شام جلوتورا خواهیم گرفت (۱) صمیل چون این سخن را شنید شمشیرش را غلاف کرد و بعد از کشتار بزرگی بقیه مردم را بخاطر ابوالعطا مورد عفو قرار داد.

این واقعه قبل از سال ۱۳۱ هجری روی داد. گویند خدا آنها را مبتلا بدقحط و غلا کرد و اسپانیا در سال ۱۳۲ و ۱۳۳ دچار قحطی و گرسنگی شد. همان سال مردم

(۱) در کتاب «تاریخ مسلمانان اسپانیا» تألیف «دوزی» خاورشناس هلندی که اروپائیان او را مطلع ترین مورخ دولت‌های اسلامی اسپانیا می‌دانند می‌خواندم که دشمنی و کینه عرب قبیله قیس نسبت به یمنی‌ها و کینه یمنی‌ها نسبت به قیسی‌ها از کینه و دشمنی اعراب مسلمان نسبت به مردم غیر مسلمان سخت‌تر و بیشتر بود.

جلیقیہ بر مسلمانان شوریدند . و کار « بلای » کہ در آغاز کتاب از وی نام بردیم بالا گرفت . بلای از صخره (۱) محل اختفای خود خارج شد و بر بلوک **واستورس** دست یافت .

رینومینویسد : سمح بن مالک خولانی در خلافت عمر بن عبدالعزیز به فرمانروائی اسپانیا رسید . وی بعد از آنکہ اوضاع آنجا را آرام گردانید و امور داخلی کشور را سروصورت داد ، همت خود را بہ جہاد معطوف داشت . تابدان وسیلہ مسلمانان حرارت و خون گرمی نخستین خود را بازیابند و عزم و ارادہ شان تحکیم گردد . این هنگام سال ۷۲۱ میلادی و خلافت یزید بن عبدالملک مروان بود . در آن موقع درست یازدہ سال از فتح اسپانیا توسط مسلمانان گذشتہ بود . سمح بن مالک فرمان حملہ را بہ شہرہای فرانسه صادر کرد و سپاہیان او در اقطار آن کشور پراکنده شدند .

سمح با سپاہیان خود جلو رفت تا بہ مقابل « ناربون » رسید و آن شہر را بہ محاصرہ گرفت . دیری نپائید کہ « ناربون » را تصرف نمود . مردان را از دم شمشیر گذرانید و زنان و کودکان را اسیر گردانید .

نظر بہ اینکہ « ناربون » در نزدیکی دریا واقع بود و از اسپانیا با کشتی بہ آنجا آمد و رفت میکردند ، علاوہ بر موانع طبیعی کہ در خشکی داشت مناسب بود کہ مسلمانان آنرا بصورت پایگاہ نظامی خود در خاک اروپا در آورند . بہین منظور نیز سمح بن مالک خولانی دژہای آنرا استحکام بخشید و مدافعانی در نقاط مجاور جہت حفاظت آن گماشت .

ناربون

بازدید من از « ناربون » (Narbonne) بعد از مراجعت از اسپانیا روی داد ، نہمانند دیداری کہ از « تولوز » و « کاراکسون » بعمل آوردم کہ پیش از ورود بہ اسپانیا اتفاق افتاد . ناگفتہ نماند کہ « ناربون » شہری بود کہ بیش از ہر قسمت دیگر از خاک

(۱) این صخرہ را اگیلار (Aguilar) می گویند .

فرانسه مورد توجه مسلمانان واقع شد. علت آن هم چنانکه گفتیم این بود که «ناربون» در نزدیک دریا واقع است و از اسپانیا بوسیله دریا به آسانی میتوان به آن دست یافت. اهمیتی که مسلمانان برای «ناربون» قائل بودند. این بود که شهر مزبور مهمترین و بزرگترین شهر فرانسه واقع در کنار اسپانیا بود. هنگامیکه مسلمانان از جبال پیرنه به اطراف پخش شدند و میخواستند به طرف شمال بروند «ناربون» رانخستین شهری یافتند که در برابر آنها قرار داشت. «ناربون» فقط ۱۰ متر از سطح دریای شور ارتفاع دارد و در ۱۴ کیلومتری مشرق دریا واقع است. رودخانه «اود» نیز از وسط آن میگذرد. دشت‌های میان ناربون و دریا از رسوب‌هایی که هزاران سال آب این رودخانه باقی گذارده پدید آمده است. «ناربون» امروز از شهرهای درجه‌سه فرانسه است و جمعیت آن از ۳۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کند (۱) هوای «ناربون» شبیه هوای شهرهای عربی است که در زمستان لطیف و کم برف و در تابستان گرم است، ولی گاهی نسیم‌های لطیفی از جانب دریا می‌وزد و گرمی‌ها را تخفیف می‌دهد.

تمام درخت‌های مناطق گرمسیر در منطقه ناربون موجود است، و من در آنجا انجیر و زیتون و صبیر دیدم. جوی «روبین» که از کانال جنوب جدا شده و به «اود» کشیده میشود از «ناربون» می‌گذرد. ناربون قدیمترین شهری است که آثاری از انسان عهد حجر و قبور ماقبل تاریخ در آن یافته‌اند.

در اواخر قرن دوازدهم قبل از میلاد «سلت‌ها» به ناربون حمله بردند و آنرا اشغال نموده و در آن سکونت ورزیدند. سلت‌ها بایونانیان که به سواحل «پروونس» و «کاتالان» آمدورفت می‌کردند، روابط بازرگانی داشتند.

قومی بنام ولسکیوس (Volques) ناربون را بصورت مرکز حکومت خود در آوردند. سپس در سال ۱۲۱ قبل از میلاد، رومی‌ها آنرا فتح کردند و در زمان آنها ناربون

(۱) یعنی در سال ۱۹۳۰ میلادی که شکیب ارسلان از آن شهر بازدید به عمل آورده

مرکز بزرگ تجارتی نظیر بندر «مارسیل» گردید .

هنگامیکه حکام رومی در آنجا می زیستند و موقعیت بسیار ممتازی پیدا کردند، جمعیت ناربون به صد هزار نفر رسید.

در سال ۴۱۳ میلادی «وزیگت‌ها» بر آن استیلا یافتند و با وجود حملات مکرر فرانسوی‌ها همچنان در دست آنها باقی ماند.

در اوائل سده هشتم میلادی مسلمانان بر «سپتمانیه» دست یافتند، و سمح بن مالک خولانی ناربون را در سال ۷۱۹ بعد از ۲۸ روز محاصره فتح کرد و طی آن گروهی از مردان نصارا به قتل رسیدند، و زنان و اطفال آنها نیز به اسارت رسید (۱).

موقعی که سمح بن مالک متوجه موقعیت پر ارزش جغرافیائی «ناربون» شد، برج و باروهای آنرا مرمت و تجدید بنا کرد و بصورت امارت نشین مسلمانان در آورد. همین استحکام برج و باروی ناربون بود که مسلمانان توانستند در سال ۷۳۲ میلادی حمله «شارل مارتل» پادشاه فرانسه را بعد از جنگ «پواتیه» دفع کنند. موقعیت جغرافیائی و استحکام برج و باروئی که مسلمانان در ناربون پدید آوردند موجب گردید که، هیچکدام از مهاجمان قادر بتصرف ناربون نشدند. فقط «شارلمانی» بعد از هفت سال محاصره توانست در سال ۷۵۹ بر آن دست یابد.

علت این پیروزی هم‌این بود که نصارای داخل شهر حصار شهر را شکافتند و بر ضد مدافعان مسلمین شورش نموده آنها را کشتند و بدینگونه راه را برای ورود شارلمانی باز کردند. ولی در سال ۷۹۲ مجدداً مسلمانان آنرا محاصره نمودند. شارلمانی نیز بیست هزار جنگجو به فرماندهی گیلیوم سردار معروف خود برای نجات «ناربون» اعزام داشت.

هر دو لشکر در نزدیکی «ناربون» تلافی کردند. در این جنگ سر بازان مسلمین چنان شکستی به قوای فرانسه دادند که جز «گیلیوم» و سیزده افسر زیر دست او کسی از

(۱) اروپائیان سمح بن مالک را (زاما) می نامند. امروز خیابانی در ناربون هست که بنام Rue de zama خوانده می شود.

سپاهیان وی باقی نماند. بینی گیلیوم نیز در آن جنگ قطع شد و از آن دور به «کوتاه بینی» معروف گشت. ولی همیز سردار توانست عبدالملك فرمانده سپاه مسلمین را بدست خود بقتل رساند.

این قسمت را ما از کتاب «**راهنمای ناربون**» نقل کردیم. مطالب مزبور با آنچه در تواریخ اسلامی آمده است مطابقت ندارد. برای روشن شدن موضوع به این قسمت که در این خصوص «**نفع الطیب**» نقل میکند، نگاه کنید. تلمسانی در «**نفع الطیب**» مینویسد:

«در زمان حکومت «**هشام بن عبدالرحمن الداخل**» ناربون شهر مشهور فتح شد. وی برای گشودن شهرهای غیرمسلمان به جهاد پرداخت. نخست به شهر «**آلاوا**» (۱) و قلعه‌های آنجا روی آورد و بامدافعان آن مواجه گردید و طی جنگی بر آنها ظفر یافت سپس در سال ۷۵ آنرا فتح نمود.

و نیز سپاهیان خود را به سرداری یوسف بن بخت به گالسیا (۲) فرستاد. سپاه یوسف در آنجا با **ابن منده** (۳) مصاف داد و او را درهم شکست و کشتار زیادی در لشکریان او بعمل آورد. آنگاه در سال ۷۶ هشام وزیر خود عبدالملك بن عبدالواحد بن مغیث را بمنظور پیکار با دشمنان اسلام گسیل داشت (۴) عبدالرحمن به «**آلاوا**» و دژهای

(۱) **Alava** یکی از ایالت شمال اسپانیا واقع در جنون پیرنه و اهالی آن از «باشکنس‌ها» است.

(۲) عرب اهالی «گالسیا» در شمال اسپانیا و احياناً ساکن جنوب فرانسه را «جلالقه» می‌نامند.

(۳) من نمیدانم این اسم حقیقی است یا تحریفی از «برموده» **Bérmude** است که نام پادشاهی در جلیقیه بوده است. مانه اسم پادشاهی و نه امیری در اسپانیا را بعنوان «ابن منده» سراغ نداریم. تحریف اسماء فرنگی در نزد عرب و بعکس تحریف اسمی عرب در نزد فرنگی عاملی دارد که مرز و بومی برای آن نمیتوان شناخت.

(۴) کندی مورخ اسپانیائی مینویسد: **هشام بن عبدالرحمن الداخل** سپاهی مرکب از

نظامی آنجا رسید، و در نواحی آن دست به کشتار زد. سپس در سال ۷۷۷ او را با سپاهیان دیگر به «ناربون» و «جیرونده» (۱) فرستاد و او هم در آن نواحی گروه بسیاری را به هلاکت رسانید و سرزمین بریتانی (۲) را زیر پا گذاشت و همچنان در کشورهای کافران پیش

→ ۳۹ هزار جنگجو تحت فرماندهی عبدالواحد بن مغیث بسوی جبال «آستوریس» فرستاد ولی البته گفتیم که محققان تاریخ‌کندی را مورد وثوق و ستایش قرار نداده‌اند.

(۱) Gironde یکی از ایالت جنوب غربی فرانسه است. این ایالت امروز محدود است از شمال به «شارانت سفلی»، و از غرب به «خلیج گاسکونیا»، و از جنوب به ایالت «لاند»، و از مشرق به ایالت «لوگرون»، و ایالت «دوردون».

(۲) بریتانیه Bretagne ایالت بزرگی از مغرب فرانسه است. ساکنان آن از نژاد سلتی و زبانی غیر از فرانسوی دارند. بریتانیه از شمال محدود است به دریای مانش و از غرب و جنوب غربی به اقیانوس اطلس و از جنوب شرقی به «پواتو»، و از شرق به «انجو»، و «ماین»، و از شمال نیز به کشور نورماندی.

بریتانی در قدیم مستقل بود و ۳۵ امیر بر آن حکومت نموده است. در زمان فرانسوای اول سال ۱۵۳۵ میلادی به فرانسه ملحق گردید. همیشه دسته‌های متعصبی در این استان دم از استقلال و آن انتزاع از فرانسه می‌زنند.

صحیح اینست که منظور از بریتانیه در اینجا بریتانیه فرانسه نیست بلکه بریتانیه کتالانیه است، و بنا بر این شهرهایی که پیش از آن بوده، جیرونده واقع در جنوب فرانسه نیست که مرکز آن «بور دو» است بلکه منظور جیرونده ایالتی از کتالونیه یعنی جیرونده تابع برشلونه بوده که امروز به آن «جیرونده» می‌گویند.

زیرا نام قدیم رومی آن «جرنده» Gerunda بوده است و هنگامی که مسلمانان آنرا فتح کردند نیز به همین نام خوانده می‌شده است.

این مطلب را فرزند دانشمند ما محمد فاسی برای ما روشن ساخت. محمد فاسی گفت هنوز هم خانواده مسلمانی از مردم اسپانیا در فاس (مراکش) هستند که با آنها خاندان جرنندی می‌گویند، و گروهی از دانشمندان بنام از میان آنها برخاسته است. مانند ابوالعباس احمد بن -

می رفت و قوای آنها را شکست داده و پراکنده می ساخت .

در ضمن هشام سپاهیان به سرداری **عبدالکریم بن عبدالواحد** مأمور فتح شهرهای دیگر گالیسیا نمود. عبدالکریم در راه خود پیوسته پیشروی می کرد تا به «استرگا» (۱) رسید. پادشاه «جلالقه» سپاهی برای مقابله با وی گرد آورد و از پادشاه «باشکنس» نیز مدد خواست . ولی بعداً از برخورد با سپاه اسلام به هراس افتاد و قبل از اینکه کاری از پیش ببرد ، بازگشت.

هشام بعلاوه سپاهیان به ناحیه دیگری از اروپا اعزام داشت و آنها با سپاه **عبدالملك** برخورد نمودند و هر دو سپاه به اتفاق به پیکار با کافران آن سرزمین پرداختند. در آن میان سپاهیان فرانسه جلو آنها را گرفت و مختصر صدمه‌ای از آنها دیدند، سپس فاتح و سالم از فرانسه خارج شدند».

از آنچه ذکر شد معلوم میشود مسلمانان در زمان فرمانروائی هشام بن عبدالرحمن

→ علی بن عبدالرحمن جرنندی اندلسی متوفی بسال ۱۱۲۵ میلادی در فاس چنانکه قادری در «نصر المثنی» و محمد بن جعفر کتانی در «سلوة الانفاس» از وی نام برده است .

تردید نیست که اعراب مسلمان مدتها در جیرنده کتالونیه سکونت داشتند ، ولی قطعی است که در جرنده‌ای که مرکز آن «بوردو» بود ساکن نگشتند و جز در جنگها که از نواحی آن میگذشتند نام آنها هم نشنیده بودند .

محمد فاسی میگفت : کودیرا **Codera** مستشرق اسپانیائی فصل خاصی راجع به فتح سه شهر برشلونه و جرنده و ناربون توسط قوای اسلام نوشته است . خلاصه آن بدین قرار است که قوای اسلام «جرنده» را هنگام فتح اسپانیا گشودند و همچنان در دست آنها بود تا اینکه در سال ۷۸۵ شارلمانی پادشاه فرانسه آنها را از چنگ آنان خارج ساخت . سپس در سال ۷۹۳ مجدداً مسلمانان آنها را پس گرفتند ، آنگاه در سال ۷۹۷ ، ۷۹۸ از دست مسلمانان خارج شد ولی مسلمین برای سومین بار آنها را تصرف نمودند و همچنان در آنجا بسر می بردند تا در سال ۸۰۰ میلادی که بکلی از آنجا اخراج گردیدند .

(۱) **Astorga** از شهرهای لیون واقع در شمال اسپانیا است .

الداخل مجدداً به فرانسه بازگشتند و «ناربون» را فتح نمودند ، ولی از اینکه مؤلف «فتح الطیب» میگوید : «هشام سپاهیان به ناربون وجیروند فرستاد و در آنجا دست به کشتار زیاد زدند» میرساند که «ناربون» کاملاً فتح شده بود و مسلمانان در آنجا مستقر گردیدند . زیرا اگر ناربون کاملاً فتح نشده بود ، معنی نداشت که هشام دوباره لشکر برای گشودن آنها و کشتار در آنجا بفرستد.

نام هشام بن عبدالرحمن الداخل فرمانروای اسپانیا در کتاب «المعلمة الاسلامیه» تألیف «لهوتسما» و «ناسیت» ، و همکاران دیگر آنها آمده است ، ولی آنها ذکر نکرده اند که وی ناربون را فتح کرد و فقط گفته اند : بارها با سپاهیان اسلام در شهرهای نصارا و جنوب فرانسه پیکار نمود و سپاهیان او به «استرگا» و «اویدو» (۱) از مملکتی که بازماندگان پادشاهان مسیحی اسپانیا از اعقاب «بلائی» (۲) تأسیس کرده بودند و در بزابر سپاه عرب سرفرود نیاوردند ، رسید.

هشام بعلاوه در «جیرونه» (۳) و «ناربون» هم گزار نمود . ولی در «انسیکلو پیدیای اسلامی» نیامده است که هشام «ناربون» را فتح کرده باشد.

اما کندی مورخ اسپانیائی جنگهای هشام برادر «گالیسیا» با سپاهی که بدسرداری عبدالواحد بن مغیث فرستاده بود ، و پیکارهای او را در نواحی «پیرنه» بوسیله لشکری که فرماندهی عبدالله بن عبدالملک اعزام داشت ذکر نموده و میگوید:

عبدالله بن مغیث در سال ۷۹۳ میلادی مطابق ۱۸۷ هجری «جیرونه» را فتح کرد. بعد از آنکه به فتح این شهرها توفیق یافت روی بجانب شمال آورد و از جبال «پیرنه» عبور نمود و «ناربون» را فتح کرد ، مردم آنرا بقتل رسانید و اطراف آنرا تاراج نمود.

(۱) Oviedo - ابن حوقل آنرا اوییط می خواند .

(۲) بلائی نخستین کسی است که بعد از فتح اسپانیا توسط مسلمانان آن کشور را از جنگ آنان بیرون آورد و دولت مستقل مسیحی تشکیل داد. در آینده به تفصیل از وی و بازماندگانش سخن خواهیم گفت .

(۳) Girona از شهرهای کاتالان و توابع برنلونه است ،

آنکاه به «کاراکسون» رسید. در آن هنگام کلیه امرای مسیحی شهرهای اطراف گردآمده بودند که جلوی شرفت اورا بگیرند. جنگ در بین «کاراکسون» و ناربون به وقوع پیوست. در این جنگ مسلمانان پیروز شدند و مسیحیان روبه فرار نهادند، زیرا عبدالله بن مغیث بعد از این جنگ بسوی اسپانیا بازگشت.

و گفته اند که علت بازگشت عبدالله این بود که می ترسید مبادا جنگ طولانی شود و غنائم فراوانی را که بچنگ آورده بود از دست برود. میگویند هشام آن اموال را صرف مسجد معروف «قرطبه» کرد.

هشام، عبدالله بن عبدالملک را به حکمرانی «سرقسطه» منصوب داشت، و عبد-الکریم بن عبدالواحد را روانه «گالیسیا» نمود. ولی عبدالکریم در میان راه در دام سرپوشیده ای که «الفونس» برای بدام انداختن وی ساخته بود، سقوط کرد و بیشتر سربازان و سران سپاهش بقتل رسیدند که از جمله «یوسف» فرمانده سواردها بود.

«رینو» خاورشناس مشهور در کتاب «حملات مسلمانان به فرانسه و از فرانسه به سافوای و بیمونت و سویس» آنچه را مورخان اسلامی راجع به این جنگها نوشته اند و آنچه که به پیروی آنها «لودریک شمینس» در این خصوص آورده، ذکر نموده است.

وی میگوید: مورخان اسلامی عقیده دارند که در این جنگها «ناربون» به دست آنها سقوط کرد، ولی چون مورخان اروپائی ولو بمناسبت آمدن مسیحیان برای دومین بار به آنجا این موضوع را نقل نکرده اند، بعید بنظر میرسد.

سپس (رینو) میگوید: نویری (۱) که این جنگها را با پاره ای تفصیل نقل کرده است، تصریح نموده که مسلمانان در این جنگها بر (ناربون) دست یافته و در آن مستقر شده اند (۲) مادنباله این بحث را در آینده که از «جنگهای مسلمین در فرانسه»

(۱) شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب نویری از اهل مصر و مؤلف کتاب «نهاية الارب» که از تواریخ بزرگ اسلامی در ۳۰ جلد است. نویری در حدود سال ۷۳۳ هجری در گذشت.

(۲) مسعودی در «مروج الذهب» بعد از نقل حمله (سموره) بر لشکر عبدالرحمن ناصر ←

سخن می رود ، ذکر خواهیم کرد .

→ مینویسد: سموره مرزهای اسپانیا را که نزدیک فرانسه و در دست مسلمانان بود گرفت . شهر ناربون با سایر شهرها و قلعه ها که در دست مسلمانان بود هم در سال ۳۳۰ هجری از دست آنها خارج شد در این زمان که سال ۳۳۶ هجری است (سال تألیف مروج الذهب) مرز مسلمانان با فرانسه (فرنگ) در مشرق اسپانیا (طرطوشه) و در سواحل دریای روم (افراغه) واقع در کنار رودی عظیم و بعد از آن (لارده) حدود مسلمین شناخته میشود (دوزی) مورخ هلندی که مطلع ترین مورخ اروپائی است و تاریخ مسلمانان اسپانیا را مورد بررسی و تحقیق قرار داده است، در جلد سوم کتاب «تاریخ اسلام در اسپانیا» مینویسد بعد از انقلاب بلای حوادثی بوسیله استوری ها پدید آمد و آن اینکه مسلمانان شمال اسپانیا اکثراً بر بر بودند، این بربرها بر ضد عربهای مسلمان شورش کردند و زد و خورد هائی میان طرفین به وقوع پیوست .

نخست بربرها بر عربها پیروز شدند سپس عربها بر آنها غلبه یافتند و انتقام خود را از آنها گرفتند . آنگاه بربرها را تحت فشار گذاشتند و مجبور ساختند که به آفریقا بازگردند بدنبال این واقعه قحطی سختی پدید آمد که قریب پنج سال بطول انجامید و بطور متوالی ادامه داشت ، و جز عده قلیلی کسی از بربرها در اسپانیا باقی نماند و بدینگونه تقریباً شهرها از وجود مسلمانان خالی ماند . در این هنگام «استوریها» تحت فرماندهی «الفونس» داماد «بلای» در سال ۷۵۱ میلادی دست به انقلاب و شورش زدند ، و آنچه از مسلمانان باقی مانده بود بقتل رسانیدند . بطوری که در «براهه» یک نفر مسلمان نماند شاید «براهه» همان شهری باشد که مسعودی آنرا «افراغه» نامیده است . زیرا اسپانیائیها فاء را با و می خوانند و Braga میگویند .

و نیز شهرهای (پورتو) و (وسیو) و تمامی سواحل اسپانیا تا مصب رود (دورو) یعنی دشت آنجا از سکنه مسلمین خالی ماند . آنگاه مسلمانان از (استرقه) و (لیون) و (سموره) و (دیسما) و (طلمنکه) کوچ نمودند و در (قوریه) و (مارده) سکونت ورزیدند . در ناحیه مشرق نیز مسلمانان از (سردانه) و (سیمانکه) و (سگویا) و (اویله) و (اوگا) و (میرانده) و کنار رود آبره) بیرون رفتند . بدینگونه حدود متصرفات اسلامی اسپانیا در (کویمبرا) و (تالویرا) و (طلیطله) و (تودیلا) و (پامپلونا) ثبت گردید .

سَمَح بن مالک خولانی

وفتوحات مسلمانان در فرانسه

رینو مینویسد : بعد از آنکه سَمَح بن مالک خولانی از کار فتح «نار بون» فراغت یافت ، و سر بازنش شهرهای مجاور آنرا اشغال نمودند متوجه «تولوز» گردید . تولوز در آن زمان پایتخت اکتانیه بود . در این هنگام «ایودیس» دوگ اکتانیه هر چه در امکان داشت سر باز بسیج نمود ، تا مانع ورود قوای مسلمین به شهر گردد .

مسلمانان شهر تولوز را محاصره کردند و جرثقیلها و سایر آلات حصار کوبی نصب نمودند تا از این راه مردم تولوز را ناچار به صلح کنند . در همین هنگام «ایودیس» با سپاهی که تمام فضا را پر کرده بود سر رسید . مورخان عرب گفته اند گرد و خاکی که از حرکت سپاه مزبور بر می خواست چشم خورشید را پوشانید ، بود .

در این هنگام سَمَح بن مالک آیه ای از قرآن «ان ینصرکم الله فلا غالب لکم» اگر خداوند شمارا یاری کند کسی نمیتواند بر شما پیروز گردد ، برای ثبات قدم و تقویت سپاهش تلاوت نمود .

همینکه دو سپاه با هم تلافی کردند ، تصور میشد که دو کوه بهم برخورد کرده اند . این جنگ هول انگیزترین کار زاری بود که عقل آدمی میتواند تصور کند . سَمَح بن مالک چنان رزم مینمود که در همه جا دیده میشد و از شمشیرش خون می چکید . وی در این حالات به افراد سپاهش با گفتار و کردار خود نیرو می بخشید . او سردار برومندی بود که به هنگام پیشروی روی بر نمیگردانید و مانند شیر شریزه به دشمن حمله می نمود ، و بدینگونه کسی قادر نبود در برابر او مقاومت کند . ولی در آن گیرودار تیری بوی اصابت نمود و از اسب به زیر افتاد و در دم جان داد .

همینکه مسلمانان دیدند فرمانده آنها بقتل رسید ، قدرت مقاومت را از دست دادند بطوریکه کشته‌های خود را در زمین گذاشتند و از میدان جنگ عقب نشستند . این جنگ در سال ۷۲۹ میلادی روی داد (۱) گروهی از جنگجویان مسلمان که در فتوحات گذشته رشادت‌ها از خود نشان داده بودند ، در این جنگ کشته شدند . بعد از فرار سربازان عرب و شهادت سمح بن مالک خولانی ، عبدالرحمن غافقی فرماندهی سپاه مسلمین را بعهده گرفت و آنها را به اسپانیا بازگردانید (۲) . وقتی اخبار جنگ مزبور شیوع یافت ، اهالی « لاندوگ » و « پیرنه » به هیجان آمدند و قصد کردند سراز اطاعت فرمانده وای عرب باز زنند . ولی مسلمانان همیشه در نابون امکاناتی برای مقابله با دشمن داشتند . قوای امدادی هم از اسپانیا برای آنها رسید و در آنجا به شهرهای مجاور هجوم آوردند . سپاهیان مسلمین از تمام نقاط پیش می‌آمد و ساکنان شهرها را که می‌خواستند سر بشورش بردارند مطیع و منقاد میکرد . در آن اوقات راهب‌ها و کشیش‌ها نفوذ زیادی داشتند ، کنیسه‌ها و دیرها نیز پر از نفائس و ذخایر بود . بنابراین عجبی نیست اگر همت عرب قبل از هر چیز صرف اشغال این دیرها و گرفتار ساختن گردانندگان آن میشد . بهمین جهت نیز عجبی نیست که می‌بینم این قسمت از تاریخ ما پر از داستانهای خرابی کنیسه‌ها و دیرها توسط اعراب مسلمان است . زیرا آنها که در آن زمانها قادر به نوشتن بودند ، فقط راهب‌ها و اکلیریکین بشمار می‌آمدند . بیشتر سخنان آنان نیز گفتگو از اموری بود که به دیرهای آنها ارتباط داشت و آنرا بر زندگی شخصی و خانه‌های خود هم مقدم میداشتند . در تاریخ راهب‌هایی که شاهد آن جنگها بوده‌اند آمده است که عرب دیر « جوسل »

(۱) در کتاب (بنیة الملتس فی تاریخ رجال الاندلس) تالیف ابن عمیره ظبی در حرف (سین) مینویسد : سمح بن مالک خولانی امیر اندلس در جنگ باروم در روز ۸ دی الحجه سال ۱۰۳ در سرزمین اسپانیا به شهادت رسید .
(۲) رینو در نقل این قسمت به گفتار کندی اسپانیائی وایزیدور اسقف باجه و انستاز کتبی و مجموعه (مواساك) تاریخ مورخان فرانسه استناد جسته است .

نزدیک «بیزیه» و دیرکشیش «بوزیل» نزدیک «نیم» و دیر «سنجیل» نزدیک «آرل» و دیری که مشهور به ثروت بود بنام دیر «ترتیل» نزدیک «آگیمورت» رابطور ناگهانی در هم کوبیدند. بدین سان که یکباره ریختند بمیان دیرها و همه چیز را از میان بردند، بطوری که راهبها نتوانستند خود را نجات بدهند و برخی از ذخائر مقدس را بیرون ببرند (۱).

مسلمانان قبل از هر چیز متوجه ناقوس کلیساها می شدند و آنرا می شکستند (۲) بعضی از جنگجویان مسیحی در شهرها گاهی اوقات با مسلمانان به نزاع می پرداختند، و مسلمانان هم با آنها مانند مسیحیانی که بدون مقاومت تسلیم آنها می شدند، رفتار نمی کردند، و دست از جنگ و کشتار با آنها بر نمی داشتند.

در سال ۷۲۴ میلادی (عنبسه بن سحیم کلبی) به فرمانروائی اسپانیا منصوب گشت (۳) عنبسه بالشکری گران از جبال پیرنه عبور کرد و در شهرهای اروپا پیش رفت. «کاراکسون» رافتح نمود و اهالی مسیحی آنرا از دم شمشیر گذرانید. سپس «نیم» را تصرف نمود و از اهالی آنجا افرادی بعنوان وثیقه گرفت و آنها را بدرشلونه فرستاد (۴).

بنظر «ایزویدور» اسقف باجد فتوحات عنبسه پیش از آنکه با جنگ و اعمال قدرت انجام گیرد با مهارت و فنون رزمی سرگرفت. بهمین جهت در زمان وی مالیات کشور «گال» روی به فزونی نهاد. وهم گویند عنبسه شخصاً بر مردم مالیات بستولی معلوم نیست که این مطلب درست باشد، اما مسلم است که او با حسن تدبیر مالیات را افزایش داد.

(۱) رینو این مطالب را از (تاریخ نیم) تألیف (مینارد) نقل میکند.

(۲) رینو این خبر را از نویری نقل میکند.

(۳) در «بغیة الملمس» مینویسد: عنبسه بن سحیم کلبی امیر اندلس بود که در سال ۱۰۶

هجری از طرف بشر بن صفوان حکمران افریقا در زمان خلافت هشام بن عبدالملک مروان به حکومت آنجا منصوب گردید. عنبسه سال ۱۰۷ یا ۱۰۹ درگذشت، الله اعلم.

(۴) رینو این موضوع را از مجموعه مورخان کشور گال بنقل از تاریخ مويساک

Moissac آورده است.

عنبسه در یکی از جنگ‌ها سال ۷۲۵ میلادی کشته شد ، و فرماندهی سپاه مسلمین را بعد از او «حدیره» بعهده گرفت . متعاقب آن قوای امدادی از اسپانیا برای مسلمانان رسید ، و به تعبیر یکی از مورخان عرب مجدداً نسیم اسلام از هر سو به شهرهای نصرانیت وزید .

«سپتمانیه» تا حدود «رن» و «الالبیجو» (۱) و «رورگیو» (۲) و «جیودان» (۳) و «ویلای» (۴) مناطقی بود که میدان تاخت و تاز اعراب مسلمان گشت و از هر طرف ویرانی به آن روی آورد .

آنها آنچه را نمیتوانستند با سلاح آهنی بگیرند ، به آتش می کشیدند تا جائیکه بسیاری از جنگجویان مسلمین شخصاً در آن نقاط دست به ویرانی زدند . آنها جز اشیاء قیمتی و سلاح و اسب و آنچه که موجب تقویت سپاهشان بود ، چیزی را باقی نمی گذاشتند . ناحیه رودس بیش از نقاط دیگر خرابی دید . سر بازان مسلمان در «رودس» دژی را اشغال نمودند که بگفته بعضی از مورخان دژ «روکسپریو» و به عقیده عده دیگر قلعه «بالاگیور» بوده است . مسلمانان مردم اطراف آن دژ را مستأصل نمودند و با هیچگونه مقاومت و نیروی دفاعی مواجه نگردیدند .

گواهی مردی بنام «دادون» از آن سوانح گه خود شاهد آن بوده است ، برای ما مانده است . هنگامی که اعراب مسلمان به آن سامان حمله بردند ، وی با گروهی از هم وطن خود مسلح شدند و به مقابله آنها رفتند .

سپاهیان عرب وارد خانه او شدند و جز ما دروی چیزی را نیافتند . سر بازان عرب مادر او را اسیر نمودند و با خود به دژ مزبور که در آن جای داشتند بردند . «دادون» بارفقایس سلاح پوشیدند و آمدند جلو دژ یاد شده ایستادند . دادون مادرش را از سر بازان

(۱) Albigeois

(۲) Rouergue

(۳) Gvavdan

(۴) Velay

عرب طلب نمود و گفت . تامادرش را به وی تسلیم نکنند آنجا را ترک نخواهد گفت .
یکی از سربازان مسلمان بوی گفت : اگر می خواهی مادرت را تحویل دهیم اسبی
را که سوار آن هستی بمان تسلیم کن و گرنه مادرت را جلو چشمت خواهیم کشت .
«دادون» در حالیکه از شدت غضب هوش از سرش رفته بود گفت : هر کاری
می خواهید بامادرم بکنید ، من اسب سواری خود را بشما تسلیم نخواهم کرد . در همین
هنگام يك سرباز بر بر مادر «دادون» را آورد بالای دژ و او را گردن زد، و سرش را از آن
بلندی انداخت جلو او . همینکه «دادون» سر مادرش را مشاهده کرد ، چیزی نماند که
از شدت درد جان بدهد . سپس بنای دادو فریاد گذاشت و گفت : کیست به من کمک کند
تا انتقام خون مادرم را بگیرم ، ولی نتوانست وارد دژ بشود .

او در حالیکه دیوانه شده بود از آنجا رفت و از مردم کناره گرفت و در ناحیه ای
از بیابان «در دون» در محلی که بعدها دیری بنام «کونک» در آنجا ساخته شد ،
سکونت ورزید .

رینو در نقل این داستان به قصیده **ارمولدس نیجلوس** که آنرا در **موراتوری**
منتشر کرد استشهاد نموده است . بعد از رینو **الدون بوکیه** آنرا در «مجموعه مورخان
کشور گال» و بعد از او **مسیو پرتز** در «تاریخ جرمانیها» انتشار داد .

این داستان در بیت ۲۰۷ قصیده مزبور آمده است ، ولی نه در آن قصیده و نه در
تاریخ دیر «کونک» چیزی که برساند مسلمانان در چه سالی بر «رورگیوا» حمله
نموده اند ، دیده نمیشود .

ولی وقتی ، دانستیم که «دادون» در اواخر سده هشتم میلادی مرده است ، زمان
وقوع این حادثه را خواهیم شناخت . دیر «کونک» هم تا زمان انقلاب کبیر فرانسه بحال
خود باقی بود . (۱)

(۱) داستان (دادون) به افسانه شبیه تر است تا بیک واقعیت تاریخی . اینگونه پندارها که
فقط (شخصی) از بازماندگان آن جنگ آنهم فرانسوی و دشمن مسلمانان نقل کرده است ، زائیده
افکار دیر نشینان و پدران روحانی و افراد خرافی آن زمان اروپاست که مسئول بیشتر جنگها ←

در اینجا داستان دیگری از نتایج حملات مسلمانان که قسمت بزرگی از خاک

فرانسه را میدان تاخت و تاز قرار داده بودند، ذکر می‌کنیم

این حادثه در دیر «موناستیر» در نواحی «ویلی» روی داد. مسلمانان ایالات «پوی» و «کلرمونت» و کلیسای «بریود» را مورد حمله قرار داده و آنرا اشغال نمودند، سپس روی به دیر «موناستیر» آوردند.

اسقف «شافر» رئیس دیر مزبور راهب‌های خود را جمع کرد و به آنها دستور داد که به تنگناهای مجاور پناه ببرند و آنچه اشیاء نفیس و قیمتی در دیر هست با خود برداشته و روی به بیابانها آورند و متواری گردند، و چون خطر بر طرف گردید و اوضاع بحال اول برگشت، مراجعت کنند.

اما خود اسقف نامبرده تصمیم گرفت در دیر خود بماند. هر گاه بر برها قصد جان او نمودند اگر توانست آنها را با موعظه از سوء قصد به جان خویش بر حذر دارد و گرنه خود را آماده شهادت کند. راهب‌ها که از تصمیم اسقف مطلع شدند بنای گریه و زاری را نهادند و از وی التماس نمودند که در دیر نماند و با آنها روی به بیابان بگذارد تا مگر راه نجاتی بیابند یا در کنار آنها جان بدهند.

ولی اسقف به آنها گفت: «امامن از این دیر خارج نخواهم شد. زیرا یکی از وظائف رهبر اینست که در موقع لزوم برای حفظ جان پیروان خویش جان خود را فدا کند. راهب‌ها که که اصرار اسقف را مشاهده کردند، چاره‌ای جز اطاعت از وی ندیدند. سپس اشیاء قیمتی دیر را با خود حمل نمودند و روانه بیابان شدند، و در نیزارها و بیشه‌ها پنهان گردیدند.

→ و کشت و کشته‌های آن موقع بوده‌اند.

شمايك بار دیگر این داستان را بخوانید به بینید چقدر مسخره است! داستان بعد هم از همین قماش می‌باشد و هر دو يك تابلو نقاشی است که خواسته‌اند قدرت معنوی پدران روحانی و مردم فرانسه را در برابر مسلمانان مجسم سازند. و دشمنی اروپائیان را نسبت به مسلمانان بعد از آن برانگیزند. مترجم

دو نفر از آنان جدا شدند و از تلی که مشرف بر دیر بود بالا رفتند تا به بیند چه بر سر دیر می آید . چیزی نگذشت که سر بازان عرب سر رسیدند و دیدند که اسقف مزبور در گوشه‌ای از دیر مشغول نماز است . سر بازان متعرض او نگشتند بلکه بدگردش در دیر پرداختند تا مگر غنیمتی بدست آورند . منظور آنها این بود که دسترسی بد راهب‌ها پیدا کنند و جوان‌ترین و سالم‌ترین آنها را گرفته و در بازار برده فروشان اسپانیا بفروش رسانند . ولی وقتی فهمیدند که همگی راهب‌ها گریختند و چیزی از اشیاء قیمتی در دیر باقی نمانده است خشمگین شدند و به کتک زدن اسقف پرداختند .

در آن روز بر برها عیدی داشتند که در آن برای خدا قربانی می کردند . ولی مورخی که این داستان را از وی نقل میکنیم نمی گوید که این قربانی چگونه بوده است ؛ او میگوید بر برها در آن روز عید ، شراب می نوشیدند و شادی میکردند . این موضوع میرساند که آن دستة کد بلوک «ویلا» را مورد حمله قرار دادند مسلمان نبودند . بلکه گروهی از بر برها بوده اند که پیوسته در منجلا ب و ثنیت فرورفته بودند (۱) .

وقتی اسقف دیر دید که بر برها گوشه‌ای از دیر را برای انجام مراسم عید انتخاب نمودند و میخواهند مشغول گردند ، بطرف آنها آمد و بد آنان نصیحت نمود که خوب است بجای عبادت شیطان خدای خالق موجودات را پرستش کنند که اگر او نبود چیزی در این جهان نبود . ولی سخن اسقف خوشایند بر برها واقع نشد بلکه بر خشم آنها افزود ، یکی از آنها جلو آمد و سنگی بسوی اسقف پرتاب نمود که بوسیله آن اسقف نقش بر زمین شد و از هوش رفت .

بر برها خواستند دیر را طعمه حریق کنند و آنرا ویران سازند ، ولی مورخ مزبور میگوید در آن هنگام خداوند بادهمگینی و شعله آتشی بر آنها وزید که از وحشت آن رو به فرار نهادند و دیر را رها کردند !!

اسقف هم بعد از چند روز که راهب‌ها بدیر بازگشتند بواسطه کتک‌هایی که به

(۱) جالب است که در اول داستان میگوید سر بازان عرب مسلمان به (دیر) حمله بردند

ولی بعد همین عرب مسلمان بصورت بربری دین در می آید !

اوزده بودند، درگذشت . از آن زمان پیوسته کلیسای مزبور در ۱۹ اکتبر هر سال بیاد اسقف « شافر » مراسمی برپا می‌دارد . دیر مذکور هم تا زمان انقلاب کبیر فرانسه باقی بود (۱) .

ماگمان میکنیم که در آن زمان حملات عرب متوجه ایالت «دوفینی» (۲) و شهر «لیون» (۳) و کشور «برگونیا» شده بود.

یکی از مورخان عرب از این جنگها نام برده و میگوید : «خداوند رعبی از مسلمانان در دل‌های کافران انداخت ، بطوری که هیچکس در برابر مسلمین جز برای تأمین جانی نمی‌ایستاد .

مسلمانان نیز پیوسه در شهرها پیش می‌رفتند و مردم را دعوت به اسلام میکردند تا اینکه به دشت «رن» رسیدند . در آنجا از ساحل دور افتادند و روی به داخل خاک فرانسه نهادند» .

رینو این سخن را از تلمسانی در «نفع الطیب» نقل کرده است . ولی اگر سخنی را که وی در اینجا نقل کرده است همان است که در «نفع الطیب» آمده است ، عبارتی که بر آن آگاهی یافته‌ایم اینست که از ابن حیان نقل میشود:

«موسی بن نصیر با طارق بن زیاد از در صلح وارد شد و نسبت به او اظهار خرسندی نمود سپس او را به رسم خود در پیشاپیش سپاهش قرار داد و بوی امر کرد که با سر بازانش پیش رود . خود موسی بن نصیر هم بالشکرش بدنبال طارق حرکت میکرد ، تا آنکه از مرز اعلائی اسپانیا بالارفت و «سرقسطه» و منضات آنرا گشود و همچنان در شهرها پیش

(۱) این هم داستان ساختگی دیگری است که زائیده افکار و عقاید خرافی پدران روحانی و دستگاه کلیسا است . همین سم‌پاشی‌ها و نعل‌وارونه زدن به افکار مسیحیان بود که عمال کلیسا و دیر نشینان توانستند ملل اروپا را نسبت به مسلمانان جهان تا سر حد امکان بدین و کینه‌توز سازند

(۲) دوفین **DauPhine** یکی از ایالات فرانسه و مرکز آن «گرینوبل» است امروز این ایالات مرکب است از شهرهای «لایزیر» و «الدرم» و آلپ علیا .

(۳) منظور شهر معروف (لیون) فرانسه است که پیشتر از آن نام بردیم .

رفت . طارق بن زیاد هم در پیشاپیش او می رفت. آن دو فرمانده از هر نقطه‌ای که می گذشتند آنرا می گشودند و غنائم آنجا را جمع می کردند.
خداوند هم رعب آنها را در دل‌های کافران افکند ، بطوری که جز برای صلح کسی با آنها روبرو نمی گردید .

موسی بن نصیر همه جا به دنبال طارق بن زیاد می رفت و فتوحات او را تکمیل می نمود و پیمان‌هایی را که او با مردم شهرها بسته بود توثیق می کرد . وقتی تمام خاک اسپانیا به اشغال آنها درآمد و کارها روبراه گردید ، مدتی در اسپانیا سرگرم اصلاح امور آنجا بود ، سپس مسلمانان را به فرانسه گسیل داشت . سر بازان مسلمان در فرانسه به فتوحاتی نائل آمدند و غنائمی بچنگ آوردند و با مردم آنجا صلح نمودند و کارشان بالا گرفت و همچنان پیش رفتند تا به دشت ردونه «رن» که دورترین جایی بود که عرب قدم نهاده و آخرین نقاطی متصرفی آنها بود ، رسیدند.

سر بازان طارق کشور فرنگ (فرانسه) را اشغال نمودند و شهرهای «برشلونه» و «ناربون» و «صخره اوینیون» و قلعه «لیون» واقع در دشت «رن» را به تصرف آوردند ، و بدینگونه از ساحلی که وارد خاک فرانسه شده بودند ، کاملاً دور شدند .

این عبارت را قبلاً هم در موردی که از موسی بن نصیر و طارق سخن گفتیم نقل کردیم اینک مجدداً به نقل سخنان «رینو» بر می گردیم .

رینو مینویسد : ما در حقیقت از اماکنی که در آن روز مسلمانان بر آن دست یافتند جز از راه حملاتی که به آنها شده است ، اطلاعی نداریم .

زیرا مثلاً در نواحی «وین» (۱) واقع در ساحل «رن» کلیساها و دیرها در هم کوبیده شد . هن در «لیون» که عرب آنرا «لودون» می نامد ، دیدم که بزرگترین کلیسای آن نیز ویران شده است.

(۱) Vienne واقع در دشت (رن) است و ۸۰ کیلومتر از (گرینوبل) بطرف شمال

غربی فاصله دارد .

ماسون (۱) وشالون (۲) وهمچنین بون (۳) خرابی زاید الوصفی دیده است . اعراب مسلمان به شهر «اتون» روی آوردند و کلیساهای «سان نازیر» و «سان جان» و دیر «سان مرتین» را طعمه حریق ساختند . و نیز دیر «سان اندوش» واقع در «سولیو» را تاراج نمودند ، وهمچنین دیر «بیز» نزدیک «دیجون» ویران شد .

رینو این وقایع را از تاریخ «مواساک» از مجموعه مورخان کشور «گال» و تاریخ «الدون پلانسیه» بنام «تاریخ برگونیا» و تاریخ «گالیاکریستیانیا» نقل میکند . بعضی از مورخان اروپائی عقیده دارند که فتوحات مسلمانان بد دورتر از این نقاط که ذکر کردیم امتداد یافته است ، و گفته اند : مسلمانان ستون هائی از سربازان خود را بد نواحی رود «لوار» و نزدیک «نیور» و ایالت «فرانش کومتید» (۴) اعزام داشتند .

و نیز گفته اند که دیر «سان کولومبان» را اعراب مسلمان در آن جنگ درهم کوبیدند و بیشتر راهبها و اسقف هائی که در «بیزانسون» بودند بقتل رسیدند . «رینو» می گوید : در این روایات مطلبی نیست که مخالف عقل باشد ، بخصوص آن قسمت که متعلق بد ایالت «فرانش کومتید» است که اسامی و آثار عربی بسیاری در آن باقی مانده است .

و گفته اند دیری که در پائین کوه های **وجس** (۵) و بنام **دیر لوکسول** است ، مسلمانان آنرا بد شکل معبد عربی در آوردند و راهب هائی را که در آن تحت ریاست اسقف «میلین» بصرمی بردند ، بقتل رسانیدند .

(۱) **Macon** شهری از ایالت (سارون) و (لوار) واقع در ۴۴۱ کیلومتری جنوب پاریس است .

(۲) **Chalon** قصبه ای واقع در ساحل رودخانه (سارون) است و ۵۸ کیلومتر از (ماسون) فاصله دارد . قصبه مزبور غیر از شهر (شالون) است که در «مارن» می باشد .

(۳) **Bon** شهری واقع در ۳۸ کیلومتری جنوب شرقی (دیجون) است .

(۴) **Franch-Comite** ایالتی واقع در مشرق فرانسه است .

(۵) **Vosges**

رینو این روایت را از کشیش «لکوائنت» و «ماییلون» نقل کرده است. رینو میگوید: ظواهر امر نشان می‌دهد که عرب‌ها جز در مقابل شهر سنس (۱) مقاومت درستی از مردم مشاهده نکردند.

در شهر «سنس» وقتی امقف بزرگ شهر اطلاع یافت که سربازان عرب قصد تصرف شهر را دارند، دست‌بکار حفاظت شهر و تهیه وسائل دفاعی شد. بطوری که وقتی سربازان عرب رسیدند و با جرثقیل‌های خود شهر را در هم کوبیدند، مدافعان شهر هم از بالای حصار شهر اجسام آتش‌زا بسوی آنها پرتاب کردند و به آلات جنگی عرب صدمه رسانیدند. رینو میگوید: چیزی که هست مورخانی که این روایات را نقل کرده‌اند تصریح نمی‌کنند افرادی که این حملات توسط آنها انجام گرفت از مسلمانان بودند، و کلمه‌ای که دلالت کند کسانی که مرتکب آن اعمال شدند بدون شك مسلمان بودند، وجود ندارد بلکه مورخان با کلمه «فندال» به آنها اشاره کرده‌اند. این کلمه در نیمه اول قرن دهم میلادی همیشه بر «مجارها» اطلاق می‌شد که به آلمان آمدند و از آنجا وارد فرانسه شدند، و «الزاس» و «لورین» و «فرانش کومتیه» و «برگونیا» و «شمپانیا» و غیره را غارت کردند.

سپس رینو می‌نویسد: آنچه مسلم است مسلمانان وارد فرانسه شدند و در نقاط مختلف این کشور غلغله راه‌انداختند، و مسلم است که آنها در جنگها و تاخت و تازهای خود خط سیر و هدف معینی نداشتند. و نیز مسلم است که مسلمانان در آغاز کار از مردم فرانسه مقاومت جدی، و عزم راسخی برای دفاع از وطن خود ندیدند.

آری فرانسه این فرقه را هنگام اشغال نظامی توسط مسلمانان، با اسپانیا داشت که در اسپانیا افرادی پیدا شدند که به مسلمانان پیوستند و به دین آنها گرویدند ولی در فرانسه به استثنای عده‌ای که معنی دین و وطن نمی‌شناختند، سایرین حاضر نشدند با سربازان عرب همکاری نمایند یا به دین آنها درآیند بلکه در وسط شهرهای «ناربون» و «کاراکسون» که مسلمانان مدت‌های طولانی در آن اقامت داشتند، نصراهمچنان به کیش

(۱) سنس (Sens) قبلاً سنس (Yonn) فرانسه است.

تجربہ سے خود باقی ماندند، وجہ دین دیگری رضامند اند (۱).

«ایودیس» جو کہ اگتائیہ در این مدت از پیکار با مسلمانان برگنار بود و از اقدام به جنگ اجتناب می ورزید . زیرا فتوحات مسلمانان و جنگهای آنان در اطراف قلمرو او روی داد و مانند سابق در قلب کشور وی اتفاق نیافتاد.

«شارل مارتل» هم سرگرم جنگ با «غریز نین» و «باواریین» و «سکسونها» بود که می ترسید آنها از رودخانه «رن» عبور کنند و مقر سلطنت او را در معرض خطر و کشمکش قرار دهند . میان او و «ایودیس» هم رقابت بر سر بدست گرفتن قدرت برقرار بود.

ولی مورخان عرب که از اختلافات داخلی میان پادشاهان اروپا اطلاع نداشتند سکوت (شارل) را که آنها (قارله) می نامند ، بدانگونه توجیه کرده اند . مورخان عرب گفته اند : «در آن هنگام بسیاری از امرای فرانسه پناه به «شارل» بردند و از صدمات و خسارت هائی که از ناحیه سربازان مسلمین به آنها وارد شده بود ، به وی شکایت کردند ، و توضیح دادند که تنگ است سپاهی مانند سپاه عرب که با اسلحه سبک مجهز هستند بر سپاهیان اروپا که با اسلحهای سنگین مجهز می باشند ، غلبه یابند.

(شارل) به آنها گفت : بگذارید فعلا هر کاری میخواهند بکنند . زیرا آنها در آغاز حملات خود حکم سیلی دارند که سرعت جاری می گردد و هر چه در سر راه می بیند با خود می برد . سربازان عرب امروز جرئت یافته و مسلح گشته اند و دژهای راد راههای خود تصرف نموده اند .

ولی بعد از آنکه دست آنها از غنائم جنگ لبریز شد و بخوشی گذرانند و طمع مال دنیا آنها را بخود مشغول داشت ، بجان هم می افتند و نفاق و اختلاف در صفوف آنها راه می یابد . در آن هنگام ما حملات خود را بر ضد آنها شروع میکنیم و بر آنها پیروز

(۱) تاریخ فتوحات اسلامی نشان نمیدهد که مسلمانان یهود یا نصاری شهر یویا کشور

را مجبور کرده باشند که از کیش سابق خود دست بردارند، و بدین اسلام بگروند.

بنابر این بقای مسیحیان دوشهر مزبور یا سایر شهرها و کشورهای اشغالی مسلمانان،

نشانه آزادی دینی است که مسلمانان برای آنها قائل بودند - مترجم

خواهیم شد و همه را تارومار می کنیم».

رینو این سخن را از مقری تلمسانی در «نفع الطیب» نقل کرده است. ما هم به آن کتاب مراجعه نمودیم و آنرا در آخر صفحه ۱۲۸ چاپ الازهر مصر همانطور یافتیم. مؤلف نفع الطیب در آخر مینویسد: بخدا قسم عرب به چنین سرنوشتی هم مبتلا گردید. زیرا میان اعراب شام و مردم بومی و بربرها و عربها، و اعراب مضر و یمنی فتنه و اختلاف پدید آمد و کار بجائی رسید که بعضی از مسلمانان برای سرکوبی دسته مخالف از دشمنان خود که در مجاورت آنها قرار داشتند استمداد نمودند!».

چرا سیر اسلام در اروپا متوقف ماند؟

بنظر ما بزرگترین عاملی که موجب شد ستاره اقبال اعراب مسلمان که فروزان و شرق و غرب را روشن ساخته بود افول نماید، بدو عامل بزرگ بازگشت میکند: یکی همان فتنه و اختلافی بود که میان شامیها و بومیها پدید آمد و باعث نزاع و کشمکش طولانی گردید و کار بجائی رسید که سیر اسلام را در اروپا متوقف گردانید، باینکه شعله آن مانند آتشی که در جنگل خشکی بیافتد، در اروپا فروزان بود. مهمتر از اختلاف شامیها و بومیها فتنه ای بود که میان عربها و بربرها پدید آمد. مورخان اسلامی و اروپائی همگی گفته اند، نزاعی که میان مسلمانان در شمال اسپانیا به وقوع پیوست و طی آن بربرها بر عربها غلبه یافتند و آنها را از آن سامان بیرون راندند، بهترین فرصتی بود که نصیب فرانسویها و اسپانیائی شد و توانستند دولت و قدرت خود را بازیابند و مسلمانان را از شمال اسپانیا بیرون کنند.

بعد از آن هم که عربها قوای خود را گرد آورده و برای انتقام گرفتن از بربرها به آنها هجوم نمودند و آنها را در معرض قتل و نهب قرار دادند، باز اسپانیائیها و فرانسویها همان استفاده را از فرصت نمودند و نتیجه خوبی هم گرفتند. شومتر از دو فتنه یاد شده، فتنه و کشمکش اعراب قیس و یمنی بود، و واقعه مشهور «شقننده» و حوادث دیگری که عربها بخود مشغول داشت و موجب گردید که در خلال آن دشمنان از پشت سر ضربه خود را بر آنها وارد سازد و با حملات به موقع قلعهها و دژها و شهرهای

آباد را از چنگ آنها بدر آورد .

چنانکه مشاهده شد وقتی که در ایام هشام دوم خلیفه بی عرضه اندلس ، اختلافات عرب و بربر در «قرطبه» شدت یافت ، هر کدام از آن دو فرقه مسلمان جداگانه برای سرکوب نمودن دیگری متوسل به مسیحیان اسپانیا شدند ! اسپانیائی ها نیز برای کمک به آنها شرط کردند که در قبال آن مساعدت فلان قلعه و فلان شهر را باید در اختیار آنها بگذارند ، امرای قرطبه هم تسلیم وعده هائی می شدند که عرب ها به آنها می دادند (۱) .

(۱) ابن عذاری مراکشی در کتاب البیان المغرب مینویسد : ابراهیم بن قاسم گفت اهالی قرطبه به هنگام سختی و گرفتاری شدید و فتنه ها و تعصباتی که پیش می آمد به بربرها پناه می بردند ، هر کس از صلح سخن می گفت کشته می شد . حتی یکی از بزرگان علما روزی در مسجد جامع همینکه ضمن اشاره به اینگونه اختلافات گفت : خدایا میان مصلح برقرار کن جابجا بقتل رسید!

دیگری در همان مسجد تا گفت : خدا صلح را دوست دارد و امر به آن کرده است ، در دم کشته شد! روزی زنی از (فرن) آمد و دیگری را بؤمین افکند و شکست . زن سیاه بود ، عربها گفتند این زن سیاه بربری است ، به همین دلیل بقتل رسید . تا آنجا که ابن عذاری میگوید : فرستادگانی رفتند نزد ابن مامه رئیس بزرگ نصارا و به وی وعده دادند که دژها را به او تسلیم کنند بشرط اینکه نصارا عربها را ناراحت نکنند و متعرض حدود آنها شوند . نصارا هم به این وعده و شرط رضا دادند سپس فقها و عدول و قاضی را احضار نمودند و نوشته ای در این زمینه تنظیم و امضاء کردند و به نصارا دادند !

و مینویسد : وقتی فرستادگان به قرطبه رسیدند ، فقها و قاضی و عدول حضور یافتند و نوشته ای بر اساس شروط مزبور نوشتند که قلعه ها را به نصارا تسلیم نمایند و نوشته را در حضور هشام (خلیفه) و واضح حاجب برای مردم قرائت کردند ، تمام حاضران هم آنرا گواهی نمودند . سپس مردم دسته دسته از قصر خلیفه خارج شدند در حالیکه از این پیشامد بسیار مسرور بودند ! فکر کنید مسرور بودند که قلعه های خود را به دشمنان اسپانیائی تسلیم کرده اند تا به هنگام نزاع با بربرها به حمایت آنان برخیزند ، آنچه خلیفه به نصارا تسلیم نمود تمام قلعه ها و دژهای ←

عامل دوم که نباید آنرا کوچکتر از اول محسوب داشت، طمع و آرزوی عرب به جمع-آوری غنائم بود که همان هم موجب عقب نشینی های عرب از میدان جنگ گردید. زیرا مثلا در جنگ بزرگی که میان عبدالرحمن غافقی و شارل مارتل به وقوع پیوست و باعث عقب ماندگی عرب و بیرون رفتن اروپا از دست آنها گردید چیزی جز این نبود که میترسیدند ادامه آن جنگ، غنائم را از چنگ آنها به در آورد!

در آن جنگ وقتی دولشکر با هم تلاقی کردند، عبدالرحمن غافقی خواست، لشکرش را وادار سازد غنائم را که جمع کرده بودند رها کنند تا با رغبت به آن، از جنگ انصراف حاصل نکنند، ولی ترسید مبادا این دستور باعث رنجش افراد سپاه گردد و از وی منزجر شوند و خللی در صفوف آنها پدید آید. همین موضوع موجب شد که فرمانده مزبور بابتی میلی به آنها دستور داد غنائم را نگاه دارند. سر بازان هم غنائم را در پشت سر خود نگاه داشتند ولی در همان حال دیدگان آنها متوجه آن بود!

فرانسوی ها این معنی را در کُردند و متوجه شدند که عرب چه حرص شدیدی به غنائم جنگ دارند. بهمین جهت وقتی آتش جنگ از هر طرف شعله ور گردید، یک قسمت از سپاه فرانسه از راه دیگری بطرف اردوگاهی رفت که غنائم را در آن قرار داده بودند. همینکه سر بازان عرب متوجه هجوم فرانسوی ها به اردوگاه شدند، میدان جنگ را رها کرده و به طرف اردوگاه که محل غنائم بود روی آوردند تا دشمن را از دستبرد به غنائم عقب بزنند. بدینگونه نیروئی از مسلمانان در میدان جنگ باقی نماند

→ نظامی بود که حکم بن عبدالرحمن و محمد بن ابی عامر و پسرش مظفر تسخیر کرده بودند اینها همه نشانه خفت عقل و بی عرضگی هشام خلیفه اندلس بود.

ابن عذاری افزوده است که: ابن شانجه ملعون نیز وقتی شنید که عربها قلعه هائی را به ابن مامه تسلیم کرده اند، او هم (که از زعمای نصارا بود) به طمع افتاد و عربها را تهدید کرد که باید چند قلعه هم بهمین شرط بوی تسلیم نمایند. عربها هم پذیرفتند و سندی مانند آنچه به ابن مامه دادند تنظیم نموده و بوی دادند و قلعه های دیگری هم به او تسلیم کردند. اینها همه بخاطر این بود که عربها با بربرها صلح نکنند، ۱۱

که بتواند جلو ابوه سپاهیان فرانسوی‌ها را بگیرد .
این بود علت وقوع آن شکست بزرگ در آن سرزمین که عرب آنرا «بلاط الشهداء»
می نامند و در نزد اروپائیان به (جنگ پواتیه) معروف است .
می بینید که وقتی (شارل مارتل) به فرانسوی‌ها گفت : «بگذارید دست عرب از
غنائم جنگ لبریز گردد» خوب آنها را شناخته بود.

بازگشت به سخنان رینو

در اینجا دنباله تاریخ جنگهای مسلمین را در فرانسه طبق روایات مسیو «رینو»
گرفته و می گوئیم : در سال ۷۳۰ میلادی عبدالرحمن غافقی که در جنگ «تولوز» بعد
از کشته شدن سمح بن مالک خولانی ، بجای او فرماندهی سپاه مسلمین را بعهده گرفت به
فرمانروائی کل اسپانیا منصوب گردید .

عبدالرحمن مردی جنگجو و دادگرو بود . او بواسطه پاکدامنی و بی اعتنائی به مال
دنیا در میان سپاهیان از محبوبیت فراوانی برخوردار بود ، بعلاوه وی بعلت آشنائی
به احادیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مورد احترام نیکان مسلمین بود .

قبل از اینکه سخن خود را درباره عبدالرحمن غافقی که به واقعه شهادت او در
«بلاط الشهداء» منتهی میگردد ختم کنیم ، مناسب میدانیم که شمه‌ای در باره زمان فترت
بین حکومت «عنبسه بن سعیم کلبی» و حکمرانی «عبدالرحمن غافقی» سخن بگوئیم و
این قسمت را تکمیل کنیم .

کندی مورخ اسپانیائی مینویسد : نخستین کاری که «عنبسه» انجام داد تنظیم
امور مالیاتی (خراج) و تقسیم اراضی در بین مسلمانان بود ، بدون اینکه به سایر اراضی
که در دست مالکان اصلی و اهالی محل بود تجاوز شود .

وی يك دهم در آمد مردم بومی را که در برابر حکومت اسلام اظهار انقیاد کرده
بودند ، بنفع دولت اخذ می کرد . ولی از آنها که با جنگ تسلیم شده بودند ، يك
پنجم می گرفت .

او همان حکمرانی است که پل شهر قرطبه را بنا نهاد (۱)

«عنبسه» به تمام ایالات اسپانیا سر می زد و شخصاً به کارهای عمومی مردم رسیدگی می نمود و بدون در نظر گرفتن جنبه های دینی ، با همه به عدالت و دادگری رفتار می کرد ولی در آن میان اهالی «طرسونه» برضد او شورش کردند . او بسوی آنها رفت و همرا سرکوب نمود و قلعه های آنها را منهدم کرد . آنگاه رؤسای شورشیان را تنبیه کرد و از آنها غرامت گرفت .

آنگاه سپاهیان خود را مأمور جهاد در کشورهای اروپا نمود . او در راه خود کشت و زرع را از میان برد و مردم بسیاری را به اسارت گرفت . گویند وی این عمل را در کشورهای دشمن صلاح نمیدانست ، ولی از این راه با سپاهیانش مدارا می کرد . چون می ترسید او را به فتور جمعیت اسلامی متهم کنند (۲).

کندی میگوید: در آن زمان شخصی دروغگو بنام «زوناریا» (۳) در سوریه ادعای پیامبری کرد و خود را مسیح موعود یهودیان نامید . وقتی اخبار او به اعراب اسپانیا رسید ، چون بیشتر آنها از مردم شام بودند دعوی او را تصدیق کردند و غنائمی را که بچنگ آورده بودند و مساکنی که برای خود انتخاب کرده بودند ترك گفتند و به سوریه بازگشتند !.

(۱) بیشتر مورخان میگویند بانی پل قرطبه حکمران قبل از وی سمح بن مالک خولانی

بود ، شاید عنبسه بعد از شهادت سمح بن مالک آنرا تمام کرده باشد .

(۲) شکی نیست که سردار مزبور می دانست سوزاندن زراعت و منهدم کردن خانه ها و

قطع اشجار و بکار بردن آتش همه مخالف دستورهای جنگی اسلام و لودر کشورهای دشمن است .

این مطلب را فقهای اسلام در کتب فقهی صریحاً نوشته اند . چیزی که هست اگر دشمن آغاز به

این کار کرد ، مسلمانان هم چاره ای ندارند جز اینکه معامله به مثل کنند .

(۳) Zonaria این خبر را که (کندی) روایت نموده است و (رینو) از وی نقل میکند ، ما تاکنون

نشیده ایم ، و از عجایب شنیدنیهاست شاید این مطلب اصلی داشته است ولی در اجتماع یهودیان

روی داده نه (مجتمع اسلامی) . ←

«عنبسہ» ہم املاکی را کہ اینان را کرده بودند بہ نفع بیت المال ضبط نمود . در سال بعد عنبسہ لشکر بہ فرانسه کشید و در آغاز کار پیروزی ہائی بدست آورد . او همچنان گوہ و در عوشہا را می پیمود تا اینکه از رودخانہ «رن» عبور نمود و روی بہ مشرق فرانسه نہاد .

ولی او در یکی از آن جنگہا جراحات زیادی برداشت و از صدمہ آن جان داد . این واقعہ در سال ۱۰۶ ہجری اتفاق افتاد . اوقبل از مرگ «حدیرہ فہری» را بہ جانشینی خود تعیین کرد . «حدیرہ» جز مدت کمی نتوانست عہدہ دار این منصب گردد . زیرا فرمانروای افریقا «یحیی بن سلمہ» را بہ جای عنبسہ بہ حکومت اسپانیا منصوب داشت (۱) . یحیی بن سلمہ فرماندہی آزمودہ و دادگر بود ، و در اعطای حقوق حقہ مردم سعی بلیغ مبذول میداشت . بہمین جهت نیز او در نظر مسلمانان و مسیحیان بامہابت بود . بہ ہنگامی کہ وی در ولایات شمالی اسپانیا مشغول سرکشی بود ، دشمنان او از فرصت استفادہ نمودند و عزل او را از فرمانروای افریقا خواستار شدند . فرمانروای افریقا ہم مسؤل آنہا را اجابت نمود و عثمان بن ابی نسعہ (۲) را بجای او بہ حکمرانی اسپانیا اعزام داشت . عثمان بن ابی نسعہ نیز بہ شجاعت و شہامت و بصیرت در جنگ معروف بود . وقتی بہ حکومت اسپانیا منصوب گردید ، کارش بالا گرفت .

→ بنظر ما مطلب ہمین است کہ شکیب ارسالان گفته است ، ولی نہ بلفظ (شاید) زیرا معنی ندارد کسی خود را مسیح موعود یہود بداند و مسلمانان اروپا او را پذیرہ شوند آنہم با تعصبی کہ آنموقع مسلمانان داشتہ اند . این مطلب بخوبی میرساند اعرابی کہ از اسپانیا روانہ شام شدند یہود عرب زبان بودند کہ در آن حال ذلت ؛ نجات دہندہ ای دیدہ بودند .

(۱) در نفع الطیب مینویسد : بشر بن صفوان کلبی حکمران افریقا ، یحیی بن سلمہ کلبی را بعد از کشتہ شدن عنبسہ بہ درخواست اہالی اسپانیا بہ حکومت آنجا منصوب داشت . یحیی اواخر سال ۱۰۷ وارد اسپانیا شد و دو سال و نیم در آنجا حکومت نمود .

(۲) اروپائی ہا او را «مونوزہ» می خوانند . رینومیگوید اروپائی ہا و عرب چنان اسلامی ہکدیگر را تقییر می دہند کہ اصل آن بر انسان پوشیدہ می ماند .

ولی دستیارانش از انتصاب او طرفی نبستند و به آرزوی خود نرسیدند . عثمان هم نتوانست درست با آنها مدارا کند . (۱) چون اطرافیان از وی رنجیده شدند پیوسته از وی شکایت نمودند و مانند حکمران سابق عزل او را طلب کردند . حتی از خلیفه هشام خواستند که «حذیفه بن احوص» را بجای او تعیین کند .

«حذیفه» هم جز مدتی قلیل نتوانست در این سمت بماند ، و فرمانروای افریقا مجدداً عثمان بن ابی سعید را بحکومت اسپانیا منصوب داشت ، ولی این بار به وکالت از جانب فرمانروای مزبور به این سمت گمارده شد، نه اینکه اصالتاً حکمران باشد . در این اثنا هیثم بن عبیدکنانی (۲) از جانب خلیفه دمشق وارد اسپانیا شد . «هیثم» اصلاً اهل شام و مردی تندخو و تنگ نظر و بدبین بود .

بهمین جهت بزرگان عرب و بربر را ، ناراحت ساخت و حکومت وی در میان آنها سوء اثر بخشید . مسلمانان عرب و بربر هم بر ضد او متحد شدند . هیثم نیز رؤسای آنها را گرفت و بدزدان انداخت و بعضی را هم بقتل رسانید .

یکی از آنان «زیاد بن زید» بود که با عده دیگر از وی به شخص خلیفه شکایت نمود . زیاد و همراهانش به خلیفه گفتند «هیثم» راهی درپیش گرفته است که مسلمانان را در معرض مخاطرات و نابودی قرار می دهد .

خلیفه هشام نیز «محمد بن عبدالله» را روانه اسپانیا کرد و بوی اختیار داد که در باره کار و روش هیثم تحقیقاتی بعمل آورد . خلیفه به نماینده خود دستور داده بود چنانچه

(۱) در نفع الطیب مینویسد : عثمان بن ابی نسهه لخمی از جانب عبیده بن عبدالرحمن سلمی فرمانروای افریقا به حکومت اندلس رسید و پنج ماه بعد او را عزل و حذیفه بن احوص قیسی را بجای او منصوب داشت .

(۲) در نفع الطیب مینویسد : وی از جانب امیر افریقا بسال ۱۱۱ هجری وارد اسپانیا شد و سرزمین «مقوشه» را فتح نمود و در سنه ۱۱۳ در گذشت . بعد از او محمد بن عبدالله اشجعی بحکومت اسپانیا رسید و دو ماه در این سمت باقی بود . آنگاه عبدالرحمن غافقی از جانب عبیدالله بن حبیب فرمانروای افریقا به حکومت اسپانیا منصوب گشت و به جنگ فرانسه رفت .

بروی ثابت شد که هیشم مجرم است اورا عزل کند و نسبت به اعمالی که انجام داده است مجازات نماید و هر کس را صلاح میداند بجای او منصوب کند.

محمد بن عبدالله نیز به اسپانیا آمد و تحقیقات لازم را به بهترین وجه بعمل آورد.

وقتی جرائم هیشم بروی ثابت شد، اورا به زندان انداخت . سپس کسانی را که او به زندان افکنده بود آزاد گردانید و اموالشان را به آنها پس داد.

گویند قبل از آنکه هیشم را از اسپانیا بسوی افریقا نفی بلند کند دستور داد اورا سوار الاغی نمایند و در روز روشن در خیابان های قرطبه بگردانند تا بدینگونه رسوا گردد .



عبدالرحمن غافقی

و فرمانروائی او در اسپانیا

آنگاه محمد بن عبدالله، عبدالرحمن غافقی را بجای «هیشم» به حکمرانی اسپانیا منصوب کرد. سران مردم اسپانیا هم نظر به نجابت ذاتی و مزایای عالی که در عبدالرحمن سراغ داشتند همگی انتصاب او را بدین سمت پسندیدند، و جز «عثمان بن ابی نسه» که خود را برای حکومت شایسته تر میدانست کسی ناراحت نبود.

عبدالرحمن غافقی بسال ۷۲۸ میلادی مطابق ۱۱۰ هجری (نفع الطیب ۱۱۳ نوشته است) زمام حکومت اسپانیا را بدست گرفت.

فرمانروای مزبور توجه زیادی به گسترش عدل و رفع ظلم و احقاق حقوق مردم داشت. بمنظور خاموش ساختن اغتشاشات و ارضاء عموم اهالی دو سال شهر بد شهر گشت و شخصاً آثار ظلم و زور و عطل و جهات آنرا بدون اینکه بین مسلمان و مسیحی فرق بگذارد بر طرف ساخت.

بهمین علت بسیاری از فرماندهان نظامی و فرمانداران کشوری را که ستمگری آنها نسبت به رعایا به ثبوت رسید، از کار برکنار نمود. همچنین کلیساهای مسیحیان را که از دست آنها بیرون آورده بودند و طبق پیمانهای منعقد شده تعلق به آنها داشت، بد آنان مسترد نمود. کما اینکه کلیسائیهائی را که برخلاف پیمانهای فیما بین بادادن رشوه ساخته بودند، منهدم کرد.

عبدالرحمن پیوسته در اندیشه این بود که به فرانسه لشکر بکشد و آن کشور را مسخر سازد و به قلمرو خویش ملحق کند یا لا اقل آن قسمت ها را که در سابق از «وزیگوتها» اطاعت میکرد به تصرف آورد. بدین منظور سپاهی گران از زبده ترین جنگجویان و

افراد با استقامت گرد آورد . در ضمن از فرمانروای افریقا نیز کمک خواست ، و او هم لشکری که برای جهاد با کفار ذخیره کرده بود و افراد آن شور و شوق فوق العاده بجهت داشتند به کمک عبدالرحمن فرستاد .

هنگامیکه این سپاه رسید ، عبدالرحمن آنرا روانه دروازه بزرگ شهر نمود . سپس به عثمان بن ابی نسهه حکمران مرزها پیام فرستاد که دشمن را با حملات پراکنده مشغول سازد تا وی با سپاه عظیم خود برسد .

عثمان که مردی زیرک و باصوالت بود دید فرصت مناسبی است که با عبدالرحمن در افتد و کاری نکند که بنام عبدالرحمن تمام شود و نام نیکی از وی در تاریخ بماند! باید بدین جهت یعنی بی میلی او به اقدام در این جنگ افزود که وی در یکی از جنگ‌هایی که با فرانسو نموده بود دختر «ایودیس» دوک اکتانید بنام «لامپجید» را به اسارت گرفت که بعلاوه شاهزادگی دارای حسن و جمال هم بود .

عثمان فریفتند او شد و شاهزاده مزبور را به مسری خویش در آورد . چنانکه پیش از وی عبدالعزیز پسر موسی بن نصیر با «اجیلون» ملکه اسپانیا و بیوه «لودریات» پادشاه آنجا ازدواج کرد . بعد از آن جنگ عثمان داماد دوک اکتانید شد ، و متعاقب آن با پدر همسرش قرارداد صلح بست که منبعت دوک اکتانید از حمله مسلمانان بدقلمر و خود تا مدت‌ها در امان باشد .

وقتی فرمان عبدالرحمن غافقی فرمانروای کل اسپانیا بوی رسید که قلمرو دوک مزبور را مورد حمله قرار دهد ، عثمان بدامیر نامبرده پیام فرستاد که نمیتواند همسایه خود را به وحشت اندازد و پیمانی را که با او بسته است قبل از انقضاء مدت بشکند . عبدالرحمن از ازدواج عثمان با دختر «ایودیس» اطلاع داشت و میدانست که سخت بوی دل بسته است . به همین جهت از این عمل وی خشمگین شد و به او فهماند پیمانی را که بدون اطلاع او با فرانسوی‌ها منعقد ساخته ، در نزد وی بی اعتبار است ، و ناچار است که باز درنگ عازم جهاد با کفار شود .

وقتی عثمان بن ابی نسهه اطمینان یافت که نمیتواند عبدالرحمن را از حمله به کشور

«ایودیس» منصرف سازد ، دوگ اکتاندر آگاه ساخت که علاج واقعه را قبل از وقوع بنماید و برای حفظ جان خویش چاره‌ای بیاندیشد.

چون این خبر نیز به عبدالرحمن رسید ، لشکری که از میان وفادارترین سواران خود انتخاب کرده بود به فرماندهی **ابن زیان** بسوی «باب» (۱) گسیل داشت .
عبدالرحمن به ابن زیان فرمان داد که اگر توانست عثمان را دستگیر ساخته و به نزد او بفرستد و چنانچه از اطاعت او سر باز زد ، مہدور الدم بحساب آورد . ابن زیان بطور ناگہانی با سربازانش در مقر عثمان بن ابی نسعہ فرود آمد . او قصد داشت عثمان را دستگیر سازد ، ولی عثمان ہم کہ متوجہ موضوع شدہ بود با جمعی از ہمدستان خود بہ کوهستان گریخت .

عثمان زن خود «لامپجیدہ» را با خود برد ، چون او نمی توانست آنی از وی دور بماند و بدون او زندگی برایش مفہومی نداشت!.

سپاہ ابن زیان او را تا کوهستان تعقیب کرد و بہ محاصرہ گرفت . در این موقع ہمدستان عثمان از اطراف او پراکنده شدند و جز زن زیبایش کسی با او نماند . او نیز بہ دفاع از جان خود و زنش پرداخت و بیہودہ دست و پا می کرد . در آن اثنا عثمان بقتل رسید و چون کشتہ او بدست آمد ، از کثرت جراحات جای سالمی در بدنش نیافتند .
وقتی کشتہ او را از نظر عبدالرحمن گذراندند گفت : من فکر نمی کردم چنین صیدی در جبال پیرنہ یافت شود ! این واقعہ در سال ۷۳۰ میلادی مطابق ۱۱۳ ہجری روی

(۱) عرب لفظ «باب» را بہ شهری اطلاق می کردند کہ در یکی از گذرگاہہای جبال پیرنہ واقع بود . کندی پنداشتہ است کہ باب همان شہر «پوی سردا» Poycerd است . این نظریہ موافق نظر مسیو «شینیر» Chenier است کہ میگوید : عثمان بن ابی نسعہ اسیر «سیردہ» بود . عدہ دیگر عقیدہ دارند کہ باب در ناحیہ غربی ایالت «روسیلون» واقع بود در محلی بنام «سردانہ» کہ قریہ کوچکی بود و با اینکہ در سرزمین فرانسہ قرار دارد از توابع اسپانیا بشمار رفتہ است . در سمت شمال این قریہ روی کوهی مقابل پیرنہ دژی قدیمی بودہ است کہ بعقیدہ بعضی از مورخان امپرشہر باب از جانب مسلمانان در آن اقامت داشته است .

داد . سپس عبدالرحمن زن عثمان شاهزاده فرانسوی را بعنوان هدیه برای خلیفه به دمشق فرستاد . شاهزاده مزبور دختر دوگ اkitانیه تا پایان زندگی در حرمسرای خلیفه اموی شام بسربرد .

شهادت عبدالرحمن فافقی

در فرانسه

همینکه خبر کشته شدن عثمان به دوگ اkitانیه رسید دانست که خواه ناخواه میان او و مسلمانان جنگ درگیر خواهد شد . بهمین علت نیز خود را سخت آماده دفاع کرد . ولی در همان موقع سپاه مسلمین مانند سیل از سلسله جبال پیرنه سرازیر گردید و همه چیز را در مقابل خود صاف گردانید . سرزمین های زیادی از «ناوار» (۱) تا «بور دوکس» (۲) را تصرف نموده و غنائم بسیاری بچنگ آوردند .

وقتی مسلمانان به «بور دوکس» رسیدند ، اهالی شهر دست بکار دفاع شهر شدند ولی سر بازان اسلام مقاومت آنها را در هم شکستند و شهر را اشغال نمودند و دست بقتل و تاراج زدند . مردمی که بدست مسلمانان اسیر شدند با پرداخت اموال خود را آزاد ساختند . حکمران شهر نیز طی آن جنگ بقتل رسید .

بعد از آنکه عبدالرحمن فتح «بور دوکس» را به انجام رسانید ، بسوی شمال پیش رفت . در میان راه دوگ اkitانیه را دیدند که در تنگه «دوردون» (۳) در صدد جلوگیری

(۱) Navar نام کشوری در شمال اسپانیا بوده است .

(۲) Bordeaux شهری بزرگ در مغرب فرانسه واقع در ۳۷۸ کیلومتری جنوب غربی پاریس است . این شهر مرکز ایالت «جیروند» بوده که عرب «جیرنده» می گویند ، و آن شهر را نیز «بور دیل» می خوانند .

(۳) کندی اسپانیائی عقیده دارد که این جنگ در صحرای «گارون» روی داد ، ولی «دومارلیس» که بر کتاب کندی حاشیه زده مینویسد : اکثر مورخان فرانسوی آنرا مربوط به همان تنگه «دوردون» می دانند .

مسلمانان است . ولی حملات سپاه مسلمین چنان برق آسا بود که چیزی نمیتوانست جلو آنرا بگیرد .

بہمین جهت «ایودیس» دوگمزبور با سپاہیان از جلو سپاہ مسلمین گریخت و از مملکت خود قطع امید کرد . در این هنگام تمام کینہہا و سوابق خود را با (شارل مارتل) پادشاہ اصلی فرانسه فراموش کرد و نمایندگان، بہ نزد او فرستاد و از وی برای نجات کشورش استمداد نمود .

(شارل) ہم فوری مسئول اورا اجابت نمود . نہ بخاطر جنبہ انسانی بلکہ بواسطہ حفظ موقعیت سیاسی خویش . زیرا تمام سر نوشت فرانسه و کشورہای مجاور آن بہ نتیجہ آن جنگ بستگی داشت . اگر مسلمانان در آنروز بر اروپائیان پیروزی می یافتند ، اروپائیان ناچار بودند کہ بہ سواحل بلطیق کوچ کنند . بہمین جهت نیز در تمام شہرہای فرانسه نالہ و فریاد از نہادہا برخاست . برای جلوگیری از سپاہ مسلمین از تمام نقاط کشور جنگجو بسیج شدو ہمہ نیز تحت لوای (شارل مارتل) گرد آمدند .

سپاہ مسلمین ہم پیش آمد تا بہ نزدیک شہر «تور» (۱) رسید . در آنجا عبدالرحمن غافقی متوجہ شد کہ لشکری عظیم خود را آمادہ مقابلہ با او کردہ است (۲) عبدالرحمن بعلاوہ شجاعت کم نظیر و آشنائی کہ بہ فنون جنگی داشت ، مردی خردمند ، با تدبیر و دور اندیش بود . او وقتی خود را در برابر سپاہ گران فرانسه دید مدتی در بارہ غنائم سنگینی کہ سر بازانش بچنگ آورده بودند و با خود حمل می کردند ، اندیشید . او میدانست کہ توجہ فوق العادہ سر بازانش بہ حفظ غنائم ممکن است آنہا را از پیکار بادشمن بازدارد . از اینرو تصمیم گرفت بہ سر بازان خود دستور دہد تمام غنائمی را کہ بچنگ آورده بودند رها سازند . ولی عبدالرحمن ترسید با صدور این فرمان خشم

(۱) Tours از شہرہای مشہور فرانسه واقع در کنار رودخانہ «لوار» است .

(۲) سپاہ عرب بہ سرداری عبدالرحمن و نیروی فرنگان کہ بیشترشان پیادگان بودند و پوست گرگ بہ تن و موہای تابیدہ برشانہا ریختہ داشتند بہ سرداری شارل ہفت روز بہ انتظار جنگ آیندہ مقابل یکدیگر توقف کردند (تاریخ عرب ج ۲ ص ۲۴۱) مترجم .

سپاہیان خود را برانگیزد ، و آنها در جهاد بادشمن و اہتمام بہ جنگ سستی نشان دہند . بدین لحاظ از تصمیم خود منصرف شد و روی شجاعت و بردباری سر بازانش تکیہ نمود . سپس پیش آمد و شہر «تور» را محاصرہ کرد و آنرا در برابر سپاہیان (شارل مارتل) اشغال نمود و در اطراف شہر خیمہ زد . وقتی اعراب مسلمان وارد شہر «تور» شدند دست بہ کشتار و تخریب زدند .

آنگاہ دولشکر در بین «تور» و «پواتیہ» (۱) باہم تلافی کردند ، و عبدالرحمن مبارزہ را آغاز کرد . جنگ مدتی طولانی ادامہ داشت و سپاہ فرانسیسی نتوانست پیروزی بدست آورد . ولی ہمینکہ عبدالرحمن دید کہ صفوف لشکرش دچار تزلزل میشود ، خود را بہ وسط میدان جنگ انداخت و آتش آنرا بادست خویش روشن ساخت تا آنجا کہ بمیان صفوف دشمن رخنہ کرد و مانند یک سرباز عادی و جان بازیکار نمود و در همانجا نیز کشتہ شد و بہ زمین افتاد .

ہمینکہ مسلمانان از کشتہ شدن فرماندہ بزرگ خود آگاہ شدند ، ترس آنها را فرا گرفت و پشت بہ جنگ کردند و بدینگونہ آتش تحریک آنها یکبارہ خاموش شد ، و ہمگی بہ محاصرہ فرانسویان افتادند .

فرانسویہا نیز آنها را قتل عام کردند ، بطوری کہ ہزاران کشتہ آنان در روی زمین ماند . دشمن همچنان آنها را تعقیب می کرد و از دم شمشیر می گذرانید تا بہ شہر «ناربون» رسیدند (۲) .

(۱) Poitiers شہری واقع در ۳۳۲ کیلومتری جنوب غربی پاریس است .

(۲) مسیو «دمارلیس» در حاشیہ کندی مینویسد : مورخان اروپائی در تعیین روز این جنگ و محل وقوع آن اتفاق نظر ندارند . بعضی از آنها میگویند در ۱۷ اکتبر سال ۷۳۲ میلادی روی داد و برخی مثل کندی عقیدہ دارند کہ سال ۷۳۳ بوده است . روایت مورخان عرب در این بارہ از ہمہ موثق تر است .

زیرا جنگ مزبور واقعہ شومی برای ملت مسلمان عرب بود کہ موجب وقفہ سیر نیروی آنها در اروپا گردید . وہم پیکاری بود کہ طی آن یکی از فرماندہان بزرگ مسلمان کشتہ ←

عبدالملك فہری

ہنگامیکہ خبر این فاجعہ بہ اسپانیا و افریقا رسید ، مسلمانان سخت تکان خوردند و غم و اندوہ ہمہ رافرا گرفت و بزرگ و کوچک لباس عزاپوشیدند۔
فرمانروای افریقا بہ اسرع وقت عبدالملك بن قطن فہری را بجای عبدالرحمن

→ شد۔ چون حادثہ مزبور در نظر مسلمانان سختترین جنگ نکبت بار بود ، لذاتاریخ آنرا خوب حفظ کردند۔ بنا بر این مورخان اسلامی عقیدہ دارند کہ جنگ مزبور در سال ۱۱۵ ہجری اتفاق افتاد۔ در حقیقت «دومارلیس» میخواید بگوید جنگ در همان ۷۳۳ میلادی روی دادہ است۔ ولی آنچه در «نفع الطیب» است مخالف این قول می باشد۔ چون مؤلف نفع الطیب مینویسد حادثہ یاد شدہ در رمضان سال ۱۱۴ ہجری یعنی مطابق ۷۳۲ میلادی بوقوع پیوست و میگوید محل این جنگ هنوز معلوم است،

بعضی از مورخان اروپائی مانند «ویلی» آنرا در ۲۵ فرسخی شهر «تور» می دانند۔ دستہ دیگر میگویند ، در نزدیکی (پواتیہ) روی داد۔

مورخان عرب نوشته اند کہ در ساحل رودخانہ (اوار) (Ovvar) بوقوع پیوست شاید منظور رودخانہ (وین) باشد کہ بہ رودخانہ (لوار) می ریزد۔

مورخان عرب میگویند : علت شکست مسلمانان در جنگ مزبور این بود کہ آنها غنائم را در خیمہ ہائی پشت سر خود نہادہ بودند ، ہنگام جنگ دستہای از سپاہیان فرانسه راہ خود را بطرف خیمہ های غنائم گشودند و بہ آن هجوم بردند۔ اعراب مسلمان ترسیدند مبادا آنها غنائم را بر بایند۔

از اینرو در همان ہنگام کہ جنگ بہ مرحلہ بسیار سستی رسیدہ بود ، قسمت مهمی از سربازان عرب میدان جنگ را رها کردہ و برای نگاہ داری غنائم روی بہ خیمہ ہا نهادند۔ این بازگشت کفہ ترازوی جنگ را بزیان آنها پائین آورد۔ عبدالرحمن غافقی در آنروز روی موضوع غنائم زیاد حساب می کرد و می ترسید باعث نابودی عرب گردد و اتفاقاً بہمان سر نوشت ہم دچار شدند۔

غافقی تعیین و بالشکری بسوی «ناربون» اعزام داشت . سپس قاصدی روانه دمشق گرد و خلیفه را از فاجعه «بلاط الشهداء» و شهادت امیر عبدالرحمن غافقی آگاه ساخت، و افزود که عبدالملک فہری را بجای وی تعیین و بالشکری گسیل داشته است .

خلیفہ کار بموقع حکمران خود را تحسین کرد و بوی تأکید نمود کہ انتقام این واقعہ شوم را از دشمن بگیرد و لشکر بہ جنگ فرانسه بفرستد و بہر قیمت شدہ کشور مزبور را فتح کند .

عبدالملک فہری نیز وقتی از افریقا حرکت کرد قصد داشت خون سربازان مقتول مسلمین را قصاص کند و شکست گذشتہ را جبران نماید ، ولی دیگر دیر شدہ بود . زیرا مسلمانان از نیل بہ این مقصود بکلی مأیوس بودند و تمام سعی فرماندہ در تقویت روحیہ افراد زیر فرمانش بیہودہ بود .

آری لشکری با عبدالملک بہ فرانسه رفتند، ولی بادلہای گرفتہ و آرزوہای نارسا! لشکری کہ فاقد نیروی معنوی است چگونہ میتواند با سپاہ مجہز دشمن بجنگد؟! .

بہمین جہت نیز سپاہیان عبدالملک در جبال پیرنہ شکست خوردند! .

عقبہ بن حجاج سلولی

سرانجام خلیفہ عقبہ بن حجاج سلولی را کہ بواسطہ پیکار با بربرہا در افریقا بہ شجاعت و حسن تدبیر مشہور بود ، بجای عبدالملک فہری منصوب داشت و اونیز وارد اسپانیا شد .

ورود او کہ دارای سیرتی نیکو و عدل و بصیرت بود ، آرزومندان را بہ نشاط آورد . عقبہ نیز کار گزاران دولت را کہ ب مردم ظلم کردہ بودند از کار برکنار نمود ، و کسانی کہ قیمت اموال را بالا بردہ یا بطور نامشروع از مردم مالیات گرفتہ بودند ، بہ زندان افکند . در ماندگان را یاری نمود و حقوق آنها را از زورمندان گرفت .

بہ حکام شہرہا دستور داد کہ دستہای از سربازان را مأمور حفظ راہہا و جلوگیری

ازقطاع الطريق بنمایند . مدارس و مساجد بسیاری را بهزینه دولت بنانهاد ، و کارکنان و خدمت کاران زیادی برای اداره آنها تعیین کرد . او بعلاوه دستور داده بود که در داد و ستد میان افراد ملت هیچ فرقی نباشد و همه از قوانین شرع بطور تساوی استفاده کنند . بطور خلاصه «عقبه بن حجاج» حکمرانی به تمام معنی عادل و باشخصیت بود و مخالفی نداشت . عقبه سپس بدروش حکمران پیش از خود «عبدالملك فهری» رسیدگی نمود ولی نقطه ضعفی در کار او نیافت که از وی مؤاخذه کند . بهمین جهت او را حکمران حدود نمود و بدان صوب گسیل داشت .

عقبه قصد داشت که بدستور خلیفه با سپاهی گران به فرانسه حمله کند (۱) ولی

(۱) ولی در «نفع الطیب» مینویسد : عقبه بن حجاج سلولی از جانب عبیدالله بن حبیب بحکومت اسپانیا رسید و پنجسال باروش پسندیده و جهاد و پیروزی بر کفار حکومت نمود ، تا آنکه به شهر مسلمان نشین آنجا «ناربون» رسید و در کنار رودخانه «رن» فرود آمد ، آنگاه عبدالملك فهری براو حمله برد و او را خلع نمود و بقتل رسانید .

اما کندی مورخ اسپانیائی حوادث را بدینگونه روایت تمیکنند بلکه میگوید : درغیاب عقبه که به آفریقا رفته بود ، ادارات دولتی اسپانیا مختل شد و هر امیری بدل خواه خود کار می کرد . میان آنها نزاع در گرفت ، و هیچ کدام جز عبدالملك فهری آشنای به حفظ نظام سپاهیان خود و نگاه داری مرزها نبود . در آن گیر و دار «آستوریها» فرصت را غنیمت شمردند و از کوه های خود بیرون آمدند و اعرابی که آنها را به محاصره گرفته بودند عقب زدند و بطرف شهرهای مسلمانان پیش آمدند .

عبدالملك فهری با سپاه خود بجنگ آنها رفت و آنها را شکست داد و مجبورشان ساخت که بجای نخستین خود باز گردند . سه سال بعد که شورش بر برها فرو نشست و همه مطیع شدند عقبه بن حجاج به اسپانیا باز گشت . عقبه دید که حکام شهرها در بدترین وضع قرار دارند و هیچ کدام غیر از عبدالملك فهری شایسته حکمرانی نیستند . عقبه نامه ای به عبدالملك فهری حکمران حدود نوشت که به خلیفه نوشته ام چنانچه من دچار بیماری شوم که نتوانم به امور حکومت کل اسپانیا رسیدگی نمایم تو را بجای من منصوب بدارد . همین طور هم شد . زیرا عقبه

همینکه وارد « سرقسطه » شد بوی خبر رسید که بربرهای افریقا دوباره سرشورش برداشته‌اند. فرمانروای افریقا نیز او را مأمور ساخت که به فرماندهی سپاهی، شورش بربرها را درهم بشکند و از راه دریا رهسپار بندر «طنجه» شود. بدینگونه «عقبه» ناگزیر شد از حمله به فرانسه منصرف گردد، و برای خاموش ساختن آتش انقلاب بربرها عازم «طنجه» گردد. با ورود وی اعراب مسلمان در افریقا نیرومند شدند و شورش رادرهم شکستند. این واقعه در سال ۷۳۷ میلادی مطابق ۱۲۰ هجری اتفاق افتاد. در آخرین سال «بلای» قهرمان «آستوره» که به تنهایی تخم مقاومت نیروی پایداری اسپانیائی در برابر مسلمانان بود درگذشت. زیرا بعد از آنکه مسلمانان سراسر اسپانیا را تصرف کردند و بساط سلطنت مسیحیان رادر آن سرزمین برچیدند، وی با عده قلیلی از مردان خود پیوسته در کوه‌های «آستوره» از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌گریخت تا به غاری رسید و آنجا را ستاد مقاومت خود قرار داد.

«بلای» بارها در پناه آن غار به اطراف نزدیک آنجا که در دست مسلمانان بود حمله می‌برد، تا جائیکه دایره قلمروش وسعت یافت و رفته رفته وسیعتر گردید و به صورت قلمرو مزبور یعنی ایالت «آستوره» در آمد و بعد خود مملکتی گشت. سپس همین مملکت «آستوره» بعد از چندین قرن بر تمامی اسپانیا غلبه یافت و اعراب مسلمان را از سراسر اروپا بیرون کرد، چنانکه در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت. اینک به تاریخ مسیو «رینو» راجع به جنگهای مسلمانان در فرانسه بازمی‌گردیم و گفتار او را بدینگونه آغاز می‌کنیم:

→ در «قرطبه» وفات یافت و نظر به حسن سیرتی که داشت تمام طبقات بدون استثنا در مرگ او گریستند.

میدان شهیدان اسلام

در خاک فرانسه

پیش از پرداختن به شرح این واقعه و علل آن و آنچه در این باره گفته اند، مناسب میدانم که قهرمانان این واقعه یعنی «عبدالرحمن غافقی» و «شارل مارتل» فرانسوی را به خوانندگان معرفی کنم، و خلاصه ماجرای آنها را شرح دهم، تا همین موضوع خوانندگان را در جریان جنگ مزبور و حوادثی که منجر به آن گردید یا ناشی از آن شد بگذارد.

«شارل مارتل» پسر «پپین هرستال» در سال ۶۸۹ میلادی متولد شد. پدرش او را متهم به قتل برادر نامادریش کرد. به همین جهت پدر او را در کولن (Cologne) بازداشت نمود و تا سال ۷۱۴ که پدرش درگذشت همچنان بازداشت بود (۱).

در آن هنگام «استرازیون‌ها» یعنی اهالی ناحیه شرقی مملکت «میروفنجی» بر ضد دولت خود شورش کردند و «شارل» را بسمت **دوگ** خود تعیین نمودند. سپس بوسیله او بعد از جنگ‌های سال ۷۱۶ تا ۷۱۹ بر اهالی ناحیه غربی دست یافتند.

در این هنگام «شیلبریک دوم» ناگزیر شد که «شارل» را به وزارت دربار خود منصوب نماید و امور مملکت را بوی بسپارد. او نیز زمام امور را بدست گرفت، و مانند عزالدوله دیلمی یا پسر عمش **عزالدوله آل بویه** با خلیفه عباسی «الطایع بالله» یا مانند یک نماینده تام‌الاختیاری که در زمان ما توسط یکی از دولت‌های استعماری در کناریکی از سلاطین مسلمان می‌گمارند با «شیلبریک» رفتار کرد که جز نامی از سلطنت برای او باقی نمی‌ماند.

(۱) شارل مارتل حاجب دربار میروفنجی بود. با آنکه شارل اسماً پادشاه نبود بلکه فرزند نامشروع پپین هرستال بود اما عملاً پادشاه بود (تاریخ عرب جلد دوم ص ۶۴۱) مترجم

باری از آن پس «شارل» شهرهای جنب قلمرو خود و مملکت‌های را که در همسایگی او قرار داشتند در معرض حمله و هجوم خود قرار داد ، و بدینگونه «ساکسون‌ها» و «باوارینی‌ها» و غیر آنان از نژاد آلمان را مغلوب کرد . همچنین «ایودیس» دوگ اکیٹانیہ را بایک هجوم از سرزمین خود بیرون راند .

با این وصف او وقتی به کمال شهرت رسید و «مارتل» یعنی چکش لقب گرفت که در جنگ «پواتیہ» یا (میدان شهیدان) بر مسلمانان پیروز شد .

در کتاب «المعلمة التاريخية الفرنسية» تألیف «گریگیور» و «موریس وال» چنین آمده است : مسلمانان بر اسپانیا و سپتیمانیه استیلا یافتند و کشور «گال» و عالم نصرانیت را تهدید کردند ، و «ایودیس» دوگ اکیٹانیہ را شکست دادند . دوگ مزبور به (شارل) متوسل گردید .

شارل نیز به سرداری لشکر «استرازمین» و جنگجویانی که از ماورای رود «رن» به کمک وی آمدند ، به جنگ مسلمانان رفت .

در این جنگ (شارل) بر فرمانده مسلمانان پیروزی بزرگی یافت . این جنگ در سال ۷۳۲ میان «تور» و «پواتیہ» روی داد . گویند شارل بعد از این جنگ ملقب به «مارتل» یعنی چکش شد . پادشاه فرانسه جنگ را به شهرهایی که رودخانه «ساودن» و «رن» آنرا سیراب میکند کشانید . او قدم بخاک «سپتیمانیه» گذارد ، و مسلمانان را از شهر «نیم» و شهرهای دیگر بیرون راند .

ولی شارل نتوانست «ناربون» را که فتح آن بعد از وی بدست پسرش «پپین قصیر» کامل شد ، اشغال کند .

(شارل مارتل) در سال ۷۴۱ میلادی درگذشت . وی هفت پسر داشت که «پپین» و «کارلومان» از همه مشهورتر بودند ، و این دو نفر مملکت را میان خود تقسیم کردند .

اجمالی از

سرگذشت عبدالرحمن غافقی

اما عبدالرحمن غافقی ، چنانکه گفتیم وی فرمانروای کل اسپانیا بود . طبق روایت «رینو» او در جنگ «تولوز» در التزام «سمح بن مالك خولانی» بود . وقتی در آن جنگ سمح بشهادت رسید ، عبد الرحمن فرماندهی سپاهی را که در فرانسه می جنگید بعهده گرفت ، و آنها را به اسپانیا بازگردانید . به دنبال آن نیز فرمانروائی اسپانیا به وی تفویض شد . سابقاً شرح حال فرمانروای مزبور را نقل کردیم . در اینجا به قسمت دیگری از احوال وی مبادرت می ورزیم «غافق» نام قبیله از «ازدی» های یمن است (۱) . مقری تلمسانی در «نفع الطیب» از ابن سعید نقل می کند که عبدالرحمن غافقی از تابعین بود» (۲) .

در حدود سال ۱۱۰ هجری به حکمرانی اندلس (اسپانیا) منصوب گشت . وی از قهرمانان بزرگ اسلام بود . از آنچه مورخان درباره او نوشته اند استفاده میشود که وی از مردان کم نظیر بوده است . شجاعت و دادگری و رسیدگی به امور مردم و توجه به مصالح ملت و سیاست ملک و دولت را با هم جمع کرده بود .

مورخ فرانسوی «رینو» مینویسد : وی سعی بلیغ داشت که انتقام خون مسلمانان را در جنگهایی که دو سال قبل از حکمرانی او روی داده بود ، بگیرد . او در باره حمله

(۱) شکیب ارسلان در اینجا در وجه تسمیه (غافق) سخنانی گفته و علما و دانشمندی که معروف به غافقی هستند و اکثرآ در اسپانیا و شمال آفریقا بسر می بردند ؛ بر شمرده است .
(۲) تابعین شاگردان صحابه پیغمبر بودند (مترجم) .

شدیدی به فرانسه می‌اندیشد . حمله‌ای که بتواند آن مملکت را اشغال نموده و از آنجا به ایتالیا و آلمان و قسطنطنیه روی آورد و هم‌را داخل در قلمرو اسلام کند . از آنجا که در آن موقع حماسه‌های دینی سخت بالا گرفته بود و اسپانیا و جنوب فرانسه با اراضی حاصلخیز و هوای معتدلش ، مسلمانان را از تمام راه‌ها به آنجا می‌کشانیده ، و روزی نبود که مردان سرسختی از جزیره العرب و جبال اطلس به آنجا روی نیاورد ، لذا عبدالرحمن غافقی که در «قرطبه» مرکز اسپانیا بود ، این عده از مسلمانان مجاهد را به حمل سلاح و آمادگی جنگی مأمور می‌ساخت ، ولی خود مدتی در اطراف اسپانیا می‌گشت و به امور مردم رسیدگی می‌نمود و از آن‌ها دفع ظلم می‌کرد . حقوق ضعفا را از اقویامی گرفت و حکامی را که از راه اعتدال منحرف شده بودند برکنار می‌ساخت و افرادی را که به عدالت و پاکدامنی معروف بودند بجای آنان می‌گمارد . در این خصوص وی مسلمانان و مسیحیان را تقریباً به یک چشم می‌نگریست ، و بطور خلاصه با مسیحیان از حدود پیمان‌هایی که با آن‌ها بسته شده بود خارج نمی‌گردید .

در آن زمان‌ها مسلمانان پی‌درپی از «نار بون» و «کاراکسون» به شهرهای مجاور دستبرد می‌زدند . ولی در همان موقع حادثه‌ای رخ داد که تاحدی مسیحیان را آسوده خاطر ساخت .

موضوع این بود که فرماندهی که در «سردانه» واقع در جبال پیرنه اقامت داشت ، بر حسب روایت «ازیدور» و «لودریک شیمنیس» بنام «مونوزه» یکی از افسران بازمانده جنگ افریقا بود که با مسلمانان متحد شدند و اسپانیا را فتح کردند . فرمانده مزبور مردی سلحشور و جنگاور و در آغاز کار سخت با مسیحیان مخالف بود . حتی او اسقف «انامبادوس» را زنده آتش زد .

ولی همینکه میان مسلمانان و بربرها جنگ در گرفت مونوزه به طبیعت حال جانب‌قوم خود یعنی بربرها را گرفت . اوضماً با «ایودیس» دوگاکیتانیه پادشاه جنوب فرانسه نیز برضد مسلمانان متحد شد ، باین امید که بتواند دختر او «لمپجیه» را که دختری بسیار

زیبا و مشهور خاص و عام بود به زنی بگیرد (۱).
کندی مورخ اسپانیائی این پیش آمد را بشکل دیگری از مورخین عرب نقل
میکند . او میگوید : «مونوزه» از فرمان عثمان بن ابی نسهه که دوبار به حکمرانی
اسپانیارسید ، سر باز زد .

کندی مینویسد : ابن ابی نسهه در یکی از جنگهایش با فرانسوی ها شاهزاده
نامبرده را دید و به اسارت گرفت ، و نظر به زیبائی خیره کننده اش سخت بوی دل بست .
بخاطر همین شاهزاده با پدرش «ایودیس» پیمان اتحاد بست ... (۲) این واقعه را «ایزیدور»

(۱) این قسمت در صفحه ۹۶ گذشت تا آنجا که شاهزاده مزبور وارد حرمسرای خلیفه
شد . ولی جالب است که در این جا سردار بربری را خاطر خواه دختر «ایودیس» میدانند ، البته
احتمال دارد که سردار نامبرده نیز در این اندیشه بوده ولی توفیق نیافته و شاهزاده مزبور
به همسری عثمان بن ابی نسهه درآمده است .

شکیب ارسلان در پاورقی همین صفحه مینویسد: طبق روایت کندی و مورخین عرب
عثمان بن ابی نسهه بوده که شاهزاده فرانسوی را به زنی گرفت ، و اینکه رینو میگوید: داماد
«ایودیس» عرب نبود بلکه يك نفر بربری بنام «مونوزه» بوده است ، نه دلیلی برای این
مطلب آورده و نه هم چیزی از تاریخ حیات شخصی را که «مونوزه» می داند ذکر میکند ، مترجم
(۲) رینو مینویسد: برخی از مورخان آن زمان «ایودیس» را متهم کردند که او مسلمانان
را دعوت به اشغال فرانسه نمود ولی رینو و سایر مورخان اروپائی عقیده دارند که این تهمتی
بیش نیست ، و کسانی که این تهمت را به «ایودیس» زده اند از یاران «شیلدبراند» برادر (شارل)
ویاران خود او بوده اند که همگی می خواستند ضربتی به «ایودیس» بزنند ،

تردید نیست که مورخان اروپائی عاقل تر از مورخان ساده دل و راستگوی مسلمان
هستند . چنانکه طی این وقایع می خوانید همه از حمله و تخریب دیرو کلیسا و کشت و کشتار و
آخر هم شکست مسلمانان صحبت می شود . این چیزی است که نیش قلم مورخان مسیحی آنرا
دنبال میکند و می خواهد درست ترسیم کند ، و دیگر از جان بازی ها ، عدالت گستری و رفق و
مدارای مسلمین کمتر صحبتی بمیان می آید . آنها سعی دارند همه چیز را بنفع خود تمام کنند
و موجبات ذلت و خواری خود را فراهم نیاورند . مترجم

اسقف باجه و «لودريك شيمينيس» هم نوشته اند . دو مورخ مزبور ضمناً روايت ميکنند مسلمانانی که در جنوب فرانسه بودند قبل از جنگ «پواتيه» در شهر «آرل» هم جنگيدند.

«رينو» مينويسد : مورخان عرب اشاره به اين محاصره کرده اند بدون اينکه نامی از اين شهر ببرند ، ولی چون نوشته اند که شهر مزبور واقع در ساحل رود بزرگی بوده که بزرگترين رودهای آن کشور است و کشتی ها از راه دريا وارد آن رود خانه می شده است معلوم می شود که همان شهر «آرل» بوده است .

بعضی از مورخان اروپائی گمان کرده اند که حمله مسلمانان به شهر «آرل» نيرنگی بوده که توجه فرانسوی ها را از يك جنگ واقعی در ناحیه شمالی منصرف کنند . زیرا عبدالرحمن غافقی بعد از آنکه دو سال خود را آماده آن جنگ کرد و تهبه لشکرديد ، بسوی جبال پيرنه روی آورد.

سپاه عبدالرحمن بسیار کار کشته بود . هنگام حرکت از شوق جنگ زمین را به لرزه می آورد . صحیح اینست که وی در بهار سال ۷۳۲ از آنجا عبور کرده است . عبدالرحمن از طریق «ارگون» و «ناوار» گذشت و از دره های «بیگوره» و «یرن» وارد سرزمین فرانسه شد . دليل بر این مطلب خرابی هائی است که در آن شهرها باقی مانده است .

زیرا مسلمانان عرب کلیساها و دیر هائی چون دیر «سان ساوین» نزدیک «تاربه» و دیر «سان سور دورستان» در «بیگور» را منهدم کردند . همچنین آنها دیر «آیر» و «بازاس» و «اولیرون» و «یرن» و نیز دیر «سانت کروا» نزدیک «بور دو» را ویران نمودند ، سپس «بور دو» را فتح کردند.

در این هنگام «ایودیس» دوگ اکتانیه با جنگجویان خود پیش آمد تا در گذرگاه «دوردون» جلو مسلمانان را بگیرد ولی خود شکست خورد و روی بفرار گذاشت . عده مقتولین مسیحیان در این جنگ بحدی بوده که مورخ معروف «ایزیدور» اسقف باجه مينويسد : تنها خدا قادر است تعداد آنها را احصا کند!

وقتی «ایودیس» دید که نمی‌تواند در برابر قوای مسلمین مقاومت کند، متوسل به شارل شد که در آن اوقات از کشور خویش دفاع میکرد. شارل هم مسئول او را اجابت نمود و سربازان قدیمی خود را از ناحیه دانوب (۱) و الب (۲) و اقیانوس اطلس فرا خواند.

مسلمانان نیز بعد از پیروزی بر «ایودیس» پیش آمدند تا آنکه به «پواتیه» رسیدند و دیر «سانت ایمیلین» و کلیساهای «سانت ایلیر» در «پواتیه» را طعمه حریق ساختند. رینومینویسد: حمزه جنگجویی مسلمانان در آن لشکرکشی و جنگ بجائی رسید که یکی از مورخان مسلمین آنرا به «بادی سهمگین» تشبیه کرده است که هرچه در جلو خود می‌دید از جامی کند یا همانند شمشیر برنده‌ای که بهره می‌خورد بدوینم میکرد.

مسلمانان چشم به شهر «تور» دوخته بودند که دیر «سان مارتین» در آن واقع بود و بداشتن اشیاء نفیس شهرت داشت.

ولی در همان احوال مسلمانان از حرکت (شارل مارتل) با سپاهیان فرانسه آگاه شدند. تاریخ کمتر جنگی مانند این جنگ و حوادثی را که بدنبال آورد ثبت کرده است. زیرا از یک طرف اروپائیان از دین و حکومت و املاک و جان خویش دفاع میکردند، و از طرف دیگر نیز مسلمانان معتقد بودند که در راه خدا جهاد میکنند، بعلاوه سعی بلیغی که برای حفظ غنائم مبذول میداشتند.

(۱) رود دانوب Donube یکی از بزرگترین رودهای اروپا بطول ۲۸۵۰ کیلومتر، از کوه‌های جنوب آلمان سرچشمه می‌گیرد و از ممالک آلمان و اتریش و یوگوسلاوی و رومانی و مجارستان و بلغارستان عبور میکند و به دریای سیاه می‌ریزد (فرهنگ عمید. تاریخ جغرافیا) مترجم.

(۲) رود الب (Elbe) رودخانه مشهور آلمان است که از اتریش می‌آید و به دریای شمال هامبورگ می‌ریزد (المنجد) مترجم.

رینو مینویسد : یکی از مورخان میگوید : عبدالرحمن در آن لحظه حساس از عمل بیپهوده و طمع سپاهش نسبت به غنائم بسیاری که بچنگ آورده بودند و در اثنای جنگ و لشکرکشی با خود حمل می کردند ، سخت بیمناک بود . او نخست فکر کرد آنها را وادارد که همه آن غنائم را در همان سرزمین اروپاها سازند ، تا فکر حمل حمل و نگامداری آن ، آنها را از جنگ با دشمن باز ندارد و بخود مشغول نسازد ، و در نتیجه باعث نابودی و شکست آنها نگردد .

ولی عبدالرحمن که در بن بست سختی گرفتار شده بود نخواست که سپاهیان را باین عمل بخشم آورد و آنها را نسبت بخود بدین ورنجیده سازد . از اینرو ناگزیر به اعتماد شجاعت آنها و پایداری خویش در میدان جنگ دل بست و آماده کارزار شد . همین دودلی موجب حصول آن نتیجه شوم گردید .

بگفته «رینو» این مورخ عرب نوشته است که مسلمانان در جلوروی (شارلمارتل) به شهر (تور) حمله بردند و با حالتی خشمگین بجان اهالی تور افتادند و آنها را مانند گوسفند گردن زدند . شکی نیست که چون آنها باین عمل خودخدا را به غضب آوردند مبتلا به آن سر نوشت شوم شدند . ولی مورخان اروپائی در این باره کمتر صحبت کرده اند و راجع به اشغال شهر «تور» بوسیله مسلمانان چیزی نگفته اند .

لشکریان مسلمان و فرانسه هشت روز یکدیگر رازیر نظر گرفته بودند و بعد از چند روز خورد مختصر که میان آنها بوقوع پیوست هر دو لشکر قوای خود را برای یک جنگ واقعی آماده ساختند .

مطابق این روایت مورخ اسلامی جنگ در نزدیک شهر «تور» اتفاق افتاد این رأی «لودریک شمینین» است که از مورخان مسلمین روایت می کند ولی مورخان اروپائی اکثراً معتقدند که جنگ مزبور در یکی از حومه های «پواتیه» روی داد . دلیل آنها آثار تاریخی است که در دیر «مویساک» موجود است . ممکن است روایت مسلمانان و اروپائیان را بدینگونه جمع کرد که : جنگ در نزدیک شهر «تور» روی داد و در حومه «پواتیه» خاتمه یافت .

جنگ از طرف مسلمانان آغاز شد . فرانسویان از جنگ‌های بازگشته بودند که در آن پیروزی درخشانی یافتند . حماسه شور و غرور آن پیروزی آنها را به هیجان آورده بود . بعلاوه وجود (شارل مارتل) هم که هر گاه شکستی در جبهه‌هایش روی میداد آنرا سبک می‌شمرد و شخصاً جلو آنرا میگرفت ، بر حماسه غرور و پیروزی آنها افزود .

مسلمانان با چابک سواری مخصوص بخود حملات سختی نمودند تا صفوف سپاه فرانسه را درهم بشکنند ولی آنها در مقابل خود صفوفی را دیدند که مانند حصار نفوذ ناپذیر بود و حملات مسلمانان را درهم می‌شکستند . روز اول ، جنگ تا غروب آفتاب ادامه داشت . روز بعد جنگ از سر گرفته شد و نفرات زیادی رهسپار دیار مرگ شدند . مسلمانان با نومییدی حمله میکردند . زیرا چنان ثباتی را از لشکر فرانسه انتظار نداشتند ، ولی با این وصف فرانسویان نتوانستند مقاومت مسلمانان را درهم بشکنند و بمنظور خویش نائل گردند . در همان هنگام که نیروهای مسلمین حملات خود را افزایش می‌دادند ، یک دسته از سربازان فرانسه اردوگاه مسلمین را مورد هجوم قرار داد . بنظر برخی از مورخان فرمانده این دسته «ایودیس» دوگ اکیثانه بود .

همینکه مسلمانان دیدند یک دسته از سربازان فرانسه به خیمه‌های آنها حمله می‌برند ، ب فکر غنائمی افتادند که بچنگ آورده بودند . پس میدان جنگ را رها ساختند و بسوی خیمه‌های غنائم روی آوردند تا آنها را از دستبرد فرانسویان حفظ کنند . در این لحظه حسام عبدالرحمن فرمانده قوای مسلمین به سرعت دست بکار شد که سربازان خود را از توجه به خیمه‌ها و غنائم باز دارد و صفوف خود را منظم کند . ولی کوشش او بی اثر بود . چون در همین موقع تیری از جانب دشمن بوی اصابت کرد و او را به زمین افکند .

این هنگام شیرازه سپاه مسلمین از هم پاشید در عین حال آنها توانستند خیمه‌های خود را از دست فرانسویان بیرون آورند ، هر چند در آن گیرودار بسیاری از مردان خود را از دست دادند . سپس تاریکی شب فرا رسید و پرده شب دو لشکر را از هم جدا ساخت .

شارل مارتل قصد داشت بامداد روز بعد به جبهه مسلمین هجوم کند ، ولی چون سپیده صبح دمید احدی از مسلمانان راندید .

علت این بود که مسلمانان وقتی خود را در معرض خطر دیدند در دل شب از آنجا کوچ کردند و به طرف جبال پیرنه عقب نشستند . آنها بقدری در حرکت تعجیل کرده بودند که خیمه ها بر سر جا ماند و غنائم جنگی نیز روی زمین ریخته بود!

وقتی (شارل مارتل) دید که سپاه مسلمین بکلی از جا کنده شده اند ، غنائمی را که در خیمه ها بود میان سپاهیان خود توزیع نمود ، و دیگر مسلمانان را دنبال نکرد .

مورخان میگویند علت این بود که (شارل مارتل) ترسید مبادا عقب نشینی مسلمانان یک نقشه جنگی باشد ، یا اینکه وی بعد از این جنگ کشور خود را از خطر مسلمانان در امان می دید . بهمین جهت رود «لوار» راپشت سر گذاشت و بطرف شمال بازگشت در حالی که از پیروزی درخشانی که نصیبش شده بود مفتخر بود . از آن روز اروپائیان او را (مارتل) یعنی چکش لقب دادند . بدین علت که وی سرداری نیرومند بود و هر شکستی که میخواست در لشکرش پدید آید ، شخصاً جلو آنرا می گرفت . مانمی توانیم روایت بعضی از مورخان اروپائی را بپذیریم که عدد مقتولین مسلمین را در آن جنگ به سیصد و شصت هزار تن رسانده اند ! زیرا مسلمانان در آن روز همگی بقتل نرسیدند ، و امکان نداشت که در آن روز آنها بتوانند سپاهی مرکب از پانصد هزار جنگجو گرد آورند ، با در نظر گرفتن اینکه جنگهای داخلی دائماً مردان مملکت را مستأصل کرده بود .

تازه بر فرض محال که امکان این بسیج را در نظر بگیریم ، چگونه ممکن بود آنوقه لازم را در شهرهائی که این سپاه از آن عبور می کرد ، برای چنین سپاه بیکران و سنگینی تهیه کرد ؟ آنهم شهرهائی که بواسطه حملات و صدمات متوالی تقریباً بصورت خرابه در آمده بود ! نمیتوان انکار کرد ، سپاهی که در آن نوبت ، عبدالرحمن غافقی فرماندهی آنرا بعهدہ داشت بزرگترین و مبارزترین سپاهی بود که مسلمانان در اسپانیا بسیج کرده بودند ، و مسلم است که آنها همچون تندبادها بطرف میدان جنگ روی می آوردند .

بهترین دلیل برای اثبات این موضوع اینست که فرانسه در آن روز تمام امکانات و جنگجویان خود را با سازو برگ کافی برای مقابله با چنین سپاهی گرد آورده بود ، و بهمین دلیل نیز این جنگ همواره حتی تا امروز بزرگترین اثر را در اذهان اروپائیان بجای گذاشته است (۱).

مورخان اسلامی بیش از مورخان اروپائی که از این جنگ آگاهی داشتند، اطلاع ندارند. آنچه مورخان اسلامی گفته اند اینست که تعداد زیادی از سربازان اسلام در «بلاط الشهداء» یعنی سرزمین شهیدان به شهادت رسیدند. بلاط الشهداء نامی است که مورخان اسلامی به نتیجه آن جنگ داده اند (۲).

خاورشناس معروف «رینو» میگوید : بعد از این شکست بازمانده لشکر مسلمین

(۱) در قصه های دوران بعد ، از اهمیت روز «پواتیه» یا «تور» سخن فراوان رفته و در باره ارزش تاریخی آن اغراق شده ؛ اما مسلمانان از این روز که نام «بلاط الشهداء» یافت چندان یاد نمیکنند مسیحیان این جنگ را مبدأ تحول در سر نوشت جنگی دشمن همیشگی خویش می شمارند. بگفته گیبن (Gibbon) که دیگر مورخان از او تبعیت کرده اند اگر در آن روز عربان ظفر یافته بودند ، اکنون به پاریس و لندن بجای کلیساها مسجد بود و در «اکسفورد» و دیگر دانشگاه ها بجای تورات و شرح آن قرآن و تفسیر درس می دادند . بسیاری از نویسندگان جدید ، تاریخ پیکار تور را یکی از پیکارهای قاطع تاریخ بشمار می آورند . واقع اینست که پیکار قاطعیت چندان نداشت . شکست تور علت حقیقی توقف عربان نبود بلکه عرصه «تور» آخرین جائی بود که سپاه فیروزمند اسلام بدان توانست رسید . هنوز یکصد سال از وفات پیغمبر نگذشته بود که متصرفات خلیفه دمشق از چین تا دیار «گل» یک امپراطوری جهانی شده بود (تاریخ عرب ج ۲ ص ۶۴۲) مترجم .

(۲) کلمه «بلاط» را از سریانی گرفته اند و از ریشه لاتنی یا یونانی واژه Palatvm یا Platea است که استعمال آن در باره اماکن مخصوص در اسپانیا رایج است ، و میدان جنگ را «بلاط» یا «رصیف» نامیده اند ، از این جهت که جنگ بر یک جاده سنگ فرش رومی رخ داده است (تاریخ عرب فلیپ حتی ج ۲ ص ۶۴۲) مترجم .

به طرف جبال پیرنه عقب نشستند ، در حالیکه هر چه را در جلو خود می دیدند نابود می کردند که از جمله دیر «سولی گانک» بود.

گویند هنگام بازگشت مسلمانان ، فرانسوی ها آنها را تا «ناربون» دنبال کردند ، ولی معلوم نیست که این روایت درست باشد (۲) باید دانست که اثر این شکست میان مسلمانان و اروپائیان دواثر متضاد داشت . بدینگونه که اروپائیان اراده شان جدی تر شد و نیروی پایداریشان را از سر گرفتند ، و روی بطرف جبال پیرنه نهادند ، تا انتقام خود را بگیرند . آنها معتقد شدند که خدا با آنهاست و در جنگ با دشمنان شان تأیید میکند!

از آن طرف مسلمانان راهم ترس فرا گرفته بود و اراده شان سست شد . پرهیزکاران آنها می گفتند : آنچه موجب شد که مسلمانان بعد از آن پیشرفت ها به عقب برگردند ، پاداش مناسبی از جانب خداوند در قبال فرورفتن در گناهان و هواپرستی بود که همه را مبتلا کرده بود .

حکمرانی که عبدالرحمن غافقی بجای خود در قرطبه قرارداد بود ، خورشکست مزبور و کشته شدن عبدالرحمن در «بلاط الشهداء» رابه فرمانروای کل افریقا در قیروان و خلیفه اموی در دمشق اطلاع دهد . خلیفه از شنیدن آن خبر اسف بار سخت منقلب شد و حکمرانی بنام عبدالملک (۱) را بسوی اسپانیا گسیل داشت . خلیفه لشکری برای وی مهیا ساخت و دستور داد که باید انتقام مسلمانان را از کفار بگیرد تا دل های مجروح اهل ایمان شفا یابد ، و آنچه در قدرت دارد اعمال کند . . . (۲) مسیحیان شمال اسپانیا و جنوب فرانسه بعد از این جنگ سربلند کردند ، و همگی معاهده خود را با مسلمانان نقض نمودند .

وقایع بعدی

یکی از مورخان عرب روایت کرده است که لشکری از فرانسوی ها از جبال پیرنه گذشتند و بر «پانپلونه» و «جیرونه» دست یافتند .

(۱) همان عبدالملک بن قطن فهری است

(۲) دنباله مطلب قبلا گذشت .

اما حکمران جدید عبدالملک فهری نخست بسوی کتالونیا (۱) و «ارگون» و بقول عرب (ارغون) و «ناوار» روی آورد، سپس بطرف شهرهای «لاندوک» پیش رفت. شهرهایی که در دست مسلمانان بود همه را بادیوارهای محکم بصورت قلعه در آورد. آنگاه در شهرهای دور دست دشمن دست به حمله زد.

در آن موقع شهرهای «سپتمانیه» و «پروونس» تقریباً در آشوب و انقلاب بسر می برد و هر طمع کاری دم از حکومت وزعامت می زد.

بعضی از این زعماء در جناح دوگ اکتانیه و بقیه در سایه حکومت شارل مارتل قرار گرفته بودند. آنها بدینگونه با این دو نفر ساخته بودند ولی در حقیقت زعماء نامبرده میخواستند هر کدام حکمران مستقلی باشند. بسیار اتفاق می افتاد که آنها بامسلمانانی که در «ناربون» بودند متحد می شدند، و این بخاطر ترس از قدرت پادشاهان بزرگ نامبرده بود. «موروند» یکی از این امراء بود که او را دوگ مارسیل می گفتند و بیشتر ایالت «پروونس» در دست او بود.

در آن اوقات (شارل مارتل) سرگرم توسعه حکومت خود بر «برگونیه» و ایالت «لیون» بود. در آن زمان مسلمانان دست به یک سلسله تهاجمات زده، شهر هارا دچار آشوب نموده بودند. شارل مارتل بجنگ «فریسونس» (۲) رفته بود و آن سرگرمی نیز او را از پیکار بامسلمانان بازداشته بود.

در سال ۷۳۴ یوسف حکمران «ناربون» با «موروند» دوگ مارسیل متحد شد و مسلمانان با سپاهی گران مهبای جنگ شدند. آنها از رود «رن» گذشتند و شهر «آرل» را تصرف نمودند و دیرهای «رسل» و «عذراء» را غارت کردند و گور «سیارس» را منهدم

(۱) کتالونیا همان سرزمین کتالان است که مرکز آن «برشلونه» می باشد. «ارگون»

نیز مملکت شمالی اسپانیا رو بطرف شرق و «ناوار» از شهرهای مجارر ارگون بوده است. عرب آنها «نابرا» و گاهی «نبرونه» می خواند.

(۲) Frisne مردمی آلمانی نژاد بودند که در بین دریای شمال و رود «راین»

سکونت داشتند.

گردند (۱) . سپس تا وسط شهر « پروونس » پیش رفتند و شهر « فرتیا » را که امروز معروف به « ساندریمی » است محاصره نمودند و از آن پس بر آن دست یافتند ، و از آنجا بطرف « اوینیون » رفتند .

در آنجا جنگجویان « اوینیون » جلو پیشرفت مسلمین را در گذرگاه « دورانس » گرفتند . زیرا مسلمانان تمام راه‌های کوهستانی را تا آنجا پیموده بودند . « اوینیون » در آن موقع عبارت بود از صخره‌ای که بعدها قصر پاپ‌ها بر روی آن بنا شد . محل مزبور جائی است که مورخان عرب آنرا « صخره افینیون » می نامند .

مسلمانان تا آن زمان چهار سال بود که شهرهای « پروونس » را اشغال کرده بودند (۲) « ایودیس » دوگ اکتانیه در سال ۷۳۵ درگذشت و متعاقب آن شارل مارتل کشور او را اشغال کرد . فرزندان دوگ مزبور هم در برابر او تسلیم شدند .

اما عبدالملك بعد از آنکه در این جنگها پیروزی‌هایی در کشور فرانسه بدست آورد ، به جبال پیرنه باز گشت تا سایر مردمی را که سربه نافرمانی برداشته بودند گوشمالی دهد ، ولی در آن گذرگاهها گرفتار باران و صدمات گردید و ناگزیر شد که از آنجا برگردد . هنگامیکه اخبار او به خلیفه رسید ، حکمران دیگری را بنام « عقبه » (۳) بجای او به اسپانیا اعزام داشت و تنها حکومت ایالات مجاور جبال پیرنه در دست عبدالملك ماند .

این « عقبه » مردی بود که حمایت از اسلام را وجهه همت خود قرار داده بود و

(۱) رینو این موضوع را از تاریخ « گال کریستیانا » نقل میکند .

(۲) « رینو » در حاشیه کتابش تواریخی را که از این جنگ خبر میدهد به لاتینی که در آن عصر لغت نوشتن بود آورده است . از جمله از تاریخ دیر « مواساک » و « مجموعه مورخان فرانسه » و « تاریخ پروونس » تألیف « پاپون » نقل میکند . وی همچنین برای تأیید جنگهایی که میان مسلمانان و فرانسوی‌ها در گذرگاه « دورانی » روی داد به نوشته لاتینی که در کلیسای نزدیک « بونپا » **Bonpas** بوده است استناد جسته است .

(۳) عقبه بن حجاج سلولی است که قبلا از وی نام بردیم .

منتہای آرزویش این بود کہ در راه خدا جہاد کند . مورخان عرب میگویند «عقبہ» بہ عشق جہاد در راه حق حکومت اسپانیارا پذیرفت . او چنان بود کہ ہر وقت یکنفر از مسیحیان را اسیر میکرد سعی داشت اورا مسلمان کند .

در زمان فرمانروائی او تمام نقاطی کہ در شہرہای «لاندوک» اہمیت دفاعی داشت حتی سواحل رود «رن» را بصورت دژہای نظامی در آورد و ہمہراہ پراز جنگجو کرد . در ہمہان اوقات حملات خود را بہ شہرہای «دوفینہ» (۱) از سر گرفتند و شہرہای «سانت پاوی» کہ با سہ قصرش معروف بود و «دوتزیر» را در ہم کوبیدند و «والانس» را اشغال نمودند . در نتیجہ تمامی کلیساہای مجاور شہر «وین» واقع در دو طرف رود «رن» بکلی از میان رفت مسلمانان بمنظور انتقام خون سربازان خود کہ شارل مارتل در «میدان شہیدان» آنہا را شکست داد ، شہر «لیون» را اشغال نمودند و از آنجا حملات خود را بہ شہرہای «بورگونہ» گسترش دادند .

در این هنگام مجدداً شارل مارتل خود را آمادہ جنگ با آنہا کرد . او در این موقع شانس آورده بود کہ شورش شمال و مشرق کہ پیوستہ اورا بخود مشغول میداشت ، آرام شدہ بود . شارل مارتل برادرش «شیلدبراند» را بالشکری بسوی «لیون» گسیل داشت و در ضمن از «لیوتپرانڈ» پادشاہ «لومباردین» واقع در ایتالیا استمداد نمود تا اورا با لشکری برای جنگ با مسلمانان کہ با «موروند» دوگ مارسیل متحد شدہ و توانستہ بودند جبال «دوینہ» و «پی مونت» (۲) را تصرف کنند ، یاری نماید . «شیلدبراند» برادر شارل مارتل ہم مسلمانان را در «اوینیون» محاصرہ کرد ، و آلات جنگی آن زمان را برای درہم کوبیدن دیوار قلعہ بکار انداخت ، پشت سراو شارل مارتل با سپاہ تازہای سر رسید . از آن طرف «لیوت پرانڈ» پادشاہ «لومباردین» نیز بالشکر دیگری از ایتالیا آمد ، و ہمگی بہ یکبارہ حملہ بردند و «اوینیون» را تصرف نمودہ مسلمانان شہر را مستأصل کردند .

(۱) Davphine ایالتی در شمال «پروونس» . و مغرب «سافوا» و مشرق «لیون» است

(۲) Piemon پی مونت امروز نام شہرہائی واقع در شمال ایتالیا است

سپس شارل مارتل تا «ناربون» پیش آمد. در آن موقع حکمران مسلمان «ناربون» مردی بود که بر حسب تلفظ مورخان قدیم نامش «ایتما» (۱) بود. ارتباطات مسلمانان اسپانیا با مسلمین «سپتمانیه» بیشتر از راه دریا بود. زیرا ساکنان جبال پیرنه که مسیحی بودند، میان این دودسته از مسلمانان فاصله انداخته بودند.

بهین جهت هنگامی که «عقبه بن حجاج» فرمانروای اسپانیا اطلاع یافت که (شارل مارتل) شهر «ناربون» را سخت در محاصره گرفته است، لشکری به فرماندهی مردی که بوی «عامر» می گفتند از راه دریا برای نجات آن شهر فرستاد.

همینکه شارل مارتل از آمدن این لشکر تازه آگاهی یافت، قبل از آنکه آماده جنگ شوند ناگهان بر آنها شبیخون زد. مسلمانان که غافلگیر شده بودند بکلی شکست خوردند و فرمانده آنها کشته شد، و جز عده قلیلی که سوار کشتی شدند و برگشتند و جمعی دیگر که به «ناربون» رسیدند، بقیه نجات نیافتند.

با این وصف (شارل) نتوانست شهر «ناربون» را فتح کند و از آن چشم پوشید. در آن ایام بوی خبر رسید که «فریزونها» و «ساکسونها» دوباره آتش انقلاب را دامن زده اند. شارل هم ناگزیر شد که از «ناربون» برگردد، ولی او قبل از حرکت خود قلعه‌هایی را که در «بیزر» و «آگد» (۲) بوده همه را ویران کرد. همچنین دروازه‌های مشهور شهر «نیم» (۳) و قسمتی از محل بازی رومیان را که در آن شهر بود از ترس اینکه مبادا مسلمانان آنرا پناگاه خود سازند، از میان برد.

و نیز شهر «ماجلون» (۴) را خراب کرد و مسلمانانی را که در آن بود با جمعی از

(۱) شاید هیثم بوده است.

(۲) Agde شهری واقع در ناحیه شمالی رود «هیرولد» است چنانکه سابقاً گفتیم «آگد»

یکی از شهرهای هفتگانه ایالت «سپتمانیه» بوده است.

(۳) Nimes نام شهری در جنوب فرانسه است که دارای آثار عظیمی از عهد

رومیان است.

(۴) Maguelon شهری در کنار دریاست. کشتی‌هایی که از اسپانیا و آفریقا می آیند

در کنار آن پهلومی گیرند.

مسیحیان را به اسارت گزفتند و به عنوان گروگان نزد خود نگه داشت ،
نمیتوان گفت تمام اهالی جنوب فرانسه شارل مارتل را دوست داشتند ، هر چند
اوجلوحملات مسلمانان را از هجوم به مسیحیان گرفت . زیرا اهالی جنوب فرانسه این
مرد و کسان او را مانند بربرها از مردم شمال مینگریستند ، و خود را ملتی می دانستند
که از زمان رومیان دارای تمدن قدیم بودند .

تردید نیست که مسلمانان کلیساها و دیرها و اراضی مخصوص به آنها را ویران
می ساختند ولی (شارل مارتل) وقتی آمد و مسلمانان را از آن شهرها بیرون راند ، املاک
مزبور را به راهبها و اسقفها برگردانید ، بلکه به یاران و جنگجویان خود تقسیم
نمود ، و بدینگونه تختهای دیرها از وجود اسقفها خالی ماند!

میگویند : «ویلیگار یوس» اسقف «وین» بعد از آنکه مسلمانان از آن شهرها
بیرون رفتند ، دیگر به کار اسقفی خود بازنگشت او به «والین» رفت و مردم آنجا او را
به سمت رئیس دیر «سین موریس» (۱) برگزیدند .

راهبها و علمای دین نصارا وقوع این مصائب را توجیه می کردند و می گفتند
عذاب الهی بوده که خدا بر سر بندگانش فرود آورد تا آنها را از خواب غفلت بیدار کند ،
و طریق فضیلت پیش گیرند (۲) .

عدهای از راهبان و روحانیون نصارا نیز به لشکر (شارل مارتل) که جلو پیشرفت
مسلمانان را در اروپا گرفت ، پیوسته بودند . مشهورترین آنها «هینماروس» اسقف

(۱) Saint-Maurice این دیر در سویس بود و چنانکه خواهیم گفت مسلمانان
آنها خراب کردند .

(۲) رینوشواهدی برای این موضوع ذکر کرده است که از جمله نامه اسقف «بونیفاس»
رئیس اسقفهای «مانین» به پادشاه «مرسیه» در انگلستان بسال ۷۴۵ می باشد «مرسیه» کشوری
واقع در وسطهای سرزمین انگلیس بود و پایتخت آن «لنکوکن» نام داشت

«اوکسیر» (۱) بود که بالشکر (شارل مارتل) به جنگ رفت و بالباس اسقفی در «پیرنه» بر ضد مسلمانان جنگید!

«موروند» دوگ مارسیل از مقابل (شارل مارتل) گریخت و همچنان متواری بود تا آنکه (شارل) از جنوب فرانسه خارج شد و به طرف شمال رفت. وقتی شارل بطرف شمال رفت «موروند» از پناگاه بیرون آمد و اتحاد خود را با مسلمانان تجدید کرد تا یک هدف را دنبال کنند.

خبر این اتحاد به (شارل) رسید و او در سال ۷۳۹ با برادرش «شیلدبراند» عازم جنوب شد و «مارسیل» را به تصرف آورد. از آن موقع مسلمانان «ناربون» دیگر نتوانستند از رود «رن» عبور کنند.

ما اطلاعات موثقی نداریم که مسلمانان با اهالی ایالت «پروونس» چگونه رفتار کردند. ممکن است اتحاد مسلمانان با «موروند» موجب شده باشد که آنها نسبت به قلمرووی کمتر خصومت نشان دهند. ولی از این گذشته مصیبت دیگری به شهرهای «پروونس» و «لاندوک» رسید، و آن عبارت بود از حملات دریائی مسلمانان که سواحل جنوب فرانسه دائماً در معرض آن قرار داشت.

مسلمانان در آغاز کار علاقه به دریا نوردی نداشتند، ولی بعد از آنکه سوریه و مصر و آفریقا را فتح کردند، ناگزیر شدند که ناوگان دریائی بکار برند.

پانزده سال بعد از وفات پیغمبر معاویه حکمران شام از راه دریا لشکر به جزیره قبرس کشید، و نیز مسلمانان در سال ۶۶۹ میلادی به جنگ اهالی جزیره «سیسیل» رفتند. از آن زمان پیوسته سواحل قسطنطنیه در معرض حملات دریائی مسلمانان بود. ناوگان اسلامی در آغاز کار بوسیله مردمی مرکب از «افاقین» و نصارائی که مسلمان شده بودند و افرادی از سایر اقوام اداره میشد، ولی بعداً مسلمانان خود بطمع غنائم عادت به دریا نوردی و جنگ دریائی نمودند. البته بعضی از آنان فقط به قصد جهاد در راه خداوند و طلب اجر و ثواب در دریا می جنگیدند.

(۱) Auxerre شهری واقع در ۱۷۰ کیلومتری جنوب شرقی پاریس است.

در صدر اسلام جنگهای دریائی مسلمین اغلب بامملکت روم شرقی بود. وقتیکه مسلمانان بر شهر «قرطاجنه» (۱) استیلا یافتند، ابتدا فکر نمی کردند که در ماوراء دریا هم ممکن است جهاد کنند. بهمین جهت مسلمانان، شهر «قیروان» را در نقطه دوری از دریا بنا کردند (۲).

وقتی موسی بن نصیر در اسپانیا می جنگید فقط چهار کشتی جنگی در اختیار داشت، و این کشتیها برای آوردن افراد سپاه از افریقا تا جبل الطارق آمد و رفت میکرد (۳) در آن حال موسی بن نصیر ضرورت تأسیس ناوگان جنگی را دریافت. بدین منظور در بسیاری از بنادر اسپانیا کارخانههایی جهت ساختن کشتی تأسیس نمود. از اینرو مسلمانان دارای بنادر بسیاری شدند که از جبل الطارق تا طرابلس غرب امتداد داشت.

در سال ۷۳۶ میلادی مسلمانان کارخانه کشتی سازی بزرگی در تونس ساختند. آنها در اسپانیا فرماندهی برای ناوگان خود داشتند که بوی امیرالماء «فرمانده دریا» می گفتند، گمان میرود که لفظ «امیرال» از همین کلمه (امیرالماء) گرفته شده باشد. نویسندگان اسلامی نوشته اند که موسی بن نصیر سال ۷۱۲ میلادی در جزیره «سردانیه» جنگید. مورخان اروپائی نیز از جنگجویان مسلمان در جزیره «کورسیکا» نام برده اند. جزایر «سردانیه» و «کورسیکا» و «سیسیل» از پادشاه قسطنطنیه اطاعت میکرد.

مسلمانان نخست به حومه جزائر مزبور حمله می بردند ولی بعدها در داخل شروع به پیشروی کردند.

نخستین باری که مسلمانان در سواحل فرانسه پیاده شدند در جزیره «لیرین» نزدیک

(۱) قرطاجنه Cartagene از بنادر اسپانیا واقع در دریای مدیترانه است. این بندر را کارتاژها در سال ۲۲۳ قبل از میلاد تأسیس کردند (المنجد - بخش اعلام) مترجم.

(۲) شهر قیروان را عقبه بن نافع در سال ۶۳ هجری بنا کرد.

(۳) این مطلب را «ابن قوطیه» نقل کرده است.

نعین الطیب» بود . مورخان درباره تاریخی که میگویند در آن جزیره جنگیده اند اختلاف نظر دارند . بعضی گفته اند که لشکر کشی مسلمانان به آن جزیره در سال ۷۲۷ اتفاق افتاد ، عده دیگر هم میگویند سال ۷۳۹ بوده است .

در این جزیره دیر مشهوری بود و کشیش واسقف تربیت می کرد . روزی که مسلمانان آنجا را بایک حمله ناگهانی گرفتند ، پانصد راهب در آن جزیره دیده شدند که از فرانسه و ایتالیا و سایر شهرهای اروپا آمده بودند .

ریاست این دیر با اسقف «پودسیر» بود . وقتی که مسلمانان نزدیک دیر رسیدند اسقف نامبرده کشیش ها را جمع کرد و به آنها گفت : باید آماده مرگ باشند .

ولی کشیش های جوانی را که در دیر تعلیم می یافتند ، به بیابان فرستاد تا از خطر نجات یابند . وقتی مسلمانان در جزیره پیاده شدند و دنبال غنائم گشتند چیز مهمی نیافتند . سپس کشیش ها را دعوت به اسلام کردند ولی هیچکدام نپذیرفتند ، آنها نیز همه را ازدم شمشیر گذراندند .

(شار مارتل) در سال ۷۴۱ میلادی در گذشت و پسرش « پین » بجای وی نشست و مشغول تحکیم پایه های سلطنت خود در شمال و جنوب فرانسه گردید . برای مسلمانان امکان داشت که از این فرصت استفاده کنند و فتوحات خود را در جنوب فرانسه از سر گیرند و به آنجا که می خواستند برسند .

ولی در همین هنگام اختلاف در میان عرب مسلمان پدید آمد و آنها را از هر کاری نظیر آن بازداشت .

در این جنگها عرب تنها نبود بلکه بربرها هم با آنها بودند و هر دو دسته نیز دائماً کشمکش داشتند . خود عرب هم دودسته بودند و میان این دو فرقه پیوسته جنگ برقرار بود ، چون عرب سخت پابند غصبت است . این تعصب را عرب در مناطق اصلی خود داشت . سپس با خود به مصر و شام آورد و از آن پس همراه او به اسپانیا و فرانسه آمد .

در آن اوقات عرب اقوامی را که در برابر آنها خضوع می کردند و با آنها همراهی می نمودند از پرداخت جزیه معاف میداشتند که از جمله بربرها بودند . بربرها هم عادت

کردند که چیزی نپردازند . ولی در سال ۷۳۷ میلادی فرمانروای افریقا از بربرها تقضای جزیه نمود ولی آنها از پرداخت آن سر باز زدند و بر ضد او قیام نمودند .

بر برها مردمی با صلابت و با اسب سواری پرورش یافته بودند . بهمین جهت فرمانروای مزبور نتوانست آنها را آرام کند « عقبه » فرمانروای اسپانیا ناگزیر شد رهسپار افریقا شود تا بربرها را مطیع گرداند . شارل مارتل نیز در غیاب « عقبه » که به افریقا رفته بود ، توانست بربرهای فرانسه را با خود همراه کند و شوکت عرب را در جنوب آن کشور درهم بشکند (۱)

انقلاب بربرها در افریقا بالا گرفت و بر عرب غلبه یافتند و ناچار عده‌ای از عربها به اسپانیا پناهنده شدند . عربها و بربرهای اسپانیا هم اراضی حاصلخیز آنجا را میان خود تقسیم کرده بودند . چه در اسپانیا و چه در جنوب فرانسه ، بربرهای اسپانیا ترسیدند مبدا این دسته از عرب که وارد اسپانیا شده اند راجع به اراضی با آنها به نزاع پردازند . از این رو تصمیم گرفتند آنها را از اسپانیا بیرون کنند .

عبدالملك فرمانروای اسپانیا نیز دشمن این دسته از عرب بود که وارد اسپانیا شده بودند . عرب هم هجوم آوردند و عبدالملك را کشتند و سرش را بر پل قرطبه نصب کردند .

حکمران « ناربون » بنام عبد الرحمن که از یاران عبدالملك بود ، وقتی خبر قتل عبدالملك را شنید با سپاهی بالغ بر صد هزار جنگجو از « ناربون » حرکت نمود تا انتقام خون عبدالملك را بگیرد . وقتی حکمران مزبور وارد قرطبه شد ، دو لشکر به جان هم افتادند . در آن میان عبد الرحمن تیری بسوی فرمانده مخالف انداخت و او را کشت و بعد از گرفتن انتقام خون دوستش به « ناربون » بازگشت (۲)

(۱) از اینجاست معلوم میشود که اگر بربرها بر ضد عرب انقلاب نمیکردند ، شارل مارتل قادر نبود جنوب فرانسه را ضمیمه کشور خود کند و « پروونس » و « لاندوک » و « سبتمانیه » را از دست مسلمانان درآورد .

(۲) رینو این واقعه را از ابن قوطیه نقل کرده است و در کتاب « اخبار مجموعه » هم آمده است .

خلفای دمشق قادر نبودند که آرامش را در کشور های دور دستی مانند کشور اسپانیا بحال اول برگردانند ، بخصوص که انقلابی پی در پی در کشورهای شرق اسلامی روی می داد و آنها را از توجه به مغرب دنیای اسلام باز می داشت . در جنوب فرانسه نیز اوضاع بهمین گونه تغییر کرد ، وجو مناسبی را برای مسیحیان باز نمود ، با اینکه پادشاه فرانسه «پین کوتاه» مردی کم مایه و دون همت بود .

مسلمانان «ناربون» شهر «نیم» و شهرهای مجاور آنرا تصرف کرده بودند ولی مدافعان مسلمین در آن شهرها کم کم سست می شدند . شهرهای «نیم» و «بیزیه» و «مالگون» بصورت خود مختار درآمد و هر شهری حاکمی داشت که امور آنرا اداره میکرد ، ولی حکومت مسلمین را به رسمیت می شناخت (۱) .

این نوع حکومتها در اسپانیا یعنی در «آستوریه» و «ناوار» و غیرها نیز بوجود آمد . در سال ۷۴۷ حکمرانی به فرماندهی اسپانیا رسید که نامش یوسف (۲) بود . وی پسرش عبد الرحمن را بالشکری بسوی جبال پیرنه فرستاد تا شهرهای آنجا را مطیع گرداند ولی مسیحیان آنجا با سلاح کافی سخت در برابر او مقاومت نمودند . بواسطه همین جبال پیرنه بود که تقریباً ارتباط مسلمانان «ناربون» و قرطبه قطع می شد . و لذا طولی نکشید که مسیحیان سپتیمانیه با مسلمانان پیمان شکنی آغاز کردند .

«وایفر» پسر «ایودیس» دوگ اکتیانیه و «پین» پسر شارل مارتل بر سر شهرهای هفتگانه مزبور کشمکش داشتند . پین از طرف پاپ به لقب «پادشاه» نائل آمده بود و این لقب را پدرش با همه شهرت و مقامی که داشت هم نیافت .

در سال ۷۵۲ بالشکری روی به «لاندوک» نهاد و شهرهای «نیم» و «اگد» و «ماگلون»

(۱) دینو این خبر را از تاریخ «لاندوک» تألیف «ویسیت» و از تاریخ «نیم» تألیف «میراند» نقل می کند .

(۲) یوسف بن عبدالرحمن فہری .

و «بیزیه» (۱) را اشغال نمود . سپس عازم محاصره «ناربون» گردید و با تمام قوا دایره محاصره آنرا تنگ گرفت . وقتی که پین دید محاصره «ناربون» طول خواهد کشید . یک قسمت از سپاهیان خود را تحت فرماندهی یکی از امرای «گوت» بنام «انسماندوس» (۲) در آورد ، ولی مسلمانان ، فرمانده نامبرده را در دامی که برای گرفتاری او ساخته بودند به قتل رسانیدند . این معنی مصادف شد بایک قحطی در جنوب فرانسه که حرکت لشکرها را تعطیل کرد .

عبدالرحمن داخل

پایه گذار تمدن اسلامی در اسپانیا

بنی عباس در شرق دنیای اسلام بر بنی امید پیرو شدند ، مرکز خلافت را از دمشق به بغداد منتقل کردند ، و بنی امید را بکلی مستأصل نمودند و در همه جا آنها را تعقیب کردند . یکنفر از آنها فرار کرد و به آفریقا و دیگری به «مالقه» روی آورد و اعراب اسپانیا او را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفتند . نام این حکمران **عبدالرحمن** بود (۳) این واقعه در سال ۷۵۵ میلادی روی داد .

تقدیر چنین بود که بزرگترین مظاهر مجد و عظمت مسلمانان اسپانیا بدست این مرد و بازماندگان وی پدید آید .

در روزگار آنها تمدن اسلامی آنچنان عظمتی در اسپانیا پیدا کرد که تاکنون هم آثار برجسته آن در آنجا باقی است . قبل از ورود عبدالرحمن الداخل امرای

(۱) رینو این مطلب را عیناً از «مجموعه مورخان فرانسه» منسوب به مویساک نقل کرده است .

(۲) Ansemundus

(۳) منظور عبدالرحمن بن معاویه ملقب به «الداخل» است . اروپائیان نام او را بدینگونه نوشته اند **Ebn-Moavia** گمان من اینست که فرانکهای قدیم و جدید نام او را با ابن مفیث یکی از امرای دولت وی بهم مخلوط کرده اند

مسلمین به کار دیگری جز جنگ و جهاد نپرداخته بودند . بهمین جهت نیز آثار جاویدانی از آنها باقی نماند .

«عبدالرحمن» هنگام ورود به اسپانیا با مخاطرات و انقلابها مواجه گردید ناگزیر مدتی طولانی اوقات وی صرف فرو نشانیدن شورشها، و تنظیم این قبیل امور شد . در آخر وی توانست تسلط خود را در سراسر اسپانیا گسترش دهد و بالاستقلال حکومت کند . ولی او نتوانست از اسپانیا قدم فراتر نهد . بهمین جهت نیز از پذیرش لقب خلیفه خود داری کرد و به لقب «امیر» اکتفا نمود . بازماندگان او نیز تا قرن دهم میلادی بهمین لقب اکتفا نمودند . پایتخت آنها شهر **«قرطبه»** مرکز علوم و صنایع و محل پخش امواج معارف بشری گردید .

بعد از آنکه قدم عبدالرحمن در اسپانیا راسخ شد به فکر سر نوشت شهر «ناربون» و سایر نواحی جنوب فرانسه افتاد . برای کمک به مسلمانان آنجا لشکر به سرداری شخصی بنام سلیمان آماده ساخت . سلیمان بالشکر خود بمنظور رفع محاصره شهر «ناربون» روی به جبال «پیرنه» نهاد . ولی مسیحیان پیرنه آنهارا در پیچ و خم آن کوهها و درهها گرفتار ساختند و بکلی شکست دادند .

چون اکثریت مردم «ناربون» مسیحی بودند و محاصره طولانی آن شهر آنها را را بستوه آورده بود .

«پپین» پادشاه فرانسه را برای اخراج مسلمانان پنهانی وارد شهر کردند و همه به لشکر او پیوستند به این شرط که در آینده در شهر خود آزاد باشند، و اداره امور آنها طبق روش گتها انجام گیرد . این قرار داد میان مسیحیان ناربون و پپین بسته شد .

مدافعان مسلمان از سازش آنها بی خبر بودند . در آن هنگام مسیحیان آنها را غافلگیر نموده همگی را از دم شمشیر گذراندند و درهای شهر را به روی فرانسویها گشودند . این پیش آمد در سال ۷۵۹ بود ، و از آن موقع حکومت اسلام در «ناربون» پایان رسید . پپین پادشاه فرانسه هم لشکر زیادی برای نگامداری جنوب فرانسه در

آنجا متمرکز ساخت ، این بود خلاصه نوشته «رینو» خاورشناس معروف فرانسوی (۱)

(۱) رینو پایان کار «ناربون» را از روایت «الدون بوکیه» نقل کرده است و در حاشیه از وی نقل میکند که بعضی از مورخان فرانسوی عقیده دارند مسلمانان به یکباره در جنوب فرانسه منقرض نشدند . بلکه تیره‌هایی از آنها در ایالت «دوفینیه» و در ایالت «نیس» یا «نیکیه» و در «جبال آلپ» باقی ماندند . طوائف مزبور در آن نواحی در تمام دوران سلطنت پپین و پسرش شارلمانی همچنان با قدرت باقی ماندند .

در بعضی از تواریخ متعلق به ایالت «دوفینیه» آمده است که مسلمانان شهر Grenoble گرینوبل را اشغال کردند . مورخ دیرلیرین بنام «فنان بارال» عقیده دارد که مسلمانان در «نیس» بودند شارلمانی آنها را از آنجا بیرون کرد .
گروهی از مورخان از اینجا استدلال میکنند که مسلمانان از زمان (شارل مارتل) تا اوائل قرن دهم در «دوفینیه» باقی بودند . زیرا آنها از «دوفینیه» حملات خود را به «پروونس» از سر گرفتند و بطرف شهرهای «بیمونت» و «سویس» پیش رفتند .



حملات مسلمانان به فرانسه

بعد از خارج شدن آنها از ناربون

تا زمان اشغال پروونس در سال ۸۸۹ میلادی

مسیو «رینو» مینویسد: عصری که هم ما اکنون در این فصل از تاریخ خود از آن سخن می‌گوئیم، با عصری که گذشت و حوادث آن را بررسی نمودیم، اختلاف دارد. از آنچه گذشت روشن شد که لشکرکشی مسلمانان به فرانسه فقط به این منظور نبود که آن کشور را تصرف کنند و داخل در قلمرو اسلام نمایند، بلکه هدف آنها این بود که با اشغال فرانسه سایر ممالک اروپا هم دست یابند، و این قاره را که در زمان تسلط رومی‌ها نزدیک بود بر جهان حکومت کند، مثل یک ایالت خود به قلمرو دنیای اسلام اضافه کنند! چیزی که نباید فراموش کرد اینست که فرماندهان سپاه پیروزمند اسلام اکثراً از مردم جزیره العرب و شام و عراق بودند، و مرکز دیانت و اعتلای آنان در شرق و از شرق بود. از این جهت آنها نمی‌توانستند شرق را فراموش کنند. پیشروی آنها در اروپا هم بعد از آن فتوحات بی‌نظیر، برای آنان کار دشواری نبود. هر کشوری که وسیع‌تر و پرجمعیت‌تر بود در نظر آنها برای حمله و فتح و رسیدن به عظمت دنیوی و ثواب اخروی مناسب‌تر بشمار می‌رفت.

عصری که هم اکنون در این فصل ما وارد آن می‌شویم، مانند عصر پیش نیست. زیرا حکمرانی که اینک فرمانروائی خود را در اسپانیا آغاز می‌کند، بازمانده خانواده‌ای است که پایه‌های تخت دولتش در شام درهم فروریخته بود، و سران آنها از دم شمشیر گذشته بودند و او آواره و در بدر به اسپانیا گریخته بود. در حالیکه وی در افریقا و

سائر قلمرو امپراطوری اسلامی همه مسلمانان رادشمنان خود و خانوادہ اش می بیند (۱) جزیرہ اندلس (اسپانیا) ہم نقطہ ای نبود کہ حکمران جدید بتواند بہ تنہائی از آنجا حملات خود را برای تصرف سرزمین بزرگ (فرانسہ) آغاز کند . زیرا در آن موقع بواسطہ آشوب های داخلی کہ آتش آن دائماً شعلہ ور بود چنان سستی در میان مسلمانان راہ یافتہ بود کہ حال و نشاطی برای آنها باقی نگذاشته بود . بعلاوہ روح سرکشی کہ در طبیعت مردم اسپانیا رسوخ داشت ، بہ مسیحیان نواحی شمالی فرصت میداد کہ خود را مہیای حملہ بہ مسلمانان قسمت جنوبی کنند .

در این زمان کشور فرانسہ کہ طی فتوحات گذشتہ محل تاخت و تاز مسلمانان بود ، پیوستہ نضج می گرفت و مردمش متشکل می گردید تا آنجا کہ در زمان «پپین» و «شارلمانی» سراسر فرانسہ تسلیم فرمان یک حکومت شد .

علاوہ بر این فرانسہ میتواند در موقع احتیاج از سپاہیان نیرومند آلمان و بلژیک و ایتالیا نیز کمک بگیرد . از اینرو دیگر فرانسہ ترسی نداشت کہ میدان جنگ متجاوزان باشد .

از طرفی مسلمانان اسپانیا نیز دیگر آمادگی برای هجوم بہ مسیحیان فرانسہ را نداشتند ، بلکہ این مسیحیان فرانسہ بودند کہ امکان داشت بہ مسلمانان اسپانیا حملہ کنند (۲) .

(۱) منظور «رینو» از این شخص عبدالرحمن اموی است کہ چون نخستین فرد خلفای بنی امیہ است کہ بعد از سقوط دولت اموی توسط بنی عباس از شام و مشرق دنیای اسلام گریخت و روی بہ غرب نهاد و قدم بخاک اسپانیا گذاشت ملقب بہ «الداخل» شد . مترجم

(۲) از اینجا می توانیم استفادہ کنیم کہ سقوط دولت بنی امیہ در مشرق و جدائی اسپانیا با از خلافت اسلامی ہر دو موجب عقب ماندگی مسلمانان در قارہ اروپا گردید . تردید نیست آن نیروی متحدی کہ پشت سر آن ، اسپانیا و افریقا و شام و عراق و جزیرہ العرب و ایران و خراسان بود ، بیش از اسپانیای بہ تنہائی قادر بود نیرو بسیج کند و ہزینہ لشکر کشی فراہم سازد (مؤلف) . ←

« پپین » و پسرش « شارلمانی » سفیرانی نزد اهالی « کتالونیا » و « اراگون » و « ناوار » اعزام داشتند تا با فرانسویان پیمان اتحاد نظامی به بندند ، همانطور که آنها دائماً دست خود را بطرف امرائی که بر ضد فرمانروای مسلمان کل اسپانیا در « قرطبه » شورش میکردند ، دراز می نمودند و نتیجه مطلوبی هم میداد . دیری نپائید که « شارلمانی » پادشاه فرانسه و فرزندان او خاک اسپانیا را زیر پا نهادند و قسمتی از آنرا داخل قلمرو خود نمودند .

زیرا شهرهائی که از رود ابره (۱) سیراب می شد ، مدت ها تابع فرانسه بود . وقتی مسیحیان ساکنان شمال ، مسلمانان را مورد یورش قرار دادند و میخواستند شهرهای پدرانشان را پس بگیرند ، مردم جنوب فرانسه که اکثر با اسپانیائی ها از یک ریشه بودند به کمک آنها شتافتند و به دعوت آنان پاسخ مثبت دادند .

امرای « قرطبه » با خلفای بغداد دائماً در کشمکش بودند و هر کدام سعی میکرد دیگری را سرکوب کند . این نزاع و دشمنی بیشتر در فتوحاتی روی میداد که در ممالک مسیحی بوقوع می پیوست ! .

مثلاً در همان موقع که پادشاهان « قرطبه » نماینده به دربار قیصرهای قسطنطنیه که با مسلمانان شام و ایران و مصر در حال جنگ بودند ، می فرستادند ، خلفای عباسی بغداد هم در مشرق دنیای اسلام با پادشاهان فرانسه که پیوسته با مسلمین اسپانیا می جنگیدند ، پیمان های مودت و دوستی می بستند ! همین معنی هم موجب شد که

→ ولی نباید از نظر دور داشت که این دولت بنی امیه بود که نتوانست آن امپراطوری وسیع را بر اساس نظام زندگی اسلامی اداره کند ، و این خود اعراب بی لیاقت اسپانیا و پیروان دنیا پرست بنی امیه بودند که هنوز جای پایشان در اسپانیا محکم نشده بود ، که سابقه اختلاف قبیله ای و کینه توزیهای بدوی خود را آشکار ساختند و آن تمدن و ترقیات درخشان را که خدا نصیب آنها کرده بود به آسانی از دست دادند (مترجم) .

(۱) رود Ebre همان است که از سرقسطه می گذرد . اسپانیائی ها و عرب آن را

« ایبره » می نامند .

میان شرق و غرب روابط بازرگانی آغاز گردد .

کشتی های تجارتی حامل زینت آلات و عطر و پارچه های ابریشمی در بین بندر «مارسیل» و «فریجوس» فرانسه و بنادر سوریه و مصر مشغول آمدورفت بودند .

به این روابط تجارتی باید جنبه های دینی را که برای نیل به آن همه گونه مخاطرات را استقبال می کردند ، افزود . زیرا مسیحیان غرب در همان اثنای جنگهایی که میان آنها و مسلمانان برقرار بود ، هیچگاه از زیارت اماکن مقدسه در فلسطین خود داری نمی کردند .

در سال ۷۳۳ عده ای اوزوار مسیحی غربی به «بیت المقدس» و شهر «ناصره» (۱) آمدند . آنها آزادانه در فلسطین و شام گردش کردند و حتی از قصر خلیفه بازدید بعمل آوردند و کسی هم متعرض آنها نشد ! آنها هم نه از کسی بیم داشتند و نه اندوهگین شدند (۲) .

خلفای عباسی با دولت فرانسه به بهترین وجه رفتار می کردند. هدایا و تحف میان آنها رد و بدل می شد ، ولی در بعضی از اوقات حکام بنی عباس در افریقا، حملاتی به سواحل ما می نمودند (۳)

که آن هم بعلت بعد مسافت میان حکام مزبور و مرکز خلافت بنی عباس بود . از موقعی که «پین کوتاه» پادشاه فرانسه شهر «نارون» را به قلمرو فرانسه باز گردانید و مسلمانان عرب را از آنجا بیرون راند ، نزاع میان مسلمانان اسپانیا و فرانسوی ها فرو نشست . پین سلسله جبال پیرنه را حد طبیعی بین فرانسه و اسپانیا محسوب داشت .

عبدالرحمن الداخل در آن هنگام سرگرم جنگ با امرای اسپانیا بود که بر ضد

(۱) ناصره - شهر حضرت عیسی بود . به همین جهت نیز مسیحیان را نصارا میگویند

(۲) مسیو «رینو» این خبر را از شرح حال اسقف «جیبو» در «مجموعه لهستانی ها» که تاریخ زندگی روحانیون نصارا است نقل کرده است .

(۳) باید توجه داشت که سخن مسیو رینو فرانسوی است .

اوقیام کرده بودند .

« پپین » هم از هیچ کاری برای دامن زدن به آتش‌فتنه در بین مسلمانان فروگذار
نمیکرد . در سال ۷۵۹ یعنی بعد از استرداد « ناربون » توسط فرانسویها ، حکمران
« بارسلونه » بنام سلیمان با « پپین » رابطه سیاسی برقرار ساخت و پیمان دوستی بست (۱)
مورخان فرانسوی عقیده دارند که سلیمان زیر پرچم « پپین » در آمدولی صحیح
اینست که سلیمان میخواست بدانوسیله قلمرو و خود را از دستبرد « پپین » حفظ کند . ولی از
آن روز عمل وی سرمشقی برای امرای مسلمین در شمال اسپانیا گردید . بطوری که هر
گاه پادشاه اسلامی « قرطبه » بر آنها سخت می گرفت ، به فرانسه پناه می بردند ، و بدینگونه
از فشار آنها می آسودند .

و چون می دیدند که فرانسویها چشم طمع به قلمرو آنها دوخته اند ، روی به
رئیس خود در « قرطبه » می آوردند و به وی توسل می جستند . موقعیت طبیعی شهرهائی

(۱) سلیمان کلبی حکمران برشلونه بود . صاحب اخبار مجموعه مینویسد « سلیمان
اعرابی به سرقسطه رفت و با حسین بن یحیی انصاری از اولاد سعد بن عباده انقلاب نمود . امیر
(عبدالرحمن الداخل) ثعلبه بن عبد رابالشکری برای سرکوبی او فرستاد . ثعلبه وارد شهر
شد و چند روزی با مردم سرقسطه جنگید . اعرابی از لشکر مهلت خواست . وقتی مردم دست از
جنگ کشیدند و گفتند ثعلبه از جنگ خودداری کرده است اعرابی دروازه های شهر را بست سپس
سپاهی آماده ساخت و بدون توجه مردم به ثعلبه حمله برد و او را شکست داد و شخص ثعلبه را اسیر
کرد و نزد خود نگاه داشت .

سلیمان او را بحالت اسارت نزد قارله (مارتل) فرستاد . وقتی آن فرمانده مسلمان
بدانگونه برای (مارتل) فرستاده شد ، وی از فرصت استفاده کرد و به طمع شهر سرقسطه افتاد
به همین قصد حرکت نمود تا وارد آن شهر شد . مسلمانان سرقسطه با وی جنگیدند و با دفاع سرسختانه
خود او را عقب زدند (مارتل) هم ناگزیر به شهر خود مراجعت نمود .

عرب شارلمانی را مانند جدش قارله (مارتل) می نامند ، داستان سلیمان در آینده ذکر

خواهد شد .

گه در آن می زیستند هم به آنها کمک می کرد . زیرا مناطق آنها گوهستانی و پراز پیچ و خم و شکاف و دره بود .

بالارفتن از آن مشکل بود و کار جنگ را در آن نقاط آسان می ساخت ، بطوریکه با تعدادی قلیل قادر بودند سپاهیان جنگاور را مدت‌ها بخود مشغول دارند .

عرب آن منطقه را « قشتاله » قدیم و « البه » را شهرهای « البا » و « قلاع » می خواندند همچنین « ناوار » را شهرهای « باشکنس » می نامیدند . گاهی هم این نام را بر شهرهای ماورای جبال پیرنه واقع در سمت فرانسه اطلاق می کرد . زیرا ریشه مردم آنجا یکی بود خواه در سمت جنوب یا ناحیه شمال جبال پیرنه بسر می بردند .

عرب « پیرنه » را « جبل البورتات » می نامید . این لفظ از کلمه لاتینی (Portus) یا اسپانیائی (Puerto) بمعنی گذرگاه گرفته شده است . زیرا آنجا محل عبور از اسپانیا به فرانسه بود .

در « پیرنه » چهار دروازه بود که در نزد مسلمانان معروف بود **دروازه اول** راه « بارسلونده » تا « ناربون » بود که از شهر پیرپینان کنونی (۱) میگذشت .

دروازه دوم همراه « بولیردا » از « سردانه » می گذشت .

دروازه سوم راهی بود که « پنپلونه » به « سان جان پلیه و پورت » می رفت .

دروازه چهارم راه تلوزه (۲) به « بایتون » بود . بدون شك راه پیرنه در قرون وسطی

مشکل تر از آن بوده که امروز هست .

همانطور که « پپین » پادشاه فرانسه کوشش زیاد بعمل می آورد که امرای مسلمین

را بجان هم بیاندازد و از ایجاد دشمنی در میان آنها کوتاهی نمی کرد ، منصور خلیفه

عباسی نیز بعد از بنای بغداد سعی زیاد داشت که ممالک اسلامی را مانند زمان بنی امیه

یکپارچه کند .

(۱) مرکز ایالت « روسیو » یا پیرنه شرقی است

(۲) این تلوزه غیر از « تولوز » فرانسه است . تلوزه اسپانیا بدینگونه نوشته میشود

Tolosa و تولوز فرانسه چنین است : **Toulouse**

بہمین جهت نیز سفینہ‌های جنگی حامل جنگجویان را از سواحل افریقا برای جنگ با عبدالرحمن الداخل اموی به اسپانیا فرستاد . در این ضمن در میان امرای مسلمین اسپانیا نیز افرادی پیدا شدند کہ خلیفہ عباسی را در این خصوص ہمراہی می‌کردند (۱)

(۱) ابن خلدون مینویسد : در سال ۱۴۶ ہجری علاء بن مغیث یحصبی از افریقا بہ اسپانیا رفت و در شہر «باجہ» فرود آمد و شروع بہ دعوت مردم بہ اطاعت از حکومت منصور خلیفہ عباسی نمود .

گروہی از مردم بہ گرد وی اجتماع نمودند . عبدالرحمن (الداخل اموی) نیز آہنگ او کرد و در نواحی شہر «اشبیلیہ» بوی برخورد نمود ، چند روزی با او جنگ کرد علاء بن مغیث شکست خورد و ہفت ہزار از سپاہیانہش بقتل رسیدند .

عبدالرحمن ہمسرہای بسیاری از آنہا را بہ قیروان و مکہ فرستاد و بطور پنهانی تمام سرہای بریدہ و پرچم سیاہ بنی عباس و نامہ منصور بہ علاء را بمیان بازار دوشہر مزبور ریختند منصور از این جریان بہ وحشت افتاد و گفت : این مرد شیطان است خدا را شکر کہ در یارا میان من و او فاصلہ قرار داد یا سخن دیگری کہ معنی آن ہمین است .

در کتاب «اخبار مجموعہ» چنین آمدہ است : علاء بن مغیث یحصبی یا حضرمی مردم را دعوت بہ اطاعت منصور خلیفہ عباسی میکرد . منصور پرچم سیاہی را کہ (شعار بنی عباس بود) بسر نیزہ کرد و برای او فرستاد . علاء پرچم مزبور را بدست گرفت و با سپاہ مضر (یمنی‌ها) قیام کرد . واسط بن مغیث طائی و امیہ بن قطن فہری ہم بوی در این بارہ مساعدت نمودند . یمنی‌ها پیش آمدند تا بہ اشبیلیہ رسیدند و در آنجا امیہ بن قطن را متہم بہ خیانت کردند و او را در بند نمودند .

در این هنگام امیر عبدالرحمن (الداخل) بجنگ آنہا رفت . گروہهای زیادی برای جنگ بہ گرد وی اجتماع نمودند . عبدالرحمن ہم حرکت کرد تا در قریہ «الفوم» و قلہ «رعواق» فرود آمدند سپس روی بہ «قرمونہ» نهادند و طی جنگی کہ میان آنہا بہ وقوع پیوست سپاہ علاء بن مغیث را شکست دادند و کشتار بی رحمانہای نمودند . امیہ بن قطن را ہم انطور کہ در بند بودیافتند . عبدالرحمن او را آزاد ساخت و مورد تفقد قرارداد . از میان ہفت ہزار ←

چون « پپین » بواسطه دوری بغداد از فرانسه هر آسی از وی بدل راه نمی‌داد بلکه چون دشمن به پیروزی او امیدوار بود ، لذا بزودی با وی روابط دولتی برقرار ساخت و سعی کرد او را بطرف خود متمایل سازد .

از اینرود در سال ۷۶۵ میلادی سفرائی به بغداد فرستاد سه سال بعد که آن‌ها با سفراء خلیفه به فرانسه بازگشتند ، در « مارسیل » پیاده شدند و عازم مقر « پپین » گشتند . پپین نمایندگان خلیفه را به گرمی پذیرفت و آن‌ها زمستان را در شهر « متز » گذرانند سپس « پپین » دستور داد آن‌ها را در قصر « سلس (Sels) » واقع در ساحل رود « لوآر » سکونت دهند ، آنگاه در حالیکه حامل هدایای پادشاه فرانسه برای خلیفه عباسی بودند ، از « مارسیل » به مشرق بازگشتند .

« شارلمانی » هم در این خصوص راه پدرش « پپین » را پیمود . هنوز کاملاً امور مملکت را بدست نگرفته بود که شروع به دخالت در کار امرای مسلمان و مسیحی اسپانیا نمود . مسلمانان میگفت قصد دارد که آن‌ها را از اطاعت فرمان حکمران « قرطبه » آزاد سازد و برای بدست آوردن استقلال به آن‌ها کمک کند ، و هرگونه مساعدتی که میتواند از آن‌ها دریغ ندارد .

به مسیحیان هم می‌گفت : تنها حامی نصرانیت اوست . یاور آن کیش و حافظ کلیسا اصلی نصارا و از میان برنده بدعت‌ها اوست ...

هنگامیکه مسلمانان اسپانیا را فتح کردند آزادی دین مسیحیان را برای آن‌ها باقی گذاردند . بطوری که در شهرهای قرطبه و طلیطله و سایر شهرهای درجه اول اسقف‌ها زیادی دیده میشد (۱) آن‌ها در هر جا بودند کشیش و راهب داشتند .

→ سربریده سرهای افراد معروف و سرعلاء بن مغیث را جدا ساخت . سپس نام هر کدام را روی ورقه‌ای نوشتند و به گوش او آویختند آنگاه دستور داد آن‌ها را در کشتی نهاده و به قیروان ببرند و شبانه در بازار بریزند چون صبح فردا آن‌ها را دیدند و نامه‌ای که ماجرا را نوشته بودند خورجین‌های محتوی سرها یافتند ، اخبار آن بهمه‌جا از جمله به ابو جعفر منصور رسید»

(۱) در « نفع الطیب » ضمن شرح حال مستنصر بن عبدالرحمن ثالث از ولید بن خیرون

ولی در شهرهای مرزی که مسلمان و مسیحی در آن حکومت میکردند اسقفهایی که دارای نفوذ روحانی در شئون مسیحیت بودند، وجود نداشتند.

در یکی از جنگها مسلمانان «**طراگونه**» (۱) را ویران کردند و دیگر مرکزی برای اسقفها در آن باقی نماند. بهمین جهت اموردینی شهرهای «کتالونیا» با رئیس اسقفهای «ناربون» در فرانسه بود. همچنین رئیس اسقفهای «اوش» واقع در ایالت جیرت «**Gert**» فرانسه در شئون دین مملکت «**اراگون**» نظارت داشت.

«شارلمانی» به مراعات مسیحیان اسپانیا رسیدگی، مینمود، و چنانچه کاری در نزد پاپ داشتند واسطه انجام آن می شد.

در سال ۷۷۷ میلادی دونفر از امرای مسلمان در نواحی رود «ابره» سر به شورش برداشتند و خود را از اطاعت خلیفه اموی «قرطبه» خلع کردند. سپس از جبال «پیرنه» گذشتند و به ملاقات شارلمانی که «وستفالیه» (۲) (**Westphalie**) اقامت داشت و مجلس پرشکوهی منعقد ساخته بود، رفتند.

یکی از دو امیر یاد شده بنام سلیمان وقتی امیر سر قسطه بود، با سپاهیان حکمران «قرطبه» جنگیده بود و فرمانده آنها را اسیر نموده و در این سفر، با خود آورد و مانند هدیه ای به شارلمانی تقدیم کرد! مورخان ما عقیده دارند که امیر نامبرده با طاعت امپراطور

→ قاضی نصارا در «قرطبه» و عبیدالله بن قاسم اسقف «طلیطله» نام برده است و نیز در شرح حال «الناصر» از ربیع که خلیفه او را به نمایندگی به دربار پادشاه صقالبه (اسلاوها) در عوض سفیری که پادشاه نامبرده به دربارش اعزام داشته بود، فرستاد سخن بمیان آمده است.

از این اسامی خواننده پی خواهد برد که اهل ذمه (نصارا) تحت تأثیر اعراب مسلمان واقع شده و اسامی عربی روی خود می نهاده اند، هر چند به دین نصرانی خود باقی بودند، آنها از این حیث به اعراب مسیحی مشرق زمین شبیه تر بودند.

(۱) **Tarrgone** شهری در «کتالونیه» واقع در سواحل دریای مدیترانه بوده است.

(۲) وستفالیه امروز از نواحی پروس است.

فرانسه در آمد (۱)

(شارلمانی) مترصد چنین فرصتی بود تا ضربتی بر اسپانیا وارد سازد و آنرا به تصرف آورد یا لاقلاً بر قسمتی از آن دست یابد. بدین منظور فرمان بسیج عمومی را صادر نمود و با اعلام آن جنگجویان زیادی از آلمان و فرانسه و لمباردیہ گرد آمدند ، و با اجتماع آنها بسوی «پیرنه» روی آورد این واقعه در سال ۱۷۷۸ اتفاق افتاد .

(شارلمانی) تردید نداشت که وقتی قدم بخاک اسپانیا گذاشت مسلمانان آنجا از هر طرف بسوی او می شتابند و در زیر پرچم او گرد می آیند . ولی پیشینی او اشتباه از کار در آمد . زیرا وقتی مسلمانان دیدند (شارلمانی) شخصاً به قلمرو آنها لشکر کشیده است ، باشمیرهای کشیده به مقاومت در برابر او ایستادند . از اینجا معلوم شد معاهده دوستی که بعضی از امرای مسلمان اسپانیای با وی بسته بودند صرفاً بمنظور استمداد از او برای استقلال داخلی خودشان بود .

مسیحیانی که در کوهها زندگی میکردند نیز سوگند یاد کرده بودند که هیچگاه در برابر حکومت بیگانه سرفرود نیاورند .

بهمین جهت هنوز شارلمانی به پیرنه نرسیده بود که دید دشمن او را احاطه کرده است . او هم محاصره «پنیلونه» را تنگ گرفت و بعد از کشتار سختی توانست آنرا فتح کند . «سرقسطه» نیز در برابر او مقاومت کرد . مورخان اروپائی میگویند شارلمانی در همان روز بر «سرقسطه» دست یافت و حکمران آنجا را اسیر کرد ، سپس او را مقید ساخته روانه فرانسه نمود .

ولی مورخان اسلامی این مطلب را انکار میکنند و میگویند وی در حمله خود

(۱) رینو در این سخن به «مجموعه» الدون بوکیه و تاریخ «ابن قوطیه» استشهاد نموده است . ولی مورخان مسلمین راجع به نام امیر نامبرده اتفاق نظر ندارند .

زیرا بعضی او را سلیمان بن قحطان عربی و دیگران مطرف بن العربی می دانند . ولی قبلاً گذشت که امیر مزبور سلیمان اعرابی کلبی بود . اسیری که برای (شارلمانی) فرستاد هم ثعلبه بن عبد بود که او را با حیل و نیرنگ اسیر کرد .

به «سرقسطه» سخت به وحشت افتاد و نتیجه‌ای نگرفت . ولی بعد از آن حکمران «سرقسطه» بطور ناگهانی کشته شد و پسرش، به فرانسه پناه برد (۱).

امرای «بارسلون» و «جیرون» و «وشقه» هم گروگان‌هایی از جانب خود تزدشارلمانی فرستادند . در اثنای اینکه شارلمانی در شمال اسپانیا مشغول جنگ بود خبر ناگواری به او رسید مبنی بر اینکه «ساکسون‌ها» حاضر نشده‌اند دیانت «وثنی» خود را ترک گویند و سر به نافرمانی و شورش برداشته‌اند .

شارلمانی هم ناگزیر اسپانیا را ترک گفت و به فرانسه ، بازگشت . به هنگام بازگشت همینکه به صحرای رونسواز (Roncevaux) رسید ، مسیحیانی که در کوه‌ها می‌زیستند بوی حمله بردند . مسلمانان هم در این حمله آنها را یاری کردند و نظام سپاهش را درهم ریختند و شکست سختی بوی دادند . در آن جنگ بسیاری از قهرمانان فرانسه کشته شد ، و بطوریکه گفته‌اند از جمله رولاند (Roland) قهرمان مشهور بود (۲) بطور اختصار نواحی شمالی اسپانیا به حدود فرانسه شبیه‌تر بود تا به یک ناحیه

(۱) در «اخبار مجموعه» چنین آمده است: حسین بن یحیی انصاری رفیق سلیمان کلبی که در سرقسطه بر ضد عبدالرحمن الداخل شورش کرد ، در روز جمعه در مسجد جامع سلیمان راکشت و حکومت را به تنهایی قبضه کرد ، عبدالرحمن هم براو وارد شد. عیسون بن سلیمان اعرابی که به «ناربون» گریخته بود، وقتی شنید عبدالرحمن الداخل وارد «سرقسطه» شده است روی به آنجا نهاد و در پشت نهر فرود آمد. روزی حسین بن یحیی قاتل پدرش را دید که از شهر خارج شد و بطرف بیابان رفت .

عیسون هم بلا درنگ سوارا سبش «ناهد» شد و او را بقتل رسانید ؛ سپس به نزد یارانش مراجعت نمود. از آن روز تا کنون محل مزبور را «رود عیسون» می‌نامند ، سپس عبدالرحمن عیسون را طلبید او هم آمد و با وی بجنگ «سرقسطه» رفتند .

(۲) از جمله سردارانی که در این حادثه کشته شدند یکی بنام «رولاند» بود که چون شجاعانه بدفع مهاجمان کوشید یادگار وی «در» سرود رولاند، که از شاهکارهای کم ←

اسپانیا کما اینکه نواحی مزبور از شهرهای مرزی مسلمانان هم بشمار میرفت . مسلمانان نواحی شمالی را «فرانک» می گفتند زیرا همیشه جزو مملکت اکتانیه بود . شارلمانی اکتانیه را به پسرش لوئی که تلوزه یا تولوز را پایتختش قرار داده بود سپرده بود . بعد از آنکه (شارلمانی) از اسپانیا رفت شهرهایی که قبلا از وی اطاعت میکردند برضد او شوریدند . مسلمانان هم از فرصت استفاده کرده انتقام خود را از مسیحیان گرفتند . به این جهت که آنها باعث آمدن فرانسوی ها بودند . عده ای از مسیحیان هم ناچار به کوهها پناه بردند . آنها به سختی می گذرانیدند و پوست درندگان می پوشیدند و با این وصف از سکونت در آن نقاط دور دست پروا نداشتند . ولی مسیحیان خوش گذران که طاقت زندگی در شکاف کوهها را نداشتند پناه به شارلمانی بردند . شارلمانی هم زمینهایی را در اطراف «ناربون» میان آنها تقسیم کرد ، ولی جز به آن عده که خدمت در لشکر را پذیرفتند ، به بقیه پولی نداد .

گفته اند در میان این عده از مهاجرین تعدادی مسلمان هم وجود داشتند که نصرانی شده بودند ، چنانکه از اسامی آنها بدست می آید . (۱) بعضی از این مهاجران مشهور

→ نظیر ادبیات قدیم فرانسه و هم زیباترین حماسه های قرون وسطی است جاوید شد (تاریخ عرب فلیپ حتی ج ۲ ص ۶۵۰) .

فرانسوی ها قهرمان خود را بدانگونه جاوید می گذارند ولی ما مسلمانان هنوز هم اطلاع نداریم که قهرمانانی نظیر سمح بن مالک خولانی و حرثقی و عقبه بن نافع و عبدالرحمن غافقی داشته ایم که روزی سراسر اروپا از وحشت لشکر کشی های آنها خواب راحت نداشتند (مترجم) (۱) رینو این خبر را از والدون بوکیه ، نقل کرده است ولی ما از این قبیل اخبار اطلاعی نداریم . یعنی مسیحی شدن جماعتی از مسلمانان در اوائل فتح اسپانیا توسط نیروهای اسلامی جز موضوعی که مورخان مسلمین ذکر کرده اند و آن اینکه وقتی اختلاف اعراب قیس و یمن بالا گرفت ، مسیحیان شمال اسپانیا فرصت را غنیمت شمردند و مسلمانان را از شهرهای خود بیرون کردند ، وعده ای از بقایای آنها که در اسپانیا باقی ماندند مسیحی شدند ، صاحب « اخبار مجموعه » مینویسد : مسیحیان جلیقه برضد مسلمانان شورش کردند و کار ←

بودند و تاکنون هم بقایای آنها که خانواده‌های بزرگی بشمار می‌روند . منتسب به آنها می‌باشند . مانند خانواده **ولینیو Villeneuve**

عبدالرحمن (الداخل) حکمران قرطبه در سال ۷۸۸ میلادی درگذشت . مورخان فرانسوی او را به قساوت قلب یاد کرده اند و گفته اند وی مردی خون ریز ، ظالم و زورگو بود و بسیاری از رعایای خود عرب و بربر را بقتل رسانید .

(الدون برکیه) عقیده دارد که نصارا و یهود به انواع مختلف در زمان حکمرانی وی مجازات شدند تا جائیکه ناچار گردیدند فرزندان خود را بفروشند تا بتوانند سد جوع کنند . ولی ما (رینو) عقیده داریم امیر نامبرده که با نیروی شخصی و حسن تدبیر کشور خویش را فتح نمود و پیوسته در جنگ و نزاع بود تا نفوذ حکومت خود را در سراسر مملکت بسط دهد ، نمیتوانست گاهی اوقات از بکار بردن شدت عمل بمنظور انقیاد دشمنانش ، برکنار باشد!

حقیقت اینست که وی مردی بردبار ، خردمند و دوستدار علوم و صنایع بود . او نخستین مؤسس تمدن درخشان اسلامی در اندلس (اسپانیا) است . معلوم نیست که وی با شارلمانی ارتباط داشته است . هر چند «مقری» این موضوع را تذکر داده و گفته است که او در صدد بودیکی از دختران شارلمانی را به زنی بگیرد (۱).

→ «بلائی» که در اول کتاب خود از او نام بردیم بالا گرفت «بلائی» از صخره خارج شد ، و بر بلوک «استورس» غلبه یافت . ولی به دنبال آن مسلمانان جلیقیه و اهل «استورقه» مدتی طولانی با وی جنگیدند . ولی سرانجام «بلائی» در سال ۱۳۳ هجری آنها را شکست داد و از تمام جلیقیه اخراج نمود . آنها که در امر دین خود متزلزل بودند و نتوانستند خارج شوند مسیحی شدند و عده ای هم بقتل رسیدند ، البته ممکن است در میان آنها که از شمال اسپانیا به فرانسه مهاجرت کردند مردمی که در اصل مسلمان بوده اند هم وجود داشتند .

(۱) در نفع الطیب (ج ۱ ص ۲۵۵) چنین آمده است : عبدالرحمن دختر «قارله» پادشاه فرانسه را خواستگاری نمود . قارله از سرکشان فرانسه بود . بعد از آنکه مدتی او را ←

عبدالرحمن اول کسی نبوده است که تا این حد با شارلمانی مربوط باشد . صحیح
اینست که وی عبدالرحمن دوم بوده که با (شارل اصلع) رابطه داشته است . عبدالرحمن
دوم در عصری می زیسته است که این گونه وصلت ها و روابط میان امیر مسلمان و پادشاه
مسیحی مورد اعتراض واقع نمی شده است .

→ بازی داد و عبدالرحمن از خدعه و نیرنگ وی آگاه شد خواست که با وی مدارا کند . بهمین
جهت «قارله» را دعوت به صلح کرد و ضمناً دخترش را خواستگاری نمود «قارله» صلح را پذیرفت
ولی خواستگاری سرنگرفت .

عبدالرحمن دوم

و فتوحات او در فرانسه

پیش از آنکه گفتار (رینو) را در باره عبدالرحمن اول و دوم تکمیل نمائیم مناسب چنان می دانیم که خلاصه ای از تاریخ زندگانی عبدالرحمن دوم را از « نفع الطیب » نقل کنیم .

مقری مینویسد : عبدالرحمن بن حکم در آغاز حکومت خود به « جلیقیه » و نقاط دورتر رفت و در آن نقاط میان ملت های نصارادست به کشتار زد . در سال ۲۰۸ هجری حاجب وی (عبدالکریم) به جنگ « البا » و « قلاع » رفت و در آنجا بسیاری از شهرها را ویران کرد و طعمه حریق ساخت . قلعه های زیادی را گشود و برخی را با پرداخت جزیه توسط مسیحیان آنجا و آزادی اسیران مسلمین مصالحه کرد . سپس پیروز مندانه برگشت .

در سال ۲۴ حکومت خویش عبدالرحمن یکی از نزدیکان خود (عبیدالله بن بلنسی) را با سپاهیان به جنگ « البا » و « قلاع » فرستاد . عبیدالله هم لشکر به آنجا کشید و دشمن را شکست داد . بسیاری را کشت و جمعی را به اسارت گرفت . در آن هنگام « لودریک » پادشاه جلالقه به شهر « سالم » که در مرز واقع بود هجوم آورد (فرتون بن موسی) به جلوگیری او شتافت و با وی پیکار نمود و او را شکست داد . بسیاری را بقتل رسانید و عده زیادی را اسیر گرفت .

سپس روی به قلعه ای آورد که اهل « البا » در مرز برای جلوگیری از پیشرفت مسلمانان ساخته بودند ، و پس از فتح آنرا منهدم کرد .

آنگاه با سپاهیان خود به شهرهای « جلیقیه » روی نهاد و آنرا اشغال نمود و چندین

قلعه را گشود . بعد از آن که مدتی طولانی در سر زمین - جلالقه ماند و همه جا را گشت با اسیران و غنائم زیادی برگشت . در سال ۲۶ حکومت خویش عبد الرحمن سپاهیان به سر زمین فرانسه اعزام داشت . سپاهیان در خاک فرانسه به سر زمین **بریتانیه** (۱) رسیدند فرمانده سپاه مسلمین **موسی بن موسی حکمران طلیطله** (۲) بود در آنجا دشمن بجنگ آنها آمد ولی موسی با برد باری جنگید تا آنکه به امداد الهی دشمن را شکست داد . موسی در این جنگها افتخارات زیادی کسب کرد .

در سال ۲۹ حکومت خود ، عبد الرحمن پسرش محمد را با سپاهیان دیگری بجنگ کفار فرستاد . محمد هم با سر بازانش پیش رفت تا به « پنبلونه » رسید و شهر مزبور را فتح کرد و مشرکان آنجا را از دم شمشیر گذرانید . « گرسیه » حکمران « پنبلونه » که یکی از بزرگترین پادشاهان نصارا بود نیز در آن جنگ به قتل رسید .

تا آنجا که مؤلف « نفع الطیب » میگوید :

عبد الرحمن در سال ۳۱ حکومتش مجدداً سپاهی به (جلیقیه) فرستاد و آنرا اشغال کردند و شهر « **لیون** » (۳) را نیز محاصره نمودند . حصار شهر را با منجنیقها کوبیدند و در نتیجه مردم، شهر را رها نموده و از آنجا فرار کردند مسلمانان هم هر چه بود به غنیمت بردند و شهر را آتش زدند ، و چون خواستند حصار شهر را خراب کنند

(۱) بریتانیه در اینجا معلوم نیست همان است که به آن (Bretagne) میگویند و در ناحیه شمالی فرانسه رو بطرف غرب واقع است، یا یکی از نواحی « کتالونیه » است که امروز آنرا (Ampurdania) **آمپردانیا** می نامند ، اهالی آنجا « آمپروتانیه » میگویند و این لفظی است که از « امبور یاس » گرفته شده که از شهرهای قدیمی فینیقی ها و یونانی ها بوده و اهل « صور » و « صیدا » آنرا در سر زمین « کتالونیه » تعمیر کرده اند .

(۲) **Tudela** از شهرهای شمالی اسپانیا است ،

(۳) **Leon** منظور شهر لیون اسپانیا در شمال آن کشور است . نه اینکه گمان رود

لیون فرانسه است که اینطور نوشته میشود **Lyon**

قدرت نیافتند . زیرا عرض دیوار آن هفده نذع بود ! ناگزیر شکافی در آن ایجاد نمودند و برگشتند .

از آن پس عبدالرحمن حاجب خود (عبدالکریم) را با سپاهیانی بطرف شهرهای «برشلونه» گسیل داشت و او در آن نواحی دست به قتل و غارت زد . آنگاه از دروازه‌ای که که «البرت» نامیده میشد گذشت و عازم کشور فرانسه شد و بعداً شهر بزرگ فرانسه را بنام جیرونده (۱) محاصره کرد و بعد از آن که در اطراف آن کشتار و خرابی بعمل آورد، باز گشت .

از آن طرف «توفیس» (۲) پادشاه قسطنطنیه در سال ۲۵ حکومت عبدالرحمن هدیه‌ای برای او فرستاد تا با وی ارتباط برقرار سازد و او را ترغیب کند که مراقب سلطنت جانشین وی در شرق باشند . چون مأمون و معتصم خلفای عباسی زندگی را بر اوتنگ گرفته بودند . حتی پادشاه قسطنطنیه اسم مأمون و معتصم را در نامه خود نوشته و آنهارا پسر «مراجل» و «مارده» خوانده بود (۳)

(۱) Girndo مقصود «جیرونده» بور دو است . عرب آنرا «بور دیل» هم میخواند که از شهرهای جرندة فرانسه است .

(۲) این شخص همان امپراطور بیزانس (روم شرقی) است که معتصم خلیفه عباسی با وی جنگید و شهرهای منطقه «عموریه» در قلمرو او را فتح کرد . نام وی در قصیده ابوتمام طائی که راجع به فتح عموریه سروده هم آمده است آنجا که میگوید :

لما رأی الحرب رأی العین توفلس والحرب مشتقه معنی الحرب من الحرب

یعنی : در آن وقت «توفلس» جنگ را به چشم خود دید، و جنگ هم بیک معنی از جنگ پدید آمده است .

(۳) «مراجل» نام مادر مأمون بود که بعد از وضع حمل او در گذشت . مادر معتصم هم نامش «مارده» و زن محبوب هارون الرشید بوده است . از اینجاست معلوم میشود امپراطور روم میخواست است امرای بنی‌امیه اسپانیا را به جنگ شرق ممالک اسلامی تحریک کند تا بنی‌عباس را از توجه به قسطنطنیه منحرف سازند، و نیروی مسلمانان تضعیف شود .

عبدالرحمن نیز هدیه اورا جبران کرد و یحیی غزال از بزرگان رجال دولت خویش را که در شعر و حکمت شهرت داشت بعنوان سفارت به قسطنطنیه فرستاد . یحیی روابط فیما بین را تحکیم بخشید و همین پیمان دوستی میان آن دو نیز اثر وجودی عبدالرحمن را نزد خلفای عباسی بغداد بالا برد .

عبدالرحمن را «اوسط» می گفتند ، چون نفر نخست «عبدالرحمن الداخل» و سومی «عبدالرحمن الناصر» بودند . عبدالرحمن دوم در ماه ربیع الاول سال ۲۳۸ هجری در گذشت و ۳۸ سال حکومت نمود . ولادت او در «طلیطله» سال ۱۷۶ هجری روی داد .

وی با علوم دینی و فلسفه آشنائی داشت . زمان حکومت او دوران صالح و آرامش بود . اموال زیادی در نزد وی جمع شد ، از آن راه قصرها و مناظر زیادی ساخت و آب را از کوه آورد و از میان آنها گذرانید ، و محلی ساخت که آبهای اضافی در آن جمع شود و مورد استفاده مردم قرار گیرد بعلاوه او پل های زیادی نیز بنا کرد .

در زمان حکومت او در سراسر اسپانیا مساجد زیادی ساخته شد دوراوق به مسجد جامع قرطبه افزود ولی پیش از آنکه آنرا تمام کند در گذشت ، و بعد از او پسرش محمد آنرا تکمیل نمود . عبدالرحمن دوم رسوم سلطنت را برقرار ساخت و از مردم کناره گرفت . گویند وی تمایل زیادی بد زن داشت و مخصوصاً بطور فوق العاده نسبت به یکی از کنیزکان خود بنام «طروب» عشق می ورزید کنیزك نامبرده همان است که وقتی فوت شد ، عبدالرحمن از شدت تأثر قبدهای بر روی قبر او در « بدر المال » ساخت و زینت آلانی به او داد که صد هزار دینار ارزش داشت .

در «نفع الطیب» داستانی طولانی از عشق امیر مزبور نسبت به «طریب» و سایر کنیزکانش نقل میکند ولی مؤلف نفع الطیب ، نمی گوید که عبدالرحمن دختر (شارل اصلع) پادشاه فرانسه را به زنی گرفت .

من بخاطر نمی آورم «دوزی» مورخ هلندی که به تفصیل در باره عبدالرحمن

دوم و زندگی شخصی او سخن گفته است ، چیزی در این خصوص نقل کرده باشد .

هشام بن عبد الرحمن داخل

و فتوحات و اصلاحات او

مجدداً بد گفتار مسیو « رینو » خاورشناس فرانسوی راجع بد امرای دولت اسلامی اسپانیا و جنگهای آنها در فرانسه باز می گردیم . رینو مینویسد: عبدالرحمن داخل ، پسرش هشام را جانشین خود ساخت . هشام در اوائل حکومتش با آشوب هائی که در اکثر شهرها در گرفته بود مواجه گردید . بمهین جهت تصمیم گرفت که امت اسلام را از آشوبهای داخلی بازدارد و رواند جهاد با دشمنان خارجی سازد . زیرا از آن راه اتحاد اسلام بهتر حفظ می شد .

هشام ضمناً خرابیها و صدماتی را که بوسیله جنگهای « پین » و « شارلمانی » بد مملکت روی داده بود ترمیم کرد ، و سپس بمنظور درهم شکستن شرکت مسیحیان شهرهای « آستوریه » و شمال اسپانیا ، از همدجا جنگجو گرد آورد .

در زمان عبدالرحمن این سخن که میگفتند « مسلمانان جز اینکه بجان هم بیافتند کار دیگری نمی توانند انجام بدهند » زیاد شایع شد . بعضی از فقها هم فتوی دادند که نباید مالیات (خراج) را بد امرائی بدهند که جز جنگیدن با امت محمد صلی الله علیه و آله هنر دیگری ندارند . در آن موقع خلفای بغداد را که پیوسته با کشور قسطنطنیه (روم شرقی) در حال جنگ و جهاد بودند مثال می آوردند و خدمت آنها را بد اسلام می ستودند . علل مذکور موجب شد که هشام بفکر افتد و اعلان جهاد کند .

هشام فرمانی صادر کرد که همه مردم باید از شهرها خارج شوند و روی بد جبال پیرند بگذارند ، و هر کس قادر بد جهاد نبود باید بامال خود در راه خدا جهاد کند . فرمان هشام در تمام مساجد و جوامع قرائت گردید . در فرمان هشام آیاتی از قرآن بود که

مسلمانان را تشویق بدجہاد می کرد (۱)

همینکه فرمان مزبور خوانده شد مردم از هرسو خود را آماده جہاد کردند و بد گرد هشام حکمران خود اجتماع نمودند . باتمام این اوصاف مجاہدان آن اندازہ نبودند کہ در جنگہای نخستین اروپا و فتح آنجا مانند ریگ بیابان گرد آمدند ، و از افریقا و شام و جزیرة العرب برای جہاد در راه خدا بسیج شدند . زیرا فقط شہرہای اسپانیا در زمان هشام درہای خود را بد روی کسانیکہ می خواستند بدجہاد بروند ، گشودہ بود . از اینرو جنگیدن در اسپانیا منحصر شد بد اہالی آن ، ولذا در آن دستاخیز بزرگ سال ۷۹۲ میلادی بیش از صدہزار نفر بسیج نشدند . این تعداد ہم دودستد شدند : یک دستہ بد جنگ مسیحیان «آستورید» رفتند و بد شرح طولانی کدگفتہ خواهد شد . بیروزی ہم بدست نیاوردند ، و دستہ دیگر بد فرماندہی عبدالملک (۲) وزیر ہشام رہسپار «کتالونید» گردیدند تا از آنجا آمادہ حملہ بد فرانسہ گردند . ورود آنہا بد فرانسہ در سال ۷۹۳ اتفاق افتاد . در آن موقع شارلمانی در اطراف رود «دانوب» سرگرم جنگ با «آوارین» بود . بعلاوہ سربازان برگزیدہ «کتالونید» ہمراہ لوئی پسر شارلمانی در ایتالیا بسر می بردند . همینکہ مسلمانان قدم بخاک فرانسہ نهادند بسرعت روی بد «ناربون» گذاردند . ولی وقتی دیدند شہر با حصار محکمہ محصور شدہ است ، ہرچہ در اطراف شہر بود طعمہ حریق ساختند و از آنجا عازم «کاراکسوند» شدند (۳) .

لوئی پسر شارلمانی پادشاہ «کتالونید» در غیاب خود «گلیوم» کنت «تلوزہ» را بد جانشینی خود تعیین کردہ بود . «گلیوم» نیز امراء مملکت و مردان جنگدیدہ را احضار کرد و فرمان بسیج عمومی را صادر نمود . بدنبال آن از ہر طرف سربازان مسیحی رو

(۱) رینو صورت این فرمان را نقل میکند و میگوید: در یکی از مجموعہہائی کہ در قاہرہ چاپ شدہ بدست آمدہ است . ولی معلوم نیست کہ آنچہ رینو نقل میکند عین فرمانی است کہ بنام امر ہشام خواندہ شدہ است ولی در ہر حال از حیث معنی یکی است .

(۲) منظور عبدالملک بن عبدالواحد مغیث است کہ قبلا از وی نام بردیم .

(۳) رینو این مطلب را از تاریخ «مویساک» در مجموعہ «الدون بوکیہ» نقل میکند

بسوی او آوردند .

سپاهیان فرانسه در کنار رود « اوربیوکس » (۱) در محلی بنام « ویلداینی » (۲) واقع در بین « ناربون » و « کاراکاسونه » با مسلمانان تلاقی کردند . این جنگها از جمله جنگهای بسیار سختی بود که میان مسلمانان و اروپائیان در گرفت .

گنت گلیوم جنگ در دناکی را آغاز کرد ولی مسلمانان در برابر حملات سهمگین سپاهیان وی سرسختانه استقامت ورزیدند .

در روز اول جنگ فرانسویها شکست خوردند و بطور پراکنده پشت به جنگ کردند و خسارات فراوانی را متحمل گردیدند . مسلمانان غنائم بیشماری بچنگ آوردند در عین حال آنها کاملاً مسرور نبودند، زیرا یکی از فرماندهان بزرگ آنها کشته شد . مسلمانان اروپائیان را بهنگام شکست و فرارشان دنبال نکردند و به غنائم و اسرائی که محصول آن جنگ بود اکتفا نمودند و فاتحانه به اسپانیا بازگشتند .

این پیروزی که مسلمانان بر اروپائیان پیدا کردند ، موجی از فرح و شادی در میان عموم مسلمین پدید آورد . زیرا مدت ها بود که آنها پیروزی بدست نیآورده بودند (۳) .

هنگام تقسیم غنائم، عبد الرحمن فرمان روای اسپانیا خمس آن را که بالغ بر ۴۵ هزار مثقال طلا بود به نفع بیت المال برداشت . وقتی ما قیمت طلا را در آن روز بالنسبه به قیمت امروز آن در نظر بگیریم و این عدد را ضرب در ۹ کنیم ، حاصل ضرب هفتصد هزار فرانک کنونی ما خواهد شد (۴) .

(۱) Orbieux

(۲) Villedaigne

(۳) رینو این موضوع را از « مجموعه مورخان فرانسه » و نویری مؤلف « نهایت الارب »

نقل می کند .

(۴) یعنی قیمت سال ۱۸۳۶ میلادی در زمان حیات رینو .

هشام مسجد معروف «قرطبه» را که پدرش ناتمام گذارده بود با پول خمس همین جنگ به اتمام رسانید (۱) عبد الرحمن اول، مسجد مزبور را با غنائم جنگ آغاز به ساختمان کرد و همین موضوع نیز باعث ازدیاد احترام مسجد مزبور در نظر مسلمانان بود. وقتی پسروی هشام اقدام به ساختمان قسمت تازه مسجد نمود، دید که مسلمانان در قسمت قدیمی مسجد مشغول نماز هستند، و چون سبب پرسید بوی گفتند: این قسمت مسجد از غنائم جهاد ساخته شده است. هشام به آنها یاد آورد که قسمت جدید هم از غنائم جهاد بنا گردیده است. سپس هشام قاضی وعده‌ای مشهور را طلبید و آنها نیز سخن او را تأیید کردند (۲).

معلوم نیست که مسلمانان در آن جنگها توانسته باشند به «ناربون» دست یابند. چون اگر ناربون را فتح کرده بودند مورخان اروپائی اشاره به آن واقعه می‌کردند. جنگ مزبور «گلیوم» کنت طلوزه را مشهور گردانید. چه وی از امرای نامی و بهترین جنگجویان و سخت‌ترین علاقمندان به دین مسیح بود. او بعد از آنکه عمر خود را در جنگها گذرانید و یکی از جنگجویان فرانسه بود که «برشلونه» را فتح کردند زندگانی خود را در دیر **جلون (Gellone)** که شخصاً آنرا در **لودیف (Lodevf)** بنا کرده بود به پایان آورد، و در حال آنرا که به عبادت اشتغال داشت، در شمار قدیسان درآمد.

یکی از معاصران وی شرح حال او را نوشته و میگوید: مسیحیان در قرن دهم در

-
- (۱) در «نفع الطیب» مینویسد که: یکی از آثار نیک هشام تکمیل بنای مسجد جامع قرطبه است که پدرش بنای آنرا آغاز کرد، جنگهایی که «رینو» اشاره به آنها میکند همان است که در «نفع الطیب» میگوید: هشام وزیرش «عبد الملك بن عبد الواحد بن منبث» را در سال ۱۷۷ هجری با سپاهی به «ناربون» و «جرونده» فرستاد و در آنجا کشتار نمود و سرزمین «بریتانیه» را در نوردید و همچنان در شهرهای کافران پیشرفت و آنها را شکست داد.
- (۲) رینو در اینجا بیک تاریخ عربی اسپانیا که ملحق به جغرافی ابوالفداء است و «رینک» در «لامیبیک» طبع کرده است استناد جسته است.

گنبدیسه‌های خود دائماً سرودهای دینی می‌خواندند و از کارها و جنگهای بزرگ «گلیوم» با مسلمانان یاد می‌کردند. وقتی شعرای فرانسه شروع کردند به سرودن قصائد در ستایش شارلمانی و افسران مشهور او و به ذکر جنگهای وی ترنم می‌کردند که گاهی درست وزمانی خیالی بود، قسمت عمده‌ای از آن اشعار را اختصاص به «گلیوم کوتاه بینی» اختصاص دادند. همچنین تصویر شهرهای «نیم» و «اورنج» و «آرل» را طوری می‌کشیدند که به دست مسلمانان افتاده و کسی جز آن قهرمان شکست‌ناپذیر نتوانست آنرا مستخلص کند! و نیز کتابی لاتینی که تا زمان انقلاب فرانسه در دیر **مونت ماجور Mont-Major** باقی مانده بود، بدست آمد که استفاده میشد شارلمانی شخصاً به شهر «آرل» رفت تا مسلمانان را از آن شهر خارج سازد.

ناگفته معلوم است که وقتی شعرا بخواهند با داستانهای پهلوانان خود خوانندگی کنند و در دره‌های پندار خود فروروند، توجهی به دقت در مسائل تاریخی نمی‌کنند. نوشته‌ای که در دیر «مونت ماجور» بدست آمده بود، مستند نبود. زیرا نوشته مزبور متضمن این بود که شارلمانی آن دیر را به افتخار بیرون راندن مسلمانان از شهر (آرل) بنا کرده است. و حال آنکه دیر مزبور صد و پنجاه سال بعد از شارلمانی بنا شده است (۱).

(۱) از همین جاممکن است بسیاری از حماسه سرائی اروپائیان را در جهاد با مسلمانان و نوحه سرائی کشیش‌های آنان در خرابی دیرها و غارت ذخائر آنها را سنجید (مترجم)

حَکَم بن هشام بن عبدالرحمن

فتوحات پدر را دنبال میکند

هشام پادشاه «قرطبه» سال ۷۹۶ میلادی درگذشت و پسرش «حکم» را بجانشینی خود تعیین کرد. چون در آغاز کار دو نفر از عموهایش بر ضد او قیام کردند، او هم ناگزیر شد که اوائل کارش را صرف ریشه کن ساختن انقلاب کند (۱).

در سال بعد هنگامیکه شارلمانی در شهر «ایکساشاپل» (Aix-Ia-Chapelle) بود حکمران مسلمانان شهر «برشلونه» و عموی «حکم» «امیر قرطبه» به نزد وی رفتند و از او یاری خواستند (۲).

در همان سال موقعی که لوئی پسر شارلمانی پادشاه اکتانیه مجمعی در طولوزه تشکیل داده بود، قاصدی از طرف «الفونس» پادشاه جلیقیه و «آستوریه» آمد تا از وی بخواهد که تمام نیروهای مسیحیت را برای جنگ با دشمن مشترک بسیج کند، و به دنبال آن، فرستاده امیر مسلمانان در ناحیه وشقه (Huecsa) که به وی «باهالوک» می گفتند

(۱) در «نفع الطیب» مینویسد بعد از هشام فرزندش حکم طبق وصیت پدر بجای او نشست و جنگهای زیادی نمود و سربازان فراوانی بسیج کرد. کشور را بخوبی اداره کرد و شخصاً به کارهای مملکتی رسیدگی می نمود. در خلال اختلافی که میان او و دو عمویش روی داد، دشمن کافر فرصت یافت که لشکر به شهرهای اسلامی بکشد و «برشلونه» را در سال ۱۸۵ تصرف کند و سپاهیان مسلمین از آن شهر عقب نشینی نمایند. ابوالفداء گفته است: وقتی حکم مشغول جنگ با عموهایش بود فرانسویها فرصت را غنیمت شمرده و روی به بلاد اسلام نهادند و شهر «برشلونه» را در سال ۱۸۵ گرفتند.

(۲) این مطلب را «رینو» از «الدون بوکیه» نقل میکند.

نرسید که تقاضای صلح بامسیحیان را مطرح سازد (۱).
از مجموع این وقایع معلوم بود که موقع انتقام گرفتن مسیحیان از مسلمانان و اشغال اسپانیا فرارسیده بود. لوئی پادشاه اکیتانیه و برادرش کارل در اطراف ایالاتی که از رود «ابره» سیراب می شد دست به حمله و غارت زدند سپس لوئی مراجعت نمود و از ناحیه «آراگون» از جبال پیرنه عبور کرد و «وشقه» را که حکمران آن کلیدشهر را به شارلمانی تسلیم کرده بود، محاصره نمود. ولی وقتی فرانسوی ها آمدند که شهر را از وی تحویل بگیرند، مخالفت کرد و پوست پلنگی پوشید و در مقام دفاع برآمد!
در همان موقع «عبدالله» عموی «حکم» حکمران قرطبه شهر طلیطله را اشغال کرده بود، و عموی دیگرش «سلیمان» در «بلنسیه» استقرار یافت. حکم نیز لشکری برای جنگ با عمویش عبدالله به طلیطله فرستاد. خودش هم با سپاهی از سوارگان آهنگ پیرنه نمود، و «برشلونه» و سایر شهرهائی را که سربه نافرمانی برداشته بودند تحت فرمان آورد. سپس از آنجا بطرف کوه نشینان رفت و مسیحیان را در معرض هجوم قرار داد و بسیاری از زنان و مردان آنها را به اسارت گرفت.
«حکم» از میان اسیران خود، نگهبانان مخصوص جهت خویش تشکیل داد و او نخستین حکمرانی بود که نگهبانان خاصی از میان اسیران و اجانب برای خود انتخاب کرد.

«حکم» از آن جنگ مظفر و فیروز بازگشت (۲) عمویش سلیمان هم در یکی از

(۱) رینو این موضوع را از «مجموعه مورخان کشور گال» نقل میکند و ما نمیدانیم

امیر مزبور که بوده است؟

اروپائیان بقدری اسامی عربی را تحریف میکنند که بکلی مطلب برای اهل تحقیق

مجهول می ماند.

(۲) در «نفع الطیب» چنین آمده است: در سال ۱۹۲ هجری لذریق (رودریک) پسر

قارله پادشاه فرانسه سپاهیان خود را گرد آورد و رهسپار حصار «تراکونه» گردید. حکم پسرش عبدالرحمن را بجنگ او فرستاد و او را شکست داد و مظفرانه برگشت. چون جنگ و ←

جنگها که میان آنها به وقوع پیوست بقتل رسید ، و عموی دیگرش عبدالله به افریقا گریخت و طلیطله دوباره تحت فرمان وی قرار گرفت.

«الفونس» پادشاه جلیقیه در آن ایام در «اشبون» مسلمانان را مورد حمله قرار داد و بعضی از آنها بدست وی اسیر شدند . «الفونس» آنها را سوار قاطر کرد و بعنوان علامت پیروزی به نزد «شارلمانی» فرستاد . لوئی پسر شارلمانی پادشاه اکتانیه نیز نواحی «وشقه» (۱) را غارت کرد . ولی این غارتگری ها و حملات چه از ناحیه عیسویان و چه از ناحیه مسلمانان هیچکدام نتیجه قاطعی نداشت که یکی از دو طرف را به پادشاهی اسپانیا و فرانسه برساند .

بلکه تنها نتیجه ای که از آن گرفته شد ویرانی آن نواحی بود . در ضمن مهمترین چیزی که فرانسوی ها در آن جنگ دیدند این بود که امرای مسلمانان که نسبت به شارلمانی اظهار اطاعت کرده بودند ، همینکه سپاهیان او به شهرهای آنها رسید ، از پذیرش آنان سرباز زدند و آتش کشنده ای به جان آنها افکندند .

ساکنان شهرهای بزرگ و قلعه های محکم مانند «برشلونه» و «طرطوشه» و «سرقسطه» همیشه مسلمانان بودند . مخصوصاً برشلونه نظر به استحکام مواقع دفاعی و قرب جوارى

→ خون ریزی فرانسویان بواسطه اشتغال حکم به سرکوبی شورشیان داخلی در مرزها فزونی یافت ، ناچار حکم شخصاً در سال ۱۹۶ به جلوگیری آنها رفت و شهرهای مرزی و قلعه ها را گشود و نواحی قلمرو دشمن را ویران ساخت و بعد از کشتار و اسیر گرفتن و تاراج دشمن به قرطبه بازگشت . شاید منظور از لذریق بن قاله لوئی پسر شارلمانی باشد .

(۱) یاقوت حموی در «معجم البلدان» مینویسد : وشقه شهرکی است در اندلس (اسپانیا) گروهی از اهل علم بدانجا نسبت میرسانند . از جمله حدیده بن الفمر که سفرنامه نوشته است و ابراهیم بن عجیب بن اسباط بن سعد بن عدی زیادی و شقی است که حافظ فقه بود . او نیز سفرنامه دارد و در آن نوشته است که از یونس بن عبد الاعلی استماع حدیث کرده است . بسال ۲۷۵ در گذشت . پسرش احمد نیز از پدرش استماع حدیث کرد و در سنه ۳۲۲ هجری وفات یافت .

که با فرانسه داشت و در کنار دریا واقع بود ، سخت ترین شهرهائی بود که فرانسوی ها را در معرض خطر و ناراحتی قرار می داد.

حکمران آنجا که مورخان ما او را **زاتون (۱)** می نامند طوری وانمود کرده بود که شارلمانی می پنداشت او می خواهد تحت فرمان وی قرار گیرد . ولی وقتی فرانسوی ها به جلو شهر او رسیدند ، از پذیرفتن آنها امتناع ورزید و روی از آنان بگردانید .

لوئی پادشاه اکتانیه به اتفاق « گلیوم » کنت تلوزه و پیشنهاد امرای مسیحی تصمیم گرفت در اولین فرصت « برشلونه » را اشغال کند . در آن ایام « شارلمانی » در « رم » سر گرم تاج گذاری بعنوان امپراتور غرب بود.

« برشلونه » نیز چنانکه « ارلمولدوس نیجلوس » شاعر گفته است بصورت قلعه نیرومند مسلمانان درآمده بود . چابک سواران معروف مسلمین از آنجا خارج میشدند و به شهرهای نصارا حمله می بردند و بادست هائی پر از غنائم جنگی برمی گشتند.

« برشلونه » آنچنان شکست ناپذیر بود که فرانسوی ها دو سال در آنجا ماندند و آنرا محاصره کرده و هر روز محاصره را تنگ تر نمودند و در اطراف آن دست به غارت زدند ، ولی نتوانستند قدم در آن بگذارند ! در آخر فرانسوی ها سپاهیان خود را به سه دسته تقسیم کردند : یک دسته مأمور شدند « برشلونه » را مورد تهاجم قرار دهند . دسته دوم به فرماندهی « گلیوم » می باید راهی را که سپاهیان امدادی مسلمین از قرطبه می آمد ، زیر نظر بگیرند ، و دسته سوم که خود لوئی فرماندهی آنرا به عهده داشت و در بلندی های جبال پیرنه تمرکز یافته بود مهیا بود که هر گاه فرصت مناسبی دست داد به مسلمانان هجوم کند.

فرانسوی ها کار در هم کوبیدن حصار قلعه را در بین خود تقسیم کردند . عدای از آنها مشغول کار گذاشتن نردبان شدند . دسته ای هم مأمور تأمین آذوقه و آوردن نفرات گشتند . عده دیگر مأمور حفر و نقب زدن زیر حصار قلعه شدند و جمعی هم کار دیگر

(۱) Zaton این هم یکی از اسامی عربی است که اروپائیان تحریف کرده اند و معلوم

نیست اصل آن چه بوده است .

به آنها واگذار گردید .

بدینگونه محاصره قلعه بطرز بی سابقه‌ای شدت یافت . سپاهیان مسلمان که به کمک اھالی «برشلونہ» شتافته بودند رسیدند ولی نتوانستند راه به شهر پیدا کنند ، ناچار به شهرهای «آستوریہ» رفتند و مردم مسیحی آنجا را بیرون کردند . حکمران «برشلونہ» به تنھائی از شهر دفاع میکرد . روزی در یکی از جنگها برای پیکار با فرانسوی ها کہ شهر را محاصره کرده بودند ، از شهر خارج شد و طی جنگ اسیر گردید . سپس فرانسوی ها برای آخرین بار به شهر حمله بردند و آنرا فتح کردند (۱).

فتح «برشلونہ» توسط فرانسوی ها در سال ۸۰۱ میلادی روی داد و تا آنروز نودسال بود کہ در دست مسلمانان بود . وقتی فرانسوی ها وارد برشلونہ شدند مساجد آنجا را تبدیل به کلیسا کردند . سپس لوئی قسمتی از غنائم را کہ تعدادی زره و کلاه خود واسب با بهترین زین ها نیز در میان آن بود ، برای پدرش شارلمانی فرستاد . بعد از این جنگ فرانسه در شمال اسپانیا دو منطقه را در تصرف داشت . یکی «کتالونیه» کہ مرکز آن «برشلونہ» و دیگری «غشقونیه» بود کہ «ناوار» و «ارگون» از جمله شهرهای آن بشمار میرفت .

شارلمانی و هارون الرشید

در همان سال هیئتی از طرف هارون الرشید به دربار شارلمانی آمدند . شارلمانی قبلاً سفیری یهودی بنام اسحاق به اتفاق دو نفر فرانسوی از جانب خود برای بستن پیمان صلح روانہ دربار هارون الرشید خلیفه عباسی کرده بود . شارلمانی هیئت مزبور را مأمور ساختہ بود کہ قبل از رفتن به بغداد بیت المقدس را زیارت کنند و به وضع زوار مسیحی رسیدگی نمایند . بعلاوہ سفارش کرده بود از خلیفه عباسی بخواهند کہ بمنظور از دیاد

(۱) مورخان اسلامی سقوط «برشلونہ» را مربوط به فتنہ سلیمان و عبدالله عموهای حکم میدانند کہ اورا از نجات دادن آن شهر بازداشت . چنانکہ سابقاً از مقری تلمسانی و ابوالفداء نقل کردیم .

زوار و تجار مسیحی تسهیلاتی برای زیارت آنها در اماکن مقدسه قائل شود (۱).
فرانسوی‌ها از زمان «اینبال» فیل ندیده بودند. به همین جهت یکی از مأموریت‌
هائی که به آن هیئت واگذار شد، این بود که فیل از شرق با خود بیاورند تا مردم فرانسه
بادیدن آن شادمان گردند.

وقتی هیئت مزبور به بغداد رسید، خلیفه (هارون الرشید) از آنها استقبال کرد و
مورد تفقد و مرحمت قرار داد. هارون به هیئت فرانسوی وعده داد که در کار زوار مسیحی
که میخواهند بیت المقدس را زیارت کنند تسهیلاتی بعمل آورد و تا موقعی که در آنجا
هستند در رفاه و آسایش بسر برند، هارون الرشید بیش از یک فیل در باغ وحش خود نداشت
مع الوصف همان فیل را برای شارلمانی فرستاد!

علاوه بر این هارون اشیاء دیگری از قبیل پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای که در
فرانسه پیدا نمیشد! و عطرهاى مختلف را به پادشاه فرانسه اهداء کرد. از جمله هدایائی
که هارون الرشید برای شارلمانی فرستاد شمعدان بزرگی از مس زرد. و ساعتی نیز از مس

(۱) درست توجه کنید! این هیئت موقعی به دربار خلیفه اسلامی بغداد بار می‌یابد
که شارلمانی پادشاه مسیحی فرانسه در جنوب آن کشور سرگرم جنگ با مسلمانان و بیرون
راندن آنها از اروپا بوده است. سفرای هارون الرشید نیز هنگامی وارد فرانسه می‌شوند که
شارلمانی و پسرش لوئی جنوب فرانسه و شمال اسپانیا را از مسلمانان پس گرفته و هزاران
مسلمان را بقتل رسانیده یا اسیر گرفته بودند.

خلفای عباسی چون رقبای بنی‌امیه بودند که باز ماندگان آنها در اسپانیا حکومت
میکردند بمنظور تضعیف قدرت و سقوط آنها باب مراوده و مبادله سفیر و هدایا را با شارلمانی
دشمن سرسخت اسلام باز میکنند، تا او مسلمانان را از اروپا بیرون براند و خلیفه عباسی
هم آزادی مسیحیان و رفاه و آسایش زوار و تجار اروپائی را در اماکن مقدسه تضمین کند!
نکته جالب توجه، وجود اسحاق یهودی است که در این سفر ریاست هیئت نمایندگی
فرانسه را دارد و طبق خوی و عادت خویش دلال محبت شارلمانی برای خلیفه اسلامی شرق و
ایجاد شکاف بیشتر در بین مسلمانان مشرق و مغرب بوده است. ←

زرد بود که با آب کار میکرد و به تعداد (۱۲) ساعت روز، زنگ میزد (۱).
هیئت فرانسوی هنگامیکه از مشرق برگشتند در شهر «بیزه» فرود آمدند، و هدایا را با سرور و شادی فراوانی به «اکس لاشاپل» پایتخت امپراطوری شارلمانی حمل کردند. وقتی هیئت وارد پایتخت شد هدایای خلیفه را به امپراطور تقدیم نمودند، و بعرض رساندند که خلیفه مسلمین گفته است دوستی پادشاه فرانسه را مافوق دوستی تمام پادشاهان دوست میداند (۲).

این هیئت مأمور شدند که از جانب شارلمانی به «قرطجنه» واقع در آفریقا بروند و از ابراهیم اغلی (حکمران خلیفه بغداد) بخواهند که اجازه دهد استخوان‌های «فبریانس» مقدس را که در «قرطجنه» مدفون است و سایر اولیای دین مسیح که در آنجا مدفون هستند به فرانسه منتقل سازند.

ابراهیم به آنها اجازه داد که استخوان‌ها را حمل کنند. بعلاوه پشت سر آنها نماینده‌ای به دربار امپراطور اعزام داشت تا مراتب دوستی او را اعلام دارد! این عمل در آن ایام اهمیت زیادی داشت (۳) زیرا روابط سیاسی میان پادشاهان بعلت دوری کشورها تقریباً قطع بود. مردم این کارها را دلیل بر عظمت شارلمانی میدانستند و

→ آری وقتی افراد نابخرد و دنیاپرستی چون هارون الرشید در دنیای اسلام حکومت کنند و مسلمانان بخواهند بوسیله بنی‌امیه و بنی‌عباس پیشرفت نمایند و تعالیم اسلام را منتشر سازند باید چنان وضعی هم‌پیش بیاید و مسلمانان به چنین سرنوشتی مبتلا گردند (مترجم).
(۱) رینو این مطلب را از مجموعه «الدون بوکیه» بنقل از جینارد (Eginard) روایت می‌کند.

(۲) درست برخلاف فرمان قرآن مجید: **یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود والنصارا اولیاء!** (مترجم)

(۳) البته برای مسیحیان، و ذلت و خواری‌زیادتری برای مسلمانان که فرمانروایان بی‌دین و بیگانه پرستی بر آنها حکومت میکرد. به بیند کار امپراطوری اسلامی در اروپا به کجاکشیده بود (مترجم).

عقیدہ داشتند کہ خداوند چنان موقعیتی بوی داده است کہ تمام پادشاہان در برابر او کرنش میکنند (۱) در آن ایام آتش جنگ در شہرہای « اراگون » و « کتالونہ » و « ناوار » میان مسلمانان و فرانسوی ہا خاموش نشدہ بود . گاہی آن و زمانی این پیروزی بہ دست می آورد .

شارلمانی قادر نبود کہ بر تمام شؤن مملکت وسیع خود نظارت کند . در سال ۸۰۹ میلادی « کنت اورپول » (Aureole) فرماندہ سپاہیان فرانسوی در « اراگون » در گذشت .

شورش مردم طاہطاہ

در این ہنگام حکمران مسلمان « سرقسطہ » بنام « عمروس » سرزمین ہائی را کہ جزو قلمرو « کنت » بود بہ تصرف آورد و چنین وانمود کرد کہ وقتی شارلمانی بہ آن حدود آمد ، بوی تسلیم خواہد کرد . ولی موقعی کہ سپاہیان فرانسه سر رسیدند مانع شد کہ بہ شہر وارد شوند ، و در نتیجہ قلمرو مزبور در دست مسلمانان باقی ماند . این را مورخان فرانسوی روایت کردہ اند .

ولی بعضی از مورخان اسلامی روایت نمودہ اند کہ این « عمروس » حکمران « وشقہ » بود و پدرش مسلمان و مادرش مسیحی بود . اینگونہ و صلت ہا در آن زمان ہا بخصوص در اقلیم شمالی زیاد روی می داد . افرادی کہ از پدر مسلمان و مادر مسیحی بوجود می آمدند موسوم بہ « مولدون » یعنی ولادت یافتگان بودند . این دستہ از مردم خود را مسؤل و مقید بہ هیچ مقرراتی نمی دانستند و فقط از

(۱) رینو این قسمت را از « الدون بوکیہ » نقل کردہ است و میگوید : مورخان عرب چیزی در بارہ روابط شارلمانی و ہارون الرشید ذکر نکرده اند ، فقط مبادلہ سفرا میان « پپین قصر » و « منصور عباسی » و میان لوئی بردبار (Le Debomiaire) و « مامون » را نقل کردہ اند ، ولی مسیو پوکویل (Pouqueville) عقیدہ دارد کہ این اخبار ہمہ بی اصل است .

مصالح شخصی خود پیروی میکردند. این عده در شهر «طلیطله» زیاد بودند. بهمین جهت بر ضد حکمران قرطبه شورش نمودند. حکمران قرطبه هم مردی بنام «عمروس» را که شخص سیاستمداری بود مأمور سرکوبی آنها نمود.

«عمروس» بطرف شورشیان رفت و اظهار داشت که با حسن نیت مایل است به خواسته‌های آنها رسیدگی کند و چنین وانمود کرد که وی شخصاً طرفدار آنها است و منتظر فرصت مناسب میباشد که آنها را با فرمانروای کل آشتی دهد. وی شورشیان را با حیل و نیرنگ قانع ساخت، بطوری که سخنان او را تصدیق کردند. سپس «عمروس» آنها را وا داشت که قلعدای در بلندترین نقطه شهر بنا کنند تا بگمان وی محل امنی برای آنها باشد، و سپاهیان نتوانند آزاری به آنها برسانند.

وقتی ساختمان قلعه خاتمه یافت، افراد شورشی را به صرف غذا دعوت کرد. هر کدام که وارد میشد، مأمورین او را گردن می‌زدند. گفته‌اند چهار صد نفر از سرشناسان آنها را سر بریدند و هم گفته‌اند که تعداد کشتگان به پنج هزار نفر رسید. بدینگونه «عمروس» توانست شهر «طلیطله» را مطیع گرداند.

«دوزی» مورخ هلندی در «تاریخ اسلام در اسپانیا» نوشته است که این «عمروس» از اسپانیائی‌هایی است که دین اسلام را پذیرفتند. ولی در حقیقت نه مذهب درستی داشت و نه صراط مستقیمی! بلکه آنچه برای او مهم بود مطامع دنیوی خود بود.

«حکم» فرمانروای اسپانیا نیز که او را خوب می‌شناخت شورش طلیطله را بوسیله او بدانگونه که ذکر شد فرونشاند. «عمروس» حاضر به اطاعت حکمران عرب نبود، بهمین جهت کار او «حکم» را به زحمت انداخته بود.

«عمروس» با «حکم» این بلارا بسر اهالی «طلیطله» آورد. حکم پیش از انجام این عمل در اعلامیه‌ای خطاب به شورشیان چنین نوشت: «بزرگترین دلیلی که میرساند ما توجه به خواسته‌های شما داریم اینست که هم اکنون حاکمی از خود شما برای قانع‌ام می‌داریم! این مطلب صحت داشت. زیرا «عمروس» اسپانیائی بود که به دین اسلام گرویده بود

«عمروس» رفت اهالی «طلیطله» را فریب داد و با آنها گرم گرفت و طوری وانمود کرد که چون ممنوع آنهاست در باطن طرفدار آنان می باشد و سعی دارد که در اولین فرصت بر ضد حکومت «حکم» قیام کند. از جمله به آنها گفت: بیشتر اسباب اختلاف شما با فرمانروا «حکم» از طرف والیانی ناشی شده است که بر «طلیطله» حکومت میکنند. آنها افراد مسلح در خانه های شما می گذارند و از این راه آسایش شما را سلب میکنند. پس اگر ما بتوانیم در یک سمت شهر قلعه های بنا کنیم که محل مخصوص سربازان باشد، موجبات نزاع شما با فرمانروا از میان میرود.

اهالی طلیطله به سخن «عمروس» اعتماد کردند و قلعه را ساختند و «عمروس» در آن جای گرفت. بعد از آن «عمروس» نیرنگ خود را تکمیل کرد. بدین گونه که وی با «حکم» توطئه کرد که لشکری را به بهانه اینکه دشمن در مرز بحرکت درآمده است، به «طلیطله» بفرستد.

«حکم» نیز لشکری به فرماندهی پسرش «عبدالرحمن» به طلیطله اعزام داشت. عبدالرحمن در آن موقع ۱۴ ساله بود وقتی لشکر به طلیطله رسید شایع شد که دشمن به کشور خود بازگشته است و لشکر هم عنقریب به پایتخت «قرطبه» مراجعت میکند.

ولی «عمروس» به سرشناسان طلیطله گفت که به احترام پادشاه خود «حکم» بیایند و به پسرش «عبدالرحمن» سلام کنند. عده ای از رؤسای شهر هم آمدند و به عبدالرحمن سلام دادند. عبدالرحمن آنها را با خوشروئی پذیرفت و مورد تفقد قرار داد. مردم طلیطله از عبدالرحمن خواستند که اقامت خود را در نزد آنها طولانی گردانند.

عبدالرحمن تظاهر کرد و گفت ناچار است که در بازگشت تسریع کند. ولی اعیان شهر اصرار داشتند که وی در نزد آنها بماند. اهالی طلیطله بسیار مسرور بودند که حکمران جدید «عمروس» هموطن آنها و اسپانیائی است. «عمروس» سپس دستور داد غذائی

برای اعیان طلیطله و اطراف تهیه به بینند، ولی این غذاگوارا نبود!

روز دوم مدعوین دسته دسته آمدند، و از اسبها پیاده شده، اسبها را در خارج

قلعه نگاه داشتند، و خود با شتاب وارد قلعه گردیدند. در میان حیات قلعه خندقی حفر

شده بود ، وعده‌ای از جلادها در کنار آن ایستاده بودند . تا يك دسته وارد خندق می‌شد آنها را گردن می‌زدند و به داخل خندق می‌افکندند . تمام این کارها انجام گرفت در حالیکه اهل شهر از آنچه در داخل قلعه روی داده بود اطلاعی نداشتند!

در آن موقع طبیعی در طلیطله بود که فراست و هوش فوق العاده‌ای داشت . طیب مزبور ملاحظه کرد که از وقتی مدعوین به قلعه رفتند هیچکدام برنگشتند .

طیب از مردم پرسید : آیا شما از مدعوین کسی را دیده‌اید که از قلعه خارج شود؟ مردم جواب دادند که: شاید از این در داخل شده‌اند و از در دیگر بیرون رفته‌اند . طیب گفت: نه ! من گمان میکنم که آنها هرگز بیرون نخواهند آمد و همگی بقتل رسیده‌اند . (ابن عذاری) میگوید : تعداد مقتولین در آن روز به هفتصد نفر رسید . و «نویری» و «ابن قوطیه» گفته‌اند : کشتگان قلعه پنجهزار نفر بودند . ولی بعد از این پیشامد آتش انقلاب تا مدتی طولانی فرونشست (پایان سخنان دوزی هلندی).

این بود نتیجه‌ای که اهل طلیطله از انقلاب خود گرفتند . «عمروس» اسپانیایی که این نیرنگ‌ها را بکاربرد ، همان است که فرماندهان فرانسوی را فریب داد و اماکنی را که در آن بودند از آنها پس گرفت . از چنین مردی که نسبت به هموطنان خود چنان خیانتی مرتکب شود بعید نبود که فرانسوی‌ها را فریب دهد!

انقلاب‌های دیگر

وسقوط بعضی از متصرفات اسلامی در فرانسه

اکنون نگاهی به روایت «کندی» اسپانیایی می‌کنیم که میگوید : حکم نتوانست مدت زیادی در زمان فرمانروائی خویش آسوده زندگی کند . زیرا در سال ۱۰۱۸ میلادی مطابق ۱۸۵ هجری پادشاه «آستوریه» حرکت نمود و قصد تجاوز به حدود مسلمانان را داشت .

وقتی پادشاه آستوریه دید که نمیتواند بر مسلمانان غلبه یابد ، از شارلمانی کمک خواست . شارلمانی هم بسرعت به کمک او آمد به این امید که بتواند به شهرهای شمال

اسپانیا دست یابد و آنها را ضمیمه کشور خویش کند . از اینرو سپاهیان امدادی تحت فرماندهی پسرش «لوئی» پادشاه «اکیٹانیہ» بہ اسپانیا آمد و شہر «جیرونہ» را تصرف کرد . سپس پیش تر رفت و «برشلونہ» را محاصرہ نمود . بہلول بن مخلوق یکی از عمال حکمران قرطبہ ہم بوی پیوست . لوئی با سپاہ فرانسه عازم «طرطوشہ» شد .

در این موقع «حکم» فرمانروای اسپانیا شخصاً با «عمروس» و «محمد بن مفرج» فرماندہ سوارہا کہ نظر بہ تدبیر و اقدامات وی اعتماد زیادی بہ او داشت برای پیکار با دشمن حرکت نمود .

ہنگامیکہ «حکم» بہ «سرقسطہ» رسید ، در طلیطلہ شورش در گرفت . زیرا مردم بواسطہ ستمگری یوسف پسر عمروس کہ حکمران آنجا بود و با آنها بد رفتاری می نمود انقلاب کردند . «حکم» نیز پدر وی «عمروس» را خواست و بملاحظہ سابقہ و آشنائی کہ نسبت بہ طلیطلہ داشت بہ حکمرانی آنجا منصوب نمود و پسرش یوسف را بہ فرمانداری شہر «تطیلہ» فرستاد .

سپس «حکم» بہ شہر «ناوار» و «بنبلونہ» و «وشقہ» حملہ برد . در این وقت «الفونس» بفکر کشور خود افتاد و سپاہیان را آمادہ دفاع گرد . یوسف بن عمروس بسوی او رفت ولی «الفونس» او را بہ دام انداخت و اسیر کرد . سپس پدرش «عمروس» ناچار شد پول ہنگفتی بدهد و او را آزاد کند .

«حکم» از اینکہ بہلول بہ فرانسویان پیوسہ بود ، سخت عصبانی شد ، و پیشاپیش آنہا حرکت مینمود . وقتی شنید کہ بہلول در اطراف «ترکونہ» است فوراً بسوی او رفت و ہمچنان او را دنبال کرد تا در «طرطوشہ» بہ او رسید و او را گردن زد . سپس «حکم» بدون اینکہ بہ «برشلونہ» برود بہ قرطبہ بازگشت . چون از آن بیم داشت کہ محاصرہ آن بی اثر باشد .

راجع بہ محاصرہ «برشلونہ» توسط فرانسویہا ، مورخان اروپائی اتفاق دارند کہ از لحاظ سختی و تحمل یکی از نوادر کارہای جنگی بودہ کہ تاریخ بیاد داشتہ است . و گفتہ اند کہ مسلمانان «برشلونہ» در مدت این محاصرہ چنان پایداری نشان دادند

که عقابها مبهوت ماند . ولی همین مورخان در باره چگونگی آن جنگ اختلاف نظر دارند .

بعضی ها چنانکه در تاریخ «متز» و تاریخ «ریجسینون» و غیره هم آمده است، میگویند: در سال ۷۹۷ میلادی حکمران عرب «برشلونه» به نزد «شارلمانی» رفت و بعد از سال ۸۰۱ تصمیم گرفت از اطاعت وی سرباز زند ، ولی به دستور شارلمانی او را گرفتند و تبعید نمودند .

این دسته از مورخان گاهی امیر مزبور را **زاتون** می نامند و زمانی **زادو** و در جای دیگر هم «**زاد**» میگویند شاید اسم وی «سعدون» با «سعد» بوده است .

در تاریخ «لوئی بردبار» آمده است که این «سعدون» در «سربونه» اسیر شد و بعد از اسارتش پسر عموی او بنام (عامر) به حکومت (برشلونه) رسید و به دفاع از شهر در برابر حمله فرانسوی ها پرداخت . دفاعی که مدت دو سال طول کشید و هر چه در باره اهمیت آن بگویند کم گفته اند . زیرا مسلمانان (برشلونه) در اثنای محاصره شهر ، چنان تحمل و پایداری نشان دادند که هیچکس تاب تحمل آنرا ندارد .

عدم دیگری از مورخان مانند **مارمول (Marmol)** عقیده دارند که سعدون یاسعد تابع پادشاه قرطبه بود . و نی برضدوی قیام کرد و نماینده ای نزد شارلمانی فرستاد و از او خواست که او را از طرفداران خود بحساب آورد . سپس او در سال ۷۹۷ و ۷۹۸ رسماً اطاعت شارلمانی را بگردن گرفت . ولی شارلمانی دو سال بعد فهمید که حکمران (برشلونه) پیمان اطاعت را شکسته است .

شارلمانی هم لشکری را به فرماندهی پسرش (لوئی) روانه آنجا ساخت . لوئی برشلونه را محاصره کرد و آنرا گشود . سپس از آنجا برگشت بعد از او حکمران (سرقسطه) آنرا پس گرفت . لوئی دو باره در سال ۸۰۶ برگشت و بر آن شهر و منضمات آن دست یافت .

بنابراین ، روایات درباره کیفیت دست یافتن فرانسویان بر (برشلونه) مختلف است ، اما خلاصه آن یکی است و آن اینکه مسلمانان از آن موقع دیگر کشور (کتالونیه) .

را از دست دادند . ابتدا امرائی که تابع فرانسه بودند بر آن حکومت میکردند، ولی بعدها فرانسویان آنجا را از دست امرای مزبور و مسلمانان بدر آوردند .

(کندی) اسپانیائی ماجرای (عمروس) را در طلیطله نقل کرده است که چگونه اعیان شهر را فریب داد و آنها را دعوت به مهمانی کرد و همه را گردن زد ولی روایت (کندی) این فرق را باروایت (دوزی) دارد که دوزی پنداشته است آن کار باهمدستی (حکم) فرمانروای اسپانیا و پسرش عبدالرحمن که ۱۵ ساله بود انجام گرفته است .

دیگر اینکه کندی میگوید : آن نقشه را (عمروس) کشیده بود و عبدالرحمن با صغر سن رسوائی آن عمل را به او یاد آور شد و گفت که نام وی در آینده به زشتی خواهد ماند ، ولی (عمروس) بر عبدالرحمن که سنی نداشت چیره گشت . عبدالرحمن مکرر او را از این عمل بر حذر داشت و زشتی آنرا روشن ساخت ولی عمروس جز انجام نقشه ای که برای مردم طلیطله کشیده بود ، راضی نمیشد. او به عبدالرحمن گفت : طلیطله مدت زمانی است که به نافرمانی عادت کرده است ، بطوری که سرکشی خوی همیشگی آن شده است ، و از این رو ناچار است که با گردن زدن اعیان شهر ، آنرا آرام گرداند.

سپس کندی رفتن پادشاه کتالونیه و محاصره (طرطوشه) در سال ۸۰۷ را ذکر میکند و میگوید عبدالرحمن پسر حکم در سرقسطه بود و از آنجا برای نجات طرطوشه رهسپار گردید . آنگاه وارد آنجا و (بلنسیه) شد و فرانسوی ها را از آنجا بیرون راند .

سپس میگوید : عبدالرحمن باز گشت و در سال ۸۱۲ شهر (جیرونه) واقع در کشور (کتالونیه) را تصرف نمود ، و اضافه میکند که وی با سپاهیان خود به «ناربون» رسید و با غنائم فراوانی مراجعت کرد . سپس فرانسوی ها (طرطوشه) را بعد از محاصره سخت اشغال نمودند ، و پادشاه آنها (لوئی) از آنجا بسوی «وشقه» رفت. هنوز او از (طرطوشه) نرفته بود که شهر مزبور به قلمرو حکومت اسلام بازگشت.

«دمارلیس» درباره این جنگ حاشیه ای بر روایات کندی نوشته است. مفاد آن اینست که مورخان فرانسوی عقیده دارند پادشاه قرطبه هیئت را نزد شارلمانی فرستاد تا بلوی صلح کند.

و میگوید: آن‌ها به (اکساشاپل) رسیدند و پیمان صلح بدینگونه منعقد گردید که مسلمانان تمام شهرهای واقع در بین رود «ابرة» و «پیرنه» را به شارلمانی واگذار کنند، و این معاهده در سال ۸۱۰ بسته شد.

(دومارلیس) به علت اینکه مسلمانان چیزی درباره این جنگها در تواریخ خود ذکر نکرده‌اند انعقاد این پیمان را بعید میداند، مضافاً به اینکه (لوئی) پسر شارلمانی بعد از این تاریخ چندین بار به (کتالونیه) لشکر کشیده است. (دومارلیس) احتمال میدهد که پیمان صلح بین طرفین در حدود سال ۸۲۰ یا بعد از آن منعقد شده باشد.

اعرابی که در (اکساشاپل) دیده شده‌اند هم‌چو بسا حکامی بوده‌اند که برضد پادشاه قرطبه انقلاب کردند، و برای پیش برد نقشه خود از بیگانگان استمداد نموده‌اند مانند بهلول بن مخلوق که جزای خیانت خود را از دست شخص (حکم) فرمانروائی اسپانیا گرفت.



ناوگان اسلام

در اسپانیا و افریقا

و حملات آنها به ایتالیا و فرانسه و جزایر دریای مدیترانه

(رینو) مینویسد : در آن روزها نیروهای دریائی اسلام بواسطه علاقه‌ای که آنها به تأسیس ناوگانی در بنادر اسپانیا و افریقا داشتند ، پیوسته توسعه می یافت و روی به فزونی می نهاد . همین موضوع نیز تأثیر بزرگی در تصرف جنوب فرانسه توسط مسلمانان داشت .

هنگامیکه عبدالرحمن الداخل کشور اندلس (اسپانیا) را از قلمرو خلافت بنی عباس جدا ساخت و خلیفه عباسی هم لشکری از راه دریا برای بیرون راندن وی به اسپانیا فرستاد ، عبدالرحمن متوجه شد که باید در برابر نیروی دریائی بنی عباس ، نیروی دریائی تأسیس کند (۱) .

در سال ۷۹۳ میلادی عبدالرحمن در بنادر طرکونه و طرطوشه و قرطجنه و اشبیلیه

(۱) موضوع جالبی است! زیرا با اینکه تا آن موقع سالها بود که مسلمانان در جزایر دریای مدیترانه و جنوب فرانسه و سویس و ایتالیا با اروپائیان می جنگیدند ، صحبتی از نیروی دریائی در میان نبوده است . فرمانروای اسپانیا از نیروی دریائی اروپائیان صدمه‌ای ندید و هیچگاه هم ب فکر تأسیس ناوگان جنگی نیافتاد . ولی نخستین باری که وی ب فکر می افتد برای مقابله با نیروی دریائی خلیفه بغداد در مشرق زمین است .

در حقیقت دو نیروی بزرگ دریائی آنروز تعلق به اسلام داشت ، یکی در غرب و دیگری در شرق - و از همین جا نیز میتوان عقب ماندگی دوازده قرن بعد کشورهای اسلامی را بخوبی دریافت! (مترجم)

وهریه شروع به تأسیس کارخانه‌های کشتی سازی نمود (۱) پیش از آن هم جزائر «بالثار» یعنی «میورقه» و «مینورقه» و «یابسه» و «سردانیه» و «کورسیکا» در معرض حملات پی در پی جنگجویان مسلمین بود. بطوری که اهالی این جزائر خود را تحت الحمایه شارلمانی قرار دادند.

در مجموعه «الدون بوکیه» آمده است که اهالی جزائر زیاد شده در یکی از جنگها بر مسلمانان پیروزشدند و چند پرچم از آنها گرفتند و برای شارلمانی فرستادند. متعاقب آن حملات مسلمانان به این جزائر شدت یافت. آنها یورش می آوردند و پس از زدو خورد باز می گشتند و به هنگام باز گشت اسیرانی هم با خود می آوردند. جنگجویان را از دم شمشیر می گذرانیدند و جز پیران درمانده و بیماران و افراد ناتوان بر کسی ابقا نمی کردند.

در سال ۸۰۶ میلادی مسلمانان جزیره «کورسیکا» را تصرف نمودند. در آن موقع «پپین» پسر شارلمانی در ایتالیا سلطنت میکرد. پپین ناوگانی برای عقب زدن آنها گسیل داشت. وقتی مسلمانان از نزدیک شدن ناوگان مسیحیان اطلاع یافتند عقب نشستند. در این هنگام **آدمر Admer** کنت **جنوا Genova** (۲) به آنها طمع برد و با ناوگان خود به تعقیب آنان پرداخت. مسلمانان هم برگشتند و نیروهای اوراشکست دادند. خود اورا کشتند و شصت راهب را به اسارت گرفته و در اسپانیا فروختند. وقتی این

(۱) عرب کارخانه هائی که در آن کشتی می ساختند «دارالصناعه» و گاهی «الصنعه» میگفتند و نویسندگان عرب نیز این اصطلاح را برگزیده اند. می بینید مورخان ما مثلاً مینویسند صنعت در شهر صور بود، یا فلان حکمران در تونس «دارالصناعه» تأسیس کرد یا صنعت اندلس در «مریه» بود، و هکذا. اروپائیان جمله «دارصنعه» را گرفتند و بعلت اشکالی که در استعمال حرف عین دارند «دارسنا» تلفظ کردند. سپس «آرسنا» گفتند و حرف لام را که برای نسبت و ظرفیت بکار می برند بر آن افزودند و «آرسنال» شد. آنگاه تركها آمدند و «دارصناعه» را به «ترسانه» تغییر دادند؛ و کارخانه‌ای که در خلیج استنبول است «ترسانه عامره» نامیدند.

(۲) جنوا - از بنادر معروف ایتالیا است (مترجم)

خبر به «شارلمانی» رسید، آنها را خرید و از اسارت نجات داد (۱).
دو سال ۸۰۸ راهزنان دریائی از اسپانیا به «سردانیه» روی آوردند ولی اهالی
سردانیه آنها را عقب زدند سپس به «کورسیکا» رفتند. بورشارد Burchard فرمانده
معروف، آنها را شکست داد و ۱۳ کشتی را از دست دادند.
ولی در سال بعد مسلمانان از افریقا آمدند و به «سردانیه» حمله نمودند. دسته
دیگری از جنگجویان مسلمین نیز در روز عید فصح وارد شهر «کورسیکا» شدند، و جنگ
سختی راه انداختند.

در تاریخ کورسیکا تألیف «جاکوبی» آمده است که: مسلمانان در ناحیه شرقی
جزیره در بین خرابه های شهر آلیرا Aleria خیمه زدند و فرانسوی ها به زحمت
توانستند آنها را خارج کنند.

سپس در سال ۸۱۳ به «کورسیکا» بازگشتند و جمعی را اسیر گرفته و غنائمی بچنگ
آوردند. ولی هنگام بازگشت گنت امپوریاس Ampurias که در نزدیک شهر
«برینیان» با نیروی دریائی خود در کمین آنها بود، هشت کشتی که بیش از پانصد اسیر
در آن بود از آنها به غنیمت گرفت. مسلمانان هم به انتقام آن، سواحل نیکه Nice و

(۱) در بندر جنوا در تاریخ جمهوری جنوا تألیف «فریدرشی دوناوار» خواندم که
در سال ۹۳۴ یک عده از نیروی دریائی مسلمین از افریقا آمدند و «جنوا» را سخت در محاصره
گرفتند. ولی اهالی جنوا توانستند شهر را حفظ کنند. قوای مسلمین هم برگشت. اما بر اثر
وزش بادهای دریائی زیانی به آنها رسید. دو سال بعد از این واقعه نیروهای دریائی دیگری
از مسلمانان آمدند و «جنوا» را مورد هجوم قرار دادند. جنگ سختی در گرفت مسلمانان
غالب آمدند و شهر را اشغال نمودند.

سپس غنائم و اسیران زیادی گرفتند و رفتند. ناوگان جنوا در «کورسیکا» بود. وقتی
آنها سر رسیدند و دیدند که چه بر سر جنوا آمده است ناوگان مسلمانان را تعقیب نمودند و
آنها را شکست دادند. اسیران را آزاد کردند و غنائم را مسترد داشتند. از آن موقع مردم جنوا شهر
خود را با حصار از هجوم دشمن حفظ کردند.

« پروونس » و « سیوتیا و کشیا » (Civita-Vecchia) در نزدیک «رم» (۱) را به تصرف آوردند (۲).

شارلمانی امپراطور فرانسه دید که خطر نسبت به کشور او روبه فزونی گذاشته است و ناچار است که تدابیر بسیار جدی اتخاذ کند تا بتواند جلو حملات دریائی مسلمین را بگیرد. امارت اغالبه (۳) در افریقا از خلفای عباسی بغداد اطاعت میکرد و حکمران قیروان در تمام مدت خلافت هارون الرشید سواحل مملکت شارلمانی را به احترام معاهدہای که بین هارون و شارلمانی منعقد بود، حفظ میکرد. ولی بعد از فوت هارون

(۱) پایتخت کنونی ایتالیا -

(۲) در «رم» از بعضی از ادبای ایتالیا و مطلعین وقایع تاریخی شنیدم که در ۴۰ کیلو متری رم قریه‌ای است بنام سراسینشکو (Sarracineslo) که مردم آن اصلاً مسلمان بوده‌اند. پدران آنها سربازانی بوده‌اند که وارد آن سر زمین شدند و اهالی آنها را احاطه کرده عدہای بقتل رسیدند و بقیه تسلیم گردیدند و به کیش مسیحی درآمدند و قریه مزبور را بنا کردند.

می گفتند شکل آنها نیز می رساند که اصلاً عرب بوده‌اند و خورد و خوراک و موسیقی آنها دلیل بر عرب بودن آنان است. من تا کنون دنبال فرصت میگردم که بتوانم قریه مزبور را به بینم و درباره آنچه شنیدم تحقیقاتی بعمل آورم.

به من گفتند که در شهر گالیاری (Gagliari) سردانیه قریه‌هایی است که ساکنان آن از ریشه عربی است و اضافه کردند که در «لوشیره» نزدیک «بندر ناپل» آثار اسلامی و عربی وجود دارد. باید دانست که «فردریک دوم» امپراطور آلمان و پادشاه «صقلیه» که در اوائل قرن سیزدهم مسیحی می‌زیسته سپاهی از عرب داشته‌است که نیروی عمده او را تشکیل می‌داد. خود «فردریک» هم زبان عربی را بخوبی میدانست.

(۳) ابراهیم بن اغلب مؤسس سلسله «اغالبه» در افریقا از سال ۸۰۰ تا ۸۱۲ میلادی حکومت داشت. سفرای شارلمانی با هدایای گرانبها به نزد وی آمدند و از او خواستند که با فرمانروای مسلمان اسپانیا مخالفت ورزد (المنجد - قسم اعلام) مترجم

در سال ۸۰۹ میلادی (۱۹۳ هجری) که میان دوپسرش امین و مأمون جنگ در گرفت ، حکمران «اغالبه» خود را از زیر بار پیمان مزبور کنار کشید، و بنادر «تونس» و «سوسه» پناهگاه راهزنان دریائی گشت که از آنجا اقدام به دستبردهای دریائی می نمودند (۱). گویند حکمران «سیسیل» به فرستاده دولت «اغلبیها» از ظلم و فساد راهزنان دریائی در سواحل خود شکایت نمود و فرستاده جواب داد: آری از موقعی که امیر المؤمنین (هارون) مرده است ، کسانی که برده زر خرید بودند میخواهند آزاد باشند، و آنها که آزاد ولی فقیر بودند ، میخواهند آزاد و غنی گردند!

راهزنان دریائی بیشتر تعرض خود را متوجه کشتی‌های میگردند که با کالاهای خود در بین فرانسه و ایتالیا از یک طرف و مصر و شام و آسیای صغیر از طرف دیگر آمد و رفت می کردند . راهزنان دریائی **نورماندیها** نیز به راهزنان دریائی مسلمین پیوستند و همگی در سواحل جنوبی (اروپا) به کار و زندگی پرداختند.

به دستور شارلمانی برجها و دژهای در سواحل و مصب رودها ساختند، و ناوگانی جهت جلوگیری از حملات راهزنان دریائی تأسیس کردند . تمام این روایات در مجموعه

(۱) اصطلاح «راهزنان دریائی» یا بعبارت دیگر «دزدان دریائی» که توسط اروپائیان ابداع شده است، در زمان ما هم بصورت دیگر درآمده است. در مدت شش سالی که ملت مبارز الجزائریا مراکش و تونس بر ضد استعمار فرانسه می جنگیدند و از استقلال و مرزو بوم خود دفاع می کردند ، در نظر اروپائیان و عمال شرقی آنها «شورشیان» بودند!

امروز هم در افریقای جنوبی در کشورهای آنگولا ، رودزیا ، کنگو ، ویتنام ، و ممالک عربی خاور میانه ، انقلابیون و فدائیان میهن «خرابکاران» لقب گرفته اند . آری استعمارگران اروپائی مردم ستم دیده و زجر کشیده را که برای احقاق حقوق خود در برابر دشمنان دین و مرزو بوم خود مقاومت می ورزند «شورشی» و «خراب کار» میدانند . راهزنان دریائی مسلمین هم ظلم فدائیان عرب یا چریکهای کنونی فلسطین بوده اند ، که راهی جز اقدامات انتقامی بهر طریق که باشد، برای دفاع از حقوق حقه خود نمی دیدند . آیا اینان را باید «راهزن»

و «خرابکار» نامید ۱۴ (مترجم)

«الدون بوکیه» آمده است .

و چون این مسابقات دریائی بطول انجامید و هر دو طرف خسته شدند عده‌ای از آنها پادرمیان گذاردند که پیمان صلحی به بندند تا بدان وسیله سفائن بحری از صدمات راهزنان دریائی در امان باشند .

در سال ۸۱۰ میلادی بهمین منظور اولین پیمان همکاری بسته شد و بعد از دو سال تجدید گردید . در آن ایام مردی از اسپانیا آمد که به احتمال قوی یحیی بن حکم امیر الماء (دریادار) اسپانیا بود و میخواست به «اکسلاشاپل» برود و قرار داد صلحی برای مدت سه سال با شارلمانی منعقد سازد (۱) ولی مسلمانان این نوبت قرارداد را نقض کردند . زیرا مسلمانان در سال ۷۱۳ وارد جزیره «کورسیکا» شدند و عبد الرحمن پسر حکمران قرطبه با سپاهیان خود تا حدود فرانسه پیش آمد . و در این جنگها آوانتین مقدس (Saint-Avantin) از اهالی «بانیردولوشون» واقع در ایالت «گارون علیا» به قتل رسید .

شارلمانی در سال ۸۱۴ در گذشت و پسرش «لوئی بردبار» بجای او نشست ، و روش پدر را در سیاست دنبال کرد . در زمان او جنگهای دریائی مسلمانان سخت بالا گرفته بود . در آن موقع حادثه‌ای در قرطبه روی داد که اهمیت این امر را بخوبی روشن ساخت . موضوع این بود که مردم اطراف «قرطبه» بر ضد حکمران خود «حکم» شوریدند . حکم نیز با سربازان و نگهبانان خود با آنها جنگید و کشتار بزرگی از آنها نمود ، و بقیه را که زنده ماندند تبعید کرد . این عده در حدود پانزده هزار نفر بودند .

«حکم» آنها را پشت سر هم سوار کشتی کرد و به اسکندریه فرستاد ، حکمران اسکندریه نیز از بیم شورش آنها مبالغی پول به ایشان داد و با کشتی روانه جزیره اقریطش کرد که امروز «کرت» میگویند ،

(۱) رینو این مطلب را از «مجموعه مورخان فرانسه» و تاریخ کنده نقل کرده است ، ولی من تا کنون این موضوع را در تواریخ اسلامی ندیده‌ام .

ماجرای مسلمانان در جزیره کرت

در «نفع الطیب» در شرح حال «حکم» چنین آمده است: او با مردم اطراف «قرطبه» داستان مشهوری دارد. زیرا وی در اوائل حکومتش غرق در عیش و نوش بود. علما و افراد پرهیزکار قرطبه امثال یحیی بن یحیی لیثی شاگرد مالک بن انس و یکی از راویان کتاب او «موطأ» و طالوت فقیه و غیرهما اجماع نمودند و بر ضداو انقلاب کردند و بعضی از نزدیکانش را که در سمت غربی قرطبه بودند و محل آنها متصل به قصر وی بود، فروختند. حکم با آنها جنگید و غلبه یافت و انقلابیون متفرق شدند. حکم خانه‌ها و مساجد آنها را خراب کرد و آنها هم روی به شهر «فاس» در مراکش و «اسکندریه» در مصر آوردند. گروهی از اندلسی‌ها به شهر اخیر آمده سکونت ورزیدند. سپس در همانجا نیز انقلاب کردند. عبدالله بن طلحه حکمران مصر از جانب مأمون خلیفه عباسی برای سرکوبی آنها به اسکندریه رفت و همرا سرکوب نمود، آنگاه آنها را عبور داد و به جزیره اقریطش «کرت» فرستاد. آنها همچنان در جزیره مزبور بودند تا اینکه فرنگیان بعد از مدت‌ها جزیره را از دست آنان گرفتند.

گندی مورخ اسپانیائی در این خصوص مینویسد: حکم برخلاف نظریه پسرش و بزرگان سپاهش شخصاً برای سرکوبی شورشیان رفت و چنان کشتاری از آنها نمود که خیابان‌ها پر از اجساد مقتولین گشت ولی آنها که در خانه‌ها ماندند صدمه‌ای ندیدند. حکم سبب نفرات انقلابیون را دستگیر نمود و کنار رودخانه به دازد. سپس امر کرد محل انقلابیون را در اطراف شهر غارت کنند و از آن پس همرا درهم بکوبند، ولی دستور داد که متعرض زنها نشوند. سه روز شمشیر در میان انقلابیون کار می‌کرد و بعد از آن بقیه را مورد عفو قرارداد ولی شرط کرد که با متعلقان خود از قرطبه خارج شوند عده‌ای از این بیچارگان به «طلیطله» رفتند، و قریب هشت هزار نفر به شمال افریقا کوچ کردند. زیرا حکمران آنجا ادریس بن ادریس در «فاس» آنها را پذیرفت و در آنجا محله‌ای بوجود آوردند که مبدأ سکونت اندلسی‌های فاس گردید. پانزده هزار

نفرہم روی بہ اسکندریہ نہادند . این عہدہ وارد شہر شدند و تمام آن را تصرف نمودند . حکمران خلیفہ مأمون ہم ب فکر چارہ جوئی افتاد سپس مقداری پول بہ آنہاداد کہ بروند و دریکی از جزائر یونان را آباد نمودہ و در آن سکونت ورزند . مہاجران وارد جزیرہ افریطش (کرت) را انتخاب کردند ، جزیرہ مزبور قسمت کمی آباد بود . مہاجران وارد جزیرہ شدند سر کردہ ایشان از روزی کہ قرطبہ را ترک گفتند ابو حفص عمر بن شعیب بود . آنہا نیز اورا حکمران خود نمودند و از آن پس بسیاری از مصری ہا و شامی ہا و عراقی ہا بہ آنہا پیوستند و شروع بہ جنگہای دریائی نمودند و با غنائم جنگی برگشتند . سپس شہر «قندیہ» را ساختند .

مسیوشینیہ **Chenier** روایت کردہ است کہ بنای شہر «قندیہ» از یکی از فرماندہان امیر عبداللہ بن عبدالرحمن بنام کانداکس (**Candax**) بود . زیرا وی بعد از درگذشت آقا شعیب عبداللہ ، از بیم انتقام «حکم» از اسپانیا خارج شد .

کندی روایت این واقعہ را مثل نقل حمیدی و محمد بن ہشام و غیر اینان نقل کردہ است . ولی «دوزی» مورخ ہندی میگوید : آنہائی کہ بہ اسکندریہ آمدند ۱۵ ہزار مرد بودند غیر از زنان و کودکان . اوضاع مصر در آن موقع در ہم ریختہ بود . بہمین جہت حکمران آنجا نتوانست از ورود آنان جلوگیری بعمل آورد .

مہاجران نخست با قبیلہای از اعراب آنجا اتفاق کردند کہ در آنجا اقامت کنند ولی با عرب ہا جنگیدند و آنہا را شکست دادہ خود بر اسکندریہ دست یافتند . مأمون خلیفہ عباسی ہم لشکری بدفع آنہا فرستاد . مہاجران بالشکر خلیفہ جنگیدند و آنہا را عقب زدند و تا سال ۸۲۶ میلادی در آنجا سکونت ورزیدند . ولی سرانجام حکمران مصر بر آنہا غلبہ یافت ، و آنہا نیز از اسکندریہ خارج شدند و بہ جزیرہ افریطش کہ قسمتی از آن تابع قسطنطنیہ بود رفتند و بر آن استیلا یافتند . سر کردہ آنہا ابو حفص بلوطی دولتی در آن جزیرہ تشکیل داد کہ تا سال ۹۶۱ کہرومیان برگشتند و آنرا فتح کردند ، دوام داشت .

در «انسیکلوپدیا اسلامی» کہ بزبان فرانسیسی نوشتہ شدہ آمدہ است کہ : مسلمانان

جزیره (کرت) را در سال ۶۷۳ میلادی اشغال کردند. در باره دوره اول اشغال جزیره توسط آنها اطلاع کمی در دست است، ولی در سال ۸۲۵ ابو حفص بن شعیب بلوطی بعد از واقعه انقلاب مردم اطراف قرطبه و تبعید آنها توسط حکمران اموی و آمدن به اسکندریه، آنها را اشغال کرد. این عده جزیره کرت را به استثناء قسمت «سفاکیا» تصرف نمودند.

پادشاهان بیزانس بارها برای بیرون راندن مسلمانان به آن جزیره لشکر کشیدند ولی کاری از پیش نبردند، و این امارت نشین مسلمانان تا ۱۳۵ سال باقی بود. مسلمانان مزبور در جلو «شاراکس» پایتختی برای خود بنا نمودند و آنها «قندیبا» نامیدند و بعدها اسمی برای تمام جزیره شد.

در سال ۹۶۱ فرماندهی بیزانسی موسوم به «نیگوفور فوکاس» به آنجا لشکر کشید و «قندیبا» را محاصره کرد و بعد از چند ماه آنها را به تصرف آورد. آخرین امرای مسلمان آنجا بنام عبدالعزیز اسیر شد و در قسطنطنیه درگذشت.

پسروی بنام «انماس» به خدمت دولت روم درآمد. با رفتن مسلمانان از جزیره کرت اسلام هم از آنجا رفت، هر کس هم خواست بماند به کیش مسیحی درآمد. استیلای ترکان عثمانی بر جزیره کرت از سال ۱۶۴۵ میلادی آغاز و بسال ۱۶۶۷ خاتمه یافت بعضی از شهرهای آنجا در دست «بنادقه» باقی ماند ولی در سنه ۱۷۱۵ به دست عثمانیها افتاد.

یاقوت حموی در «معجم البلدان» مینویسد «اقریطش» معرب نام جزیره ای است در دریای مغرب مقابل افریقا، جزیره بزرگی است مشتمل بر شهرها و قریه ها و گروهی از علمای اسلامی منسوب به آنجا هستند. **بلاذری** مینویسد: جنادة بن ابی امیه ازدی در سال ۵۴ هجری در جزیره «ارواد» به روزگار حکومت معاویه جنگید. سپس بجنک مردم «اقریطش» رفت و در زمان ولید خلیفه اموی قسمتی از آنها گشود.

آنگاه حمید بن معیوف همدانی در خلافت هارون الرشید به آن جزیره لشکر

کشید و قسمت دیگری از آنرا تصرف نمود. از آن پس در خلافت مأمون عباسی ابو حفص عمر بن عیسی اندلسی معروف به «اقریطشی» روی به آنجا نهاد و یک قلعه آنرا گشود و در آن سکونت ورزید. بعد از آن پیوسته قسمت‌هایی از آنرا فتح کرد تا آنکه یکنفر رومی در آن باقی نماند و ابو حفص تمام قلعه‌های آنرا ویران کرد. این واقعه در سال ۲۱۰ و خلافت مأمون بود (فتوح البلدان بلاذری - فتح الجزائر البحریه).

مورخ دیگری غیر از بلاذری نوشته است: جزیره «کرت» در آغاز خلافت مأمون فتح شد، و گفته‌اند که بعد از ۲۵۰ هجری به دست عمر بن شعیب معروف به «ابن الغلیظ» که از اهالی قریه «بو طروح» از توابع «فحص البلوط» اسپانیا بود گشوده شد و جانشینان او سالهای زیادی در آن زیستند. ابن یونس گفته است: نخستین کسی که آنرا گشود شعیب بن عمر بن عیسی بود. او از یونس بن عبدالاعلی و غیره در مصر استماع حدیث کرد، سپس آنرا گشود. جزیره کرت خطرناکترین قلمرو اسلامی برای روم بود، تا آنکه در خلافت المطیع عباسی «نقفور بن فقام دمستق» در آن سکونت گزید. «ارمانوس بن قسطنطین» در آخر جمادی الاولی سال ۳۴۹ با هفتاد و دو هزار نفر که پنجهزار نفر سواره بودند روی به آنجا نهاد و بعد از مدت‌ها که آنرا محاصره نمود، بواسطه جنگ و گرسنگی طولانی که مردم را بستوه آورده بود در محرم ۳۵۰ هجری بر آن دست یافت. سپس دست به قتل و غارت و اسیر گرفتن زد. حکمران آنجا بنام عبدالعزیز بن شعیب از اولاد ابو حفص عمر بن عیسی اندلسی را با اموال و عمو زادگانش گرفت و با خود به قسطنطنیه برد. گویند اموال و اسرای مذکور را با سیصد کشتی حمل کرد.

دیوار سنگی شهر را منهدم کرد و سنگهای آنرا در کنار دریا که کشتی‌هاشان پهلو می‌گرفت ریختند تا مبادا بعد از آنها دشمنی بتواند داخل جزیره شود. جزیره کرت تا کنون در دست فرنگیان است. بعضی از راویان بدانجا نسبت میرسانند، از جمله محمد بن عیسی ابوبکر اقریطشی است که در دمشق از محمد بن قاسم مالکی حدیث کرد و عبدالله بن محمد نسائی از وی روایت مینماید.

ابن عمیرہ در «بغیة الملتس فی تاریخ رجال الاندلس» مینویسد : عمر بن شعیب ابو حفص معروف به غلیض بلوکی از توابع «فحص البلوط» و مجاور قرطبه است . **ابن حزم** از وی نام برده و میگوید : بقیة السیف گروهی است که بر ضد «حکم» فرمانروای قرطبه قیام کردند . بجنگ جزیره اقریطش رفت و آنرا بعد از سال ۲۳۰ گشود . بعد از او پسرانش آنرا در دست داشتند تا اینکه در زمان آخرین آنها عبدالعزیز بسال ۳۵۰ جزیره به تصرف رومیان درآمد . بیشتر کسانی که با ابو حفص ، جزیره مزبور را فتح کردند از مردم اندلس (اسپانیا) بودند . سعید بن یونس از وی نام برده و گفته است : شعیب ابن عمر بن عیسی حکمران جزیره اقریطش بعد از سال ۲۲۰ هجری آنرا تصرف نمود . شعیب در عراق و مصر از جدش یونس بن عبدالاعلی و غیره حدیث نوشت « این سخن سعید بن یونس بود . نام او را مختلف نقل کرده اند . یکی عمر بن شعیب و دیگری شعیب بن عمر نوشته و گفته که هر دو جزیره را فتح کردند . اگر این مطلب نبود می گفتیم یکی پدر و دیگر پسر بوده اند . احتمال هم دارد که هر دو هنگام فتح جزیره حضور داشته اند .

در «صبح الاعشی» مینویسد : عبدالله بن ابی سرح حکمران مصر جزیره کرت را فتح کرد و همچنان در دست آنها باقی بود تا اینکه مسیحیان در سال ۳۴۵ آنرا تصرف کردند . **ابن حوقل** مینویسد : جزیره کرت و قبرس تعلق به مسلمانان و فرزندان مجاهدین دارد . مردم آنجا مبتلا به ذائل اخلاقی و فسق و فساد و نزاع و خون ریزی شدند ، مانند مردم حدود جزائر دیگر و شامات ، و این خود موجب بدبختی آنها و عبرت دیگران شد . خداوند کار افراد فاسد را اصلاح نمیکند و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند .

در جای دیگر ابن حوقل مینویسد : مسلمانان در دریای روم (مدیترانه) جزائر بزرگ و ناحیه مشهوری مانند : قبرس و اقریطش (کرت) دارند . این دو جزیره پر برکت دارای مواد غذایی و محل دادوستد و آمد و رفت تجار است . مسلمانان از آنجا به مناطق مسیحی نشین حمله می بردند و آنها را مغلوب میکردند . نصارا هم بعد از سعی و زحمت زیادی آنجا را به تصرف آوردند .

جزیره «قبرس» بواسطه توافقی که میان نصارا و مسلمین بود ، مانند جزیره کرت نبود .

زیرا جزیره قبرس دو قسمت بود : نصف آن تعلق به مسلمانان داشت و نصف دیگر در دست مسیحیان بود . مسلمانان هم در آنجا حاکم داشتند . جزیره افریطش (کرت) از موقعی که فتح شد مستقل بود و مسیحیان جز به هنگام جنگ یا زمان صلح آمد و رفتی در آنجا نداشتند .

«رینو» مینویسد : در سال ۸۱۶ نمایندگان از طرف امیر عبدالرحمن که در زمان پدرش نیز به کارهای مملکتی رسیدگی میکرد ، عازم شهر کوپیان **Compiagne** شدند که پادشاه فرانسه در آن اقامت داشت سپس به شهر «اکسلاشاپل» که مجلس شوری در آنجا تشکیل می یافت رفتند مأموریت نمایندگان فرمانروای اسپانیا عقد قرارداد متار که جنگ بود . این قرار داد منعقد گردید ولی بطول نیا انجامید .

در سال ۸۲۰ یلداسته از ناوگان اسلامی از «ترکونه» حرکت نمودند و در جزیره «سردانیه» جنگیدند . متعاقب آن ناوگانی از نیروی دریائی اروپائیان برای دفاع از «سردانیه» رسید و جنگ میان دو نیرو در گرفت . ناوگان اسلامی پیروز شدند هشت کشتی جنگی اروپائیان را غرق کردند و کشتی های زیادی را هم سوزاندند .

در همان سال «حکم» فرمانروای اسپانیا در گذشت و پسرش عبدالرحمن بجای او نشست . حکم به قساوت و ستم گری موصوف بود . وقتی او مرد عمویش عبدالله آمد و طبق معمول میخواست به حکومت برسد . او همان است که به شارلمانی روی آورد تا او را برضد پسر برادرش مساعدت کند . چون این نوبت به اسپانیا آمد و مملکت را دچار هرج و مرج ساخت فرانسوی ها فرصت را غنیمت شمرده و حمله خود را به «کتالونیه» و «ارگون» از سر گرفتند ، و در آنجا دست به قتل و غارت و خرابی و آتش سوزی زدند . در سال ۸۲۰ بیره (Bera) حکمران «برشلونه» از جانب فرانسویان متهم به

همکاری پنهانی با مسلمانان شد واسطه این کار هم شخصی از «وزیگوت ها» بود . «بیره» نیز وزیگوت بود . یکی از عادات وزیگوت ها این بود که اگر دو نفر باهم دعوا داشتند و هیچکدام نمی توانستند ادعای خود را با شاهد ثابت کند ، دست به سلاح میبردند و هر کدام که مغلوب می شد مجرم بود ! در آن روز «بیره» مغلوب گردید و بدینگونه

ثابت شد که وی به فرانسه خیانت کرده است !

در همان اوقات نیز مسیحیان «ناوار» بر ضد فرانسوی ها که ظلم و جنایت را از حد گذرانده بودند دست به انقلاب زدند. مسیحیان «ناوار» هم با مسلمانان اتفاق کردند و شهر «بنبلونه» را به آنها تسلیم نمودند . پادشاه فرانسه نیز **کنت اسنار Asnas** و کنت ابل **Eble** را مأمور فرو نشاندن آتش انقلاب کرد ولی کوه نشینان مسیحی بر آنها شوریدند و هر دورا اسیر کردند .

سپس «کنت اسنار» را مورد عفو قرار دادند . زیرا اصلا «غشقونی» یعنی از نزدیکان اسپانیائی ها بود و همین نسبت خویشی نیز به داد او رسید . «کنت ابل» را هم چون يك فرانسوی تمام عیار بود به نزد فرمانروای «قرطبه» روانه اش کردند ! این واقعه را «الدون بوکیه» روایت کرده است .

و نیز در سال ۸۲۶ شهر «مارده» بر ضد عبدالرحمن انقلاب کرد . لوئی پسر شارلمانی هم مکتوب زیر را برای آنها نوشت:

«بنام خدا و عیسای مسیح . از لوئی امپراطور متنعم به نعمتهای الهی به اسقفها و مردم «مارده» . اخبار ناراحتی ها و عذابی که از عطف پادشاه عبدالرحمن می بینید، بما رسیده است و میدانیم که وی مانند پدرش (حکم) که بزور اموال شمارا می گرفت و دوستان خود را دشمن می پنداشت و افراد مطیع را مجرم میدانست او هم شمارا در فشار و ناراحتی قرار می دهد .

امروز هم میخواهند آزادی را از شما سلب کنند و بارهای سنگین بردوش شما تحمیل نمایند و در معرض اهانت قرار دهند. ما اطلاع یافتیم که شما از تحمل اهانت اباورزیده اید و تن به ظلم پادشاه خود نداده و متوجه طمع و خیانت آنها شده اید . این خبر از طرق مختلفی بما رسیده است . ما هم لازم دانستیم که شما را در این وضعی که هستید دلداری بدهیم و تشویق کنیم که در این خصوص ثبات قدم نشان دهید!

چون پادشاه شما هم دشمن ما و هم دشمن شماست ما آمده ایم که باشما در جنگ باوی شرکت کنیم بخواست خداوند ما قصد داریم در همین تابستان لشکری بفرستیم که

از «پیرنه» بگذرند و آماده اشاره شما باشند: و چنانچه عبدالرحمن بخواهد بشما حمله کند لشکر ما در کمین او باشد. ماهم اکنون به شما میگوئیم که اگر خود را از اطاعت عبدالرحمن خلع کنید و از رعایای ما باشید، ما حاضر هستیم آزادی گذشته را بشما بدهیم بدون دخالت خود و بدون مطالبه کمترین چیزی که بخواهید به ما بدهید، در آن موقع شما هر قانونی را که میخواهید طبق آن رفتار نمائید، خود انتخاب کنید. ماهم با شما مانند دوستانی که میخواهند با ما در دفاع از سلطنت ما شرکت نمایند رفتار خواهیم کرد. از خداوند مسئلت داریم که لباس سلامتی به شما بپوشاند» (۱)

در آن اوقات امپراطور «لوئی» یک جلسه عمومی در شهر «اکسلاشاپل» تشکیل داد که فرزندش «پپین» و سایر امرای شهرهای مجاور اسپانیا در آن حضور داشتند در آن جلسه «لوئی» عزم خود را برای جنگ با مسلمانان اسپانیا و گرفتن انتقام از آن ها اعلام داشت.

در آن موقع یکنفر فرمانده و زیگوت بنام **Aizon** هم در «اکسلاشاپل»

(۱) از این نامه و عکس العمل اسقفها و مقامات روحانی نصارا در خلال جنگها و بر خوردهائی که با مسلمانان داشتند، میتوان علل تخریب دیرها و کلیساهای مسیحیان را توسط مسلمانان بخوبی درک کرد. اسلام به سربازان خود دستور داده است به هنگام جنگ متعرض معابد و دیرها و پیران و راهبها که بعبادت مشغولند نشوند ولی مسلم است که در آن موقع مقامات روحانی نصارا همه کاره بودند. پاپ در ایتالیا بر همه اروپا حکومت معنوی داشت. دیرها و کلیساهامرکز مقاومت و اسقفها و کشیشها محرك جنگ و خون ریزی بودند. مسلمانان هم چاره جز این نداشتند که مراکز مقاومت را درهم بکوبند و همه جا مراقب پدران روحانی جنگ طلب که بسیاری هم در صفوف سربازان می جنگیدند باشند. ولی در این کتاب که بیشتر روایات آن از همان راهبها و کشیشها و مورخان اروپائی نقل شده درست از این راز پرده برداشته نشده است. همینقدر مینویسند مسلمانان دیرها را خراب کردند، ذخائر آن را بردند راهبها را اسیر کردند یا کشتند و هکذا بدون اینکه بگویند چرا؟ و علت چه بوده است؟ (مترجم)

بود که بنظر خود پناه به لوئی آورده بود . ولی او بی خبر و پنهانی از آنجا خارج شد و رفت مردم رادر «کتالونیه» و «ارگون» دعوت به انقلاب کرد و بر شهر اسونه (Assuna) است و تمام شهرهائی را که تحت اشغال فرانسه بود به تصرف آورد . سپس قاصدی فرستاد و از حکمران «قرطبه» استمداد کرد چون دید که در رسیدن قوای امدادی تأخیر شد ، بمنظور تعجیل در ارسال کمک ، شخصاً عازم قرطبه گردید . عبدالرحمن هم لشکری به فرماندهی عبیدالله یکی از بنی اعمام خود آماده ساخت . این لشکر در حالیکه «عیسون» نیز با آنها بود حرکت کرده و باشتاب راه می پیمود ولی سپاهیان فرانسه به کندی جلومی آمد . لشکر قرطبه با «عیسون» وارد «برشلونه» و «جیرونه» شدند و آنرا اشغال کردند . سپس بسوی «سردانه» پیش رفتند و چنانکه در مجموعه «الدون بوکیه» آمده است ، همه جا دست به کشتار و خرابی زدند .

اهالی «مارده» به عبدالرحمن اعلان جنگ داده بودند و در انتظار رسیدن قوای امدادی فرانسه بسر می بردند . ولی عبدالرحمن محاصره را بر آنها تنگ گرفت و تلخ ترین جامهای خود را تا سه سال پیوسته به آنها چشانید ، تا اینکه با سر شکستگی اطاعت اورا گردن نهادند و با رسوائی برگشتند در صورتی که قبلاً مفتخر بودند .

در آن زمان خطر دزدان دریائی «نورماندیها» در سواحل فرانسه و آلمان و انگلستان و اسپانیا افزایش یافت ، همزمان با آن نیز راهزنان دریائی افریقا و اسپانیا شب و روز سواحل فرانسه و ایتالیا را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بودند . این مخاطرات بونیفاس حکمران «کورسیکا» را بستوه آورد و ناچار ساخت که مرکب هائی به افریقا بفرستد ، مراکب مزبور نیز سواحل «قرطبه» را در عوض آن دستبردها اشغال کردند .

مورخان نقل کرده اند که در آن زمان ، مسلمانان کشتی جنگی بسیار بزرگی داشتند که وقتی کسی از دور آنرا می دید ، تصور می کرد حصار بسیار بلندی است که در دریا حرکت میکند . این کشتی جنگی يك بار در جزیره **اوی Oye** واقع در «بریتانیه» نزدیک مصب رود «لوار» جنگید ، ولی جز این از نتایج آن اطلاعی نداریم .

نباید فراموش کرد که این وقایع همه در زمان «لوئی بردبار» که مردی کوتاه فکر و بی تدبیر و فاقد اراده بود، بطور متوالی روی می داد. لوئی مملکت خود را میان سه فرزندش تقسیم کرد و قسمت هر کدام را به آنها واگذار نمود. ولی بعد بنظرش رسید که این تقسیم را بهم بز ندوسهمی هم برای پسر چهارم جدا کند. پس آنش که از این موضوع اطلاع یافتند براو شوریدند و از سلطنت خلع نمودند، او مجدداً تخت پادشاهی را قبضه کرد ولی دیگر هیبت شاهی نداشت. دوره سلطنت او پر از آفات و مصائب بود. بطوری که وی در سال ۸۲۸ فرمانی صادر کرد که در آن گفته بود: قحطی و وبائسایر بلاهای آسمانی که بر ملت و دوست ما هجوم آورده است، نشانه خشم خداوند و ناشی از اعمال نادرست ماست پس «لوئی» دستور داد که مردم یک سال روزه بگیرند و اسقف ها در چهار شهر بزرگ اجتماع کنند که از جمله شهر «تلوزه» بود، تا با آنها راجع به وضع موجود مذاکره کند و تدابیر لازم اتخاذ نماید!

روابط بازرگانی در بین مملکت شارلمانی و مصر و شام در تمام اوقات برقرار بود. در سال ۸۳۱ ارتباط دربار خلافت عباسی و سلطنت غرب تجدید شد. بدینگونه که هیئتی مرکب از دو نفر مسلمان و یک نفر مسیحی از طرف «مأمون» به فرانسه رفت و با هدایائی که از جمله پارچه ها مرغوب و ادویه خوشبو بود، به ملاقات امپراتور (۱) رفتند. جنگ هم پیوسته میان سپاهیان فرمانروای مسلمان اسپانیا و لشکریان فرانسه در جبال پیرنه برقرار بود. عبید پسر عموی عبدالرحمن فرمانروای اسپانیا در سال ۸۳۸ میلادی شهرهائی را که سپاهیان فرانسه اشغال کرده بودند، به تصرف آورد، لشکر فرانسه هم آن قسمت از شهرهای «قشتاله» را که از پادشاهان «قرطبه» اطاعت میکرد اشغال نمودند.

در این هنگام یک دسته از ناوگان جنگی مسلمانان از «ترکونه» با ناوگان دیگری که از دو جزیره «میورقه» و «یابسه» آمده بودند عازم فرانسه شدند. نیروهای مزبور

(۱) این تعبیر مسیو «رینو» فرانسوی است که پادشاه خود را بدین لقب نامیده است، و ما هم بخاطر حفظ امانت عیناً ترجمه می کنیم.

بندر «مارسی» را مورد هجوم قرار داده و در اطراف آن پیاده شدند . سپس آنرا اشغال نمودند و تمام مردان حتی راهبها را حرکت دادند . گمان می‌رود در این جنگ بود که حادثه منسوب به «اوزیپیا» Cusebia رئیس دیر زنان راهبه «مارسی» با چهل راهبه‌ای که در آن دیر بودند اتفاق افتاد ، زیرا راهبه‌ها از ترس اینکه مبادا سربازان اسلام آنها را مورد تجاوز قرار دهند ، بینی‌های خود را بریدند تا شکل خود را زشت کنند و از خطر نجات یابند! (۱)

لوئی در سال ۸۴۰ میلادی در گذشت و به دنبال آن اختلاف و کشمکش میان بازماندگانش در گرفت . مسلمانان هم از این فرصت استفاده کردند و از مصبرود «رن» وارد فرانسه شدند و شهر «آرل» و نواحی آن را مورد هجوم قرار دادند . همزمان با آن، موسی حکمران «طلیطله» به شهرهای «ناوار» حمله برد و همچنان پیشرفت تا به سرزمین «سردانه» رسید و همه را تاراج کرد (۲).

(۱) این موضوع هم نظیر افسانه «دادون» است که در پاورقی صفحه ۷۹ گذشت . گذشته از اینکه ثبوت آن محل تردید است اثبات آن هم نیازمند دلیل می‌باشد . گفتار يك تاريخ نويس فرانسوی به نقل از افسانه پردازان هم وطن خود نمیتواند سند باشد . بر فرض که این موضوع صحت داشته باشد؛ خانم‌های راهبه و خواهران تارك دنيا چرا شتاب کردند و پیش از رسیدن سربازان اسلام بینی‌های خود را بریدند ؟ شاید آنها به زنان عابده! کار نداشتند و بر فرض که کار داشتند آنها را بزنی میگرفتند و اولاد آنها را فرزندان مشروع خود می‌دانستند . آيا شوهر کردن آنها از مجرد زیستن و آمیزش‌های نامشروع و روابط باکشیش‌های بی‌زن بهتر نبود؟ و آیا اگر سربازان غیرمسلمان بجای آنها به شهر مارسی می‌آمدند . باز هم خواهران

تارك دنيا بارئسه خود بینی‌ها را می‌بریدند تا زشت شوند و مورد تجاوز قرار نگیرند ؟

(۲) رینوبه نقل از «مقری تلمسانی» اشاره به این روایت میکند عبارت «نفع الطیب» اینست: در سال ۲۲۷ عبدالرحمن سپاهیان خود را به خاک فرانسه (فرنج) فرستاد و آنها تا سرزمین «بریتانی» رسیدند در پیشاپیش سپاهیان موسی بن موسی حکمران «طلیطله» بود . در آنجا با دشمن مصاف دادند . موسی استقامت نشان داد و دشمن را شکست داد . موسی در این جنگها سوابق درخشانی دارد .

در آن اوقات اوضاع فرانسه بواسطه جنگهای داخلی فوق العاده نامطلوب بود .
اجتماعات مردم از هم پاشیده شد و نشاط و رونق فرانسه از دست رفت . جنوب کشور
نیز بین سه پادشاه تقسیم گردید . یعنی امپراتور «لوتر» Lothair و «شارل اصلع» و
«پین» پسر پین که پادشاه «اکیتانیه» بود.

سپس یکی از امراء بنام فولکراد Folcrade برضد امپراتور انقلاب کرد و
خود را «کنت آزل و پرونس» نامید، کار اختلاف و فساد اخلاق بجائی رسید که بسیاری
از دودمان (شارل مارتل) و (پین کوتاه) و (شارلمانی) از دشمنان خود (مسلمانان) استمداد
کردند که آنها را برضد دیگری کمک و تقویت کنند.

وضع ایتالیا هم از فرانسه بهتر نبود . زیرا در آن موقع مسلمانان بر جزیره
صقلیه (سیسیل) استیلا یافته بودند . دو نفر از امرای مسیحی در شهرهای «بینی فنتی»
نزدیک «ناپل» بر سر حکومت کشمکش داشتند و هر یک از مسلمانان سیسیل بر ضد
دیگری استمداد کردند مسلمانان هم وارد فرانسه شدند و قسمت بزرگی از آن را به
تصرف آوردند.

در سال ۸۴۶ جنگجویان مسلمین (در ایتالیا) وارد «رم» شدند و از رود «تبر»
عبور نموده و کلیساهای «پطرس» و «پولس» مقدس را تاراج نمودند . همچنین به «جنوا»
حمله بردند و سدهای رودخانه آنرا از کار انداختند . اهالی شهر هم باراهبها و کشیشها
سلاح پوشیدند و با آنها جنگیدند (۱).

(۱) این مطلب در «مجموعه لهستانها» و «تاریخ شهزنیس» مسیولوئی دورنت و در نسخه
خطی مؤلفی بنام «اگیو فرید» متعلق به کتابخانه «تورینو» آمده است.

چگونگی فتوحات مسلمانان

واقامت آنها در جزائر دریای مدیترانه

سیسیل ، رودس ، ارواد

در «فتوح البلدان» بلاندری تحت عنوان «فتح چند جزیره در دریا» چنین آمده است : «معاویه بن خدیج کندی در زمان حکومت معاویه بن ابی سفیان به صقلیه لشکر کشید . او نخستین کسی است که به آن جزیره حمله برده است . «صقلیه» پیوسته در معرض تاخت و تاز بود تا اینکه فرزندان «اغلب بن سالم» افریقائی بیست و چند شهر آن را گشود . شهرهای مزبور تاکنون (یعنی قرن سوم هجری) در دست مسلمانان است . احمد بن محمد بن اغلب در زمان خلافت متوکل عباسی قصر «یانة» و قلعه «غلیانه» را در «صقلیه» فتح کرد .

واقدی نوشته است که : عبیدالله بن قیس بن مخلد در قی اسیرانی از «مقیله» آورد و همراه آنها بت هائی از طلا و نقره مکمل به گوهرهای قیمتی بود . آنها را فرستاد نزد معاویه ، معاویه نیز آنها را به بصره فرستاد تا به هند حمل کنند و در آنجا قیمت نموده بفروشند .

گویند : معاویه بن ابی سفیان در دریا و خشکی جنگ میکرد . از جمله «جناده بن ابی امیه ازدی» را به «رودس» فرستاد . جناده از کسانی است که از وی حدیث کرده اند و ابوبکر و عمرو معاذ بن جبل را ملاقات کرده است و در سال ۸۰ هجری در گذشته است . جناده «رودس» را با صلح فتح کرد . رودس در دریا واقع است . بدستور معاویه جناده گروهی از مسلمانان را در سال ۵۲ هجری در «رودس» ساکن گردانید .

گویند : «رودس» پر نعمت ترین جزائر است و شصت میل طول دارد . این جزیره دارای زیتون و انگور و انواع میوه و آبهای گوارا است . محمد بن سعد از واقدی نقل میکند

کہ مسلمانان ہفت سال در «رودس» در قلعه‌ای کہ اقامت گاہ آنها بود ماندند وقتی معاویہ مرد یزید پسرش بہ جنادہ نوشت کہ قلعہ را ویران کند و برگردد .

معاویہ در «رودس» مردم را مجازات میکرد . مجاہد بن جبیر در «رودس» اقامت داشت و قرآن بہ مردم می آموخت . جنادہ در سال ۵۴ «ارواد» را فتح کرد و معاویہ مسلمانان را در آنجا ساکن گردانید . مجاہد و «تبیع» پسر زن کعب الاحبار در فتح «ارواد» شرکت داشتند و در آنجا مجاہد قرآن را بہ «تبیع» یاد میداد ، وہم گفته اند کہ مجاہد در «رودس» قرآن را بہ «تبیع» آموخت . «ارواد» جزیرہ ایست در نزدیک «قسطنطنیہ» (جزیرہ ارواد) مقابل بندر طرطوس نزدیک طرابلس شام است . بنا بر این یا بلانزی در تعیین محل «ارواد» اشتباہ کردہ است ، و یا مقصود جزیرہ دیگری واقع در بین جزائر دریای روم است کہ عرب آنرا «ارواد» می خوانند .

سپس بلانزی مینویسد : در غرب سرزمینی است کہ معروف بہ «سرزمین بزرگ است» مسافت بین آن تا «برقہ» تقریباً ۱۵ روز راہ است .

در آنجا شهری است بنام «بارہ» کہ در کنار دریا واقع است و اہالی آن نصارا میباشند . جبلیہ غلام «اغلب» خواست آنرا بگشاید ولی نتوانست . سپس «خطفون» بربری بہ آنجا حملہ برد و آنرا در آغاز خلافت متوکل گشود . بعد از او مردی بنام «مفرج بن سلام» بجای او نشست و او نتوانست ۲۴ قلعہ را در آنجا بگشاید و بر آن سرزمین دست یابد . سپس نامہ ای برای حکمران مصر نوشت و ضمن اعلام فتح آن سرزمین نوشتہ بود کہ او و مسلمانانی کہ با وی هستند پاداشی برای این فتح نمی خواهند ، فقط خلیفہ (بغداد) این سرزمین را بہ قلمرو خود متصل سازد و او را بہ حکمرانی آنجا منصوب دارد . او مسجدی ہم در آنجا بنا کرد . ولی یارانش او را کشتند و بعد از او بہ ترتیب «سوران» و «وصیف» از طرف متوکل و منتصر و مستعین خلفای عباسی بر آن سرزمین حکومت کردند .

میگویم : سرزمین بزرگ در عبارت بلانزی همین ایتالیا است کہ مقابل جزیرہ صقلیہ است . شہر «بارہ» کہ بلانزی از آن نام بردہ است امروز مرکز ایالتی است بہمین اسم واقع در ساحل دریای «آدر ماتیک» و ایالتیائی ہا بہ آن «باری» (Bari) میگویند

ابن اثیر در جلد ۷ تاریخ «الکامل» خود ضمن حوادث سال ۲۲۸ هجری بارعایت اختصار مینویسد : فضل بن جعفر همدانی از دریا گذشت و بندر «مسینی» فرود آمد و از آنجا دسته‌های سپاه خود را به اطراف گسیل داشت و غنائم بسیاری بچنگ آوردند و اهالی «ناپل» از وی تأمین خواستند در سال ۲۹۲ ابوالاغلِب عباس بن فضل بالشکری به شهر «شره» حمله برد و بادفاع سخت مردم آن مواجه گردید، ولی سرانجام شکست خوردند و پیش از ده هزار از آنان بقتل رسیدند .

سپس در سال ۲۳۲ فضل بن جعفر محاصره شهر «مسینی» را تنگ گرفت و دام هائی برای آنها کار گذاشت. جنگجویان در آن دام‌ها افتادند و جز عده قلیلی کسی نجات نیافت تا گزیر آنها برای حفظ جان و مال خود از مسلمانان تأمین گرفتند و شهر را به آنها تسلیم کردند در همان سال مسلمانان در شهر «طارنط» از سر زمین «انکبرده» سکونت ورزیدند . و در سنه ۲۳۴ بر شهر «راگوس» دست یافتند، و آنرا ویران ساختند و آنچه را که قابل حمل بود با خود آوردند. سپس در سال ۲۳۵ به شهر «قصریانه» هجوم آوردند . حکمران «سقلیه» محمد بن عبدالله بن اغلب بود که در شهر «بلازم» امامت داشت و جز برای جنگ از آن خارج نمیگردید و بسال ۲۳۶ در گذشت و ۱۹ سال حکومت نمود .

ابن اثیر فتح «قصریانه» را بعد از آن نقل می کند و می گوید : بسال ۲۴۴ مسلمانان شهر «قصریانه» به فرماندهی عباس بن فضل که حکمران «سقلیه» بود فتح کردند . در سال ۲۳۸ عباس با سپاه انبوهی به «قطانیه» و «سرقوسه» و «نویطس» و «راگوس» آمد و از تمام این شهرها غنائم بدست آورد . در سال ۲۴۲ بالشکرگرانی در آن نواحی قلعه‌های زیادی را گشود . در سال ۲۴۳ روی به «قصرالجدید» گذاشت و آنرا در محاصره گرفت و همچنان محاصره را تنگ گرفت تا شهر تسلیم شد . و نیز در ۲۴۴ لشکری از راه دریا اعزام داشت . چهل کشتی جنگی روم به مقابله آنها آمد و پیکار سختی در گرفت . رومیان شکست خوردند و مسلمانان ده کشتی را با سر نشینان آن از آنها به غنیمت گرفتند .

سپس عباس به جنگ «قصریانه» رفت . در آنجا مردی را اسیر کرد و او نقاطی را از حصار شهر به عباس نشان داد . عباس از همان راه با سپاهیانش به شهر رخنه کردند و به رومیان حمله بردند . مردم شهر هم درهای شهر را گشودند و شهر را به مسلمانان تسلیم کردند . غنائم بی شماری نصیب مسلمین گشت . متعاقب آن پادشاه قسطنطنیه سیزده کشتی جنگی پر از سرباز به جنگ مسلمانان فرستاد . همینکه به سرقسونه **Syracusa** رسیدند عباس با سپاهیانش به جنگ آنها رفت و رومیان را شکست داد و یکصد کشتی را از آنها به غنیمت گرفت .

در سال ۲۴۶ بسیاری از قلعه‌های «سقلیه» سرب به نافرمانی برداشتنده مانند قلعه «سطر» و «ابله» و «ابلاتونو» و قلعه عبد المؤمن و قلعه بلوط و قلعه ابو ثور ، عباس هم بسوی آنها رفت و بارومیان رزم کرد و رومیان را شکست داد .

سپس روی به قلعه عبد المؤمن و قلعه بلاطونو نهاد و هر دو را محاصره کرد . در همین هنگام بوی خبر رسید که بسیاری از سپاهیان روم سر رسیدند . عباس هم برای مقابله آنها شتافت و دولشکر در «جلودی» تلاقی کردند و ضمن جنگ سختی که در گرفت رومیان شکست خوردند و به «سرقسونه» برگشتند .

در سال ۲۴۷ به «سرقسونه» سپس به «غیران قرقنه» رفت و همان روز بیمار شد و در آنجا بعد از سه روز درگذشت و همانجا بخاک سپرده شد . ولی رومی‌ها قبر او را نبش کردند و بدنش را سوزاندند . عباس یازده سال در آنجا حکومت کرد و زمستان و تابستان جهاد میکرده او در سرزمین «قلوریه» و «انکبرده» جنگید و مسلمانان را در آن جای داد .

میگویم: شهر «طارنت» در ایالت «اوثرانته» ایتالیا است . و سرزمین «قلوریه» که ابن اثیر اشاره به آن میکند و «انکبرده» هر دو امروز **کالبارا Calbara** است **یا قوت حموی** در «معجم البلدان» از آن نام برده است . مینویسد : (قلوریه) جزیره‌ای واقع در مشرق صقلیه است (عرب شبه جزیره را جزیره می نامد) مردم آن فرنگی هستند . (قلوریه) شهرهای زیاد وسیعی دارد . ابوالعباس قلوری چنانکه من

میدانم بدانجا نسبت میرساند . وی از ابو اسحاق حضرمی و دیگران روایت کرده و ابو- داود در «سنن» نیز از وی روایت میکند.

از جمله شهرهای این جزیره «قبوه» و «بیش» و «تامل» و «ملف» و «سلوری» است. ابن حوقل مینویسد: (قلوریه) جزیره‌ای است در میان دریا و مستطیل شکل است. اول آن در سمت کوه جلالقه است. شهرهای ساحلی آن قسانه، ستانه، قطرونیه، سبرسه اسلو حراحة، بطرقوقه و بوه است. بعد از اینها با زدر ساحل دریا «جون البنادقین» واقع است که دارای جزائر زیاد و ملت‌های کالشاغره و زبان‌های گوناگونی مانند افرنجین (فرانسوی) آلمانی و صقالبه (اسلاوها) و برجان و غیره است.

بعد از آن سرزمین «بلبونس» و «اغلبه» است که در دریا است. شکل آن مانند قرعه مستطیل است. **میگویم:** منظور پلی پونس (Peloponese) یعنی شبه جزیره «موره» است.

مسعودی در «مروج الذهب» آنجا که از ملت نوبرد (لومباردین) نام می‌برد، میگوید: مسلمانان که مجاور آنها بودند آنها را در شهرهای بسیاری مانند «باره» و «طارینتو» مغلوب کردند. سپس میگوید: مسلمانان در شهر «طارینتو» و «سیرین» و سایر شهرهای بزرگ آنها مدتی سکونت ورزیدند. سپس نوبردی‌ها بعد از یک جنگ طولانی برگشتند و مسلمانان را از آنجا بیرون کردند، و شهرهایی که ذکر کردیم هم اکنون در دست نوبرد (لومباردین) است.

از آنچه گذشت معلوم میشود که مسلمانان اکتفا به فتح جزیره «صقلیه» نمودند بلکه از آنجا به سرزمین بزرگ (۱) رفتند و مدتی طولانی تازمان فرید ریک دوم امپراطور آلمان و پادشاه صقلیدزیستند که تا اوائل قرن سیزدهم میلادی زندگی کرد و لشکری از میان مسلمانان برای خود برگزیده بود و شخصاً نیز زبان عربی را خوب میدانست.

استادش محمد خانجی بوسنی از استادان مرکز علمی خسروی واقع در شهر

(۱) این سرزمین بزرگ یا بقول عرب (الارض الکبیره) تقریباً شامل ایتالیا و فرانسه

و آلمان و سویس کنونی بوده است که مسلمانان قدم بخاک آنها نهادند (مترجم)

(سرای بوسنه) در مقدمه کتابش (الجوهر اللاسنی فی تراجم علماء بوسنه) مینویسد: کلیه جزیره «صقلیه» در سال ۲۱۳ هجری بدست قاضی «قیروان» و دانشمند عصر خویش **اسد بن فرات** مؤلف کتاب «المدونه الاسدیة» فتح شد. وی مردی نیکوکار و فقیه بود. مالک بن انس را درک کرد و از وی استفاده کرد. صقلیه مدتی در دست مسلمانان بود. مردم آنجا هم هدایت یافتند و مسلمان شدند، و مساجد زیادی در آنجا ساختند. در یکی از شهرهای آنجا بنام «پلرم» سیصد و چند مسجد بنا کردند.

ابن حوقل مینویسد: من در یکی از خیابانهای «پلرم» به اندازه تیری که راه شود ده مسجد دیدم. حکومت اسلامی در «صقلیه» تا سال ۴۶۴ دوام داشت. بعد از آنکه حکومت اسلامی از آنجا رفت تا مدت مدیدی اسلام در آنجا باقی بود. بسیاری از علماء و دانشمندان از «صقلیه» برخاستند که شرح حال آنها موجود است.

اسلام از راه صقلیه دریا را پیمود و تا سرزمین «قلوریه» واقع در مملکت ایتالیا پیش رفت، و مسلمانان بر چندین شهر آنجا استیلا یافتند، مانند «ریو» و «باره» و «طارنت» و تا پشت دروازه روسیه (واتیکان) مقر پاپ رئیس نصرانیت پیش رفتند. ابوالغنائم حسن بن علی بن حسین کلبی در سال ۳۴۰ مسجد بزرگی در وسط شهر «ریو» بنا کرد. ولی تمام این شهر که ذکر کردیم به مرور زمان اسلام و مسلمین خالی ماند و آثار اسلامی آنجا از میان رفت.

ابن جبیر اندلسی هنگامی که از حج بازمی گشت بسال ۵۶۰ هجری از جزیره «صقلیه» گذشته است. در آن موقع جزیره از دست مسلمانان خارج شده بود ولی مسلمانان همچنان در آن می زیستند. ابن جبیر میگوید: عمران و آبادی این جزیره از حد وصف بیرون است. کافی است که بگویم از لحاظ وسعت ساختمانها و کثرت نعمت و رفاه و آسایش زندگی دختر اندلس (اسپانیا) است. جزیره پر از انواع خوار و بار و میوههای گوناگون است، ولی پیروان صلیب آنرا اشغال کرده اند و در همه جای آن آمد و رفت میکنند. مسلمانان هم بر سر املاک و اراضی خود هستند و با آنها آمیزش دارند. با آنها با بهترین وجه رفتار می کنند. مالیاتی بر مسلمانان بسته اند که در دو فصل میپردازند

ولی نگذاشته اند که زمین های وسیعی را تصاحب کنند . با این وصف خداوند کار آنها را اصلاح نموده و عاقبت نیکی به آنها خواهد داد . در شهر «مسینی» جز چند کارگر کسی نیست ، از این رویکنفر مسلمان غریب از توقف در آنجا وحشت دارد . پایتخت بهترین شهر جزیره است . مسلمانان آنرا «مدینه» و نصارا «پلرم» می نامند . شهریان مسلمان در آن بسر می برند و مساجدی دارند .

پادشاه آنها از لحاظ حسن رفتار با مسلمانان بسیار جالب است . تمام درباریان او یا بیشتر آنها پیرو دین اسلام هستند . او اعتماد زیادی به مسلمانان دارد ، و اطرافیان خود را از میان آنها برگزیده است . حتی ناظر مطبخ او نیز یکنفر مسلمان است ! او بعلاوه يك عده برده های سیاه پوست مسلمان دارد که سر کرده آنها نیز مسلمان است . عجب تر آنکه خواندن و نوشتن وی به زبان عربی است .

زنان و کنیزکان حرمسرای وی نیز همه مسلمانان هستند . موضوع شگفت انگیزی که یکی از خدمتکاران مسلمان دربار او بنام یحیی بن فتیان الطراز برای ما نقل کرد این بود که میگفت : هر زن مسیحی که وارد حرمسرای پادشاه میشود ، بوسیله زنان مسلمان حرمسرا ، مسلمان میشوند . همین شخص میگفت : در جزیره صقلیه زلزله زیاد می آید وقتی زلزله میشود ، این پادشاه مشرک (یعنی مسیحی که عیسی را پسر خدا میداند) وحشت زده وارد قصرش میشود می بیند که زنان و جوانانش پیوسته خدای یگانه و پیغمبر را یاد میکنند . گاهی آنها بادیدن وی بهراس می افتند ولی او به آنها میگوید : هر کدام معبود خود را یاد کنید .

جوانان کاخ او که افراد مؤثر دولت وی هستند همگی مسلمانند . هر کدام چند ماه راروزه مستحبی می گیرند و در راه خدا صدقه میدهند و اسیرانی را آزاد میکنند و بچه های آنها را پرورش میدهند و چون بزرگ شدند وسیله از دواجشان رافراهم میکند ، و این کار توجیحات الهی نسبت به مسلمانان این جزیره است . جوانی از آنها را بنام عبدال مسیح در «مسینی» که اعیان آنها بود دیدم وقتی در آن مجلس حضار و اطرافیان او بیرون رفتند ، وی سؤالاتی از مادر باره مکه معظمه و مدینه مقدسه و مشاهد شام نمود

ماہم بوی جواب دادیم او از شدت شوق داشت آتش می گرفت . آنگاه چیزی بعنوان
ہدیہ مکہ و مدینہ از ما خواست ، سپس گفت : شما آزادانہ میتوانید اظہار مسلمانی
کنید و نیت خود را آشکار نمائید ولی ما برای حفظ جان خویش ناچاریم ایمان خود
را پنهان بداریم . درخفا خدا را عبادت می کنیم و فرایض دینی را انجام میدہیم . نہایت
خشوقتی و سعادت ماملقات امثال شماست کہ از سفر حج برمی گردند و از ہدایای آن
مشاہد مقدسہ چیزی می گیریم کہ ایمان ما را تقویت کند و برای کفن خود بگذاریم .
ماہم از دیداروی خشوقت شدیم و حسن عاقبت را برای وی طلب نمودیم .

«رینو» مینویسد : در آن موقع اسپانیا چندان خوشبخت نبود زیرا در آن ایام ،
آشوب ہا و بلاہای گوناگون آنرا فرا گرفته بود . قحطی و گرسنگی و هجوم ملخ ہا و
جنگہای «نور ماندی ہا» نیز کہ بہ «اشبونہ» و «اشبیلیہ» حملہ بردہ و اوضاع آن سرزمین
را مختل کردہ بودند بہ آن افزودہ شد .

در سال ۸۴۸ مسلمانان بازگشتند و چنانکہ در مجموعہ «الدون بوکیہ» آمدہ است
بہ بندر «مارسی» و تمام سواحل (ایتالیا) تا «جنوا» حملہ بردند . «پپین» پادشاہ جوان
باعمویس «شارل اصلع» در حال جنگ بود . پپین از مسلمانان استمداد نمود و برای
این منظور «گلیوم» کنت «تلوزہ» نوہ «گلیوم» قہرمان معروف را کہ گفتیم ملقب بہ
«قدیس» شد بہ «قرطبہ» فرستاد : «گلیوم» در قرطبہ از پادشاہ مسلمانان آنچه را میخواست
گرفت و با سپاہیانی کہ «پپین» بتواند بوسیلہ آنها عمال (شارل اصلع) را از «برشلونہ»
و سایر شہرہای «کتالونیہ» بیرون کند ، مراجعت دادند .

در آن اوقات راہزنان دریائی مسلمین در سواحل «آرل» فرود آمدہ بودند ،
و بواسطہ وزش باد در جہت مخالف حرکت آنها ، ناچار شدند در حرکت تأخیر کنند .
مردم «آرل» ہم از ہر طرف مسلح شدند و بہ آنها هجوم آوردہ ہمہ را کشتند .

ولی در آن مدت لشکری از مسلمانان بہ فرماندہی موسی حکمران «سرقسطہ»
از راہ اورجل (Uergl) وریبا گورسہ (Ribagorsa) پیش آمد و در سرزمین فرانسہ
مشغول جنگ شد ، تا آنکہ (شارل اصلع) ناگزیر شد کہ از مسلمانان تقاضای صلح کند

و بعد از آنکه هدایای گران بهائی تقدیم داشت مسلمانان با وی صلح کردند . چنانکه در مجموعه (الدون بوکیه) آمده است .

تعصب های ناروای مسیحیان اسپانیا

در سال ۸۵۰م مسیحیان اسپانیا دچار سر نوشت شومی شدند ، و حوادثی در اسپانیا روی داد که خبر آن به فرانسه رسید . واقع مطلب این بود که شریعت اسلام به اهل ذمه (۱) آزادی دینی داده است و فقط آنها را مجبور به پرداخت جزیه (۲)

(۱) اهل ذمه - یهود و نصارا هستند که در ممالک اسلامی زندگی میکنند و خود را موظف به رعایت قوانین اسلامی جاری آن ممالک بدانند .
(۲) خاور شناس محقق و معروف «توماس و. ارنولد» در کتاب نفیس خود «تاریخ نشر اسلام در جهان» بحث جالب و محققانه ای درباره «جزیه» نموده و مینویسد «جزیه عبارت بود از هر نوع مالیات که رعایای غیرمسلمان می پرداختند، ولی بعداً هنگامیکه والی های جدید، نظام مالی خاصی به وجود آوردند کلمه «جزیه» معنای «مالیات سرانه» را پیدا کرد .
با این حال جزیه بهمین معنای اخیر آن ، چنان نا چیز بود که هیچگونه فشاری بر دوش پرداخت کنندگان وارد نمی ساخت . این حقیقت وقتی خوب روشن میشود که توجه کنیم جزیه رعایای غیرمسلمان را از خدمت سربازی اجباری که بر رعایای مسلمان واجب بود معاف ساخته بود .

ابو یوسف در کتاب (خراج) مینویسد : این مالیات فقط از مردان قادر به کسب گرفته میشدند از زنان و نه از کودکان، همچنین نیازمندیانی که با صدقات زندگی میکردند و پیرمردان از کار افتاده و ناتوان، نابینایان و بیمارانی که امید بهبودی در آنها نبود و بیماران روانی مگر در صورتی که اهل ثروت بودند از مالیات معاف بودند . همینطور بود وضع راهب های دیرها و اهل صومعه ها که با صدقات زندگی میکردند . ولی از اینان هم در صورتی که قدرت به کار و یا ثروت و گشایش معاش داشتند جزیه گرفته می شد . به همه جمع آورندگان جزیه سفارش و تأکید شده بود با اهل ذمه محبت و نرمی خاصی نشان دهند . ستمی نرسانند و آزادی ←

می کند. ولی هر گاه مسلمانی با زن مسیحی ازدواج کرد اولاد آنها باید با آئین پدر پرورش یابند. همچنین هنگامیکه يك مرد یا زن مسیحی مسلمان شد فرزندان آنها اگر بالغ نباشند، جزو مسلمانان بشمار آیند، و موقعی که به تکلیف رسیدند و خواستند از اسلام برگردند، این حق را ندارند و نیز اگر يك نفر مسیحی پیغمبر اسلام را به زشتی یاد کرد، یا باید توبه کند و مسلمان شود و یا آماده مرگ گردد.

ازدواج مختلط در اسپانیا زیاد اتفاق می افتاد. پیوسته مردان مسلمان با زنان مسیحی ازدواج میکردند. زنانی که شوهر مسلمان داشتند اغلب به دختران خود تعالیم مسیحیت می آموختند و همین موضوع در بین خانواده ها باعث نزاع شدید می گشت:

در آن موقع کشیشی بنام «بهار فکتس» در قرطبه بود که آشنائی کاملی به زبان عربی داشت. شایع شده بود که «بهار فکتس» در یکی از گذرگاهها شهادتین به زبان جاری ساخته و مسلمان شده است. به دنبال این شایعه عددهای از مسلمانان با وی برخورد نمودند و رأی او را در باره پیغمبر اسلام ﷺ جویا شدند. کشیش نخست از جواب دادن امتناع ورزید ولی مسلمانان با اصرار خواستند نظر او را در این باره بدانند. کشیش هم جوابی داد که در آن اشاره ای به پیغمبر داشت.

گویند مسلمانان در آن روز قصد سوئی بوی نمودند. ولی روزی که در یکی از خیابانها عبور می کرد یکی از مسلمانان مردم را تحریک کرد که به کشیش هجوم آوردند و می گفت: این همان کسی است که نسبت زشت به پیغمبر اسلام داده است.

مردم هم بوی هجوم آورده و او را به نزد قاضی بردند. قاضی از نسبتی که بوی میدهند پرسش کرد. او هم منکر گفته خود نشد بلکه در پیش قاضی آنرا تأیید کرد، قاضی هم ناچار شد حکم قتل او را صادر کند. این واقعه در ماه رمضان اتفاق افتاد. بهمین جهت حکم اعدام بمورد اجرا در نیامد تا ماه رمضان تمام شد و روز عید فطر رسید و او را در

→ وارد نکنند و اگر آنها از پرداخت جزیه خودداری نمودند ایشان را مجازات بدنی نکنند

(مکتب اسلام شماره ۲ سال دهم) مترجم.

حضور جمعیت بی شماری از اهالی گردن زدند (۱) .

قتل این کشیش عکس العمل شدیدی داشت و خاطرها را پریشان کرد . زیرا مسیحیان در اسپانیا و در خود پایتخت «قرطبه» زیاد بودند . مسلمانان هم بسیاری از کلیساها و دیرها را به آنها واگذار کرده بودند . مسیحیان دیرهایی برای راهبها و دیرهای دیگری برای تربیت راهبه ها داشتند . بسیاری از مستخدمین قصر سلطنتی هم مسیحی بودند . مخصوصاً تعداد زیادی از صقالبه (اسلاوها) در کاخ سلطنتی وجود داشتند . بهمین جهت نزاع های دینی زیاد در می گرفت . کار بجائی رسید که پیوسته شکایت می شد که مسیحیان به پیغمبر اسلام دشنام داده اند . آنها را می بردند نزد قاضی و چون قاضی از آنها باز پرس می نمود انکار نمی کردند . قاضی هم حکم قتل آنها را صادر می کرد سپس برای اینکه مسیحیان اجساد مقتولین را تحویل نگیرند و آنها را بعنوان ذخائر خود نگاهداری نکنند ، حکام دستور می دادند که اجساد مقتولین را بسوزانند و خاکستر آنها را به رودخانه بریزند . گویند : بعضی از اجساد را جلو سگ ها می انداختند (۲)

این سخت گیری ها که توسط مأمورین دولتی بعمل می آمد نتیجه معکوس داد زیرا بعضی از مسیحیان عمداً به پیغمبر اسلام «ناسزا» می گفتند تا آنها را به کشند و جزو شهیدان به شمار آیند !

بدینگونه عده زیادی بقتل رسیدند . از جمله مردی از اهالی فرانسه بود موسوم به «سانشو» که از کارکنان کاخ سلطنتی و دونفر دیگر از خواجگان قصر . بیشتر آنها که عمداً به پیغمبر اسلام دشنام می دادند تا به شهادت برسند ، زنان متعصب مسیحی بودند (۳) .

(۱) کلیسا این «بهار فکتس» ، رایکی از «قدیسان» میداند و در ۱۸ اپریل هر سال

برای او جشن می گیرد !

(۲) البته این گفتار مسبو «رینو» است آنهم به لفظ «گویند» والله اعلم . (مترجم)

(۳) اینگونه وقایع را به تفصیل در اجزاء آینده کتاب خواهیم نگاشت . زیرا

مناسبتی با بحث کنونی ندارد . در اینجا از قول رینو بطور معترضه نقل کردیم چون تا

جدی نمودار ارتباط پادشاه فرانسه با سلطان مسلمان اسپانیا است .

در آخر اسقف‌های مسیحی مجمعی تشکیل دادند و مقرر داشتند که اقدام به این موضوع یعنی دشنام دادن به پیغمبر اسلام به عشق کشته شدن و رسیدن به درجه شهادت برخلاف روح انجیل است .

(شارل اصلع) هم به خواهش مسیحیان در این موضوع دخالت نمود . زیرا در شهر های شمالی اسپانیا نیز همان خطری به مسیحیان رسید که در قرطبه بدان مبتلا بودند .

انقلاب های جدید

در متصرفات اسلامی واقع در فرانسه و ایتالیا و اسپانیا

وقتی کار بالا گرفت ، خشم عبدالرحمن دوم نسبت به مسیحیان شدت یافت و کلیه کارکنان و مستخدمین مسیحی را از کاخ سلطنتی بیرون کرد . عبدالرحمن در سال ۸۵۸ میلادی در گذشت و پسرش محمد بجای او نشست . محمد نیز در آغاز فرمانروائی خود با مسیحیان بشدت رفتار کرد . تا جائیکه به فکر افتاد همه آنها را از اسپانیا اخراج کند ولی بواسطه انقلابات پی در پی و مساعد نبودن موقع ، از این فکر منصرف شد .

آتش جنگ همچنان در «کتالونیه» روشن بود . موسی حکمران «سرقسطه» در یکی از جنگ های هابر مسیحیان پیروز شده بود ، ولی آخر الامر شکست خورد و پادشاه « آستوریه » او را مغلوب کرد . محمد بن عبد الرحمن فرمانروای اسپانیا هم او را از حکومت «سرقسطه» معزول نمود . موسی نیز از این موضوع سخت خشمگین شد و به مسیحیان پیوست و دخترش را به «گرسیه» پادشاه «ناوار» تزویج نمود ! در همان موقع نیز شهر «طلیطله» انقلاب کرد .

مسلمانان همچنین بجنگ جزائر سردانیه (۱) و کورسیکا (۲) رفتند ،

- (۱) جزیره سردانیه (Sardinia) از جزائر بزرگ دریای مدیترانه است و تعلق به ایتالیا دارد . جمعیت آن ۸۸۰،۰۰۰ نفر و مرکز آن کالیاری (Cagliari) است . مسلمانان عرب سال ۷۱۰ میلادی در آنجا جنگیدند (المنجد - الاعلام) مترجم .
- (۲) جزیره کورسیکا یا کورس، Corse یکی از جزائر فرانسه در دریای مدیترانه است .

گشمکش و آشوب بالا گرفت و دامنه آن به کشور فرانسه کشیده شد . تاجائیکه کلیساها ویران گردید و شهرها بصورت خرابه درآمد و دزدیها به همه جا رخنه کردند . مردم هم خانه های خود را رها کرده و راه بیابان درپیش می گرفتند تا از آن گیرودار جان سلامت برند . بعضی هم مرگ را بر ترک وطن ترجیح دادند . بعضی از اهالی نیز به طمع غنائم به جنگجویان پیوستند .

در همان هنگام که فرانسه با این وضع دست به گریبان بود ، اسپانیا هم چیز کمی از آن نداشت . زیرا مردی در آنجا سر به شورش برداشت که بوی « عمر بن حفصون » می گفتند . وی مسیحی بود ولی خود را مسلمان می خواند . لشکری ازدزدها و راهزنان به دور او اجتماع نمودند و بر ضد « محمد » فرمانروای اسپانیا شورش کردند . اسپانیادچار هرج و مرج شد . محمد هم ناچار گردید با (شارل اصلع) پادشاه فرانسه صلح کند تا با فراغ بال بتواند فتنه « ابن حفصون » را سرکوب نماید .

بهمین منظور نمایندگان (شارل) در سال ۸۶۶ وارد « قرطبه » شدند و مقرر داشتند که « کتالونیه » در دست فرانسه باشد . نمایندگان شارل با هدایای گرانبهائی که شتری باهودج های مزین هم با آنها بود ، مراجعت کردند . آری حوادث زمانه بواسطه صف کشی ارباب کینه و حسد و خصومت دشمنان ، بر پادشاهان چنین حکم میکند .

در سال ۸۶۹ جنگجویان مسلمین در **پروونس** در محلی که به آن « کامارگا » **Camargua** می گفتند و جزیره ای که متشکل از رود «رن» است پیاده شدند .

املاکی که متعلق به اسقف «رولان» رئیس اسقف های «آرل» داشت در آن جزیره بود . بعد از آنکه مسلمانان در جزیره مزبور پیاده شدند ، با اسقف مزبور که مشغول سرکشی از مزارع خود بود مصادف شدند . اسقف را گرفتند و سیصد نفر از مزدوران او را بقتل رسانیدند و خود او را به یکی از کشتی های خود بردند . مسیحیان که متوجه دستگیری او شدند آمدند که او را در عوض مبلغی آزاد کنند .

→ است . مرکز آن شهر «آزاگیو» است که مسقط الرأس ناپلئون بناپارت امپراطور معروف فرانسه بوده است .

مسلمانان حاضر شدند اورا در برابر ۱۵۰ (مثقال) طلا و ۱۵۰ دست لباس و ۱۵۰ شمشیر و ۱۵۰ برده ، آزاد نمایند . مسیحیان به پرداخت آن رضا دادند . سپس اشیاء مزبور را جمع کردند و تسلیم نمودند که اسقف را آزاد کنند . ولی اسقف در اثنای جمع آوری اشیاء از ترس زندگانی را وداع گفت . مسلمین مرگ اورا پنهان داشتند تا بعد از تحویل گرفتن اموال یاد شده آنرا اعلام بدارند .

وقتی مسیحیان تمام اشیائی را که شرط کرده بودند به مسلمانان تسلیم نمودند ، آنها نیز جسد اسقف را بیرون آوردند . لباس هائی که در زمان حیات می پوشید بوی پوشاندند و از آنجا رفتند . مسیحیان آمدند که استخلاص اورا تبریک بگویند . اما جز جسد بی جانی نیافتند و شادی آنها مبدل به غم گردید (۱) .

«شارل اصلع» در سال ۸۷۶ درگذشت . او تصمیم داشت که بالشکری به ایتالیا برود . زیرا مسلمانان بر نواحی جنوبی آنجا استیلا یافته بودند و پاپ را در «رم» تحت نظر داشتند . علی رغم جنگهای متوالی مسلمانان و نورماندی ها نفاق و اختلاف همچنان در بین امرای فرانسه حکمفرما بود ، و موجب شد که تمام نیروهای کشور از دست برود و فقط روزنه امیدی که آخرین رمق آنرا حفظ کند باقی بماند . شکاف و چند دستگی هم به منتهی درجه رسیده بود .

(۱) ماروایات مورخان اروپائی را در قرون وسطی بهمان گونه نقل می کنیم ، هر چند میدانیم که در آن مبالغات زیادی راه یافته است . بخصوص آن قسمت که بقلم اسقف ها نوشته شده که همیشه تاریخ را با تبلیغات خود مخلوط میکنند .

پیاده شدن مسلمانان در پروونس

و حملات ایشان از آنجا به سافوای و بیمونت و سویس

تا زمانی که از فرانسه خارج شدند

«رینو» مینویسد : دوره اخیر فتوحات اسلامی در اروپا ، از لحاظ شدت حملات و تهاجم و بدست آوردن غنائم و نتایج جنگی دیگر کاملاً مشابه دوره پیش از آن است با این فرق که جنگهای سابق فقط در جنوب فرانسه به وقوع پیوست ، ولی فتوحاتی که هم اکنون در صدد بیان آن هستیم تا شهرهای «دوفینی» و حدود آلمان امتداد یافت . فرق دیگر این بود که جنگهای سابق در حکم عبور از راهی بود ، در صورتیکه این فتوحات در مرکزی ثابت و مستقر می شد و بیم آن می رفت که استمرار پیدا کند . دوره اخیر فتوحات اسلامی در اروپا بسال ۸۸۹ آغاز گردید . در آن زمان مردی بنام **بوسون Boson** بر «پروونس» و «دوفینی» حکومت میکرد که خود را پادشاه (آرل) می خواند . چون «بوسون» نامبرده منتسب به خاندان «شارلمانی» امپراطور فرانسه نبود ، لذا حکومت وی بر مردم گران می نمود . به همین جهت نیز یأس و نومیدی همه را فرو گرفته بود . از اینرو مکان و زمان برای فرود آمدن جنگجویان مسلمین به آن مناطق مساعد بود .

اینک ماجرای فرود آمدن مسلمانان و استقرار آنها در «پروونس» بر حسب تاریخ لیوتپراندر مجموعه موراتوری و تاریخ دیر «نوالس» و روایت (مجموعه الدون بوکیه) و تاریخ «پروونس» تألیف «بوش» از لحاظ خوانندگان می گذرد .

«بیست دریا نورد مسلمان از سواحل اسپانیا سوار یک کشتی سبک روشدند و روی به سواحل «پروونس» نهادند . در میان راه بادی تند کشتی آنها را به خلیج **گریمد**

Grimad که به آن خلیج سانت تروپس **Sant-Tropes** انداخت. سر نشینان کشتی در خلیج مزبور وارد خشکی شد و هیچکس هم آنها را ندیدند. در اطراف این خلیج جنگل پردرختی بود که از کثرت درختان توی در توی انسان جرئت نمی کرد داخل آن شود. در سمت شمال خلیج سلسله جبالی بود که بعضی از آنها بلند تر از بعض دیگر بود وقتی انسان به قله آن میرسید، قسمت بزرگی از «پروونس سفلی» را می دید.

مسلمانان به نزدیکترین قریه کنار دریا حمله بردند و با ساکنان آن به زد و خورد پرداختند. سپس شروع به پیشروی کردند. همینکه به قسمت دیگر «پروونس» که از یک سوم مشرف به دریا و از سوی دیگر مقابل جبال «آلب» واقع است، رسیدند، متوجه شدند که آن محل برای سکونت دائمی ایشان بسیار مناسب است. زیرا دریا برای آنها دری بود که گاهی اوقات کمک های مورد نیاز را بگیرند، و زمین هم برای نقاطی که قصد داشتند آنرا مورد حمله قرار دهند، راه خوبی بود.

بیشه سر پوشیده ای هم که گفتیم، در موقع اضطرار پناه گاه خوبی بود که به آن ملتجی گردند.

راهزنان دریائی مزبور هنوز جای پای خود را محکم نکرده، به برادران خود در اسپانیا و آفریقا اطلاع دادند که هر چه زودتر به آنها بپیوندند، سپس خود دست بکار شدند و چند سالی نگذشت که اراضی آنجا پراز قلعه و پناه گاه گردید.

مهمترین قلعه آنجا موسوم به «فرانکسینتوم» بود که از نام انبوه اشجار آن نواحی گرفته شده است. گمان می رود قلعه «فرانکسینتوم» در قریه آباد و بزرگی که به آن «گارد فرانیت» (**Gard-Frainet**) می گفتند، قرار داشته که در پائین کوه رو بطرف «آلب» واقع بود.

آنچه مسلم است مرکز این قریه اهمیت زیادی داشته است. زیرا قریه مزبور تنه راه خلیج بسوی شمال است و تا کنون نیز مردم در بلندترین نقطه کوه آثار مخروبه ای که قسمتی از آن باقی مانده است می یابند. مانند دیوار فروریخته و چاه و ساختمانی که در سنگ تراشیده اند. تا این زمان چیزی از درختان «دردار» باقی نمانده است، ولی مسیو

جرموند Germond رئیس ثبت اسناد « سائر ویز » که در این باره بحث دقیقی نموده است عقیده دلدرد که جنگل « دردار » در انتهای خلیج وکنار دریا بوده است همچنین يك دهکده رومی بنام «فرکسینتیو» بوده که مسلمانان آنرا منهدم کردند و در قله کوه قلعه‌ای برای سکونت خویش ساختند و آنرا «فراکسینیت» نامیدند.

طبق نظریه مسیو «جرموند» قلعه مزبور مانند محل دیده بانی مشرف بردشت‌های «پروونس سفلی» بوده است. زیرا مساحت آن بیش از سیصد قدم نیست و برای بیش از یکصد نفر گنجایش ندارد.

مسیو «جرموند» معتقد است قلعه اصلی که مسلمانان به آن پناه بردند در نیم فرسخی آنجا نزدیک دریا و بالای کوهی است که امروز به آن «خانم میرمار» Notre dame de miremar میگویند. زیرا آثار باستانی مهم و خندق‌های عمیقی دارد ولی مسیو «بوش» مؤلف «تاریخ پروونس» عقیده دارد مسلمانان اسم «فرکسینیت» را بر قلعه‌های بسیاری که در «دوفینی» و «سافوای» و «بی مونت» ساختند، اطلاق میکردند. ما می‌بینیم نظریه «بوش» درست است. زیرا این نام در آن نواحی زیاد استعمال میشود.

در پیرامون کوه قلال

وسوابق تاریخی آن در منابع اروپائی و اسلامی

۱ - مورخان راجع به محل قلعه «فرانکسینتوم» که مسلمانان مدتی طولانی آنرا اشغال کردند، اختلاف نظر دارند. مورخان فرانسوی آنرا در «خلیج سانت ترابز» میدانند که معبرین فرانسه و ایتالیا در آن واقع است و کوه «مورو» نیز نزدیک آنست ولی مورخان ایتالیائی عقیده مخالف آنها دارند. بونینو (Bonino) مورخ ایتالیائی قلعه مزبور را در «پروونس» نزدیک (آرال) می‌داند و مورخ دیگری بنام مون بریزو (Monbrizo) آنرا واقع در پشت جبال آلپ دانسته است. دیگری می‌گوید: این قلعه نزدیک (آرال) است و گفته‌اند که مسلمانان در آنجا و در «فریجوس» و «انطیب» (که عرب عین الطیب می‌خواند) فرود آمدند و تا «نیس» و «سان ریمو» که در راهنمای

آن خواندم که مسلمانان آنرا اشغال کردند، و از آنجا تا «البنگا» Albenga پیش رفتند این بود سفر نخستین مسلمانان به فرانسه، ولی در سفر دوم آنها از «انبرون» تا «جیوفنی دیمورتانه» رفتند و از آنجا به داخل کشور پیش آمدند و دیر نووالیز Novalesa و دیر «سان موریس» را در «فالیزیه» تاراج نمودند و سپس طعمه حریق ساختند.

مورخان ایتالیائی که از ورود مسلمانان در آن سواحل سخن گفته‌اند یعنی «پن‌گون» و «بنیه» و «لاشیساء» و «دوراندی» و «سیگبرتو» میگویند: راهزنان دریائی از اسپانیا حرکت کردند ولی باد آنها را به سواحل «پروونس» کشانید و در خشکی پیاده شدند. در آنجایشه‌ای یافتند بنام «فراسینتیو» این کلمه اسم گیاهی بود که در آنجا فراوان روئیده میشد. سپس به کوهی که بعد بنام آنها نامیده شد و امروز «مورو» میگویند، پناه بردند. بعد عده دیگری به آنها پیوستند و روی به ازدیاد نهادند، و نیروی قابل ذکری بشمار آمدند. بطوری که امراء (مسیحی) آن نواحی، از آنها برای سرکوبی یکدیگر استفاده میکردند. مسلمانان در «سفوای» و «دال‌فینیتو» و «فالیزی» و «لیگوریه» تا «جنوا» پخش شدند.

امرای ایتالیا که مسلمانان را دعوت به مساعدت خویش نمودند و به آنها وعده غنائم دادند «لمبرتو دیسنولیتو» و «ادالبرتو» و «مرکیز طوسکانه» بوده‌اند. این مطلب را من از کتب کتابخانه عمومی شهر «جنوا» بدست آوردم.

نکته بسیار عجیب اینست که تمام مورخان از ورود مسلمانان در «فرکسنیت» سخن گفته‌اند. ولی خود مورخان اسلامی چیزی نگفته‌اند. در این باره تواریخی به زبان فرانسه و آلمانی و ایتالیائی وجود دارد، اما کتابی به عربی در دست نیست. لیکن در کتاب «المسالک و الممالک» ابوالقاسم ابن حوقل که سفر خود را به آنجا بعد از سفر بغداد در سال ۳۳۱ هجری نوشته آمده است که: «کوه قلال در گذشت زمان کوهی قدیمی بوده است. در آن کوه آبها و اراضی و ساختمانها و کشت و زرع وجود دارد و هر کس به آن پناه ببرد تأمین خواهد شد. گروهی از مسلمانان وارد آن سرزمین شدند و به

غمران و آبادی آن پرداختند . مسلمانان روبروی فرانسویها قرار گرفتند ولی نظر به صعوبت اماکن ، دسترسی به ایشان پیدا نکردند . فاصله آنجا قریب دو میل بود . ابن حوقل این سخن را در بخش «دریای روم» گفته است . در محل دیگری مینویسد: «میو رقه» جزیره‌ای است متعلق به پادشاه اسپانیا و کوه قلال منظم به آن است یاقوت حموی در «معجم البلدان» : در اثنای سخن از «انکبرده» میگوید : قلمرو وسیعی از کشور فرنگ واقع در بین قسطنطنیه و اسپانیاست ، از طرف دریای خلیج مقابل کوه قلال شروع میشود و شرقاً از محاذات ساحل مغرب میگذرد تا به شهرهای «قلوریه» میرسد .

منظور ابن حوقل شهرهای ایتالیا است که از محاذات جبال آلپ شروع میشود و به شبه جزیره «کلابره» منتهی میگردد .

در «صبح الاعشی» میگوید : در تقویم البلدان «قلوریه» آمده ولی «قلوریه» هم گفته میشود :

میگویم : من فکر میکردم که این «کوه قلال» با او صافی که ابن حوقل و یاقوت ذکر میکند ، جزیر کوهی که در سواحل فرانسه مشرف بر حدود ایتالیاست ، منطبق نمی‌شود ولی من بمجرد تخمین خود را ارضاء نمی‌کردم . میخواستم در این خصوص از سخن یکی از خاور شناسان اروپائی آگاهی یابم .

در این باره با جوان بزرگوار دانشمند کنجکاو محمد فاسی (مراکشی) گفتگو نمودم و از وی خواستم در کتابخانه ملی پاریس تحقیق کند شاید به مدرکی بر خورد کند که این مشکل را برای ما روشن نماید و بتوانیم منظور نویسندگان عرب را از «کوه قلال» بدست آوریم . محمد فاسی جواب ما را طی نامه‌ای در سال ۱۳۵۰ به این شرح ، داد . «کتاب گنجینه عربی سیسیل تألیف اماری (Amari) را بدست آوردم و چنانکه از نامش پیداست مجموعه نصوص متعلق به سیسیل است که تقریباً از صد کتاب عربی نقل شده است .

من ترجمه این کتاب را به زبان ایتالیائی با حواشی مفید (آماری) گرفتم و دیدم

که در صفحه هفتم چاپ بزرگ آن نام «جبل قلال» آمده است. وی جبل قلال را به حرف لاتین نوشته و ترجمه قلال را بمعنی (رؤوس جبال) جمع قله آورده است. نام آن را به فرانسه اینطور نوشته است Cimes * تعلیقی که بر این مطلب نوشته است خلاصه سخن مسیو رینو است که عیناً نقل میکنم. اماری مینویسد: «جوین بل» خاور شناس کتاب «مرصد الاطلاع» دربارهٔ امکانه و بقاع را در سه جزء با اجزاء سه گانه دیگر مشتمل بر حواشی لاتینی منتشر کرده است.

موضوع «کوه قلال» در صفحه ۲۳۹ از جزء اول کتاب مزبور آمده است. «جوین بل» در صفحه ۲۵ جزء پنجم مینویسد: در این خصوص نامهای به «رینو» مورخ مشهور نوشته است و او بدینگونه جواب داده است (بطور اختصار) بعد از انتشار کتابم «تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا» گمان میکردم نویسندگان مسلمین در اسپانیا و آفریقا و آسیا هیچگونه اطلاعی از پناه گاه اسلامی در فرانکیستوم» در قلب دنیای مسیحی نداشته اند. ولی حالا برای من محقق شده است که اصطخری و ابن حوقل در اثنای سفر خود اخبار قلعه مزبور را از سواحل «پروونس» شنیده اند و هر دو از آن سخن گفته اند. مهمتر اینکه داستان قلعه اسلامی واقع در قلب اروپا به دورترین نقاط عجم رسیده بود.

زیرا اصطخری در کتاب خود بعضی از جزائر مانند جزیره صقلیه (سیسیل) و اقریطش (کرت) و قبرس را ذکر میکند سپس از جبل قلال نام می برد. نباید فراموش کرد که عرب مانند یونانی ها جزیره و شبه جزیره را یکی میدانند. می بینید اصطخری طوری از «جبل قلال» سخن میگوید که با جای قلعه «فرانکستوم» مطابقت دارد. اصطخری در آن کتاب به فارسی مینویسد: جبل القلال، کوهی بوده است خراب و در آنجا آب وزمین بسیار، قومی از مسلمانان آنجا مقام گرفتند و آبادان کردند و ثغر (حدود) فرنک است و فرنک برایشان دست نیابد و درازی این کوه دو روز راه باشد.

بنابراین محلی را که مسلمانان توصیف کرده اند جز بر قلعه «فرانکستوم» منطبق نمی شود.

نکته دیگری که لازم است آنرا تفسیر کنیم کلمه «قلال» است. این لفظ را

ممکن است چند جور تفسیر کرد . نقشه‌هایی که مادر نسخه خطی کتاب فارسی اصطخری در کتابخانه امپراطوری بدست آورده‌ایم، این کوه را بشکل هرم (تیز و بلند) کشیده‌است ولی در نقشه‌های کتب خطی عربی می‌دیدیم که این کوه هرچه به آن نزدیک میشوند بلندتر می‌نماید. بنا بر این اسم در (جبال قلال) یعنی «کوه قله قله» و «پرفراز» با واقع امر و آنچه در نقشه‌های قدیم آمده است، مطابقت دارد .

چنانکه گفتیم اخبار جنگ‌های مسلمانانی که این کوه را اشغال کردند به دورترین نقاط آسیا هم رسیده بود. بطوری که نویسندگان عجم (ایران) آنرا «کولا قلال» خوانده که همان «کوه» است. در یک نسخه خطی فارسی کتابخانه امپراطوری (فرانسه) در این باره چنین می‌خوانیم «کولا قلال» جزیره‌ایست و در کوهی است و در روزگار قدیم خراب بوده است و نامسکون. چون اسلام قوت گرفت و مسلمانان آنجا افتادند آنجا مقام ساختند و ساکن شدند و اکنون در روی فرنگ باشند و میان ایشان و کافران پیوسته جنگ باشد» سپس مسیو «رینو» می‌نویسد :

در یک کتاب فارسی نظیر «عجائب المخلوقات» قزوینی نیز راجع به این کوه نوشته‌است «قلال» کوهی است میان دریای روم خواب بود آبادان کردند و در وجه مصالح افرنجه نهادند و اگر این کولا نبودی اسلام به رنج آمدی» این بود خلاصه سخنان «رینو» خاورشناس محقق فرانسوی. از گفتار «رینو» به این نتیجه می‌رسیم که «جبل قلال» جزیره نبوده بلکه شبه جزیره است .

هنگامیکه ما جزیره ایالت «لوار» (Levar) در حدود ایتالیا را باز دید می‌کنیم پی می‌بریم محلی که این دانشمند «کوه قلال» را در آن قرار داده است، شبه جزیره است.

آنگاه «محمد فاسی» نامه خود را خطاب به شکیبارسلان بدینگونه پایان میدهد : من کتاب «تاریخ فتوحات اسلامی» تألیف رینو را مطالعه کردم و دیدم که کوه قلال در کتاب ابن حوقل و توصیفی که از آن نموده است کاملاً با «فرانکیستوم» منطبق است .

ضمناً از کتاب «رینو» پیداست که «فرانکیستوم» مرکز متصرفات اسلامی در فرانسه و سویس و ایتالیای شمالی بوده است. بهر حال من هم اکنون تصور میکنم کوه قلال همان «فرانکیستوم» است. باین وصف جای این هست که درباره آن از نظر علمی و تاریخی بحث و بررسی شود» پایان نامه محمد فاسی رئیس جمعیت دانشجویان شمال آفریقا در پاریس.

بازگشت به سخنان رینو

«رینو» سخنان خود را در باره قلعه‌ای که مسلمانان در «پروونس» اشغال کردند چنین ادامه میدهد: بعد از آنکه مسلمانان قلعه مزبور را در بلندی کوه بنا کردند، حملات خود را به نواحی نزدیک آغاز نمودند. این حملات با جنگهای داخلی که آتش آن میان امرای مسیحی آنجا روشن بود، مصادف گشت. بهمین علت نیز هر دسته از مسیحیان سعی می‌کرد نظر مسلمانان را بخود جلب کند.

سپس که کار مسلمانان بالا گرفت، خود را همه کاره آن سرزمین دانستند و رعب آنها در دل‌های کلیه دشمنان قرار گرفت، تا آنجا که کسی نمی‌توانست در برابر آنها سر بلند کند و در مقام جنگ با ایشان بر آید.

مسلمانان پیوسته بطرف جبال آلپ نزدیک می‌شدند تا آنکه در فرازهای آن جای گرفتند. در آن هنگام مملکت (آرال) از لوئی پر «بوزون» سابق‌الذکر اطاعت میکرد. این لوئی بالشکری برای جنگ با «بیرانجه» پادشاه «لونباردیه» به ایتالیا رفته بود، و کشور خود را تقریباً بلا دفاع رها کرده و بدینگونه مرزهای کشور را باز بود.

در آن زمان «نورماندی‌ها» در قلب فرانسه سرگرم کشتار و خون‌ریزی بودند و یک بار هم نزدیک بود بر پاریس استیلا پیدا کنند. بعلاوه فرقه‌ای از وثنی‌ها یعنی مجارها نیز از مشرق (اروپا) آمدند و قسمتی از آلمان را مورد تاخت و تاز و خرابی قرار دادند، سپس روی به ایتالیا نهادند و همان معامله را تکرار نمودند و چیزی نمانده بود که وارد فرانسه شوند.

در سال ۹۰۶ میلادی مسلمانان از تنگه دوفینی (Dauphine) گذشتند و کوه سنیس (Senis) را پشت سر نهاده و به دیر «نوفالیز» نزدیک «بی مونت» واقع در دشت «سوزه» رسیدند. راهبان دیر توانستند به شهر «توزینو» به گریزند، و ذخائر و اشیاء قیمتی دیر را هم با خود ببرند، که از جمله کتابخانه نفیس آن بود. وقتی مسلمانان به دیر مزبور رسیدند، جز دو راهب که مانند نگهبانان در آن بصرمی بردند، چیزی نیافتند. بهمین جهت کلیساها و قریه را تاراج کردند و دیرها را آتش زدند.

این موضوع در تاریخ دیر «نوفالیز» در مجموعه «مورا ثوری» آمده است. در آن کتاب مینویسد: دیر کوچکی در آنجا بود بنام کشیش «هلدراد» از رجال اوائل قرن نهم میلادی، آن دیر نیز طعمه حریق شد و بسیاری از اهالی به کوه‌های بین «سوزه» و «بریانسون» گریختند و پناه به دیر اولکس (Oulx) بردند. مسلمانان آنها را دنبال کردند و عده زیادی را بقتل رساندند، تا جائیکه آنجا را میدان شهیدان نامیدند (رجوع کنید به مجموعه دیر اولکس که ریفاتلا در تورینو لبال ۷۵۳ منتشر کرده است). مردم هم اجتماع نمودند و به مسلمانان هجوم آوردند. عده‌ای از آنها را دستگیر کردند و به «تورینو» فرستادند و در دیر «اندراس» حبس نمودند. ولی اسرای مزبور قید و بندها را از هم گسستند و دیر را آتش زدند و خود را آزاد نمودند، و چیزی مانده بود که قسمتی را طعمه حریق سازند.

اعراب مسلمان ارتباطات بین فرانسه و ایتالیا را قطع کردند و تمامی گذرگاه های جبال آلپ را اشغال نمودند. کار به آنجا رسید که عبور از آنجاها منوط به کسب اجازه از آنها بود.

در سال ۹۱۱ میلادی رئیس اسقف‌های «ناربون» که می‌خواست برای کار مهمی به «رم» برود از ترس اعراب مسلمان نتوانست. مسلمانان بدون دریافت اجازه رسمی نمی‌گذاشتند هیچکس از آنجا بگذرد.

سپس حملات خود را به دشت «بی مونت» و «مونفرات» آغاز کردند. در سال ۹۰۸

عده ای از راهزنان دریائی عرب در سواحل « لاندوک » نزدیک « ایگمورت » فرود
آمدند و دیر « ترتیل » را که در زمان « شارل مارتل » ویران کرده بودند و دوباره تجدید
بنا شده بود ، غارت نمودند .



عبدالرحمن سوم

وفتوحات او در ایتالیا و فرانسه

در سال ۹۱۲ عبدالرحمن سوم که ملقب به « کبیر » بود به تخت نشست . وی پنجاه سال سلطنت کرد و سراسر اسپانیا را تحت فرمان آورد . عبدالرحمن سوم یکی از پاکترین پادشاهان روزگار بود . عبدالرحمن کبیر اسپانیا را به بالاترین مراحل سعادت و مجد و عظمت رسانید ، و نیز او نخستین کسی است که از طرف امرای خود در اندلس (اسپانیا) خلیفه و امیر المؤمنین خوانده شد .

« حشوگرسیه » پادشاه « ناوار » و « اوردونه » پادشاه « لیون » با « ابن حفصون » که بر ضد مسلمانان شورش کرده بود ، متحد شده بودند و با اتحاد با جنگجویان فرانسوی در برابر سپاهیان عبدالرحمن قرار گرفتند . عبدالرحمن در سال ۹۲۰ عموی خود را که او نیز عبدالرحمن نام داشت و ملقب به « المظفر » بود بسوی آنها گسیل داشت . عموی عبد الرحمن لشکریان دشمن را شکست داد و جبال پیرنه را پشت سر گذاشت و قسمت بزرگی از « غشقونیه » را تصرف نمود و به دروازه های شهر « تلوزه » رسید . ولی به هنگام بازگشت « گرسیه » یا بقول عرب « سانجه » پسر « حشو » بروی هجوم برد و تمام غنائمی را که اعراب به چنگ آورده بودند ، از وی پس گرفت .

در « نفع الطیب » مینویسد : ما برای فتوحات عبد الرحمن سوم (ناصر) بسیار طولانی است . او توانست شورشیان را سرکوب نماید و از پناه گاه های خود بیرون براند و اوضاع را آرام کند .

عبدالرحمن الناصر در جهاد با دشمن سوابق درخشانی دارد . از جمله جنگهای

وی ، لشکرکشی او به «جلیقیه» در سال ۳۰۸ هجری است . در آن موقع پادشاه جلیقیه « اوردون » پسر «الفونس» بود . وی از «باشکنس‌ها» استمداد نمود ، ولی عبدالرحمن سپاهیان آنها را شکست داد و کشورهای آنان را به تصرف آورد و اراضی ایشان را اشغال کرد ، پناه‌گاه‌ها را گشود و دژهای آنها را ویران نمود .

سپس در سال ۳۱۲ لشکر به «پانپلونه» کشید و رسماً به پیکار با دشمن پرداخت و در آن نواحی سرزمین‌ها به تصرف آورد و قلعه‌ها و دژها ویران نمود و همچنان در آن نقاط پیش میرفت و قسمت‌های جدیدی را فتح میکرد .

دشمن از مقابل اومی گریخت و سرانجام پناه به کوه‌ها و دره‌ها آورد و نتوانست بر عبدالرحمن چیره گردد . چندی بعد یکی از فرماندهان نصارا بر ضد وی قیام کرد و از سایر مسیحیان اروپا نیز استمداد نمود ، ولی عبدالرحمن ناصر شورشیان را که مسیحیان اهل «البا» بودند مقتول ساخت و سی‌دژ نظامی آنها را تصرف نمود .

در این هنگام به عبدالرحمن خبر رسید که «طوطه» ملکه «باشکنس» سراز اطاعت وی بر تافته است . عبدالرحمن به «پانپلونه» بازگشت و با سپاهیان ملکه جنگید و شورشیان را سرکوب نمود و به پایتخت خود «قرطبه» مراجعت کرد .

در سال ۳۲۷ در جنگ خندق شرکت جست و تا «جلیقیه» پیش رفت ولی شکست خورد و گروهی از مسلمانان به قتل رسیدند . بعد از این جنگ عبدالرحمن دیگر شخصاً در جنگ شرکت نکرد ، ولی دسته‌های سپاهیان خود را برای جهاد با کافران به اطراف می‌فرستاد . او سپاهیان خود را به مغرب (شمال آفریقا) اعزام داشت و شهرهای «ستبته» و «فاس» و سایر نقاط آنجا را فتح کرد و جزو قلمرو خود نمود ، بدینگونه آوازه‌اش در همه جا طنین افکند و نامش بالا رفت .

وقتی «سانجه» پسر «فرویل» پادشاه باشکنس مرد ، مادر وی «طوطه» بجای او نشست و کفالت فرزند او را بعهده گرفت . ولی چنانکه گفتیم این زن در سال ۳۲۵ پیمان متارکه جنگ با عبدالرحمن را شکست و او هم لشکر به «بانپلونه» کشید و با اشغال شهرهای آنجا شورش را درهم شکست . سه سال قبل از آن یعنی سال ۳۲۲ که عبدالرحمن

بعد از فتح «خشمه» روی به «پانبلونه» نهاد و «طوطه» با وی از در صلح درآمد و اطاعت او را بگردن گرفت. عبدالرحمن نیز «گرسیه» فرزند او را بحکومت «بانبلونه» تعیین کرد، سپس از آنجا آهنگ «البا» نمود و پسر از فتح آنجا متوجه «جلیقیه» شد. در آن اوقات پادشاه «جلیقیه» «رودمیر» پسر «اردون» بود. پادشاه جلیقیه از پیش روی عبد الرحمن گریخت و به «خشمه» روی آورد. عبد الرحمن هم همانجا با وی پیکار نمود و «برغش» و بسیاری از سنگرها و پناهگاههای آنها را منهدم کرد و چند بار ایشان را شکست داد و بازگشت.

در «اخبار مجموعه» مینویسد: و اما امیر عبد الرحمن بن محمد هنگامی بخلافت رسید که سراسر اندلس (اسپانیا) را فتنه و آشوب و کشمکش و اختلاف فرو گرفته بود. وی باشادی به استقبال آن همه بلوا و آشوب رفت. باهر امیر مخالف یا پادشاهی که برضد او قیام کرده بود، مواجه گردید، بر او غلبه یافت و قلمرو او را به تصرف آورد. نفا. از دست رفته اسپانیا را شهر به شهر گرفت. سرکردههای شورشیان را بقتل رسانید و افراد خود سر را خوار گردانید و قلعهها و دژها را منهدم کرد. مالیات های سنگینی بر آنها که سربه شورش برداشته بودند بست و آنها را به کارهای شاق و دشوار گماشت. بدینگونه شهرها آرام شد و خیره سران اطاعت او را بگردن گرفتند و دست از فتنه و آشوب برداشتند.

در این جنگها «ابن حفصون» یکی از سران تجزیه طلب طی محاصره جان داد، پسرش سلیمان که بجنگ عبدالرحمن رفت بقتل رسید. سایر فرزندان او هم مطیع گشتند و به سپاه عبدالرحمن پیوستند.

عبدالرحمن طی فتوحات خود قلعه معروف «ببشتر» را تصرف نمود و آنرا بنیان کرد و بصورت دژی نیرومند درآورد، و در ضمن سایر دژها راهم ویران کرد. گویند وی قلعه «ببشتر» را برای خود و فرزندان باقی گذاشت تا بهنگام خطر به آن پناه ببرد.

زیرا راویان نقل کرده بودند که مردمی در اسپانیا سر بشورش و انقلاب بر

می‌دارند ، شهرها را ویران می‌کنند و مردان را می‌کشند و زنان و کودکان را به اسارت می‌برند تا آنجا که فساد و تباهی تمام اقطار اسپانیا را فرا می‌گیرد و جز آنها که به قلعه‌ها پناه می‌برند ، یاروی به دریاها می‌گذارند ، کسی جان سلامت نمی‌برد ! این معنی در نزد راویان آثار نمودار فساد و آشوب بود که منجر به مصیبت عظیمی میگشت و بعد از آن چیزی باقی نمی‌ماند ! والله اعلم !

عبدالرحمن پنجاه سال با عزت و قدرت سلطنت کرد و در شرق و غرب اسپانیا به فتوحات زیادی نائل آمد»

در آینده آنجا که از خود اسپانیا سخن بمیان می‌آید ، اخبار خلیفه عبدالرحمن ناصر مفصل تر از این بیان خواهد شد .

لشکرگشی عبد الرحمن سوم به فرانسه

(رینو) راجع به لشکرگشی عبد الرحمن ناصر به فرانسه اضافه میکند که : «حملات جنگجویان مسلمین تکان سختی به «پروونس» و «دوفینی» و شهرهای آلپ داد . بعضی از مردم آن نقاط سلاح پوشیدند تا در برابر آنها مقاومت نشان دهند ولی بواسطه اختلاف و عدم اتحاد بهلاکت رسیدند . بندر **مارسی** هم از صدمه آنها بی - نصیب نماند . اعراب مسلمان کلیسای بزرگ مارسی را ویران کردند ، همچنین «اکس» را در معرض هجوم قرار دادند .

«بوش» در «تاریخ پروونس» و **گویز** در «تاریخ هیو» روایت میکند که عرب‌ها بعضی از افراد را پوست‌کنندند ! اسقفی بنام «اودول یکوس» به شهر «رنس» در ناحیه شمال فرار کرد . تردید نیست که بعضی از مردم شهرهای مسیحی نشین اروپا که اهمیت نمی‌دادند چه کسی بر آنها حکومت میکند هم به مسلمانان پیوستند .

ترس از سلطه مسلمانان بجائی رسید که ثروتمندان از هیت هجوم آنها به شمال فرانسه گریختند . در شرح حال کشیش مایول (Mayeul) در مجموعه پولندی‌ها آمده است که : اسقفی که فامیل او همه ثروتمند بودند از مقابل مسلمانان به «برگونی»

گزینخت مسلمان نیز کلیساهای سیترون را سوزاندند و «ژاپ» نا پدید گردید و در «ابزون» اسقف «بندیکنوس» رئیس اسقف‌ها و اسقف دیگری را بقتل رساندند .
در تاریخ «مناطق علیای آلپ» تألیف مسیو «لادوسیت» (ladoucete) ماجرای سه برج نیرومندی که مسلمانان آنرا اشغال کردند و بواسطه آن ناحیه مزبور مملو از ترس و وحشت شد ، آمده است . اسقف «لیبرال» بعنوان جانشین اسقف «بندکنس» انتخاب گردید و خواست وارد «ابزون» شود ولی بعلت وجود مسلمانان جرئت نکرد و بجای خود بازگشت .

مردم فرانسه و اسپانیا و انگلیس عادت داشتند و لویکبار در تمام طول عمر خود برای زیارت قبور بزرگان مسیحی به «رم» بروند . چون اسقف‌ها و روحانیون نصارا نمی توانستند نسبت به «رم» بی علاقه باشند . ولی در آن اوقات راه‌های «آلپ» همه در دست مسلمانان بود ، و رهگذران را زیر نظر داشتند . با اینکه مردم هنگام مسافرت کاروان‌ها تشکیل میدادند و با اسلحه حرکت می نمودند ، مع الوصف هیچ سالی نمی گذشت که در آن راه‌ها خون ریزی روی ندهد . چنانکه در «مجموعه مورخان فرانسوی» آمده است .

در آن ایام مجارها به فرانسه رسیدند و در شهرها دست به ظلم و فساد و خرابی زدند ، مردم با دیدن مجارها اخبار حزقیال پیغمبر راجع به خروج **یأجوج و مأجوج** را صادق یافتند ! وقتی هزاره میلاد مسیح فرارسید مردم اروپا عقیده داشتند که روز قیامت فرارسیده است !!

مطران «وردین» از يك روحانی پیر نصارا پرسید : آیا قیامت نزدیک شده و مجارها همان **یأجوج و مأجوج** هستند ؟ روحانی پیر خاطر مطران را مطمئن ساخت که : یکی از علامت قیامت اینست که **یأجوج و مأجوج** می آیند و دسته های دیگری هم با آنها هستند ، در حالیکه مجارها به تنهایی آمده اند ! پس خبر حزقیال منطبق با آنها نیست . بخصوص که علامت آنها اینست که در ظلم و فساد و ویرانی خود همه مردم روی زمین را پامال میکنند .

باری شهرهای « بی مونت » و « مونفرات » میدان تاخت و تاز مسلمانان بود . مورخ دیر « نود الیزه » روایت میکند که یکی از عموهایش که از فرماندهان لشکر بوده است وقتی بانفرات خود « از موین » به « مارسل » می رفت ، در میان درختان نزدیک شهر بایک دسته از سربازان اسلام مواجه گشت . میان دودسته جنگ در گرفت . عده ای از طرفین مجروح شدند و بعضی از مسیحیان اسیر گردیدند .

مسلمانان عده ای از آنها را آزاد کردند و آنها که تمکن مالی داشتند با پرداخت فدیة خود را آزاد نمودند ، ولی عموی راوی خبر و خادم او همچنان نزد مسلمانان اسیر ماندند . پدرا و وقتی از آنجا گذشت و از جریان امر مطلع شد عازم شهر گردید ، که پولی بدست آورد و پسرش را آزاد کند .

همین مورخ روایت میکند که مسلمانان به حدود « لیغوریه » (واقع در ساحل خلیج جنوا) رسیدند . مورخ مشهور « لیوتپرانند » که در ثلث اول قرن دهم میلادی می زیسته است (۱) میگوید : مسلمانان به شهر « آکی » **Aqui** یکی از شهرهای « مونت فرات » که حمام های آب معدنی آن مشهور است هجوم آوردند ولی شکست خوردند . مورخ مزبور میگوید : راهزنان دریائی عرب وارد شهر « جنوا » شدند و دست به کشتار و غارت زدند و بسیاری از زنان و کودکان را اسیر کردند .

اسقفها و روحانیون و سایر مردمی که در « پروونس » از مقابل سربازان مسلمین گریخته بودند به شهرهای « والیه » (**Valais**) سویس ملتجی شدند . مسلمانان هم وارد آن ناحیه گردیدند و همه را تصرف کردند . دیری بنام « دیرموریس » (۲) در آنجا

(۱) لیوتپرانند (**Liutpranb**) یکی از مشهورترین مورخان آلمانی است سال ۹۲۲ میلادی از میان خانواده اصیلی در « لونباردیة » متولد گردید و بسال ۹۷۰ در گذشت با دهوگ ، پادشاه آلمان نشوونما یافت و بعد از مرگ او در خدمت پسرش « بنگار » باقی ماند دو کتاب نوشته است : نخست بنام « امتیازات امپراطور » و دوم موسوم به « اوسون کبیر »

(۲) سان موریس - شهری واقع در دشت « والیه » و راه آهن است که به ایتالیا متصل میشود و با قطار تا « ژنو » دو ساعت راه است . این قریه بنام دیرموریس که در آن است موسوم ←

بود که مورد توجه مخصوص شارلمانی و سایر پادشاهان فرانسه بود، بگفته تاریخ «گالیه کرسیانیا» (Gallia - Christina) مسلمانان آنرا درهم کوبیدند، عده ای از مورخان مسلمین عقیده دارند که مسلمانان این دیر را در سال ۹۰۰ میلادی منهدم کردند.

در مجموعه «الدون بوکیه» نوشته است که مسلمانان بر ناحیه «تاررنتیس» استیلاء یافتند، کاروانی که از فرانسه عازم ایتالیا بود بدست آنان افتاد و پس از کشته شدن عده ای از آنها، ناگزیر به مراجعت گردیدند.

بعد از آنکه مسلمانان بر ناحیه «والیه» استیلاء یافتند تا واسط «کوره گریسون» (۱) پیش رفتند و دیر مشهور آنجا بنام «دی سنتیس» را که یکی از شاگردان «کولومبان» بنا کرده بود و کلیسای «کواری» را طبق روایت مورخ اسپر نچیر (Sprecher) تاراج نمودند. گویند مطران «والدو» در سال ۹۴۰ از حملات پی در پی مسلمانان شکایت کرد و آثار حملات آنها تا سال ۹۲۵ باقی بود، و امپراطور «اوتون» املاکی در عوض آن بموجب فرمانی در سال ۹۵۶ به مطران نامبرده عطا نمود.

این موضوع در مجموعه تاریخی آلمان چاپ کواری آمده است. در آن زمان سویس تابع مملکت «بورگونی» بود.

در آن اوقات از یک طرف جنگ میان پادشاهان «آستوری» و «ناواری» و از طرف دیگر میان آنها و خلیفه مسلمانان در قرطبه در گرفته بود. سپاهیان «آستوری» و مسلمانان اسپانیادر «زموره» باهم تلافی کردند. در آن جنگ مسلمانان شکست خوردند و قریب صد هزار نفر آنها بقتل رسیدند.

ولی «عبدالرحمن ناصر» (پادشاه مسلمانان) قادر بود تمام نیروهای مسلمین را در اسپانیا گرد آورد، از اینرو چنین شکستی و قدرت او را درهم نمی شکست. اگر

→ گشته است. دیر مزبور را «سجیسموند» دوک بورگونی در قرن ششم میلادی بنا کرده است.

این مطلب را کشیش مقیم کتابخانه دیر یاد شده هنگام بازدید من از آنجا برایم نقل کرد.

(۱) Grisons از ایالات سویس است و مرکز آن «کدار» است

عبدالرحمن در آن اوقات مشغول جنگ افریقا نبود و ظهور دولت فاطمیان مصر که با دولت بنی امیه دشمن بودند ، او را ناراحت نمی ساخت ، امکان داشت مسیحیان را شکست بدهد . ولی گرفتاری های مزبور شانس خوبی برای مسیحیان بود .

جنگ خندق و پایان کار عبدالرحمن سوم

این جنگ مشهور است . ابن خلدون میگوید : عبدالرحمن ناصر اشتیاق زیادی به جهاد داشت و بارها شخصاً در جنگ شرکت می جست تا اینکه در جنگ خندق سال ۳۲۳ هجری شکست خورد .

ولی ابن اثیر جنگ را در سال ۳۲۷ ثبت کرده است و میگوید : در آن سال امیه ابن اسحاق در شهر «شنتری» از اطاعت عبدالرحمن سر باز زد . زیرا عبدالرحمن برادرش را کشته بود . بدین لحاظ وی به «رودمیر» پادشاه جلالقه ملتجی گشت . عبدالرحمن نیز بجنگ کشور جلالقه رفت و مردم آنجا را شکست داد و بسیاری از آنها را بقتل رسانید .

متعاقب آن نیروهای جلالقه بر ضد مسلمانان جنگیدند و بر مسلمانان پیروز شدند . گروه کثیری از آنها را بقتل رساندند . «رودمیر» خواست مسلمانان را دنبال کند ولی «امیه» او را منع کرد و از آن کار بیم داد ، فقط به ضبط غنائم جنگ ترغیب نمود .

عبدالرحمن به اسپانیا بازگشت و تجهیز سپاه کرد و روی به سرزمین جلالقه نهاد و طی حملات سختی که بر آنها نمود بیش از آنچه از مسلمانان کشته بودند ، بقتل رسانید ، ولی در «اخبار مجموعه» مینویسد : عبدالرحمن ناصر در پایان کار به عیش و نوش پرداخت و غرور و خود خواهی بر او چیره گشت و افراد فرومایه را بخود نزدیک کرد و آزادگان را مورد خشم و بی مهری قرار داد .

افراد لشکر بی چون و چرا از وی اطاعت میکردند تمام امور سپاه را قبضه کرد امرا و فرماندهان بزرگ و وزرای عرب و غیره را در دستدر اختیار گرفته بود و همه

گوش بفرمان اوداشتند . این سبکسری‌ها موجب شد که در جنگ ۳۲۶ آن چنان شکست سختی از دشمن بخورد و دشمن آنها را دنبال کرده و در هر مکان عده‌ای را اسیر و جمعی را کشته و جز قلیلی جان سلامت نبرند ، و بعد از آن دیگر نتواند شخصاً در جنگ شرکت کند . و نیز «مسعودی» در «مروج الذهب» از این جنگ یاد میکند و میگوید : در آن جنگ بیش از صد هزار نفر سپاهی داشت . این جنگ در سال ۳۲۷ بعد از کسوف همان ماه (شوال) بوقوع پیوست . نخست مسلمانان پیروز گردیدند ، ولی بعد آنها محاصره شدند و به شهر پناه بردند ، و نصارا توانستند پس از آنکه مسلمین از خندق عبور کردند پنجاه هزار نفر از آنها را بقتل رسانند .

گویند «امیه بن اسحاق» بود که «رود میر» را از تعقیب مسلمانان باز داشت و او را از آنها بیم داد که مبادا کمین کرده باشند ، و در عوض ترغیب به جمع آوری غنائم سپاه آنان نمود . اگر جز این بود «رود میر» کلیه سپاهیان مسلمین را بقتل میرسانید : امیه بن اسحاق بعد از این جنگ از عبدالرحمن تأمین خواست و بوی پیوست و از شر «رود میر» خلاص شد . عبدالرحمن نیز به بهترین وجه او را پذیرفت . بعد از این واقعه عبدالرحمن سپاهی به سرکردگی عده‌ای از فرماندهانش بسوی کشور «جلالقه» اعزام داشت و طی جنگهایی دو برابر آنچه از مسلمانان کشته بودند ، از مسیحیان بقتل رسانید .

مسلمانان تا کنون هم بر جلالقه استیلا دارند و «رود میر» نیز تا این زمان یعنی سال ۳۰۲ هجری پادشاه جلالقه است» پایان سخن مسعودی که هم‌عصر آن جنگها بوده است .

جنگهای دیگر مسلمانان

در سواحل پروونس و شهرهای ایتالیا و سویس

«رینو» مینویسد : شهر «فریجوس» در ایالت «وار» شهری آباد و بندر عظیم کشتی

رانی بود .

مسلمانان آن شهر را سخت مورد هجوم قرار دادند و آنرا اشغال کردند . اهالی شهر رو بفرار نهادند و بکلی شهر را خالی نمودند . مسیحیانی که در سواحل دریاسکونت داشتند نیز همگی به کوه ها کوچ کردند .

در آن موقع کنت هوگس (Hugues) بر « پروونس » سلطنت میکرد . وی اعلام نمود که قصد دارد مسلمانان را از مرزها خارج سازد . از آنجا که مهمترین پناگاه مسلمانان در آن حدود دژ «فراکسنت» بود که از آنجا به شهرهای اطراف حمله می بردند ، «کنت هوگ» تمام فکر خود را متوجه هجوم به این دژ نمود . چون وی داماد پادشاه قسطنطنیه بود ، نمایندگان نزد وی اعزام داشت که ناوگان خود را به کمک او بفرستد . رومی هایک نوع ادوات جنگی داشتند که به آن آتش یونانی میگفتند . بدینگونه که محتوی آن نطف بود و بمجرد اینکه با کشتی اصابت میکرد آنرا آتش می زد .

در سال ۹۴۲ میلادی «هوگس» با سپاه گرانی از راه خشکی روی به «فراکسنت» نهاد . سفائن جنگی هم از راه دریای رسید و کشتی های مسلمانان را که در خلیج بودند آتش زد . لشکر «هوگس» نیز به دژ حمله برد و مسلمانان ناگزیر شدند به کوه های مجاور پناه ببرند . ولی در همین هنگام به «هوگس» خبر رسید که «برنجر» Berenger که با وی بر سر کشور ایتالیا کشمکش داشت و به آلمان گریخته بود ، به ایتالیا بازگشته و دوباره هوگس سلطنت آنجا را پیدا کرده است .

«هوگ» خطری را که از ناحیه مسلمانان به کشورش وارد شده بود ، فراموش کرد و با آنها صلح نمود به این شرط که مسلمانان بگذارند وی از راه «سان برنار» و سایر معابر آلپ بگذرد و بجنگ «برنجر» برود . این موضوع را مورخ «لیوت پراند» نقل کرده و به همین علت نیز «هوگ» را سخت مورد نکوهش قرار داده ، و میگوید: «هوگ» ازدست همواری عبور کرد و نیازی به صلح با مسلمانان و خواهش از آنها برای راه دادن بوی نداشت .

بعد از این واقعه جرئت مسلمانان افزون گردید و چنان در آن نواحی استقرار یافتند که گوئی میخواهند تا ابد در قلب اروپا بمانند . بهمین جهت شروع کردند به ازدواج

بازنان اروپائی و مانند سایر کشاورزان بومی به کار کشت و زرع پرداختند .
امرای آن نواحی به گرفتن مالیات مختصری از آنها قناعت می نمودند و در
بعضی از اوقات هم از وجود آنها بر ضد دشمنان خود استفاده میکردند . ولی کسانی که
در بلندی های کوه سکونت داشتند ، اموال فراوانی از رهگذران می گرفتند و اگر کسی
از پرداخت آنچه از وی طلب میشد خود داری میکرد ، بقتل می رسید .

معبربزرگ «سان برنار» که قبلاً موسوم به کوه مشتری بود چون از روزگار قدیم
در بین والیس (Valais) و دشت اوسته (Aoste) واقع بود ، راه اتصال سویس
و ایتالیا بشمار می رفت . بهمین جهت هنگامیکه مسلمانان بر آن معبر و سایر معابر
آنجا دست یافتند ، توانستند بر سایر نواحی مجاور هم استیلاء پیدا کنند .
در آن زمان شهر «نیس» تابع مملکت (آرال) بود و از نظری هم تحت سیطره
مسلمانان قرار داشت . قرائن نشان می دهد که گروهی از مسلمانان در شهر «نیس»
سکونت داشتند . زیرا «دورانت» در تاریخ نیس مینویسد که در آنجا ناحیه ای اختصاص
به مسلمانان داشته است .

همچنین مسلمانان شهر «گرینوبل» در صحرای «گرایسی و دان» را اشغال کردند .
مطران «گرینوبل» ذخائر روحانیون نصارا و گنجهای کلیسا را برداشت و به دیر «دونات»
در «فلائس» در سمت شمال پناه برد .

درست معلوم نیست که مسلمانان در چه سالی وارد «گرینوبل» شدند . زیرا
سنگ نبشته ای از سال ۹۵۴ بدست آمده است که میرساند در آن تاریخ مسلمانان در
آنجا اقامت داشته اند .

به نظر می رسد که مسلمانان «بی مونت» تعدادی پناگاه برای خود ساخته بودند
که در مواقع احتیاج به آن پناه ببرند . مورخ دیر «نوفالیزه» یکی از دژها را نام
می برد که در اشغال مسلمانان بوده است بنام «فراسنیدلوم» که در نزدیک «کازال» کنار
رود «البو» واقع بوده است . این محل «فرکسیناتوم» هم نامیده میشود ، وهم گفته اند که
این دژ همان است که امروز «فنسترال» (Fenestralle) خوانده میشود .

بهر حال خواننده به نوشته مورخی که این حوادث را بچشم دیده است یعنی مورخ دیر «نوفالیزه» نگاه کند که میگوید: مسلمانان عرب در این جنگها زنان و اطفال واسبهای سواری و غیره را به غنیمت می بردند. یکی از سوداگران اروپائی بنام «ایمون» (Aymon) نیز به طمع غنیمت خود را بمیان مسلمانان انداخته بود. روزی زن بسیار زیبائی بدست مسلمانان افتاد. ایمون خواست او را برای خود تصاحب کند ولی در همان هنگام یکی از فرماندهان مسلمان سر رسید و زن را از چنگ «ایمون» در آورد. دیگر خشم در سینه ایمون بجوش آمد و بمنظور گرفتن انتقام رفت نزد کنت روتبلاس (۱) که در «پروونس علیا» دارای نفوذ و مقام بود و پنهانی با وی برای بیرون راندن مسلمانان از شهرهای اروپا وارد مذاکره شد.

مسلمانان در هر نقطه مأمورین خفیه و جاسوس داشتند. ایمون با توجه به این مطلب سعی کرد تا آنجا که میتواند منظور خود را پوشیده دارد تا بدون اطلاع مسلمانان، مردم را بسیج کند. در نتیجه اقدامات وی امروز امرای مسیحی گرد آمدند و مردم بسیج شدند. سپس به مسلمانان هجوم آوردند و آتش انقلاب آنها را خاموش کردند و طوق بندگی را از گردن اهالی گشودند. مورخ مزبور میگوید: بساز ماندگان خاندان «ایمون» تازمان مانیز باقی مانده اند.

در سال ۹۵۲ مجارها «الزاس» را غارت نمودند، و کار بجائی رسید که کلید شهرهای کوه جورا (Jura) در معرض خطر اشغال آنها قرار گرفت.

بدین لحاظ «کنراد» که بر «برگونیه» و «سویس» و «فزشکونتی» و «دوفینی» حکومت می کرد، بفکر افتاد که برای رهایی از خطر مجارها و مسلمانان چاره ای بیاندیشد.

«کنراد» نامه به مسلمانان نوشت که دزدان مجار از اراضی پر نعمتی که در دست شماست اطلاع یافته اند و سعی دارند آنرا از تصرف شما انتزاع کنند. خوبست شما به

(۱) Rotdaldus رینو مینویسد: ممکن است روتبلوس دوم کنت فورکالکیه باشد که در حدود سال ۹۴۵ زندگی میکرد، چنانکه در تاریخ «پروونس» تألیف «بوش» آمده است.

کمک ما بشتاید که باتفاق آنها را نابود کنیم . در همان موقع نامه‌ای هم به مجارها نوشت که چرا باید ما باهم نزاع کنیم . بهترین نقاط این نواحی در دست مسلمانان است، بیایید دست بهم بدهیم و آنها را بیرون برانیم سپس شمارادر جای آنها مستقر سازیم !

«کنراد» این دو نامه را برای آنها فرستاد و محلی نیز برای ملاقات طرفین تعیین کرد . وقتی مسلمانان و مجارها در یک نقطه بهم رسیدند و میان آنها جنگ در گرفت ، کنراد که سپاه خود را آماده ساخته و در کمین آنها بود همینکه دید آنها بجان هم افتاده‌اند با سپاهیان خود به هر دو طرف حمله برد و همه را بقتل رسانید ، و جزعه قلیلی جان بدر بردند . آنها را که زنده ماندند هم به «آرال» فرستاد و در بازارهای آنجا بعنوان برده فروختند .

این گزارش در مجموعه (الدون بوکیه) آمده است ولی ما نمیدانیم که این جنگ در چه نقطه ای روی داده است . مرکز اصلی مسلمانان در «پروونس» و مرکز مجارها در «الزاس» و «فرنشکوتی» بود . بنظر می‌رسد که جنگ در نقطه‌ای میان دو مرکز مزبور مثلاً در «سفوای» اتفاق افتاده باشد ، و مسلم است که مسلمانان مدت ها در «سفوای» اقامت داشتند و به آنها «موری‌ها» (Maurienne) می‌گفتند . حتی بعضی از مورخان عقیده دارند که این لفظ از «مورو» گرفته شده است که بر مسلمانان مغرب اطلاق می‌شد . ولی این پنداری بیش نیست زیرا این لفظ از قرن ششم میلادی معروف بوده است . آنچه مسلم است مسلمانان مدتی طولانی در «سفوای» سکونت داشته‌اند .

مسلمانان بدون هیچگونه معارضی در تمام نقاط سویس آمد و رفت می‌کردند، گوئی آنها در وطن و خانه های خود هستند ، و بقدری جلو آمدند که به دروازه شهر «سانگال» و ساحل دریاچه «کنستانز» رسیدند . مسلمانان در سویس برج‌های متعددی ساختند آثار آن هنوز هم باقی است .

در آن اثنا آلمان ها بر مجارها غلبه یافتند و قدرت آنها را درهم شکستند و سویس از بر طرف شدن شرارت آنها نفس راحتی کشید . ولی «پروونس» و «دوفینی» و قسمتی از جبال «آلپ» همچنان تحت سیطره مسلمانان بود که از راه دریا برای آنها کمک

می رسید . شهرهای مزبور با وجود مسلمانان آرامش نداشت .

اعزام سفرای اروپا به دربار عبدالرحمن ناصر

صولت خلیفه مسلمین و عظمت پایتخت او قرطبه،

در آن زمان میان پادشاهان اروپا مردگاردان و با تدبیر « اوتون » پادشاه « جرمنی » بود که بعدها ملقب به امپراتور گشت و سزاوار بود که امپراتور کبیر خوانده شود . اوتون با خلیفه مسلمین در « قرطبه » که بیک حافظ مستعمره « فراکسینیه » بیشتر شباهت داشت ارتباط سیاسی برقرار نمود . سپس برای دفاع از « نصرانیت » تصمیم گرفت سفیری به دربار خلیفه « عبدالرحمن الناصر » اعزام بدارد .

قبلا نامه‌ای از عبدالرحمن برای « اوتون » رسیده بود که گوشه‌هایی به کیش مسیحی داشت . بهمین جهت « اوتون » تصمیم گرفت یکنفر روحانی ورزیده به سفارت نزد خلیفه بفرستد که بتواند با علمای مسلمین گفتگو کند و از عهده اعتراضات آنها برآید . برای این منظور راهب دیر « گورسه » (Gorse) نزدیک « متز » که بوی « جان » می گفتند انتخاب گردید .

این سفارت در سال ۹۵۶ انجام گرفت . مورخان اسلامی و اروپائی اتفاق دارند که « قرطبه » در آن زمان به پایه عالی مجد و عظمت رسیده بود . بطوری که مهند علوم و معارف و صنایع و فنون و سیاست گردید . سطح افکار هم در آن زمان کاملاً بالا رفته بود ، اروپای مسیحی نیز سخت تحت الشعاع تمدن و عظمت « قرطبه » قرار داشت تا آنجا که خلیفه عبدالرحمن الناصر مورد توجه کلیه پادشاهان اروپا قرار گرفت .

پاپ و امپراتور قسطنطنیه و پادشاهان اسپانیا و فرانسه و آلمان و کشور صقالبه (اسلاوها) با وی مراسله داشتند . به گفته مورخان اسلامی پادشاهان اروپا دست تواضع بطرف خلیفه مسلمین دراز می کردند ، و این معنی را برای خود شرافت بزرگی می دانستند که خلیفه مسلمانان دست خود را بطرف سفرای آنها دراز کند تا آنها بیوسند و این هم دلیل بر موقعیت و مقام عالی او در نزد دولت‌های اروپا بود .

وقتی هیئت های اعزامی پادشاهان اروپا مخصوصاً سفرای پادشاه روم (شرقی) به دربار اومی آمدند ، آنها را بخوبی می پذیرفت و با تشریفات خاص وارد پایتخت میکرد . به امر وی خیابانها را برای عبور آنها با بهترین فرشها مفروش میکردند و سران سپاه و بزرگان دولت و افراد گارد مخصوص کاخ سطنت را به استقبال آنها می فرستاد و بدین ترتیب وارد دربار می کردند و بحضور عبدالرحمن می آوردند! آنگاه علما در آن محفلها برمی خاستند و به تناسب مقام خطابهها ایراد میکردند و عزت اسلام و مقام منیع خلیفه مسلمین را می ستودند . سپس شعرا بپا خواسته و با خواندن قصائد و حماسه های خود شوری در مجلس می افکندند و حاضران رامسرور می نمودند .

ابن خلدون کیفیت استقبال عبدالرحمن از فرستادگان پادشاه قسطنطنیه را بدینگونه نقل میکند : در آن روز سربازان سواره غرق در سلاح بودند ، کاخ سلطنتی را به انواع زینت ها و پرده های قیمتی آراست . فرزندان و برادران و بنی اعمام و خویشان خلیفه تخت خلافت را در میان گرفتند ، وزراء و پیشخدمت های مخصوص کاخ هر کدام را در محل معین جای داد . سپس فرستادگان پادشاه روم را بحضور پذیرفت فرستادگان روم از مشاهده عظمت محفل تکان خوردند ، سپس جلورفتند و ادای رسالت کردند . عبدالرحمن نیز در آن روز دستور داد دانشمندان در محفل او با ایراد خطابه عظمت اسلام و مقام خلافت را بستایند و خدا را بواسطه عزت و غلبه دین اسلام و ذلت دشمنان خود شکر گویند ، علماء نیز خود را آماده کردند . فرستادگان روم سخت تحت تأثیر ابهت و جلال مجلس قرار گرفتند و چون خطاب آغاز به سخن گفتن نمودند همه مات و مبهوت شدند .

ابوعلی قالی یکی از دانشمندان بود که از عراق آمده بود «حکم» ولی عهد از وی خواست بر خیزد سخن بگوید ولی او عاجز ماند .

هنگامیکه سکوت مطلق بر سراسر مجلس حکم فرماشد ، **منذر بن سعید بلوطی** برخاست و بدون آمادگی قبلی خطبه ای بسیار مناسب با مقام خواند و قطعه شعری طولانی نیز موافق با وضع مجلس بطور ارتجال سرود ، که بیش از همه تشریفات مجلس

باعث اعجاب حاضران گردید و عبدالرحمن ناصر را دچار شگفتی ساخت و بواسطه آن مجلس امتیاز مخصوص یافت . عبدالرحمن بعد از آنروز «منذر» را به منصب «قضا» تعیین کرد ، و از این راه جزو رجال سرشناس بشمار آمد ، و نام و نشانش بالا گرفت . خطبه آن روز وی در کتب ابن حیان و غیره آمده است .

فرستادگان نامبرده به اوطان خود بازگشتند . عبدالرحمن ناصر هشام بن هذیل را با هدایای زیادی همراه آنها اعزام داشت تا موجب تحکیم مراتب دوستی و مودت فیما بین گردد . هشام دو سال بعد مراجعت نمود و مأموریت خود را بخوبی انجام داد . فرستادگان « قسطنطین » هم با وی بدر بار هشام آمدند .

به دنبال آن سفرای « دوفوه » پادشاه صقالبه « اسلاوها » و سفیر دیگری از جانب « آلبرت » پادشاه آلمان و نماینده ای از طرف « اوفوه » پادشاه فرانسه و فرستاده دیگری از جانب پادشاه فرانک ناحیه مشرق بنام « کلد » به دربار عبدالرحمن آمدند و او نیز آنان را در مجلس پرشکوه خود بحضور پذیرفت و بد احترام آنها ضیافت داد . سپس عبدالرحمن « ربیع » اسقف را با فرستاده پادشاه صقالبه (اسلاوها) بعنوان نماینده خود اعزام داشت و او هم بعد از دو سال بازگشت . در سال ۳۴۴ فرستاده « اوردون » برای بستن قرارداد صلح به دربار عبدالرحمن آمد و او هم قرارداد صلح را بست . آنگاه در سال ۳۴۵ مجدداً نماینده ای نزد عبدالرحمن اعزام داشت و از وی خواست که « فردلند » حکمران « قشتیله » را تحت فرمان او بگذارد و عبدالرحمن هم پذیرفت .

« گرسیه » پسر « شانجه » بعد از پدرش بر « جلیقیه » مستولی شده بود . اهالی جلیقیه از اطاعت او سرباز زدند و بزرگی آنها « فردلند » نامبرده زمام امور آنان را بدست گرفت و به « اوردون » پسر « رود میر » پیوست .

« گرسیه » پسر شانجه نوه پسر « طوطه » ملکه با شکنس بود . طوطه بر گرسیه خشم کرد و در سال ۴۰۷ به نزد عبدالرحمن ناصر رفت و از وی تقاضای صلح برای خود و پسرش شانجه پسر رود میر پادشاه کرد و در ضمن از وی خواست که به « گرسیه » کمک کند که قلمرو خود را مجدداً بدست آورد و بردشمن پیروز گردد .

دوپادشاه مزبور با ملکہ بہ در بار عبدالرحمن وارد شدند و اونیز ضیافت پر شکوہی بخاطر آنها داد ، با «شانجہ» و مادرش پیمان صلح بست و سپاہی با «گریسہ» فرستاد و کشورش را مسترد داشت . جلالقہ نیز سراز اطاعت «اوردون» بر تافتند .

گریسہ پس از استرداد کشورش مراتب سپاسگزاری خود را از عمل عبدالرحمن با اعزام ہیئت اعلیٰ داشت ، سپس بہ تمام مردم نواحی دیگر از کشور های همجوار ہم اطلاع داد . همچنین عملی را کہ «فردلند» بزرگ «قشتیلہ» مرتکب شدہ بود و بانقض عہد زمام کشور او را بدست گرفت و برضد اوقیام کرد ، بہ تمام پادشاہان و رؤسای اطراف گزارش داد و او را مورد سرزنش ہمگان قرار داد . عبدالرحمن ناصر تا «گریسہ» زندہ بود همچنان از وی حمایت کرد و دوستی خود را با او حفظ نمود .

وقتی فرستادہ «کلدہ» پادشاہ مشرق فرانسہ بہ دربار عبدالرحمن آمد ، فرستادہ پادشاہ بر شلونہ و ترکونہ نیز باوی آمدند و از او طلب صلح کردند و عبدالرحمن نیز مسئوٰل آنها را اجابت کرد . فرستادہ حکمران «رم» ہم بمنظور جلب دوستی وی آہنگ او نمود و تقاضایش نیز پذیرفتہ شد «پایان سخن ابن خلدون باختصار جزئی» .

بخواست خداوند در آیندہ در بارہ عبدالرحمن ناصر و ابہت دستگاہ حکومت و عظمت پایتختش «قرطبہ» در زمان او آنجا کہ از اسپانیا سخن میگوئیم بہ تفصیل سخن خواہیم گفت» .

ما جرای سفیر فرانسه

«رینو» مینویسد : سفارت راہب «گورز» از جانب پادشاہ فرانسه ہر چند آن اہمیت را نداشت ولی در عین حال خالی از تشریفات و مجلس آرائی ہم نبود . سفر نامہ وی بقلم یکی از شاگردانش در دست است کہ میتوانیم آنرا بدینگونہ خلاصہ کنیم .

«راہب جان» در حالیکہ دیگری ہم با او بود بعنوان سفارت بہ قرطبہ رفت . ہدایائی کہ می باید بہ دربار قرطبہ تقدیم دارد از اموال دپر متعلق بہ همان راہب بود .

راہب مسافت تا وین (Vienne) واقع در کنار رود «رن» را پیاده طی کرد و از آنجا سوار کشتی شد و عازم «برشلونہ» گردید کہ در آن موقع تابع مملکت فرانسه بود. نخستین شهر مرزی کہ در آن اوقات تعلق بہ پادشاہ اندلس داشت «طرطوشہ» بود (۱) وقتی سفرای پادشاہ فرانسه بہ «طرطوشہ» رسیدند و حکمران آنجا بہ آنها اجازہ داد کہ بہ «قرطبہ» بروند، وارد خاک اسپانیا شدند، و قسمت بزرگی از جزیرہ اندلس (اسپانیا) را پیمودند و در تمام آن مدت مہمان مسلمانان عرب بودند کہ بہ سخاوت و کرم معروفند. آنها تا بہ قرطبہ رسیدند یک درہم از کیسہ خود مصرف نمودند. در قرطبہ نیز با استقبال گرم و پر شور مواجہ شدند و آنها را در محلی واقع در دومیلی قصر خلافت فرود آوردند.

خلیفہ اطلاع یافت کہ راہب مأمور چہ مطلبی است و از جانب پادشاہ فرانسه چہ وظیفہ ای را بعهده دارد. بہمین جہت قصد کرد کہ از گفتگوهای مذہبی اجتناب ورزد. خلیفہ بہ راہب خاطر نشان ساخت کہ شایستہ مقام دو شخصیت بزرگ، مانند خلیفہ و پادشاہ فرانسه نیست کہ در این قبیل کشمکش‌ها وارد شوند، و خلیفہ نمیتواند سخنی را بشنود کہ در آن اہانتی بہ پیامبر اسلام (ص) شدہ باشد. زیرا از نظر شرعی وظیفہ خاصی متوجہ اوست (۲)

خلیفہ پیشنهاد کرد نامہ «اوتون» پادشاہ فرانسه را کآن لم یکن فرض کند و بہ او بازگرداند. ولی راہب تمام این ملاحظات را نادیدہ گرفت و در تأمین منظور خود اصرار ورزید.

مطران قرطبہ آمد و بوی نصیحت کرد کہ دست از این لجاجت بردارد ولی

(۱) مسعودی کہ از معاصران عبد الرحمن ناصر است، در مروج الذهب چنین آورده است.

(۲) رینودر زیر این جملہ مینویسد: در قانون دولت عثمانی آمدہ است کہ ہر کس ناسزائی بخداوند و یکی از صفات ثبوتیہ او یا بہ نبی اکرم (ص) یا قرآن مجید بگوید، مجازات او قتل است، و مہلت و توبہ ہم مانع از اجرای آن نیست.

راهب جواب او را به درشتی داد و مطران را مورد نکوهش و ملامت قرارداد که چرا خود و سایر مسیحیان اسپانیا در دین مسیح سهل انگاری روا داشته‌اند ، و رضایت داده‌اند که فرزندان نشان ختنه شوند و مانند مسلمانان از خوردن گوشت خوک امتناع ورزند !

هنگامیکه خلیفه از تعصب این راهب آگاهی یافت و دید که با خود سری حاضر نیست از منظورش دست بردارد ، از پذیرفتن او خود داری کرد و بوی پیغام داد که او قبلا یکی از اسقف‌ها را بسفارت نزد «اوتون» پادشاه فرانسه فرستاده بود و «اوتون» او را تا سه سال نگاه داشت ، اینک خلیفه هم می‌خواهد سفیر «اوتون» را نه تنها سه سال بلکه تا نه سال نزد خود نگاه دارد. زیرا او خود را سه برابر از «اوتون» پادشاه فرانسه بزرگتر می‌داند !!

راهب در جواب گفت : که نمی‌تواند از دستورهائی که «اوتون» به او داده وهم اکنون در دست دارد ، سر باز زند . در آن موقع مقرر شد که خلیفه فرستاده دیگری به نزد «اوتون» اعزام دارد و از وی سؤال کند چرا تا این حد مصمم است که راهب سفارت خود را انجام دهد .

خلیفه ب فکر افتاد چه کسی را برای این کار انتخاب کند . زیرا مسلمانان از رفتن به آن سفارت خود داری می‌کردند . چون مسلمانان فرائض دینی بعهدہ داشتند که انجام آن در شهر های نصارا برای آنها مشکل بود . بهمین جهت نیز بیشتر سفیران پادشاهان اسلام که بدر بار سلاطین مسیحی می‌رفتند؛ نصارا و اغلب هم اسقف‌ها و کشیش‌های بزرگ بودند .

در آن نوبت نیز مردی مسیحی بنام «رسموندس» برای این منظور انتخاب شد که چون آن مأموریت را بخوبی انجام داد شایستگی این را یافت که «اسقف» شود . وی دوزبان لاتینی و عربی را بخوبی میدانست .

بعضی از مورخان عقیده دارند که اسقف «رسموندس» همان «رمندس» است که مطران اسپانیائی بود و میان او و «لیوتپرانده» مورخ معروف علاقه دوستانه برقرار بود و «لیوتپرانده»

تاریخ خود را بنام او موسوم کرد .

در آن اوقات «اوتون» سرگرم سرکوب نمودن آشوبی بود که پسر و دامادش بر ضد او بر پا کرده بودند . وقتی سفیر اسپانیائی از جانب خلیفهٔ مسلمین وارد شد . «اوتون» تمام پیشنهاد خلیفه را پذیرفت ، سفیر هم به قرطبه باز گشت و مأموریت وی بدلخواه خلیفه انجام گرفت .

آنگاه خلیفه اجازه داد که راهب مزبور سفیر پادشاه فرانسه بحضور او باریابد خلیفه از سادگی و روش خشک راهب آگاه بود . بهمین جهت بوی اطلاع داد که میخواهد از وی مانند سفیر یک پادشاه استقبال کند ، و او ناچار است که احترام فرستنده خود را نگاه دارد و تشریفات سفارت را رعایت کند ، و با لباس رسمی و تناسب بامقام سفارت بحضور خلیفه باریابد .

راهب جواب داد که او هیچ لباسی را زیباتر و فاخرتر از لباس رهبانیت نمیداند . خلیفه گمان کرد وی از خرید لباسهای مورد لزوم عاجز است . بهمین منظورده «اوقات» نقره برای او فرستاد و هر «اقه» دوازده «وقیه» بود ، ولی راهب تمام این نقرهها را به فقرا بخشید . در آخر خلیفه بوی اطلاع داد که حاضر است او را بپذیرد و به مجلس خود در آورد و لو یک کیسه خشن پوشیده باشد ! در روزی که برای باریافتن او معین شده بود سربازان در دو طرف راه عبور او صف کشیدند . پیشخدمت های خاص در بار گرز بدست داشتند و دسته دیگر کمان بدست بحال احترام ایستاده بودند . سوارکاران در میدان می گشتند و بدینگونه راهب سفیر پادشاه فرانسه وارد قصر خلیفه شد .

در مدخل قصر برای او فرش های دیباگسترده بودند و تا جلوسالن که خلیفه در آن بر تخت خلافت جلوس کرده بود بر بساطی این چنین گذشت تا بحضور خلیفه رسید و دید که خلیفه به عادات شرقی ها چهارزانو روی تخت نشسته است .

همینکه راهب به نزدیک خلیفه رسید ، خلیفه بخاطر او کف دست خود را گرفت و راهب هم آنرا بوسید . سپس بوی دستور داد به نشیند . بعد از انجام مراسم معمول خلیفه از «اوتون» پادشاه و مقام منیعی که در میان سایر پادشاهان داشت سخن گفت و او را

به نیکی ستود .

چون به خلیفه عبدالرحمن خبر رسیده بود که پسر «اتون» برضد پدرش انقلاب کرده است در ضمن سخنان خود از وی سرزنش نمود و گفت : نباید پادشاهان بگذارند کمترین شکستی به نفوذ و قدرت آنها راه یابد و نباید در این خصوص دستخوش عواطف شوند . عبدالرحمن در این خصوص اشاره بخودش میکرد . زیرا یکی از پسرانش برضد او بنای نافرمانی گذاشت و او ناگزیر شد دستور قتلش را صادر کند .

سپس سخن به موضوع مأموریت راهب کشید . مورخان مسلمین و دست کم مورخان که ما میشناسیم ، چیزی در باره اشغال « پروونس » توسط مسلمانان و حملات آنها به داخله فرانسه نقل نکرده اند ، و خود این می رساند که مسلمانان اهمیتی به این موضوع نمی دادند (۱)

بخصوص که «لیوت پراند» مورخ معروف که در آن عصر می زیسته است تصریح میکند که آن مستعمره اسلامی در سلسله جبال آلپ تحت حمایت شخص خلیفه بوده است ، و صاحب کتابی که هم اکنون ماسفر راهب سفیر «اتون» را از آن نقل میکنیم نیز میگوید : سفارت راهب مزبور خبری جز وساطت در نزد خلیفه برای جلوگیری از پیشروی حملات سربازان اسلام در فرانسه و ایتالیا نبوده است . ولی متأسفانه کتاب نام برده ناتمام است و سخن در مهمترین نقطه موضوع قطع شده و تاکنون هم نسخه کاملی از آن بدست نیامده است (۲).

(۱) قبلا در پاورقی های این کتاب ترجمه کتابی از «رینو» را آوردم که در آن گفته است موقع تألیف این کتاب وی از سفرنامه اصطخری و ابن حوقل اطلاع نداشت ، و هنگامیکه بر آن دو کتاب دست یافت متوجه شد که مسلمانان از این واقعه فتح «پروونس» غافل نبوده اند بلکه در نزد آنها اهمیت داشته است .

(۲) بطوریکه ملاحظه می کنید داستان سفیر «اتون» پادشاه فرانسه رامسیو رینو فرانسوی مورخ معروف از کتاب یکی از شاگردان راهب «جان گورز» نقل میکند که همگی فرانسوی هستند . حال این سماجت و پافشاری سفیر فرانسه و راهب قشری مزبور تا چه حد ←

در سال ۹۶۰ عرب مسلمان از کوه «سانبر نار» اخراج شده اند ، و ما اطلاع کاملی از ماجرای آن نداریم . ظاهر امر نشان میدهد که بر ناردمتون (Demethone) پناگاهی در بلندی این کوه ساخت ، و سلسله جبال نامبرده همگی بنام او موسوم گشت ، شخصاً در آن جنگ شرکت داشته است .

→ صحیح است خدا میداند ، مافقط به ترجمه آن همانطور که «رینو» نقل میکند پرداختیم مانند بقیه مطالب کتاب که اغلب از مورخان فرانسوی و راهب ها و کشیشان اروپائی نقل شده است و در همگی آنها تعصب خاص نصارا و موضوع دینی و کارپردازان روحانی و ارباب دیر و کلیسا را که روح آشتی ناپذیری با اسلام دارند بچشم می خورد.

حکم دوم پسر عبدالرحمن سوم

وفتوحات او در کشورهای اروپا

پیشرفت تمدن اسلامی در زمان وی

عبدالرحمن سوم (ناصر) در سال ۹۶۱ بدرود حیات گفت ، وپسرش «حکم دوم» بجای او نشست . وی دوستدار علوم و معارف و صلح بود. در زمان حکمرانی او توجه مردم در اسپانیا بیشتر صرف علوم و صنایع شد و مسلمانان در این خصوص ترقی حیرت انگیزی نمودند . حسن تدبیر و نرمش وی و عمران و آبادی شهرها بر خشونت و زور که در آغاز کار میان آن مردم رسوخ داشت، غلبه یافت .

در زمان «حکم» دولت چنان در راه علم و دانش گام برداشت که زنان دانشمند و فاضله نیز در دربار وی دارای مقام و منصب شدند .

«حکم» در اوائل ایام حکومت خویش برای جلب اعتماد مسلمانان نسبت بخود در جلیقیه و آشتوریه و کتالونیه جنگید و آن شهرها را اشغال کرد، ولی مسیحیان از وی طلب صلح نمودند و او هم مسؤل آنها را اجابت کرد .

وقتی وزراء و فرماندهان وی بواسطه علاقه ای که مسلمانان به جهاد داشتند او را به نقض پیمان این صلح ترغیب کردند ، با این آیه بدیع قرآن به آنها جواب داد:
اوفوا بالعهد ان العهد کان مستولا یعنی به پیمان خود پای بند باشید که از آن پرسش خواهید شد .

آری «حکم» با کنت برسلونه و سایر امرای کتالونیه شرط کرد که آنها دژهای نظامی خود را که در نزدیک مرزهای او قرار داشت درهم بکوبند و از آنها پیمان گرفت که باهیچیک از پادشاهان مسیحی که باوی داخل در جنگ میشوند پیوندند
(پایان کلام رینو)

ابن خلدون مینویسد: بدنبال وفات عبدالرحمن ناصر، جلالقه چشم طمع به حدود مسلمانان دوختند و «حکم» پسر عبدالرحمن شخصاً به جنگ آنها رفت و کشور «فردلند» پسر «گنتشاب» را مورد حمله قرار داد و در «سان استوان» فرود آمد و آنجا را با صلح گشود و فرمان قتل و غارت صادر کرد. ولی اهالی پیشدستی کردند و باوی پیمان تسلیم بستند و خود را از خطر نجات دادند.

سپس «غالب» غلام مخصوص او بجنگ شهرهای جلیقیه رفت و روانه شهر «سالم» شد که رسماً وارد جنگ شود. جلالقه نیز با سپاهیان خود جلو او را گرفتند ولی «غالب» آنها را شکست داد و جمعی را کشت و گروهی را با سارت گرفت.

سپس سپاهیان او روی به کشور «فردلند» نهادند و آنرا اشغال کردند.

چون «شانجه» پسر «رود میر» پادشاه باشکنس نقض عهد کرده بود، حکم «تجیبی» حکمران «سرقسطه» را با سپاهیان خود بجنگ او فرستاد. پادشاه جلالقه بیاری «فردلند» شتافت ولی «تجیبی» آنها را شکست داد، سپس «قوریه» را محاصره نمود و نواحی آنجا را تاراج کرد و بازگشت.

آنگاه «حکم» احمد بن یعلی و یحیی بن محمد تجیبی را به شهرهای ایالت «برشلونه» فرستاد و سپاهیان آنها در آن نواحی دست به کشتار و تاراج زدند. از سوی دیگر «حکم» هدیل بن هاشم و غالب غلام خود را بسوی شهرهای «فردلند» اعزام داشت و آنها نیز پس از قتل و غارت آنجا بازگشتند. بدینگونه کار فتوحات «حکم» و فرماندهان مرزها، در هر ناحیه بالا گرفت.

بزرگترین فتوحات او فتح «قلمویه» واقع در شهرهای باشکنس بود که توسط غالب انجام گرفت. حکم شهر مزبور را پس از فتح تعمیر کرد و مورد نظر قرارداد، سپس «قطویه» بدست فرمانده «وشته» فتح شد و کلیه اموال و سلاح و ارزاق و لوازم زندگی و آنچه در اراضی آنجا بود مانند گوسفندان و گاو و شتر و مواد خوردنی و اسیران بیشماری را به غنیمت گرفت.

در ۳۵۴ هجری غالب روی به شهرهای «البه» آورد. یحیی بن محمد تجیبی

وقاسم بن مطرف ذی النون هم با او بود. غالب نخست قلعه «عرماج» را بنا کرد و سپس شهرهای آنها را مورد حمله قرار داد و مراجعت کرد.

در این سال کشتی های «مجوس» (مجارها) در دریای کبیر (اقیانوس اطلس) دیده شد و آنها در سرزمین «اشبونه» پیاده شدند و دست بقتل و غارت و فساد زدند. اهالی اشبونه با آنها به پیکار برخاستند و مجوس هم ناگزیر به کشتی های خود برگشتند.

حکم فرماندهان جدیدی را مأمور حفظ سواحل نمود و به فرمانده دریانوردی «عبدالرحمن رماحس» فرمان داد که سرعت ناوگان خود را در دریاهای بحرکت در آورد و جلوه کشتی های مجوس را بگیرد. متعاقب آن خبر رسید که سپاهیان زمینی وی در تمام سواحل از نیروی دریائی مجوس (مجارها) صدمه دیده اند.

در این وقت «اردون» پسر «الفونس» پادشاه جلاله روی بدرجار «حکم» آورد. زیرا چون عبدالرحمن ناصر سابقاً شانهجه پسر «رودمیر» پسر عموی «اردون» را که قبل از وی پادشاه بود برضد او تقویت کرده بود و نصارای را واداشت که از وی اطاعت نمایند، و اردون نیز از داماد خویش «فرد لند» حکمران «قشتیله» استمداد نمود. در این هنگام اردون به نزد حکم آمد تا پشتیبانی او را نسبت بخود و برضد «شانهجه» جلب کند. همانطور که پدرش عبدالرحمن شانهجه را تقویت کرده بود.

اردون پیشدستی نمود و برای تأمین منظور خویش متوسل به «حکم» شد. حکم نیز مقدم او را گرامی داشت و بهنگام ورودش سپاهیان را به پیشواز او فرستاد و آنروز با شکوه هرچه تمامتر از وی استقبال بعمل آمد. ابن حیان مراسم استقبال او را مانند ورود سایر شخصیت ها و پادشاهان نصارا به دربار خلفای اندلس به تفصیل شرح داده است.

«اردون» قدم به قصر خلافت «حکم» نهاد. حکم او را در جایگاهی مخصوص جای داد و وعده داد که او را برضد دشمن یاری کند. سپس بوی خلعت پوشانید. اردون هم در همان لحظه رسیدن به دربار خلیفه مسلمین طی نوشته ای خود را در اختیار بوی گذاشت و پیمان بست که دوستدار اسلام باشد و ایالت «فرد لند» داندیش و اور اختیار او

بگذارد . برای تحکیم این معاهده فرزندش «گرسیه» را نزد «حکم» گرو گذاشت . بدستور حکم بوی و همراهانش کمک ها شد . متعاقب آن بزرگان نصارا که در قلمرو اسلامی زیستند همه آمدند و اطاعت خویش را از «حکم» تثبیت نمودند و تعهداتی سپردند .

در این هنگام پسر عموی «اردون» یعنی «شانجه» پسر رود میرسفرائی به نزد «حکم» اعزام داشت که حاضرند باوی بیعت کنند و بمعیت کلیه سران جلیقیه و سموره و اسقف های آنها از وی اطاعت نمایند ، و از او خواستند که تقاضای آنها را بپذیرد و سابقه پدرش را باوی بکلی فراموش کند . حکم نیز تبعیت آنها را پذیرفت ولی باشرطی که از جمله نابود ساختن قلعه ها و برج های نزدیک مرزهای مسلمانان بود . از آن پس پادشاه بر سلو نه و طرکونیه و غیر اینان سفرائی بدبار حکم فرستادند و از وی تقاضای تجدید صلح کردند و تعهد نمودند که پیمان های سابق را همچنان محترم شمارند . پادشاهان نامبرده بیست غلام بچه از خواجگان **صقالبه** (۱) و دوهزار رطل از پوست سمور و پانصد رطل نقره خام و دو بیست شمشیر فرنگی نیز برای پادشاه مسلمین هدیه فرستادند . حکم نیز هدایای آنها را پذیرفت و طبق پیمانی آنها را واداشت که قلعه ها و دژهای نظامی خود را که مرزهای اسلامی را در معرض خطر قرار میداد منهدم کنند و شرط کرد که نصارای ملت خویش را برضد او نشورانند و آنها را از آزار مسلمانان در قلمرو

(۱) **صقالبه** همان نژاد **Slaves** هستند که ملت های ساکن میان جبال اورال و دریای آدریاتیک در اروپای شرقی و میانه میباشند . صقالبه یا اسلاوها دوتیره هستند : اسلاوهای شمال (روس ها ، روس سفید ، پولیونیونی ها) و اسلاوهای جنوب یا یوگوسلاوی ها (صربی ها ، کراواتیون ، سلوفاکیون ؛ بلغاری ها) جغرافی دانان عرب از «صقالبه» نام برده اند . در اندلس (اسپانیا) نام «صقالبه» بر نگهبانان مخصوص خلفا و نیز بر گروهی از بزرگان که در سپاه اسلامی اسپانیا در آمده بودند ، اطلاق می شد . این عده از صقالبه یا از اسلاوهای اصلی بودند و یا از ملت های ایتالیا و گلها (Gaulle) یعنی فرانسوی ها و بلجیک ها و ایتالیا ی شمالی و یا از دریانوردان جنگجوی ایتالیایی بودند (بنقل از المنجد - اعلام) مترجم .

خود بر حذر دارند .

آنگاه فرستادگان «گرسیه» پسر شانجه پادشاه با شنکس با گروهی از اسقفها و سران نصارا آمدند و از «حکم» تقاضای صلح کردند . گرسیه مدتی خود داری کرده و از در نیرنگ در آمده بود . با این وصف حکم تقاضای آنها را پذیرفت و بعد از عقد پیمان صلح با خوشحالی برگشتند .

سپس مادر «لودریک» حکمران ناحیه نزدیک جلیقیه به دربار «حکم» آمد . لودریک بزرگترین حکمران و رئیس نصارای آن سامان بود . حکم رجال دولت را امر کرد تا مادر لودریک را با احترام بپذیرند . وی با تشریفات خاصی بدر بار آمد و به افتخارش ضیافت دادند . ما در لودریک از حکم تقاضای صلح برای پسرش نمود و چنانکه می خواست «حکم» نیز مسئولش را اجابت کرد . سپس هدایائی بوی تسلیم نمود که میان همراهانش قسمت کند ، و هدایای دیگری نیز بخود وی تعلق گرفت که آنرا با راستری مزین به زین و لگام طلا و یراق دیبا نمودند ، وقتی مادر لودریک به مجلس خاص «حکم» آمد تا با وی تودیع کند نیز با هدایای دیگری جهت سفر او تودیع شد و با احترام از نزد «حکم» سلطان قرطبه بازگشت .

سپاهیان حکم روی به سرزمین مغرب اقصی (شمال افریقا مراکش ، لیبی و الجزائر) نهادند . پادشاهان «زناته» یعنی بربرهای «مفروات» و «مکناسه» آنها را پذیره شدند و آنان را در ایالات خود بخش کردند و بنام «حکم» در منابر خود خطبه خواندند و بوسیله سپاهیان حکم جلو دعوت شیعه را که میان آنها رسوخ داشت ، گرفتند . هیئتی از بنی حرز و بنی ابی العافیه نیز وارد بر «حکم» شدند . حکم نیز آنها را مورد تفقد و اکرام قرارداد و با عزت و احترام بازگردانید .

اولاد ادریس را که در شمال افریقا ناحیه ریف (مراکش) سلطنت می کردند (بواسطه تشیع) از سلطنت خلع کرد و از راه دریا به قرطبه آورد و سپس به اسکندریه (مصر) کوچ داد .

«حکم» مردی دانش دوست و مروج علما و علاقمند به جمع آوری انواع کتابها

بود . او بیش از همه پادشاهان پیش از خود کتاب جمع آوری کرد.

ابن حزم میگوید «تلیدخصی» متصدی کتابخانه سلطنتی برای من نقل کرد که

فهرست کتب کتابخانه چهل و چهار فهرست بود. هر فهرست چهل ورق داشت که فقط اسامی دیوان اشعار بود ! حکم بعلاوه بازاری برای رواج علم و پرورش و بزرگداشت دانشمندان بوجود آورد و لوازم کار را بطور مجانی از همه نقاط فراهم کرد.

ابن خلدون میگوید : هنگامیکه ابوعلی قالی صاحب کتاب «امالی» از بغداد

به اندلس آمد و بنزد پدر «حکم» عبدالرحمن ناصر باریافت ، او را بخوبی پذیرفت و مورد تفقد و تجلیل قرار داد ، و طرف توجه خاص او واقع شد . دانش او هم به تشویق

عبدالرحمن به مردم اندلس (اسپانیا) رسید . بعد از عبدالرحمن ابوعلی قالی از خواص پسرش «حکم» بشمار آمد و حکم از دانش او استفاده کرد.

حکم عده ای از بزرگان را به اطراف می فرستاد و پول کافی در اختیار آنها

می گذاشت تا هر جا کتاب یافتند اکتیاع نمایند و بدینگونه آنقدر کتاب در اندلس جمع آوری شد که هیچکس بیاد نمیآورد .

حکم کسی را نزد ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب «اغانی» که به بنی امیه نسبت

می رسانید فرستاد تا «اغانی» را برای او بیاورد . هزار دینار زر سرخ هم برای ابوالفرج

فرستاد . ابوالفرج نیز یک نسخه از «اغانی» را پیش از آنکه به عراق بیاورد برای «حکم»

پادشاه اسپانیا ارسال داشت (۱) حکم بعلاوه با قاضی ابوبکر ابهری مالکی برای خرید

(۱) ابوالفرج اصفهانی - علی بن الحسین بن محمد مروانی اموی ، از دانشمندان گران

قدر و پرمایه و بگفته ابن ندیم وی از اولاد هشام بن عبدالملک اموی بود . اصلاً اصفهانی ولی

در بغداد می زیست . شیعه زیدی بود . او و ابوعلی قالی دانشمند مشهور که در این کتاب از وی

نام بردیم در یکسال یعنی ۳۵۶ هـ در گذشتند . ابوالفرج کتاب بزرگ و مشهور خود «اغانی» را

بمسئول دولت حمدانی پادشاه شیعی موصل و دیار بکر اهداء کرد و از او نیز هزار دینار طلا جایزه

یافت . آغانی جامعترین و قدیمترین تاریخ ادبیات عرب است . (مترجم)

شرح وی بر مختصر ابن عبدالحکم و دیگران مانند او نیز همین معامله را نمود .
«حکم» علاوه بر اینها جمعی از خشنویسان چیره دست و استادان کلمه در
استمناخ کتب و ضبط و مقابله آنها و صحافان قابل راد در بارگرد آورده بود که برای اواز
روی کتب بخط خوش و ضبط و مقابله دقیق نسخه بر دارند و کتابها را بطرز مطلوبی
تجلید نمایند .

اهتمام و تشویق «حکم» از کتاب و کتابخانه موجب گردید که کتابخانه‌هایی در
اسپانیا بوجود آید که نه قبل از او و نه بعد از وی وجود نداشت . فقط نظیر آنرا از «الناصر
بالله» عباس پسر «المستضی» نقل میکنند .

این کتابها همگی در کتابخانه قصر سلطنتی «قرطبه» محفوظ بود ، تا آنکه اکثر
آنها در ماجرای محاصره شهر توسط بربرها بفروش رفت . واضح حاجب از نوکران
منصور ابن ابی عامر آنها را بیرون آورد و بفروش رسانید . بقیه نیز به هنگام
ورود بربرها و اشغال شهر به غارت رفت ، پایان گفتار ابن خلدون با جزئی اختصار .

تخلیه گرینوبل از مسلمانان عرب

رینو می نویسد: تا آن زمان پیوسته گروهی از مسلمانان « پروونس » و «دوفینی»
رادر اشغال داشتند . و مردم مسیحی آنجا همواره از حملات آنان در بیم و هراس بسر
میبردند . پادشاهان مسیحی به هنگام نزاع باهم از مسلمانان استمداد میکردند و پیروزی
با طرفی بود که مسلمانان را به کمک خواسته بودند .

«اوتون» پادشاه آلمان بعد از آنکه مجارها را مغلوب کرد و سراسر آلمان را از
وجود آنها صاف نمود ، پاپ را مجبور ساخت که تاج امپراطوری را بر سر او بگذارد ،
سپس بر «برانجه» پادشاه «لومباردی» غلبه یافت . پادشاه لومباردی از کشور خویش
رخت بیرون کشید ، بدنبال آن پسرش «آلبرت» برای استرداد سلطنت پدر قیام نمود .
بعضی از مورخان مانند «البریک» که تاریخ خود را در مجموعه «لایبنتز» آورده است ،
روایت نموده است که در آلبرت از مسلمانان «فرکسپنت» برای پس گرفتن تاج و تخت پدر
استمداد نمود .

در سال ۹۵۶ میلادی اخراج عرب از «گرینوبل» به اتمام رسید. قبلاً گذشت که اسقف‌های این شهر به «ساندوناس» از ناحیه «والانس» مهاجرت کردند. سپس یکن از آنان بنام «ایزورن» بزرگان آنجا و سرکرده های شهر را گرد آورد و آنها را برای جنگ با مسلمانان بسیج کرد.

این اسقف‌ها مالک بهترین نقاط آن نواحی بودند و حاصلخیزترین زمین‌های آنجا را در دست داشتند، در آن اوقات مقرر گردید که سهم هر فرد از اراضی مزبور به اندازه شجاعت و آمادگی جنگی او بر ضد مسلمانان باشد!

وقتی اهالی توانستند کلیه عرب را از «گرینوبل» و دشت «گرازینودان» اخراج نمایند، جنگجویان مسیحی، آن نقاط را که در دست داشتند بر حسب مراتب جنگجویی خود میان خویش تقسیم کردند.

ثروت و تمکن مالی بعضی از خانواده‌های قدیمی مسیحی در آن ایالت از همین جا بدست آمد، از جمله خانواده اینارد (Aynard) بود که گفته‌اند منشأ ثروت آنها از همان جنگ بوده است.

بعد از آنکه اسقف «ایزورن» آن شهرها را از وجود عرب پاک کرد و آثار آنها را از میان برد، خود را حکمران «گرینوبل» و دشت «گرازینودان» خواند. جانشینان او نیز این سمت را تا مدتی طولانی حفظ کردند و گوشه‌ای از حکمرانی آنها تا زمان انقلاب کبیرفرانسه باقی بود.

چنانکه خواننده ملاحظه میکند روزگار مسلمانان در آن نقاط شروع به عقب گرد نهاده بود، و آن قهقرانیز باعث فزونی طمع اهالی برای خلاصی کامل خود از تسلط آنان گردید.

در سال ۹۶۸ میلادی امپراطور «اوتون» تصمیم گرفت و خود را آماده ساخت که بکلی قدرت مسلمانان را در آن نواحی درهم شکند. ولی وی قبل از انجام مقصود درگذشت.

در آن زمان مردی وجود داشت که نامش را در نزد پادشاهان و مردم با احترام و عظمت

می بردند و او قدیس مایول (Mayeul) بود که از راهبان بزرگ شهر کلنی (Cluny) واقع در «برگونیہ» بود . وی تا آنجا شهرت بهم رسانید که مردم در باره انتخاب او به سمت پاپی گفتگو میکردند .

این راهب مقدس برای زیارت کلیساهای «رم» عازم آنجا شد . هنگام بازگشت راه او از بلاد «بیمونت» گذشت و از آنجا قصد مراجعت به دیر خود واقع در ناحیه کوه جنیور (Genevre) و دره های دوفینی را داشت .

در آن زمان مسلمانان شهرهای واقع در بین جاپ (Gad) و امبرون (Emdrun) را در اشغال داشتند ، مرکز آنها نیز بلندی های مشرف بردشت در اس (Drac) مقابل پل «اورسیسیر» بود که تا کنون نیز به همین نام معروف است .

وقتی راهب مایول که پائین کوه آلپ رسید ، گروه کثیری از زوار را دید که از رم برمی گشتند . زوار مزبور از آمدن راهب نامبرده اطلاع داشتند ، بهمین جهت منتظر بودند که او برسد و همراه وی به راه خود ادامه دهند . زیرا امید نداشتند که فرصتی از این بهتر برای عبور از جبال آلپ برای آنهاست دهد .

کاروان راهب مقدس که گروه کثیری بودند سر رسید . همینکه این کاروان عظیم به کنار دشت رسیدند و از یگانه راه بین کوه ورودخانه گذشتند ، مسلمانان عرب بارانی از تیر از بلندی کوه بر آنها باریدند . تیر اندازان عرب در حدود هزار جنگجو بودند . مسیحیان راه فرار نداشتند ، همه به محاصره افتادند و اکثر آنها اسیر شدند . راهب مایول از جمله اسیران بود ، و دست او که یکی از همراهانش رایاری میکرد زخم برداشت .

اسیران را بجای مخصوص کوچ دادند . بیشتر آنها تهی دست بودند و امید غنیمتی از آنها نمی رفت . عرب به نزد راهب مایول آمدند و از حال او جو یا شدند . راهب مقدس گفت که وی از یک فامیل ثروتمند است ولی او کلیه املاک خود را ترک گفته و اوقات خویش را صرف عبادت خداوند نموده است و هم اکنون او در دیری که دارای املاک و اراضی وسیع حاصلخیز است اقامت دارد .

عرب باوی قرار گذاشتند که راهب برای آزادی خویش مبلغی در حدود هزار لیبره نقره یا هشتاد هزار فرانک بطور نقد پردازد . سپس از وی خواستند که رفیق خود را به دیر کلنی بفرستد تا این اموال را بیاورد . مدتی هم مقرر داشتند و گفتند اگر این مدت منقضی شود اموال را نیاوردند آنها راهب و سائر اسیران را خواهند کشت .

راهب نیز نامه‌ای با این عبارت برای ساکنان دیر نوشت: پدران روحانی و برادران من که در دیر بسر می‌برید ! مایول بی‌نوا اسیر شده است ، و در غل و زنجیر بسر می‌برد ...

وقتی نامه راهب رسید ، صدای گریه و ناله از هر طرف برخاست و همه شروع کردند به جمع آوری اعانه . از خیراندیشان کمک خواستند و دیر را از زینت آلات تهی ساختند و آنچه را بدست آوردند برای رهائی راهب مقدس و سایر اسیران ارسال داشتند . این اموال قبل از انقضای مدت رسید و مسلمانان نیز اسیران را آزاد کردند .

راهب مایول در اثنای اسارت خود تصمیم به ارشاد مسلمانان گرفت و به آنان گفت : کسی را که شما به او عقیده دارید قادر نیست شمارا از عذاب نجات دهد و نمیتواند سودی بشما برساند !

همینکه مسلمانان این سخن را از وی شنیدند ، حافظانش او را محکم بستند و یکی از غارها بردند و در آنجا حبس کردند ، ولی بعد او را برگردانیدند و به خوبی با وی رفتار نمودند .

وقتی راهب میل به غذا داشت یکی از مسلمانان می‌آمد و دست‌های او را می‌شست و طعام مطبوعی برای او مهیا می‌ساخت و بانهایت ادب جلو او می‌گذاشت .

نسخه‌ای از تورات با راهب مایول بود . یک نفر مسلمان با بی‌احترامی دست خود را بسوی آن دراز کرد ، ولی رفیق مسلمانش او را از این عمل سرزنش کرد و گفت این کتاب مقدس است و ما مسلمانان نیز تمامی کتب آسمانی را مقدس میدانیم .

بهین مناسبت یکی از نویسندگان آن عصر میگوید : مسلمانان هم مانند ما کلیه پیامبران پیشین را محترم میدارند و حضرت عیسی را نیز پیغمبری بزرگ می‌دانند ، با این وصف او را از محمد کوچکتر بحساب می‌آورند . زیرا آنها عقیده دارند

کہ محمد خاتم پیغمبران است ، و معتقدند کہ محمد از دودمان اسماعیل پسر ابراهیم است (۱) .

ماجرای اسارت مایول در سال ۹۷۲ روی داد و سروصدای زیادی برآوردند . مسیحیان از بزرگ و کوچک ناله سردادند و خود را مہیای گرفتن انتقام کردند .

در نواحی سیسترون (Sisteron) در روستائی بنام ناور (Nayers) مردی بزرگ موسوم بہ بیون (Bebon) بود کہ بارہا مردم را برای استرداد آن نواحی از دست مسلمانان بسیج کردہ بود و این ہنگام از فرصتی کہ بواسطہ اسارت راہب مایول مردم را بر سرخشم آورده بود استفادہ کرد و زارعین و اعیان و بادبہ نشینان و مردم شہر ہارا کہ حمیت دینی و حس ملی داشتند گرد آورد .

سپس قلعہای در نواحی «سیسترون» مقابل قلعہای کہ مسلمانان در آن جای داشتند ساخت تا بدانوسیله تحرکات مدافعان مسلمین را تحت مراقبت قرار دہد، و در اولین فرصت بر آنہا ہجوم آورد و ضربت اول را بر آنہا وارد سازد .

مسلمانان سعی کردند کہ مساعی بوبون را دچار اشکال کنند ولی نتیجہ نگرفتند . قلعہای کہ مسلمانان در آن جای داشتند در بالای کوهی بنام پترامپیا (Petra-Empia) واقع بود . همان ہنگام کہ مدافعان دو قلعہ یکدیگر را زیر نظر داشتند و ب فکر چارہ جوئی و ضربت زدن یکدیگر بودند ، فرماندہ قلعہ مسلمین زن سر باز محافظ در بقلعہ را مورد

(۱) توجہ کنید نویسندگان اروپائی چگونه واقعیات تاریخی را کہ جزئی ارتباطی با اسلام داشته باشد ، نقل میکنند ، اولاً راہبی کہ در دست مسلمانان اسیر است چطور جرئت میکند خدای مسلمانان را مسخرہ کند و مسلمانان فقط او را حبس کنند و بعد ہم بانہایت ادب و احترام پذیرند ؟ دستش را بشویند و غذای لذیذ برایش آمادہ کنند...؟ شاید مسلمانان روی عواطف و مہربانی مخصوص بخود خاصہ نسبت بہ راہبان و پیران پارسا کہ اسلام سفارش کردہ رعایت حال آنہا را بنمایند ، چنین معاملہای با مایول راہب کردہ و بعد افسانہ پردازانہ فرنگی آن شاخ و برگ را بر آن افزودہ باشند . جالب است کہ در عین حال نقل این قسمت میزان عدالت و رأفت و دینداری و عقیدہ جهان پسند مسلمانان را از زبان این نویسنده غربی بخوبی مجسم می سازد (مترجم) .

تجاوز قرار داد .

نگهبان مزبور هم برای گرفتن انتقام از وی به «بوبون» اطلاع داد که حاضر است در بقلعه را بروی او بگشاید و بطور ناگهانی وارد قلعه شده و همه را در عمل انجام شده قرار دهد . همینطور هم شد .

وقتی بوبون و سربازان او سر رسیدند دیدند که در قلعه باز است ، آنها هم به یکباره هجوم آوردند و مدافعان مسلمین را از دم شمشیر گذراندند .

برخی از مسلمانان که حاضر شدند مسیحی شوند مورد عفو قرار گرفتند ، فرمانده قلعه نیز جزو اینان بود (۱)

کلیسا این «بوبون» را در ردیف قدیسان قرار داده است ، چنانکه در مجموعه پولندی ها آمده است (۲) .

در همان موقع اهالی «غاب» (۳) بر ضد عرب شورش کردند و آنها را سرکوب نموده و بکلی ریشه کن ساختند .

در یک کتاب قدیمی متعلق به این شهر آمده است که : شخصی که مردم را گرد آورد و بر ضد عرب قیام کرد ، مردی بنام «گلیوم» بود .. مردم شهر به سرکردگی گلیوم شبانه عرب را در تمام محلاتی که اشغال کرده بودند مورد هجوم قرار دادند و همه را

(۱) پیدا است ، فرمانده خائنی که در آن لحظات حساس زن سرباز زیر دست خود و نگهبان نکون بخت قلعه را مورد تجاوز قرار دهد و مرتکب عمل شنیع منافی عفت گردد ، حاضر به ارتکاب خیانت دیگر و استغفای از مسلمانی و مسیحی شدن هم خواهد بود . اینگونه افراد در حقیقت دین ندارند (مترجم) .

(۲) مجموعه پولندی ها تاریخ زندگانی کشیشان و راهبان است . و بنام راهبی یسوعی موسوم گشته که بوی «پولند» می گفتند . این راهب کتاب را آغاز کرده است و دیگران آنرا به اتمام رسانده اند و بدین نام معروف گشته است .

(۳) غاب ، نام قصبه ای است که مرکز ایالت البعلیا بوده است و عرب سالهای طولانی بر آن مستولی شده بودند .

از میان بردند .

پاداش کسانی که در این جنگ شرکت جستند این بود که نصف شهر و نصف اراضی به آنها تعلق گرفت ، و نصف دیگر را به مطرانها و کلیساها اختصاص دادند .
جای تأسف است که ما اطلاعات بیشتری از این حادثه مهم نداریم . تنها چیزی که می دانیم اینست که گلیوم کنت پروونس همان است که فرماندهی این جنگ را بعهده داشت .

کسی چه میداند ، شاید این شخص همان گلیومی باشد که آثار عرب را از شهر «غاب» از میان برد . زیرا غاب از توابع پروونس بود .

گلیوم کنت پروونس مردی عادل ، دیندار و نسبت به رعایای خویش نیکوکار بود ، بهمین جهت رعایا نیز او را سخت دوست داشتند .

هنگامیکه وی اهالی پروونس و دوفینی سفلی ونیس را برای جنگ با عرب بسیج کرد ، همگی دعوت او را لبیک گفتند . همینکه گروه انبوهی بسوی او شتافتند ، عده ای قصد کردند به قلعه «فرکسینت» حمله برند و با مسلمانان آنجا پیکار کنند .

وقتی مسلمانان متوجه شدند که اهالی مسیحی شهرها از هرسو کار را بر آنها تنگ گرفته اند ، همگی از کوهها پائین آمدند و در یک صف به دفاع از جان خویش پرداختند .

نخستین جنگ در نواحی دراجین جمان (Dragengman) در محلی بنام تور تور (Tourtour) بوقوع پیوست که هنوز هم برخی از آن زمان در آنجا به یاد بود آن جنگ دیده میشود . در آن کارزار مسلمانان شکست خوردند و بیک قلعه نیرومندی ملتجی گشتند . ولی مسیحیان آنها را تعقیب کردند که ناگزیر شدند شبانه از قلعه خارج شوند و به جنگل مجاور پناه برند .

در آن هنگام مردم آنها را محاصره نمودند و بیشتر آنان را بقتل رساندند و بقیه را اسیر گرفتند . همگی آنها که اسیر شدند یا تسلیم گشتند ، مورد عفو قرار گرفتند . مسلمانان که در شهرها می زیستند با درروستاهای مجاور سکونت داشتند از خطر مرگ

نجات یافتند .

برخی از اینان مسیحی شدند و جزو اهالی بشمار آمدند برخی دیگر همچنان مسلمان ماندند ولی بصورت برده و مستخدم مسیحیان در اراضی دیرها یا اراضی سران قوم درآمدند . بقایای این دسته از مسلمانان مدتها بعد هم وجود داشتند و معروف بودند ، چنانکه در آینده از آنها سخن می‌رود» .



مجاهد عامری

وفتوحات او در نقاط مختلف اروپا و خصال پسندیده و روحیات او

رینو این خبر را از مجموعه مورخان فرانسه نقل میکند و میگوید : ممکن است برخی از مسلمانان به طرف دریا فرار کرده و به اسپانیا یا جزیره صقلیه (سیسیل) یا به سواحل آفریقا رفته باشند . در بلو (D-herbelot) در «المکتبه الشرقیه» ذیل نام «المعز» و نیز کاردون (Cardonne) در تاریخ مغربی های آفریقا نقل کرده اند که در آن زمان یعنی سال ۹۷۰ میلادی مسلمانان جزیره «سردانیه» را در تصرف داشتند و خلیفه «المعز» پیش از آنکه مصر را فتح کند ، یک سال در «سردانیه» اقامت داشت .

میموت (Mimaut) صاحب تاریخ سردانیه نیز با این روایت موافقت دارد و دلبن (Delbene) عقیده دارد که مسلمانان بر جزیره «کورسکیا» که عرب آنرا «قرسقه» می نامد ، نیز استیلا داشتند .

«دلبن» میگوید : مسلمانان حکمرانی داشتند که بوی موجه (Mugat) می-گفتند . کنت «پروونس» لشکری بر سر اورینخت و اهالی بندر «جنوا» نیز به آنها میپیوستند تردید نیست که «دلبن» میخواهد از امیر مجاهد که به «سردانیه» که ساکنان آن بیزانیون یا بقول عرب بیازنه بودند حمله برد سخن بگوید . ولی داستان این امیر مجاهد و حملات او به سردانیه سیصد سال بعد از این تاریخ بوده است (پایان سخن رینو).

من (شکیب ارسلان) میگویم : مجاهد عامری از غلامان سلطان سلحشور نامی

منصور بن ابی عامر بود . بعد از دولت منصور اوضاع دگرگون شد ، مجاهد نامبرده نیز بر «دانیه» دست یافت و «سردانیه» را مورد حمله قرار داد .

ابن عمیره ظبی در کتاب «بغیة الملتبس» از وی نام برده و میگوید : مجاهد بن عبدالله عامری سردار پیروزمند ، غلام عبدالرحمن ناصر بن منصور بن محمد بود .

وی مردی ادیب و شجاع و دانشمند و دانش دوست بود . در قرطبه پرورش یافت بلند همت و باصلابت و بی باک بود . هنگامیکه ایام فتنه و آشوب فرا رسید و بواسطه از میان رفتن دولت منصور بن ابی عامر ، سپاهیان در اطراف دست درازی نمودند . وی بانفراتی روی به جزائری آورد که در مشرق اندلس بود . جزایر مزبور وسیع و پر نعمت بود . مجاهد آن جزایر را تصرف کرد و تحت حمایت خود در آورد (مقصود جزیره میورقه و مینورقه و یابسه است) سپس در سال ۴۰۶ یا ۴۰۷ با کشتی لشکر به «سردانیه» کشید (جزیره بزرگ روم) و بر قسمت عمده جزیره دست یافت و قلعه های آنجا را گشود .

ولی چندی بعد سر بازشش بروی شوریدند و از طرفی هم قوای امدادی بیاری اهالی جزیره آمد . مجاهد تصمیم گرفت از سردانیه خارج شود تا بتواند سر زبان سرکش خود را متفرق سازد ولی قوای روم بوی مهلت نداد و بیشتر کشتی های او را تصرف کرد . ابوالحسن نجبة بن یحیی از شریح بن محمد و او از ابن حزم نقل میگرد که ابوالفتوح ثابت بن محمد جرجانی میگفت : من با «مجاهد» سردار بزرگ در سردانیه بودم . او کشتی ها را وارد بندر کرد . **ابو خروب** امیر البحر او را از این کار منع کرد ولی «مجاهد» سخن او را نشنید .

طولی نکشید که هوا طوفانی شد و کشتی های مسلمین را یکی یکی از جا کند و بطرف ساحل برد . رومی ها هم ایستاده بودند و کاری جز کشتن و اسیر گرفتن مسلمانان نداشتند . همینکه یکی از کشتی ها بدست رومی ها می افتاد «مجاهد» با صدای بلند می گریست . نه او و نه دیگری در آن موقع کاری بیش از این نمیتوانستند بنمایند . زیرا دریا متلاطم و هوا طوفانی بود .

تا آنجا که میگوید : من هم «مجاهد» را از ورود به آنجا بر حذر داشتم ولی او

نپذیرفت ، و ما به سختی توانستیم در تعداد کشتی نشسته و خود را از هلاک نجات دهیم . این آخرین خبر ثابت بن محمد است .

«مجاهد» بعد از این ماجرا به جزائر اندلس که تحت فرمانش بود بازگشت در آنجا نیز دست به فتوحات و جهاد می زد تا اینکه بر «دانیه» و نواحی آن استیلا یافت و در آنجا اقامت گزید .

این امیر بزرگی نسبت به دانشمندان نظری کریمانه داشت و اهل ادب را می پروراند و صلوات نیکومی داد . اوست که هزار دینار طلا به ابوغالب تمام بن غالب لغوی بخاطر تألیف کتابی در لغت بخشید .

خود وی نیز کتابی در علم عروض (آداب شعر گفتن) تألیف کرده است که میرساند در این فن تسلط داشته است . یکی از بزرگترین فضائلش اینست که ابوالعباس احمد ابن رشیق کاتب را بر خود مقدم میداشت و امور خویش را موکول بنظر او می نمود . «مجاهد»

امیری دادگستر و رعیت پرور و باتدبیر بود . سال ۴۳۶ هـ در «دانیه» وفات یافت .

در «معجم البلدان» یاقوت حموی آمده است که : مسلمانان در سردانیه سال ۹۲ هـ با سپاه «موسی بن نصیر» جنگیدند . آنچه من در تاریخ خوانده ام اینست که عبدالله ابن موسی بن نصیر بود که «میورقه» و سایر جزائر نزدیک آنجا را فتح کرد شاید او در «سردانیه» هم جنگیده باشد .

در تاریخ ابن عذاری مراکشی بنام «البيان المغرب» مینویسد : مسلمانان در سال ۲۰۶ هـ در سردانیه جنگیدند . فرمانده سپاه مسلمین محمد بن عبدالله تمیمی بود ، و پس از زردو خوردی بازگشتند .

من (شکیب ارسلان) در شهر «جنوا» بیک تاریخی بزبان ایتالیائی که شخصی بنام دناور (Denaver) برای جمهوری «جنوا» نوشته است ، دست یافتم - که در آن نوشته بود : در سال ۱۰۱۶ م ناوگان جنگی جنوا به سردانیه رفت و نیروی های «مجاهد» امیر عرب را که بر آن جزیره مستولی شده بود ، شکست داد . و افزوده بود

که در سال ۱۰۳۴ ناوگان جنگی جنوا بر افریقا رسید و عنا بهرا (۱) اشغال کرد . و نوشته بود که در سال ۱۰۸۷ میلادی ناوگان جنوا و پیزانی به معیت ناوگان امالفی (نزدیک ناپل) به دستور پاپ ویکتور سوم براه افتادند و سواحل «تونس» و « طرابلس» را اشغال کردند . حکمران مسلمان آفریقا هم ناگزیر شد نیم میلیون (بحساب معامله زمان مؤلف کتاب مزبور) به آنها بدهد و اسیران مسیحی را که نزد وی بودند هم به آنها تحویل دهند و ناوگان را به ایتالیا بازگردانند ، و از جمله در همین تاریخ جنوا نوشته بود که در مدت ۱۳ سال مردم جنوا هشت بار در قلمرو مسلمانان جنگیدند و افزوده بود که فتح طرابلس شام در ۱۳ تموز سال ۱۱۰۹ توسط جنگجویان جنوا انجام گرفت «یاتشی» فرمانده نیروی جنوا شهر «جیل» را اداره میکرد و در سال ۱۱۱۰ وی سهم بسزائی در محاصره بیروت و فتح آن توسط صلیبی ها داشت . و مینویسد که سر بازان جنوا به معیت گود فرد و بوین بیت المقدس و « صور » و « قیساریه » را فتح کردند . در «تاریخ الخلفاء» سیوطی آمده است که و لید بن عبد الملك در شوال سال ۸۶ بخلافت رسید و در سال ۸۷ سردانیه را ضمن فتوحات خود گشود و در سال ۸۹ جزیره میورقه و مینورقه را فتح نمود .

سقوط آخرین پایگاه مسلمانان در فرانسه

رینو مینویسد : سقوط قلعه «فرکسینت» در سال ۹۷۵ م اتفاق افتاد . این قلعه مدت هشتاد سال در دست مسلمانان بود . چون قلعه مزبور مرکز اصلی مسلمانان بود که در خاک فرانسه و شمال ایتالیا و سویس پراکنده بودند ، لذا مملو از اموال و اشیاء قیمتی بود . وقتی قلعه مزبور فتح شد ، کنت گلیوم حکمران « پروونس» اموال مزبور را میان آنها که امتیاز بیشتری در جنگ با مسلمانان داشتند تقسیم کرد . معروفترین آنها «جیلین گرمالدی» از مردم جنوا بود . زیرا او بود که قدم به اراضی مسلمین واقع در انتهای خلیج «سان تروویز» نهاد . و از جمله کسانی است که

(۱) غیا به Bone بندری در الجزائر است که امروز «قسنطینه» میگویند و... / ۹۰ جمعیت دارد (المنجد - اعلام) مترجم .

میان آن مشاهیر در این جنگ مسیحی بحق رشادت و جسارت نشان دادند و توانستند سیادت شهر کاستلان (Castallans) در ایالت البسفلی را بآن بازگردانند. امکان دارد ثروت کنونی خاندان «کاستلان» از آن فتوحات به آنها رسیده باشد.

نباید فراموش کرد که اعراب مسلمان از شهر ریز در البسفلی هم اخراج شدند. زیرا اهالی این شهر بعد از استخلاص از دست مسلمانان هر سال در روز عید عنصره (۱) بیاد آن جشن میگیرند!

بعلاوه بسیاری از اراضی که دست مسلمانان بود به تصرف کایسا درآمد. زیرا روحانیون نصارا بیش از دیگران از حمله عرب صدمه دیدند و بسیاری از دیرهاشان ویران شد. بهمین جهت راهبان نصا را همیشه در طلیعه لشکر کشی برای اخراج مسلمانان بودند.

اسقفهای «فریجس» و «نیس» سهم زیادی از اراضی که در دست مسلمانان بود بردند. در «تولون» برای تصاحب اراضی متصرفی مسلمین میان اهالی نزاع در گرفت. زیرا حکومت مسلمانان در آنجا سابقه طولانی داشت و آثار مالکیت قبلی از میان رفته بود و حدود اراضی مشخص نبود چون کار به اینچنین رسید گنت گلیوم از «آرل» به «تولون» آمد و اراضی مزبور را میان دیرها و اهالی و امرای شهر تقسیم کرد و همه را راضی نمود. بهمین جهت نیز نام «گلیوم» در تاریخ به بزرگی ماند و لقب «پدر وطن» بوی دادند.

از آنچه گفتیم معلوم شد که سقوط قلعه «فراکسینت» در دست مسیحیان در سال ۹۷۵ روی داد و از آن زمان دیگر چیزی برای مسلمانان در سرزمین فرانسه باقی نماند. آری بعضی از مورخان عقیده دارند اقامت مسلمانان در جبال آلپ تا بعد از سال ۹۸۰ بلکه سنه ۱۰۰۰ ادامه داشت، ولی ما اعتمادی به این روایت نداریم. ما گمان می کنیم دسته‌هایی از عرب مسلمان بعد از تاریخ سقوط قلعه «فراکسینت» در جبال آلپ

(۱) عنصره - از اعیاد مسیحیان است که میگویند روح القدس بعد از عیسی در کوه

صهیون واقع در اورشلیم حلول در شاگردان آن حضرت کرد (المنجد - اعلام) مترجم.

ماندند ، ولی آنها دسته‌های جنگجو نبودند بلکه اعرابی بودند که تسلیم شدند و به دین مسیح گرویدند یا مردان آنها در حکم بردگان درآمدند !

بطور اختصار بعد از آن تاریخ دیگر خطری از جانب پیروان قرآن متوجه پیروان انجیل نشد ! مگر در یک سلسله درگیری دریائی که ناچار بودند بر بر هارا از اروپا رانده و به شهرهای خودشان بازگردانند .

منصور فرمانروای بزرگ مسلمان

و فتوحات او در اروپا و افریقا

در سال ۹۷۶ خلیفه «حکم» دوم در «قرطبه» وفات یافت . چون پسرش هشام نالایق بود ، امور مملکت را «منصور» حاجب بعهدہ گرفت . منصور مردی سلحشور و پردل و باتدبیر بود . بهمین علت نصارا با سیاستمداری بی نظیر مبتلا گشتند . منصور اسلام را دوبار در رونق داد و لشکریان خود را برای فتح شهرهای نصارا در اطراف پراکنده ساخت ، تا آنجا که تمام قلمرو مسیحیان بو حشت افتادند و نصرانیت در پرتگاه عظیمی قرار گرفت .

«منصور» بعد از آنکه زمام امور را بدست گرفت نخست امور ولایات افریقا را سروصورت داد و تمام اهالی افریقا را به اطاعت خود در آورد . از میان آنها سپاهیان نیرومندی تشکیل داد . فرمان او مردم اندلس نیز بسیج شدند و از بین آنان شجاعترین جوانان را انتخاب کرد و آنها را تشویق بجنگ کرد و دستور داد تمرین نظامی کنند .

جنگهای منصور جزیک جنگ همه در فصل تابستان در می گرفت . زیرا مردان آفریقا تاب تحمل سرمای نقاط شمالی را نداشتند . تعداد جنگهای او در مدت بیست و هفت سال به ۵۶ جنگ رسید ! در آن جنگها نه پرچمی از وی سرنگون شد و نه گاهی لشکرش عقب نشینی کرد !

سپاهیان او اغلب سواره بودند . هنگامیکه قصد یکی از شهرهای نصارا می - کردند و لشکر آنها را شکست می دادند ، مردان آنان را می کشتند و زنان و بچه‌ها را

اسیر می کردند و بصورت بردگان می فروختند .

چنانکه بعد از هر جنگ منصور ، بازارهای قرطبه و اشبیلیه و اشبونه و غرناطه از بردگان مردوزن موج می زد. برده فروشان نیز آنها را به آفریقا و مصر و سایر شهرهای مسلمین می آوردند و در آنجا پراکنده می ساختند .

منصور جهاد خود را در شهرهای نصارا بهترین وسیله تقرب بسوی خداوند می دانست . او در سفرهای خود تابوتی را که می خواست هنگام مرگش در آن گذاشته شود با خود می برد

او عادت داشت غباری را که در اثنای جنگها به لباسش می نشست می گرفت و در آن تابوت می ریخت تا از آن خشتی بسازد و هنگام دفن در زیر سرش بگذارد .

جنگجویان مسلمین تحت فرماندهی « منصور » قشتاله و لیون و ناوارو آراگون و کتالونیه را دور زدند تا رسیدند به غشقونیه و جنوب فرانس . سوار کاران منصور اماکنی را که قبلا پرچم اسلام در آن به اهتزاز در نیامده بود ، در نور دیدند ، شهر « شانتیاقب » از اقلیم جلیقیه که مقدس ترین اماکن مسیحیان در اسپانیا بود ، به دست مسلمانان سقوط کرد و طعمه حریق شد .

ناقوس های کلیسای بزرگ موسوم به کلیسای یعقوب مقدس را به قرطبه بردند و از آن قندیلها ساختند و در مسجد جامع قرطبه آویختند .

منصور برای اینکه مسیحیان را بیشتر ذلیل کند آنها را مجبور ساخت که ناقوس های مذکور را روی دوش های خود نهاده و از « شانتیاقب » تا « قرطبه » که هشتصد کیلومتر است حمل کنند . ولی بعدها وقتی مسیحیان وارد قرطبه شدند این ناقوس ها را از قرطبه به شانتیاقب برگرداندند .

در زمان فرمانروائی « منصور » انتظار می رفت که مسیحیت بکلی از اسپانیا ریشه کن شود . بهمین جهت تمام پادشاهان نصارا در لیون و ناوار و قشتاله و سائرا ایالات مسیحی نشین متحد شدند و کلیه اختلافات خود را کنار گذاشتند و نیروی واحدی گشتند . اسقفها و راهبان بزرگ نصارا هم مسلح شدند و پیشاپیش سپاهیان به راه

افتادند . چنانکه در مجموعه «الدون بوکیه» از روایات مورخان نصارا نقل میکنند . بدینگونه سپاهیان گران از مسیحیان در حدود «قشتاله» قدیم گرد آمدند . از آن طرف «منصور» هم کلیه نیروهای راکه موجود داشت بسیج کرد .

دولشکر بر سر رود «دویره» باهم تلاقی نمودند . این جنگ یکی از هولناکترین پیکارهایی بود که انسان میتواند تصور کند . جنگ در تمام روز ادامه داشت . خون مانند رودها جاری بود ، ولی هیچکدام بردیگری برتری نیافتند .

چون مسیحیان اکثراً زره آهنی پوشیده بودند کمتر تلفات دادند . هنگامیکه تاریکی شب فرارسید ، دولشکر به خیمگاه خود برگشتند . منصور منتظر بود که فرماندهان و مشاورانش بیایند و در باره جنگ فردا مشورت کنند ، ولی هیچکدام نیامدند ، وقتی سبب پرسید گفتند: همگی در میدان جنگ کشته شدند .

«منصور» دانست عاقبت کار وخیم است ، بدنش مجروح و سر تا پا آغشته بخون بود . بطوری که از هر اقدامی بازماند و چند روز بعد درگذشت . سر بازانش او را با همان لباس که در روز جنگ پوشیده بود در همان تابوت که با خود حمل میکرد نهاده و دفن کردند . مدفن وی در شهر «سالم» هنوز هم معروف است (۱)

(۱) در نفخ الطیب از ابن سعید نقل میکند که منصور در جنگ خود با فرنگان بسال ۳۹۲ درگذشت . تابوت او را افسران و سر بازانش بدوش گرفتند و به شهر «سالم» آورده دفن نمودند .

در نفخ الطیب آمده است که از جمله فضائل منصور این بود که یکجلد قرآن مجید را با خط خود نوشته بود و در سفرها و جنگها با خود حمل میکرد . آنرا تلاوت می نمود و به آن تبرک می جست . او کفن خود را از پاکترین درآمد ملک موروثی خود که از پدرش به ارث برده بود و دخترانش بافته بودند ، تهیه کرده بود! او همیشه از خداوند مسئلت داشت که در راه جهاد جان بدهد و همان طور هم شد .

من (شکیب ارسلان) میگویم: آرامگاه این سردار بزرگ در شهر سالم معروف است اسپانیاییها آن شهر را «سالی» تلفظ میکنند .

منصور در تمام مدتی که فرمانروای اسپانیا بود جنگ و قلم را با هم جمع کرده بود. در زمان حکومت او علوم و صنایع ترقی زیادی کرد. کشاورزی پیشرفت نمود و عمران و آبادی روبهزونی نهاد و اندلس (اسپانیا و پرتغال) به چنان خوشبختی رسید که قبلاً سابقه نداشت. در زمان حکمرانی «منصور» تشکیلات سواره نظام وسیعی بلیغ در حفظ شرف و رعایت حال زنان و افراد بی‌نوا و دستگیری از مظلومین رونق گرفت. این مطلب مسلم است ولی مسیو ویردو Veiredot در کتاب خود موسوم به «مظاهر اخلاقی مسلمانان اسپانیا در قرن دهم میلادی» مبالغه زیاد نموده و عقیده دارد که مسلمانان بودند که در زمان حکمرانی منصور تشکیلات سواره نظام را پدید آوردند، و بعد از آنها میان مسیحیان اروپا معمول و معروف گردید.

ولی لازم بود که مسیو «ویردو» دلیلی برای گفتار خود می‌آورد. زیرا تواریخی که از آن زمان در دست ماست چیزی راجع به آنچه مسیو ویردو گفته است، بازگو نمی‌کند (۱)

وفات منصور بسال ۱۰۰۲ میلادی روی داد. بعد از وی پسرش عبدالملک زمام امور را بدست گرفت ولی او هم در سه ۱۰۰۸ درگذشت و بامرگ او ایام درخشان اسلامی اسپانیا به سرآمد (۲) (تالینجا سخنان مسیورینومورخ فرانسوی بود)

(۱) بسیاری از مورخان عقیده دارند تشکیلات سواره نظام که در قرون وسطی معروف بود از مسلمانان اسپانیا به اروپائی‌ها رسیده است. نجیب بیک غالی که از دانشمندان مصر است کتاب نفیسی در این خصوص نوشته و با ذکر ادله و شواهد آنرا تأیید کرده است.

(۲) در نفع الطیب مینویسد: وقتی منصور وفات یافت پسرش عبدالملک بجای پدر نشست و در امور کشوری و پیکار با کفار روش پدر را دنبال کرد. دوران حکومت او ایام جشن و شادمانی بود و تا هفت سال ادامه داشت. او هم مانند پدرش پروزمند بود تا اینکه محرم در سال ۳۹۹ هجری درگذشت. بامرگ او دسته‌های مختلف در کشورهای خود سر بشورش برداشتند و جلالقه برای پس گرفتن قلعه‌ها و دژهای خود بحرکت درآمدند.

منصور فرمانروای اسپانیا

وفتوحات او در اروپا از نظر مورخان اسلامی

در بخش‌های آینده کتاب، آنچه راجع به منصور بن ابی عامر فرمانروائی که جا دارد مورخان او را در ردیف اول مردان بزرگ جهان بشمار آورند، بدست رسیده است خواهیم نگاشت. زیرا شرح حال او را باید در تاریخ اسپانیا نوشت نه در تاریخ فرانسه. ولی چون خاورشناس «رینو» اشاره به جنگ‌های مشهور وی کرده است نخواستیم این بخش را هم از نگارش شمه‌ای از زندگانی او خالی بگذاریم. پس می‌گوئیم:

تلمسانی در تاریخ خود «**نفتح الطیب**» مینویسد: از جمله جنگ منصور در شهر «سنت یاقب» در انتهای «گالیسیا» بود که بزرگترین اماکن دینی نصارا در سرزمین اسپانیا و فرانسه بود. کلیسای آن در حکم کعبه قبله ما مسلمانان بود. مردم نصارا به کلیسای مزبور سوگند می‌خوردند و ازدورترین نقاط روم و کشورهای مجاور آن مردم زیارت آن می‌آمدند.

قبری در آن بود که زیارتگاه مردم بود و میگفتند گور «یاقب» یکی از دوازده شاگردان عیسی و از بقیه به آنحضرت نزدیکتر بود. بهمین جهت او را برادر عیسی مینامیدند و «یاقب» به زمان آنها بمعنی «یعقوب» است.

وی در بیت المقدس اسقف بود و از آنجا برای تبلیغ دین مسیح راهی شهرها و کشورها شد تا باین نقطه دور رسید، سپس به فلسطین برگشت و در آنجا در گذشت و وی صد و بیست سال شمسی در جهان زیست. بعدها پیروانش استخوانهای او را از قبر در آوردند و در این کلیسا منتقل نموده و مدفون ساختند.

تازمان «منصور» هیچیک از پادشاهان اسلام ب فکر فتح آن شهر نیافتاد و به آنجا نرسید. چون راه رسیدن به آنجا دشوار و خودمحل ناهموار و در نقطه دور افتاده ای واقع بود. ولی منصور در فصل تابستان روز شنبه ۲۴ جمادی الثانیه سال ۳۸۷ از قرطبه بیرون آمد و آهنگ جنگ آنجا کرد. این چهل و چهارمین جنگ او بود. منصور وارد شهر «**قوریه**» شد، و چون به شهر «**گالیسیا**» رسید گروه کثیری از سران نصارا به

پیشواز اوشافتند و اطاعت اورا بگردن گرفتند .

سران نصارا بامردان خود به بهترین وجه از منصور استقبال بعمل آوردند. همگی به سپاهیان مسلمین پیوستند و سواره پاپای آنها دست به حمله زدند .

منصور بعلاوه اقدام به تأسیس ناوگان دریائی بزرگی در محلی معروف به قصرابی و انس واقع در ساحل غربی اسپانیا نمود . سپس ناوگان مزبور را با سربازان دریانورد و اصناف مختلف پیاده نظام خود مجهز ساخت . بوسیله این ناوگان خوار و بار و مواد غذائی و نفقات و اسلحه حمل کرد تا به رود « دو بره » واقع در « پرتقال » رسید . در آنجا وارد رود مزبور شد و بجائی رسید که میخواست از آنجا عبور کند . در آن موضع نزدیک قلعه‌ای که در آنجا بود منصور از کشتی‌های خود پلی ساخت و کلیه خوار و بار و آنوقه را برای سپاهیان خود فرستاد و بقدر کافی مواد غذائی به سرزمین دشمن رسانید . سپس از آنجا گذشت و آهنگ شهر « شانت یاقب » نمود . دو قسمت از اراضی طولانی را پیمود و از چندین رودخانه بزرگ و چند خلیج که به اقیانوس اطلس می‌پیوندد گذشت آنگاه سپاهیان خود را در اراضی وسیعی از اقلیم « فرطارس » و منضات آن پراکنده ساخت ، و خود باقیه سپاهش از کوهی بلند و صعب العبور بالا رفت . راهی نبود که راهنمایان بتوانند به نقطه دیگری رو آورند . به فرمان منصور سربازان با آلات و ابزار آهنی کوه را بریدند و راه عبور گشودند و از کوه گذشتند و به دشت « منیه » رسیدند و آنرا نیز پیمودند . سپس مسلمانان در سرزمین‌های وسیع پراکنده شدند . جلوداران آنها به دیر « قشان » و دشت « یلنبو » در ساحل اقیانوس اطلس رسیدند، و قلعه « شنت بلایه » را گشودند و موجودی آنرا به غنیمت بردند .

سپس از آنجا گذشتند و روی به جزیره‌ای واقع در اقیانوس اطلس نهادند که عده زیاده‌ای از مردم آن نواحی بدان پناه برده بودند ، و همه را به اسارت گرفتند. آنگاه سپاهیان به کوهی با صلابت رسیدند که قسمت عمده اطراف آن متصل به اقیانوس اطلس بود. سربازان در نقاط مختلف کوه به تجسس پرداختند و کسانی را که در آنجا بودند بیرون کشیدند و غنائم آنرا بچنگ آوردند.

از آن پس مسلمانان از خلیجی که دارای دو معبر بود و راهنمایان نشان داده بودند گذشتند و از رود «ابله» نیز عبور کردند؛ آنگاه به سرزمینی که عمارات وسیع و نعمت فراوان داشت رسیدند و از آنجا به محل دفن «یاقب» نامبرده آمدند که در نزد نصارا مکان مقدسی بود و پارسایان آنها از دورترین نقاط و کشورهای مصر و شمال آفریقا و غیره به زیارت آن می آمدند. مسلمانان متعرض آن نشدند و به آرامی از آنجا گذشتند.

در روز چهارشنبه سوم ماه شعبان وارد شهر «سنت یاقب» شدند، و شهر را خالی از سکنه یافتند. مسلمانان غنائم شهر را بچنگ آوردند و ساختمان های دفاعی و حصارها و کلیسای آنرا منهدم کردند ولی آثار تاریخی آنرا بحال خود گذاشتند.

«منصور» عده ای را مأمور کرد که قبر «یاقب» را حفاظت کنند و نگذارند کسی بآن زیانی برساند!

استحکامات نظامی شهر عالی و محکم بود ولی با زمین یکسان کردند، و بدنبال آن سائر نقاط دیگر هم طعمه حریق گردید. سپس سپاهیان منصور به شهر (سنت مانکش) آخرین نقطه آن اقلیم رسیدند که در ساحل اقیانوس اطلس واقع بود. قبل از آن تاریخ نه مسلمانی به آنجا رسیده بود و نه غیر از اهالی آن کسی قدم در آن نگذاشته بود. بعد از آن شهر دیگر راهی برای سواران نبود و نمیتوانستند از آنجا بگذارند. بهمین جهت منصور از دروازه «سنت یاقب» روی بر تافت.

منصور در این لشکرکشی بجائی رسید که هیچ مسلمانی قبل از وی نرسیده بود. او هنگام بازگشت راه خود را از قلمرو «برمند» پسر «اردون» قرار داد و او را مطیع خود گردانید و «برمند» نیز در شمار سایر نصارای هم پیمان منصور که در لشکر او بودند درآمد. منصور هم فرمان داد دست از تعرض به قلمرو او بردارند و از آنجا گذشت تا به قلعه «بلیقیه» رسید و آنرا گشود، منصور در آنجا به کلیه بزرگان مسیحیان اروپا که در لشکروی بودند بقدر مراتبی که داشتند جایزه داد و آنها را خلعت پوشانید و به افسران و سربازان تحت فرمان آنها نیز خلعت داد و آنان را به کشورهای خود مراجعت داد و از همان «بلیقیه» فتح نامه خود را نوشت و به سراسر قلمرو خود

ارسال داشت .

میزان خلعتی که وی در این جنگها به پادشاهان روم و سایر بزرگان مسلمین بخشید ، دو هزار و هشتاد و پنج قطعه لباس از انواع خز طراز دار و بیست و یک دست لباس از پوست حیوانات دریائی و دو دست از پوست عنبر و یازده سقلاطون و پانزده مریش و هفت یراق دیا و نیز دو دست لباس دیبای رومی بود .

کلیه سپاهیان قرطبه باغنیمت برگشتند و عزت و عظمت مسلمانان بالا گرفت . در شهر «سنت یاقب» جز پیری از راهبان که روی قبر « یاقب » نشسته بود کسی دیده نشد وقتی علت توقف او را پرسیدند گفت با یعقوب انس گرفته ام . منصور هم دستور داد کاری با او نداشته باشند .

راوی گفت: **شعله** نقل میکرد در یکی از شبها که منصور بیدار مانده بود بوی گفتم: زیاد بیدار مانده اید ، بدن شما احتیاج به خواب بیشتری دارد .

شعله میدانست که منصور از ناراحتی خوابش نمی برد . منصور گفت : ای شعله ! وقتی رعیت در خواب است پادشاه نمی خوابد . اگر من تمام شب را در خواب باشم در خانه های این شهر بزرگ چشمی بخواب نمی رود (پایان نوشته تلمسانی در نفع الطیب)



آغاز ملوک الطوائفی

وعلل انحطاط مسلمانان اروپا

بعد از وفات عبدالملک بن منصور ، برادرش عبدالرحمن ملقب به الناصر لدين الله بجای او نشست . او نیز مانند پدر و برادرش بدون اعتنا به خلیفه هشام بن حکم اموی حکومت میکرد . سپس تصمیم گرفت بازمانده رسوم خلافت را نیز از میان بردارد . بهمین سبب از هشام خواست که او را ولیعهد خود کند . چون هشام کوچکترین اراده‌ای در برابر او نداشت ، درخواست او را اجابت نمود .

برای تأمین این منظور گروهی از افراد مؤثر دولت را احضار نمود و طی تشریفات خاصی «ابو حفص بن برد» فرمان ولایت عهدی او را نوشت .

این واقعه در ماه ربیع الاول سال ۳۹۸ هجری روی داد . وزراء و قضات و سائر مردم نیز بخط خود آنرا گواهی کردند . از آنروز عبدالرحمن بن منصور ولیعهد خوانده شد .

همین کار غلط مبدأ انقراض دولت منصور و دولت بنی امید و دولت اسلام در اسپانیا گردید . زیرا این عمل اکثر مردم را خشمگین ساخت و باعث وقوع جنگهای خانوادگی شد که مسلمانان را بخود مشغول داشت و مرزها بلا دفاع ماند . در داخله مملکت نیز ملوک الطوائفی بوجود آمد که شب و روز جلو چشم دشمنان اسلام بجان هم افتاده و سرگرم زد و خورد بودند .

در «نفع الطیب» آمده است که اعضاء دولت عمل عبدالرحمن را مورد نکوهش قرار دادند و گفتند که وی باین کار خود و دولت خویش و دولت اسلام را از میان برده است .

قبل از همه اموی‌ها و قرشی‌ها بروی خورده گرفتند و ناراحت شدند و بنای نافرمانی گذاشتند .

عده‌ای از عرب‌های یمنی هم از انتقال خلافت تأسف خوردند . این عده به چاره جوئی پرداختند و بعد از اجتماع و آمد و رفت و تبادل فکر ، بنا گذاشتند که از غیبت عبدالرحمن که به جنگ جلاقه رفته بود استفاده کنند و دست به کار شوند . نخست رئیس شرطه (رئیس شهر بانی) پایتخت «قرطبه» را در جایگاه خود در قصر خلافت به قتل رسانیدند . سپس «هشام» را از خلافت خلع کردند و با محمد بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن ناصر بیعت کردند و ملقب به «المهدی بالله» نمودند .

خبر انقلاب در مرز به عبدالرحمن رسید و ناچار شد که به پایتخت برگردد ولی سر باز نش و کلیه بربرها او را رها کردند و خود را به قرطبه رسانده با «محمد بن هشام» بیعت نمودند و از او خواستند عبدالرحمن را که رفتاری ناپسند داشت از میان بردارد . کسی را مأمور او کردند و او را گرفته سرش را از تن جدا ساختند و برای محمد بن هشام به قرطبه آوردند و با قتل وی دولت عامری بکلی از میان رفت .

مؤلف «نفع الطیب» اضافه میکند که: رؤسای بربر و مردم شمال افریقا که در اسپانیا بودند بواسطه سوء تدبیری که از عبدالرحمن دیده بودند ، به محمد بن هشام پیوستند . ولی اموی‌ها بخاطر پشتیبانی این عده از دولت عامری دشمنی آنان را بدل گرفته بودند . بهمین جهت دیری نپائید که بر آنها خشم گرفتند و مردم ریختند خانه‌های آنان را غارت کردند ؛ بربرها شکایت به خلیفه محمد بن هشام بردند ولی نتیجه نگرفتند .

آنها هم با هشام بن سلیمان بن عبد الرحمن ناصر بیعت کردند . ولی مردم جلو خطر آنها را گرفتند و تمام اهالی شهر با عظمت قرطبه بر ضد آنها شوریدند و همه را از شهر بیرون کردند . آنگاه هشام و برادرش ابو بکر را دستگیر نمودند و به نزد خلیفه محمد بن هشام آوردند و هر دو را گردن زدند .

سلیمان برادر زاده آنها گریخت و در بیرون «قرطبه» خود را بمیان بربرها

انداخت . بربرها نیز با وی بیعت کردند و او را **المستعین بالله** نامیدند . آنگاه با وی به « **طلیطله** » رفتند و از نصارای آنجا استمداد نمودند .

پسر « **الفونس** » سرکرده نصارا نیز با لشکری به **بربرها** پیوست و روی به قرطبه نهادند . در قرطبه لشکر خلیفه ، محمد بن هشام را شکست داد . در آن روز زاید بر بیست هزار نفر به قتل رسید . مستعین در آخر سال ۴۰۰ هجری وارد قرطبه شد . از آنطرف خلیفه سابق «محمد بن هشام» نیز به «طلیطله» رفت و او هم از پسر «الفونس» کمک خواست ! پس «الفونس» تقاضای او را پذیرفت و با وی به **قرطبه** آمد و مستعین و بربرهای طرفدار او را شکست دادند . سپس محمد بن هشام وارد قرطبه شد و مجدداً به تخت خلافت نشست .

مستعین نیز با یاران خود بربرها روی به شهرها نهادند و بر هیچکس ابقا نکردند آنگاه به « **جزیره خضرا** » رفتند . محمد بن هشام با پسر «الفونس» برای جنگ با آنها آهنگ جزیره خضرا نمود ولی آنها با قوای خود که مرکب بود از سربازان مسلمان و مسیحی شکست خوردند . آنگاه مستعین برای باردوم وارد قرطبه شد ، ولی این نوبت بعنوان خلیفه به قرطبه نیامد ، بلکه **هشام بن حکم** خلیفه سابق را از گوشه انزوا بیرون آورد و برای او بیعت گرفت و خود به سمت حاجبی (وزارت دربار) او مشغول کار شد ، به گمان اینکه فتنه و آشوب بدینوسیله فرو نشیند .

مردم قرطبه هم قیام کردند و ساکنان قصر خلافت را برضد محمد بن هشام شوراندند و او را بقتل رساندند ، به تصور اینکه قتل وی نزاع داخلی را برطرف خواهد ساخت . بدینگونه «هشام» خلیفه بلا منازع گردید .

در این هنگام « **واضح** » عامری حاجب (وزیر دربار) هشام شد .

مستعین هم از مسیحیان کمک خواست که از وی در عقب زدن « واضح » حاجب یاری کنند .

وقتی هشام خلیفه و حاجب اطلاع یافتند به نصارا پیغام دادند که از مساعدت مستعین و تعرض به خلیفه خود داری کنند ، و در عوض خلیفه هشام تعهد کرد که درها

وقلعه‌هایی را که «منصور» در شهرهای آنها فتح کرده بود به آنها تسلیم کند! این شرط موجب شد که «آلفونس» از مساعدت مستعین خود داری نماید.

با این وصف مستعین و بربرها بر مردم قرطبه غلبه یافتند و شهر را اشغال کردند و دست به غارت زدند و مردم را در وحشت و اضطراب فرو بردند.

بربرها خود اجرای امور را بدست گرفتند و در چندین شهر استقلال یافتند. مثلاً «باویس بن حیوس» در غرناطه و «برزالی» در قرمونه و «غرنی» در رونه و هرزون در شریش حکومت می‌کردند.

این حوادث موجب شد که اجتماعات مردم اندلس پراکنده شود و خلافت شکوه و مهابت خود را از دست بدهد و دوره انحطاط مسلمین اسپانیا بصورت پنج دولت کوچک آغاز گردد. مانند دولت بنی‌عباد «در اشبیلیه»، و بنی‌افطس در «بطلیوس»، و بنی‌ذی‌النون در «طلیطله»، و بنی‌هود در «سرقسطه»، و ابن‌ابی‌عامر در «بلنسیه» و مجاهد عامری در «دانیه» و «الجزائر» (پایان گفتار تلمسانی در نفع الطیب)

ابن‌عذارى غائله «قرطبه» را که موجب انحطاط اسلام در اسپانیا گردید با علل و عواملی که باعث آن شد چنان تشریح کرده است که هیچ مورخی نه قبل و نه بعد از او شرح نداده است. قسمتی از آن را در بخش‌های آینده ذکر خواهیم کرد.

ابن‌عذارى در ضمن سخن از زرد و خورد مسلمانان قرطبه بایکدیگر مینویسد که ضعف آنها بجائی رسیده بود که یکنفر مسیحی در بزرگترین خیابان قرطبه ایستاد و به پیغمبر اسلام ناسزا گفت و کسی هم باو چیزی نگفت! در آن میان مسلمان غیر تمندی گفت: نمی‌شنوید این مرد چه می‌گوید، مگر شما مسلمان نیستید؟ عده‌ای از مردم قرطبه در پاسخ وی گفتند: برو دنبال کارت! و نیز کار به آنجا رسید که وقتی مؤذن اذان می‌گفت: فرنگیان سخنی می‌گفتند که نمی‌توان ذکر کرد و هیچکس هم متعرض آنها نمی‌شد.

نمی‌شد.

عبد الملك بن منصور

وجنگهای او در نقاط مختلف اسپانیا

ابن عذاری مراکشی در کتاب «البيان المغرب فی اخبار ملوک الاندلس و المغرب» نوشته است که: **عبد الملك** بن منصور بعد از وفات پدرش زمامداری خود را به اقطار اسپانیا و شمال آفریقا بخشنامه کرد و کار دولتش نضج گرفت. هیچکس سراز اطاعت او بر نتافت و همگی محبت او را بدل گرفتند.

با اینکه در نوشیدن نبیذ (یک نوع مسکر) افراط میکرد و غرق در عیش و نوش بود، مردی خداترس بود و بخاطر گناهان خود میگریست. با اینکه شجاع بود ولی از فرط حیا خود نمائی نمی کرد.

او در شهرهای روم آثار بزرگ داشت. در مدت حکومت خود هفت بار ب جنگ رفت و در جنگ هفتم در گذشت. گویند مسموم گردید و هم گفته اند که زخم برداشت و کشته شد. مرگ او در منزل «امهانی» نزدیک «ارملاط» پنجم ماه صفر سال ۳۹۹ روی داد. مدت شش سال و چهار ماه و هفت روز حکومت کرد. نخستین جنگ او در شهرهای فرنگان بسال ۳۹۳ روی داد. سرزمین «برشلونه» را مطیع گردانید و قلعه «مقصر» را فتح کرد و مسلمانان را در آنجا اسکان داد.

و نیز ابن عذاری میگوید: وقتی عبد الملك به شهر «سالم» رفت گروهی از زعمای جنگجویان مسیحی به استقبال وی شتافتند. این عده را «الفونس» پسر «اردون» معروف به «پسر بربری» پادشاه «گتها» به پیشواز او اعزام داشته بود. با این عده گروه دیگری هم بودند که از طرف دائی او «شانجه» پسر گرسیه سر کرده جلالقه و حکمران قشیله والبه فرستاده شده بودند.

این جماعت آمده بودند طبق پیمان صلحی که در آغاز روی کار آمدن آن دولت میان آنها منعقد شده بود ، تحت فرمان عبدالملک پیکار کنند . تا بدینگونه به عهد خود عمل نموده و پیمان خویش را محترم شمرده باشند .
عبدالملک آنها را مورد تحسین قرار داد و از شهر « سالم » بطرف « شفیراءعلی » بالا رفت .

حیان بن خلف گفته است : عبدالملک در جنگ خود در سرزمین برشلونه شش قلعه را فتح کرد و هشتاد و پنج دژ نظامی دشمن را ویران ساخت .
در سال ۳۹۵ هـ عبدالملک بجنگ جلیقیه رفت و پیروز شد . سال بعد لشکر به « پنیلونه » کشید و از آنجا به « سرقسطه » رفت ، سپس به « وشقه » آمد و از آن پس روی به « بربشتر » نهاد و از آنجا وارد سرزمین دشمن شد و مواقع نظامی آنرا بکلی منهدم کرد .
در سال ۳۹۷ در شهرهای « قشتیله » از قلمرو « شانجه » پسر گرسیه پسر فرلندر که سربه طغیان برداشته بود جنگید . این جنگ « قتلونیه » پنجمین جنگ او بود که معروف به جنگهای پیروزمند گشت . در این جنگ « شانجه » با کلیه دسته های جنگجویان مسیحی آن نواحی ، بمقابله عبدالملک شتافت و ولی عبدالملک شکست بزرگی بر او وارد ساخت و مسلمانان پیروزی مهمی بدست آوردند . بعد از این جنگ بود که عبدالملک ملقب به « المظفر » گردید ، و از طرف هشام خلیفه طی فرمانی با او ابلاغ شد ، خلیفه لقب « سیف الدوله » را نیز بر آن افزود .

در سال ۳۹۸ عبدالملک مظفر بد جنگ « شاتیه » رفت . این ششمین جنگ او بود . دوبار نیز شهر « سینت » را اشغال کرد . آنگاه بسال ۳۹۸ هفتمین جنگ خود را آغاز کرد .

ابن حیان میگوید : یکی از بزرگترین گرفتاری عبدالملک که صدمه شدیدی به اسلام وارد ساخت . درگیری سختی بود که در سال ۳۹۸ در شهر « سالم » پیدا کرد . وی در آن اوقات خود را آماده ساخته بود که بجنگ « شانجه » پسر « گرسیه » برود . ولی شانجه از ورود او و کلیه مسلمانان همراهان او به شهر ممانعت بعمل آورد ، مدتی

بدینگونه سخت بروی گذشت و اکثر داوطلبان سپاهش ازدور او پراکنده شدند. وجود سرداری دلاور چون او و از هم پاشیدن لشکری انبوه از گردوی مصیبتی بود که به اسلام رسید. عبدالملک با این وصف قصد داشت خود را بقلب دشمن بیفکند، و هر طور شده جنگ را پایان آورد ولی در همان هنگام مرگ او را از پای در آورد و همه چیز تمام شد.

موقعیکه عبدالملک مظفر رحمت الله علیه را بخاک سپردند، برادرش عبدالرحمن ملقب به **شنجول** (چون مادر وی دختر شانجه پادشاه مسیحی بود در کوچکی او را بنام پدرش شنجول خواند و خیلی به جدش شانجه شبیه بود) خود را مہیای قبضه کردن حکومت نمود. ولی چنانکه می باید نتوانست اجرای امور کند، و اموال دولت را در راهای بیپوده صرف کرد.

یک ماه و نیم بعد از آنکه روی کار آمد از خلیفه هشام بن حکم خواست که او را به ولیعهدی خود برگزیند و «**ولیعهد مسلمین**» بنامد. هشام نیز بواسطه ضعف و نادانی و نقص فطرت، تقاضای او را پذیرفت و مقام ولایت عهدی را بوی بخشید. همین موضوع باعث انحراف بزرگان اندلس از عبدالرحمن شد. زیرا میدانستند که وی با عقل سخیف خود می خواهد بسرعت سر نوشت مملکت را از دست خلفا در آورد و خود را خلیفه مسلمین بداند، بدون اینکه جنگی کند و پیروزی بدست آورده باشد.»



گفتار خاورشناسی فرانسوی

راجع به علل انحطاط مسلمانان اروپا که موجب بیداری فرانسه
و ترقی و پیشرفت اروپا گردید

رینو مینویسد : بعد از مرگ عبدالملک بن منصور در پایتخت «قرطبه» جنگ
داخلی در گرفت و حکومت‌های محلی به جان هم افتادند و شروع به از میان بردن یکدیگر
نمودند . در نتیجه حمیت اسلامی مردم سست شد و اسلام روی به قهقرانهاد و ماه‌فروزان
آن از درخشش بازماند .

مسیحیان شمال اسپانیا از همان زمان قادر بودند که کشور نیاکان خود را مسترد
دارند ولی خود آنها نیز در آن موقع به چند دسته تقسیم شده بودند . میان مسیحیان «ناوار»
و «گالیسیا» همان دشمنی بود که میان همه آنها با مسلمانان بود .

هنگامیکه جنگ داخلی میان گروه‌های مسلمین در گرفت ، مسیحیان هم خود
را بمیان آنها انداخته با در نظر گرفتن مصلحت خود بیک گروه جنگجوی پیوستند و با
گروه دیگری از مسلمین می‌جنگیدند .

و چه بسا که در هر دو گروه متخاصم هم شرکت می‌جستند ! اسقف‌ها نیز خود
را بمیان این جنگها می‌انداختند !!

در سال ۱۰۰۹ در آشوبی که در «قرطبه» بوقوع پیوست مسیحیان بیک گروه مسلمان
پیوستند و آنها را در شکست گروه دیگری یاری نمودند . فرقه شکست خورده نیز از مسیحیان
«کتالونیه» که به قلب اسپانیا رفته بودند ، کمک خواستند ، ولی در اثنای جنگ
سه نفر از اسقف‌ها و یکی از قهرمانان خود را بنام «ارمانجو» کنت ایرجل از
دست دادند .

حاصل اینکه مسلمانان اسپانیا شروع به عقب گرد کردند و پر وبالشان ریخت
و دیگر کمترین خطری از جانب آنان برای فرانسه باقی نماند!
بعکس مملکت فرانسه روز بروز قوی تر میشد و رو بجلومی رفت. در سال ۹۸۷
پادشاه فرانسه به آل کابت (Cabet) منتقل شد. مردم فرانسه او را بهترین پادشاه اخیر
از دو دمان «شارلمانی» می دانستند.

آنگاه نورماندیها به کیش نصارا در آمدند و از عوامل بزرگ نصرانیت گشتند.
بطوری که دیگر دست از آشوب و بلوا کشیدن و آرام گرفته ظلم و فساد را کنار گذاشتند.
مجارها نیز به کیش مسیحی گرویدند و بدینگونه تمام اروپا مسیحی شد.
در آن اوقات بود که طبقات مردم بیدار شدند و از پادشاهان خویش مطالبه حقوق
خود نمودند. قوای حکومتی با مردم به نزاع پرداخت، و در نتیجه جمعیتی بنام «انجمن
شهر» بوجود آمد.

این رویدادها تدریجاً بیک حالت اجتماعی مبدل گردید و موجب شد که اروپا
در صفا اول عالم متمدن قرار گیرد. شاخه درخت تمدن اروپا از آن زمان برگ در آورد
و جوانه آن از آن ایام سبز شد.

سواحل فرانسه باز هم تا مدتی طولانی از حملات مسلمانان ایمن نبود، در
سال ۱۰۰۳ مسلمانان اسپانیائی وارد «انطیب» یا «عین الطیب» (Antibes) شدند
و بعضی از راهبها را اسیر کردند. در سال ۱۰۱۹ عده ای از آنان در شهر «ناربون»
جنگیدند. اهالی ناربون هم به آنها هجوم بردند و همه را دستگیر کردند، و بقتل
رساندند و بیست نفر از آنها را که بسیار بلند قد و درشت اندام بودند اسیر نمودند. این
عده را به دیر «سان مارسیال» در «لیموج» روانه کردند. رئیس دیر دو نفر آنها را برای
خدمت در دیر برگزید و بقیه را میان شاگردان خود تقسیم کرد! خبری در مجموعه
(الدون بوکیه) آمده است که میرساند زبان این عده عربی نبوده است.

در سال ۱۰۴۷ مسلمانان اسپانیائی در جزیره لیرین (Lerins) (۱) فرود آمدند و

(۱) مقابل سواحل جنوبی فرانسه، چند جزیره به این نام هست که از همه مشهور تر

جزیره «سانت مارگریت» و «سان اونورا» است.

غده‌ای از راهبان را اسیر نموده و با خود بردند. رئیس دیر «سان ویکتور» واقع در بندر «مارسی» برای آزاد ساختن آنها رهسپار اندلس شد.

در آن زمان بعضی از امرای مسلمان اسپانیا دست به یک سلسله حملات دریائی بر ضد شهرهای اروپائی زدند. مشهورترین آنها **مجاهد عامری** بود که بر شهر **دانیه**، جزائر «بالیار» استیلا یافت.

فرانسوی‌ها بوی **موجیت (Mujet)** یا **موزکتوس (Muscetus)** می گفتند نام «مجاهد» ساکنان بنادر و جزایر (سواحل ایتالیا و اسپانیا) «کورس» و سردانیه (ساردنی) و «پیزه» و «جنوا» را در رعب و هراس فرو برده بود.

حملات مسلمانان به سواحل فرانسه بطور متوالی ادامه داشت و فاصله میان هر حمله طولانی نبود تا آنکه نیروی دریائی فرانسه قدرت یافت ولی باز حملات آنان تا فتح جزائر مغرب توسط فرانسه بکلی قطع نشد (۱).

شهر «مالگون» پیوسته در معرض حملات جنگجویان مسلمین قرار داشت، تا جائیکه به آن **پورت سارازین (Port-Sarrazin)** گفتند (۲) و از همین قبیل شهر «مارتیخ» واقع در مصب رود «رن» بود که دارای ابنیه تاریخی است و گفته میشود که متعلق به دوران اسلامی است، و نظیر آن جزائر **هییار (Hyeres)** روبروی ساحل «وار» است.

در «سرشماری ایالت مصبرودرن» بقلم مسیو «تولوزان» آمده است که جزوه‌ای قدیمی در شهر «مارتیخ» بدست آمده که متعلق به اقامت مسلمانان در آن شهرهاست. همچنین جزوه قدیمی دیگری در شهر «فوس» بدست آمده که از آن پیداست مسلمانان در جزائر «هییار» سابق الذکر سکونت داشته‌اند.

مسلمانان در اواسط قرن یازدهم میلادی از لحاظ دریانوردی شروع به عقب‌گرد

(۱) این فتح پنج سال قبل از انتشار کتاب رینو نویسنده این تاریخ، روی داد.

(۲) قبلاً گفتیم که رینو مینویسد: اروپائیان مسلمانان را «سارازین» می‌نامند و چون «پرت»

بمعنی بندر است بنابراین «مالگون» را بندر مسلمانان نامیدند. (مترجم)

کردند . در سال ۹۶۱ رومی‌ها (روم شرقی) جزیره «کرت» را از آنها پس گرفتند . در سال ۱۰۵۰ نیز مسلمانان از جنوب ایتالیا عقب نشستند و قدرت خود را در «سیسیل» از دست دادند . بعکس اروپائیان از دریا گذشتند و در برخی از سواحل آفریقا پیاده شدند ، و برای مدتی طولانی پرچمهای اسلامی در آن نقاط پائین آمد .

آنگاه اسپانیائی‌ها دست بکار شدند و شهرهای «طلیطله» و «قرطبه» و «اشبیلیه» و غیره را به قلمرو خود بازگرداندند .

پس **صلیبی‌ها** با سپاهی بی‌شمار از اروپا روی به آسیا نهادند و مسلمانان را در مرزهای اصلی خود متوقف ساختند ، بلکه با آنها در قلب کشورشان پیکار نمودند ! بدینگونه بود که مسلمانان هرگونه انتظاری را برای تجاوز به فرانسه و جنوب غربی اروپا از دست دادند .

در سال ۹۶۰ میلادی جغرافی دان عرب «ابن حوقل» مسلمانان اندلس را بدضعف نفس و خفت عقل و فقدان صلابت و اراده توصیف نموده است .

همچنین «ابن سعید» که از نویسندگان اسلامی در قرن دوازدهم میلادی است ، تعجب می‌کند که چرا مسیحیان اروپا در آن اوقات کلیه مسلمانان اسپانیا را از آن کشور بیرون نراندند !

آنچه باعث شد که مسلمانان دچار آن وضع گردند دو چیز بود: **اول** اینکه مورخان اسلامی روایت کرده‌اند که وقتی **موسی بن نصیر** بعد از فتح اسپانیا به شام بازگشت ، خلیفه از وی راجع به ملت‌های گوناگونی که در اروپا دیده بود ، پرسش کرد و موسی گفت : « فرنگان مردمی نیرومند و با استقامت هستند » جای تعجب است که موسی بن نصیر با اینکه با فرنگان (فرانسوی‌ها) در جنگی برخورد نکرده بود آنها را بدینگونه توصیف نموده است !

زیرا بر فرض که بقول مورخین عرب وی به جنوب فرانسه رسیده باشد ، با فرانسوی‌ها ملاقات نکرده است بلکه او در آن موقع «گت‌ها» را دیده است که در ایالات جنوبی فرانسه فرمانروائی داشتند ولی مسلمانان اسپانیا هنگامیکه با مردان شارل مارتل

و شارلمانی برخورد نمودند متوجه شدند که فرنگان پرعصابت چه کسانی هستند،
و دانستند فرانسویان که به حب مجد و تن دادن به مخاطرات موصوف می باشند،
کیستند (۱).

کندی مورخ اسپانیائی این سخن موسی بن نصیر را نقل کرده است ولی افزوده
است که موسی گفت: فرنگان وقتی شکست خوردند و رو بفرار گذاشتند دیگر چیزی
نیستند (۲) دوم اینکه مورخان عرب روایت کرده اند که در شهر «ناربون» کتیبه ای به

(۱) البته توجه دارید که نویسنده این سطور مسیو «رینو» فرانسوی است! در اینکه
فرانسویان در جنگهای خود با مسلمانان رشادتهای زیادی نشان دادند حرفی نیست ولی در
بخش لشکرکشی سرداران اسلام همچون سمح بن مالک خولانی و عبدالرحمن غافقی و دیگران
به فرانسه به تفصیل علل شکست مسلمانان را در آن جنگها خود همین آقای رینو و دیگران شرح
داده اند. به آنجا مراجعه کنید (مترجم)

(۲) آنچه مورخان مسلمین راجع به فرنگان (فرانسوی) ها گفته اند اینست که: آنها با
شجاعتی که دارند ولی ثبات آنها از «جلالقه» یعنی ساکنان شمال اسپانیا در جنگها کمتر است
«ابن حوقل» میگوید: حدود قلمرو «جلالقه» شهرهای «مارده»، «نفره»، و «دشت سنگلاخ»،
و «طلیطله» و شهر معروف جلالقه که نزدیک مرز است موسوم به «سموره» است.

بزرگ جلالقه در شهری بنام «لیون» نشیمن دارد. نیروها و نفرات آنها بعد از «سموره»،
در این شهر است، و شهر دیگری دارند بنام اویدو (Oviedo) که از مملکت اسلام فاصله دارد
در میان کافرانی که بر اسپانیا غلبه یافتند، فرانسه از لحاظ نفرات سهم بیشتری داشت.
جز اینکه آن دسته از فرانسویان که بر مسلمانان غالب شدند؛ گروهی ضعیف بودند قدرت چندانی
نداشتند و با مسلمین خوش رفتاری کردند. بهمین جهت مردم اندلس از جلالقه روی بر تافته و به
آنها راغب بودند ولی جلالقه ساده و بی تکلف بودند و از لحاظ قوت و شهامت و شجاعت بر
آنها برتری داشتند. افراد نیرنگ بازم میان آنها بود. آنها در راه فرانسه جای داشتند، در
«صبح الاعشی» مینویسد: جلالقه ملتی هستند که جهالت و ستم گری در آنها غلبه دارد آنها
عادت دارند که لباسهای خود را نمی شویند و میگذارند که بر تن آنها پیوسد هر کدام بدون ←

این مضمون یافتند : ای اولاد اسماعیل از این محل نگذرید . زیرا اگر از اینجا قدم فراتر بنهید و مراجعت نکنید ، بهلاکت خواهید رسید (۱) مقری تلمسانی در « نفع الطیب » چنین روایت کرده است (پایان سخنان رینودراین بخش)

سخنان ابن حوقل

راجع به اسپانیا و اوضاع عمومی مسلمین آنجا

ابن حوقل در کتاب خود «المسالك والممالك» مینویسد: واما اندلس (اسپانیا) جزیره (شبه جزیره) ای است بزرگ دارای اراضی آباد و بایر طول آن کمتر از یکماه و بمدت بیست و چند روز طی میشود ، و از آبهای جاری و درختان پرثمر و آرامش و آسایش و نعمت و روزی فراوان برخوردار است . اکثر آنها در ناز و نعمت بسر می برند ، کسبه و صنعت گران آنها از این حیث آسودگی و خوشی کامل دارند . پادشاه آنان کارچندانی ندارد و چیزی نیست که موجب نگرانی او باشد . چون نه از کسی ترس دارد و نه کسی

→ اجازه دیگری وارد خانه او میشود . آنها از فرانسویها قوی تر میباشند .

سپس از شهر «سموره» نام می برد و میگوید : آنجا پایگاه جلیقیه است و میگوید : مسلمانان آنرا متصرف شدند ولی جلالقه در زمان آشوب یعنی فتنه و آشوبی که **شنجول عامری** در اسپانیا برپا کرد ، آنرا از مسلمانان پس گرفتند .

(۱) آنچه در «نفع الطیب» یافته ایم اینست : گویند : موسی بن نصیر همچنان در سرزمین فرانسه پیش می رفت تا رسید به بیابان بزرگ و دشت وسیعی که دارای آثار تاریخی بود . در آنجا بزرگی را دید که بر آن جمله ای به عربی نوشته بود ، جمله این بود : «ای اولاد اسماعیل به اینجا رسیدید ولی برگردید» موسی از این جمله که در بت سنگی نوشته بود بهراس افتاد و گفت حتماً این نوشته معنی بزرگی دارد . سپس با همراهان خود مشورت نمود و از آنجا برگشت .

بنظر من (شکیب ارسلان) این کتیبه به افسانه شبهه تراست تا بیک واقعیت . قبلا هم گذشت در آنجا ترجمه نکردیم و برای اینجا گذاشتیم ، که اگر این داستان راست باشد آنرا خود فرانسویها نوشته بودند که مسلمانان را از پیشروی بیشتر در خاک فرانسه بازدارند !

مزاحم یکفرد اهل مملکت اوست . این سعادت و آسایش را اضافه کنید به ثروت زیاد و مالیات ها و اندوخته ها و اموال بی حساب او .

يك رقم اندك آن اینست که دارالضرب او هر سال دوست هزار دینار طلا و سه ملیون و چهارصد هزار درهم ضرب میکند . بعلاوه سایر درآمدها و مالیاتهای شهری و اموالی که مرسوم است از کشتی ها هنگام ورود و خروج میگیرد و در آمدی که از فروش اجناس و کالاهای بازارها دارد .

یکی از شگفت انگیزترین خصوصیات این جزیره (اندلس) اینست که این کشور با این نظم و آرامش و آسایش و وفور نعمت همچنان در دست این سلطان مانده است! با اینکه اهالی اندلس مردمی کوتاه فکر و ضعیف النفس و کم عقل هستند و از قدرت و شجاعت و سوارکاری و مهابت و برخورد با مردان مبارز بدورند و جائی نیست که پهلوانان و قهرمانان پروراند .

و نیز ابن حوقل (۱) آنجا که از دریای روم (مدیترانه) سخن بمیان می آورد گفتاری

(۱) ابن حوقل که مکرر در این کتاب از وی نام برده شده ابو القاسم محمد بن حوقل بغدادی از دانشمندان و جغرافی دانان و جهانگردان معروف اسلامی در اواسط قرن چهارم هجری است . بسال ۳۳۱ بعزم جهانگردی و سیاحت دنیای معمور آنروز سفر خود را آغاز کرد . و شمال افریقا و جزیره سیسیل و کشور اسپانیا و سایر کشورهای آنروز اسلامی را در خشکی و دریا بمدت ۲۸ سال سیاحت کرد و از آن کتابی بوجود آورد بنام «المسالك والممالك» و نقشه ها و اوضاع و احوال آن ممالک را در آن گرد آورد . قسمت مربوط به افریقای آن کتاب به انگلیسی ترجمه و در سال ۱۸۰۰ میلادی در لندن و در سنه ۱۸۴۲ در پاریس و قسمت دیگر مربوط به دریای روم نیز در پاریس بسال ۱۸۴۵ چاپ شده و متن عربی آن نیز نخست در «لیدن» هلند بطبع رسیده است . برخی از دانشمندان اهل تسنن احتمال داده اند که او جاسوس خلفای فاطمی مصر بوده است ولی تصور نمی رود صحیح باشد . زیرا دانشمند سنی بغدادی چه تناسبی با جاسوسی برای خلیفه فاطمی مصر دارد ؟ شاید انتقاداتی که لزامی نالایق اموی اندلس کرده و صفات زشت آنها و عمال آنان را بر شمرده است موجب این توهمها سوّه ظن شده باشد (مترجم) .

دارد که نظریه «رینو» راجع به عقب گرد مسلمانان را در اوائل قرن چهارم هجری از اسپانیا و اروپا واز میان رفتن حماسه هائی که در سه قرن پیش داشتند ، و سستی و فرومایگی که بر آنها چیره شده بود تأیید میکند تا جائیکه از حریم خود دفاع نمی کردند و قادر نبودند که از همسایگان خویش حمایت کنند .

ابن حوقل می افزاید که : در تمام دریاها جائی از سواحل این دریا (مدیترانه)

آبادتر نیست . زیرا ساختمان های از دوسوی ساحل بهم پیوسته و میان آنها فاصله و مانعی نیست . در صورتی که سواحل سایر دریاها بواسطه نهرها از هم جدا میشوند .

در این اوقات دولت روم با حملات خود به مسلمانانی که در سواحل آنها سکونت دارند و ضبط کشتی های آنان از هر جهت کار را بر آنها سخت گرفته و آنها نیز هیچ پناه گاه و یاوری ندارند . پادشاه در میان آنها پست و خوار است . او مشغول جمع مال و از مردم فاصله گرفته ، دنیارا می چابد و سیر نمیشود . بدلخواه خود فتوی میدهد و حکم صادر میکند و از خدا و آخرت هراسی بدل راه نمیدهد .

بازرگانان آلوده اند و از ارتکاب حرام برای جلب منافع خود ابا ندارند . زاهدان گرگانی درنده هستند که هر شری از آنها پیدا میشود و چون بادی می وزد از جا کنده میشوند . مرزها و جزائر مسلمان نشین بدست دشمنان افتاده و زمین از صاحبان خود در پیشگاه الهی می نالد» .

این بود گفتار **ابن حوقل** در ثلث اول قرن چهارم هجری که میرساند بیماری کنونی مسلمین قدیمی است ! و نباید تعجب کرد که چرا بعدها کار مسلمانان بدان حد از سقوط و انحطاط رسید .

ولی در قرن نهم هجری باد موافق بطرف مسلمانان وزیدن گرفت و دریای روم (مدیترانه) مجدداً به تسلط آنها در آمد ، و این در زمان **سلطان سلیمان عثمانی** و **خیرالدین بربروس** بود . جزائر غرب در اختیار دولت اسلامی قرار گرفت و این سلطه وصولت مدتهای طولانی برای آنها باقی ماند تا اینکه در قرنهای اخیر ریسمان آن از هم گسیخت . **آری از روزی که خداوند جهان را آفرید . روزگار از این جزر و مدها داشته است .**

وضع عمومی فتوحات اسلامی

و نتایجی که از آن بدست آمد

رینو خاور شناس فرانسوی تحت عنوان فوق مینویسد :

« در اینجا مادر صد آن هستیم که جنگها و فتوحات مسلمانان را در اروپا من حیث المجموع مورد نظر قرار دهیم و بیک سلسله حقایقی اشاره نمائیم که تا کنون میسر نبود در آن باره قلمفرسائی کنیم .

همچنین میخواستیم از ملل گوناگونی نام ببریم که طی این جنگها از دلاوریهای آنان سخن بمیان آمده است .

تردید نیست که نهضت نخستین در جنگهای اروپا تعلق به مسلمانان دارد ، و کلیه جنگهای بزرگ را فرماندهانی از این امت رهبری می کردند . و نیز شکی نیست که در آن جنگها بیشتر نام «اسلام» برده میشد و «اسلام» در حکم قطب آسیا بود . و هم جای گفتگو نیست که منظور از لفظ «سارازین» در نزد نویسندگان اروپائی «مسلمانان» بوده اند .

حال باید دید این لفظ «سارازین» از کجا آمده است ؟ جواب این سؤال را باید از لفظ لاتینی «ساراسنوس» که در اصل یونانی و «سراکنوس» بوده است جستجو کرد . این کلمه نیز از همان قرون اولیه مسیحی معروف بوده است ، و با اطلاق آن مردم اروپا می دانستند منظور مسلمانانی هستند که در جزیره العرب و بین دجله و فرات و سوریه و ایران زندگی می کنند .

دانشمندان راجع به مأخذ این لفظ به چند گروه تقسیم شده اند . نظریه اکثر بر این است که لفظ مزبور از کلمه «شرقی» جدا شده است . بخصوص که «بطلیموس»

جغرافی دان و منجم یونانی که در مصر می زیست در جغرافی خود از مردمی که در شهرهای جزائر غرب زندگی می کرده اند، و به آنها مغاربه (Machurebe) می گفتند ، سخن گفته است .

بنابراین از اینجا بدست می آید که «بطلموس» از کلمه «شرقیین» که لفظ «ساراکینو» از آن بوجود آمده است . عرب هائی را قصد کرده که در آسیا بوده اند . چنانکه آن دسته از آنها که به افریقا کوچ کردند «مغاربه» خوانده شدند . کما اینکه تاکنون نیز باقی مانده اند .

برخی از دانشمندان اروپائی در قرون وسطی عقیده داشتند که «سارازین» از لفظ «ساره» دختر ابراهیم خلیل گرفته شده است . ولی این نظریه درست نیست زیرا «ساره» مادر اسحاق است نه مادر اسماعیل جد عرب (۱) یکی از اسامی که اروپائیین در قرون وسطی بر عرب اطلاق می کردند «اسماعیلی» یعنی فرزندان اسماعیل بوده است . و البته این نسبت مطابق واقع است . زیرا قسمت بزرگی از قبائل عرب به اسماعیل می پیوندند ، و محمد (ص) نیز از این دودمان است .

ولی مسلمانان اعتراف نمی کنند که «اسماعیل» پسر کنیز بوده و اسحاق پسر و برتری داشته است . آنپ هر خبری که در تورات راجع به اسحاق آمده است . نسبت به اسماعیل میدهند . (۲)

-
- (۱) ساره زن حضرت ابراهیم و مادر اسحاق بوده است نه دختر و مادر اسماعیل حد پیامبر اکرم و بنی هاشم نیز بیک بانوی مصری بنام «هاجر» بوده است . (مترجم)
- (۲) در اینکه «هاجر کنیز ابراهیم بوده و بعد به پیشنهاد «ساره» ابراهیم به آن بانوی عالیقدر که پادشاه مصر باو بخشیده بود ازدواج کرد و اسماعیل از او متولد گردید . مسلمانان تردیدی ندارند . و در اینکه برخی از اخبار حضرت اسماعیل مانند محری قربانی و توسط پدرش ابراهیم در تورات نسبت به اسحاق داده شده است هم شکی نیست . این مطلب هم مسلم نیست که اسحاق نسبت به اسماعیل امتیازی داشته است . هر دو پسر و پسران ابراهیم بوده اند . نهایت چون اسماعیل جدا اعلای خاتم انبیا بوده است مسلمانان با نظر دیگری بوی میبنگرند (مترجم) .

از جمله نام‌هایی که اروپائیان در قرون وسطی، عرب را به آن می‌خواندند «هجارنه» یعنی از دودمان «هاجر» بود. ولی این اصطلاح در نزد عرب مجهول بوده است. (تا اینجا سخنان رینو بود).

مسلمانان مجار و هنگری

از عجائب اینکه لفظ «اسماعیلی‌ها» نه تنها شامل عرب میشد، بلکه بعداً بر تمام مسلمانان اطلاق میگردد. در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی طایفه‌ای از مسلمانان در کشور مجارستان می‌زیستند که به آنها «اسماعیلی‌ها» می‌گفتند ولی اکنون منقرض شده‌اند. این طایفه در تاریخ مجارها معروف هستند بنظر میرسد که بواسطه قلت عدد تدریجاً در میان اکثریت مردم مسیحی مجار هضم شدند. چنانکه بعضی از پادشاهان قدیمی مجار، بارها کار را بر آنها سخت گرفتند تا آنها را وادار بقبول نصرانیت کنند و بدینگونه بود که متلاشی شدند.

یاقوت حموی در «معجم البلدان» از این طایفه در لفظ «با شغرت» نام برده و میگوید «خود من در شهر حلب طایفه کثیری را دیدم که به آنها «با شغوریه» می‌گفتند موی سر و صورت آنها سرخ و سفید بود و همه به مذهب ابوحنیفه احکام دینی می‌آموختند. خواستم میزان عقل آنها را بسنجم. پس از یکی از مردان آنها راجع به وطن و زندگی‌شان سؤال نمودم و او گفت: وطن ما پشت قسطنطنیه و در مملکت مردمی از فرنگان است که به آنها «هنگری» می‌گویند. ما مسلمان هستیم و رعایای پادشاه آنها میباشم و در گوشه‌ای از کشور آنها تقریباً درسی قریه سکونت داریم، و هر قریه‌ای شهر کوچکی است.

ولی پادشاه «هنگری» نمی‌گذارد که به دور قریه‌ها حصار بکشیم چون می‌ترسد که روزی سربن‌فرمانی او برداریم. آری ما در وسط شهرهای مسیحی هستیم. در شمال مملکت ما صقالبه (اسلاوها) هستند در قبله ما کشور پاپ (ایتالیا) و در غرب اسپانیا و در مشرق ما کشور روم یعنی قسطنطنیه و منضات آن واقع است.

زبان ما زبان فرنگیان و لباسمان نیز مانند آنهاست، با آنها در لشکر خدمت

می‌کنیم و به معیت آنان با هر طایفه‌ای می‌جنگیم . زیرا آنها فقط با مخالفان اسلام می‌جنگند .

من از وی پرسیدم با اینکه شما در وسط بلاد کفر زندگی می‌کنید چطور شد که مسلمان شدید؟ او در جواب گفت : من شنیدم که گروهی از گذشتگان مامی گفتند در روزگاری بس طولانی هفت نفر از مسلمانان از کشور **بلغارستان** به میان ما آمدند و با ملاطفت راجع به طریقه‌ای که ما داشتیم و در گمراهی بسر می‌بردیم ، سخن گفتند و کم‌کم ما را به راه راست یعنی دین اسلام هدایت کردند .

بدینگونه بود که خداوند ما را هدایت کرد و خدا را شکر کردیم و همگی مسلمان شدیم . ما به اینجا می‌آئیم و احکام دین می‌آموزیم و چون به وطن خود بازمی‌گردیم مردم ما را گرامی میدارند و امور دینی خود را بما می‌سپارند .

من (شکیب ارسلان) می‌گویم: اروپائیان عقیده دارند که شرقی‌ها تمام مسیحیان اروپا را فرانک می‌خواندند . والامی دانیم که **مجارها** بهیچوجه فرنگی نیستند .

من از مورخان مجارستان راجع به داستان این عده از مسلمانان که در قرن هفتم هجری در کشور آنها بوده‌اند ، پرسش نمودم در پاسخ من جنرال «**یتودور کلوک**» استاد تاریخ در دانشگاه «**بوداپست**» توضیحاتی داد که خلاصه آن بدین قرار است : مسلمانانی که از ریشه بلغاری بودند در زمان پادشاهان مجار از خاندان «اربارد» از سال ۸۹۶ میلادی تا ۱۳۰۱ در این کشور می‌زیستند و به آنها «اسماعیلی» می‌گفتند .

در قرن یازدهم میلادی گروه‌هایی از آنان در جنوب کشور مجار زندگی داشتند و بعضی از آنها نگهبانان قلعه «پست» بودند . در قرن سیزدهم نه تنها جماعتی از آنها در شهر «پست» اقامت داشتند بلکه در تمام قلمرو هنگری یافت می‌شدند ، و اکثر آنها از طبقه بازرگانان بودند .

در سال ۱۰۷۷ «لادیسلاوس» پادشاه مجارستان فرمان داد که باید «اسماعیلی‌ها» را مسیحی کنند . ولی باین وصف بسیاری از آنها در باطن بر دین پدران خود «اسلام» باقی ماندند . در سال ۱۰۹۵ از طرف «کلمان» پادشاه وقت فرمانی صادر شد که

نباید در هر قریه زاید بر نصف سکنه اسماعیلی ها باشند! و باید دختران خود را به مسیحیان تزویج کنند.

در زمان پادشاهان بعد از اسماعیلی ها به خدمت سربازی درمی آمدند. «گیزه چهارم» پادشاه هنگری در سال ۱۱۶۱ لشکری به کمک «فردریک» پادشاه آلمان فرستاد که پانصد نفر آنان اسماعیلی ها بودند.

در سال ۱۲۲۱ میلادی بود که یاقوت حموی با گروهی از این اسماعیلی ها در حلب ملاقات کرده است. در سال ۱۲۲۲ مسلمانان و یهود از لحاظ مذهب سخت تحت فشار قرار گرفتند.

در مدتی میان سالهای ۱۲۳۵ و ۱۲۷۰ اسماعیلی ها صرافانی بودند که به پادشاه «مجار» قرض می دادند. آنها پیوسته تا سال ۱۲۴۲ معروف به مسلمانی بودند ولی از آن موقع کم کم در مردم مجار هضم شدند. در سال ۱۲۶۶ یک قریه آنها همچنان به بنام **تمرکنی (Temerkeny)** باقی بود، و در زمان «لودویک کبیر» هنوز بعضی از خاندان مسلمان از بازماندگان اسماعیلی ها وجود داشتند.

ما در سفر نامه خود به کشور مجارستان و بوسنه مفصلتر از این در باره اسماعیلیه مجارستان بحث خواهیم کرد. در اینجا فقط خواستیم تذکر دهیم که اروپائیان نه تنها عرب را به لقب اسماعیلی می خوانند بلکه گاهی منظور آنها کلیه مسلمانان عرب و عجم است. زیرا شکی نیست که مسلمانان کشور مجار عرب نبودند بلکه اصلاً یا از خود مجارها یا «باشگرد» بوده اند و در هر صورت ریشه تاتاری داشته اند.

باز گشت به سخنان رینو

بزرگترین ملتی که در این جنگها و فتوحات با ملت عرب شرکت جستند، مردمی بودند که در جبال اطلس و نواحی پراکنده آنجا از مصر تا اقیانوس اتلانتیک و از دریای مدیترانه تا سودان سکونت داشتند و به آنها «بربر» می گفتند. (۱) یونانی ها و رومی ها

(۱) در صفحه ۳۸ راجع به صفات عمومی بربرها اشاره شد (مترجم).

از آنها به «برابره» تعبیر می کردند و تاکنون اسم «بربر» برای آنها مانده است . این بربرها با سایر افریقائی ها و بازماندگان ملت **گارتاژ** و رومی ها و **واندال** (۱) درهم آمیختند و از آنها ملت واحدی بنام ملت مغرب (**Maure**) یا ملت افریقائی بوجود آمد .

در بین اقوامی که با عرب مسلمان در جنگ فرانسه شرکت داشتند ، افرادی نژاد جرمنی یا اسلاو هم بودند . علت آن هم این بود که در دو قرن چهارم و پنجم میلادی اسلاف کسانی که در نقاط شمالی دریای سیاه ورود **دانوب** سکونت داشتند ، به قلب اروپا و جنوب آن کوچ کردند .

آنها تیره های مختلفی بودند : مانند : اسلاوها ، خرواطین ، صربی ها ، موراوینی ها ، بوهمینی ها ، پولونی ها ، دالماسیه ، و گروهی از مملکت از یونان . این ملت ها در اثنای کوچ کردن خود باملت های ساکسون و ملت های هوینده که مجارها از آنهاست ، زد و خورد می کردند . اینان دائماً با (شارل مارتل) و اولاد و احفاد او در حال جنگ بودند . زیرا ممالک آنها پیوسته میدان تاخت و تاز بربرها بود . آتش این جنگها نیز تا روزی که جرمنی ها و اسلاوها مسیحی نشده بودند همچنان روشن بود .

بربرها با سیرانی که بدست آنها می افتاد عیناً مانند حیوانات رفتار می کردند . مردم **هلند** نیز اسیران خود را مانند بردگان می فروختند . برده فروشی در فرانسه و کشورهای مجاور آن هم شیوع یافت و همچنان باقی بود تا اینکه بربرها مسیحی شدند (۲)

-
- (۱) **واندال (Vandales)** ملتی جرمنی اسلاوی بودند که در فرانسه فرود آمدند سپس به اسپانیا رفتند و از آنجا در قرن پنجم میلادی رهسپار افریقا شدند (المنجد - اعلام) مترجم
- (۲) رینودر موضوع بردگان و فروش آنها در اروپا به «مجموعه الدون بوکیه» و جغرافیای ابن حوقل و نفع الطیب مقری تلمسانی استناد جسته است . مناسب میدانیم که عبارت ابن حوقل را از «المسالک و الممالک» نقل کنیم ، مینویسد : در اندلس (اسپانیا) متاع زیادی وجود دارد که به مصر و مغرب (شمال افریقا) می آورند . اکثر آنها بردگان زن و مرد از اسیران ←

لازم بذکر نیست که برده فروشی بعد از فتح شام و مصر و آفریقا و اسپانیا توسط مسلمانان سخت دامنه پیدا کرد. زیرا عرب برده شناس بود و بردگان خود را وادار به انجام تمام کارهای دستی و کشت و زرع می کرد.

اما در شرع اسلامی برده بهیچوجه مورد اهانت واقع نمیشود، و هنرا و در هر کاری مانند یک فرد آزاد بدون هیچ فرقی، آشکار می گردد.

بازرگانان برده فروش به کشورهای جرمنی و اسلاو و احیاناً به نواحی دریای آدریاتیک و دریای سیاه سفر می کردند و انواع بردگان را با خود می آوردند. اهالی «قوقاس» حتی تا امروز عادت دارند فرزندان خود را می فروشند. این ملتها فرزندان خود را به بازرگانان برده فروش می فروختند. قسمتی از این بردگان هم به فرانسه می رسید ولی نه برای خرید و فروش بلکه بواسطه اسارت در جنگها.

چون مسلمانان نسبت به زنان خود غیر تمند هستند، لذا این بردگان را خواهی می کردند تا بتوانند بدون ترس از خطر آزار ادران درون به خدمت بگمارند. بدینگونه در فرانسه کسب تازه ای پیدا شد که عبارت بود از خواهی کردن بردگان! برای این

→ فرانسه و جلیقیه و خدمت کاران اسلاوها هستند.

کلیه صقالبه (اسلاوها) که در روی زمین میباشند خواهی هستند که از اندلس می آورند زیرا آنها را در آنجا خواهی میکنند. این عمل را **تجار یهودی در نزدیک شهر بعهدہ دارند!** «.

در نفع الطیب مینویسد: فرانسویان مردمی هستند که با صقالبه (اسلاوها) که هم جوار آنها می باشند بواسطه مخالفتی که با آئین آنها (فرانسویان) دارند، می جنگند. آنها را اسیر می کنند و بردگان آنها را در خاک اسپانیامی فروشند. صقالبه در آنجا بسیارند. یهودیانی که در قلمرو فرانسه و در مرز مسلمانان زندگی می کنند آنها را برای فرانسویان خواهی میکنند و این خواجگان را از آنجا به سایر کشورها میبرند. عده ای از مسلمانان طرز خواهی کردن مردان را در آنجا آموختند و بعدها دست به این کار زدند. در صورتیکه این عمل شرعاً ممنوع است.

کارخانه بزرگی در **وردون (Verdun)** واقع در ایالت **لورین (۱)** تأسیس شد. بچه‌هایی که از خطر این عمل وحشت زانجات می‌یافتند در بازارهای اسپانیا به قیمت‌های زیاد بفروش می‌رسیدند.

یکی از نویسندگان مسلمین می‌نویسد در سال ۹۶۶ میلادی که امرای **کتالونیه** فرانسه خواستند به خلیفه قرطبه تقرب پیدا کنند، هدایائی برای او فرستادند که از جمله بیست خواجه صقلی (اسلاوی) بود.

عرب تمام بردگان جرمنی و اسلاوی را **صقلی** می‌نامند، و من فکر می‌کنم که لفظ **اسکلاو (Esclave)** که بمعنی بنده است از همین کلمه صقلی پدید آمده باشد. بیشتر نگهبانان خلغای قرطبه و امرای اندلس از همین صقالبه بودند. بسیاری از آنها نیز در جزیره سیسیل بودند. آنها در شهر **پالرم (مرکز سیسیل)** محله‌ای مخصوص به خود داشتند. جمعیت انبوهی از آنان هم در آفریقا بودند.

گاهی این صقلی‌ها به عالی‌ترین مناصب می‌رسیدند. ولذا شما نمیتوانید تاریخ يك دولت عربی را بخوانید که از صقالبه نامی برده نشده باشد. چون بدون آن تاریخ مبهم است و چیزی از آن استفاده نمیشود (۲)

نه تنها مردمی از شمال اروپا و از ریشه‌وثنی در میان عرب و بربرهای مسلمان بودند. بلکه مسلمانان یارانی داشتند که با کمال خجلت در دامن نصرانیت متولد شده و از مردم ایتالیا و فرانسه بودند! یهودیان از فقر مردم استفاده میکردند و فرزندان آنها را از دکوروانا می‌خریدند و آنها را به بنادری که کشتی‌های یونانی و ونیزی پهلومی گرفتند آورده و از آنجا به مناطق اسلامی میبردند.

-
- (۱) **لورین (Lorraine)** یکی از ایالات فرانسه واقع در حدود آلمان غربی است. علوم اسلامی در قرن دهم میلادی به آنجا وارد شد. (المنجد-اعلام) مترجم.
- (۲) اگر ما بخواهیم درباره «صقالبه» و نوابی که در اسلام از میان آنها برخاستند و کسانی که به درجات عالی رسیدند سخن بگوئیم کار به درازا می‌کشد. این موضوع نیازمند تاریخ مستقلی است.

این تجارت زشت به قلب پایتخت مسیحیت رسید . در مجموعه «مورائوری» آمده است که در سال ۷۵۰ میلادی پاپ یکی از ثروتمندان را ناگزیر ساخت که بامال خود تعداد زیادی از پسران و دخترانی را که **ونیزی‌ها** می‌خواستند از «رم» خارج سازند بخرد . سپس همان «پاپ» که مرد ثروتمندی را از جانب مأمور خرید بردگان کرد ناچار شد کشتیهای بسیاری که از یونان برای بردن برده آمده بودند آتش بزنند .

در «تاریخ صلیبها» تألیف مسیو میشو آمده است که تجارت برده فروشی تا قرن سیزدهم در اروپا جریان داشت ، ولی تاحدی با احتیاط معامله می‌شد .

اسیران مسیحی هم وارد خدمت در سپاهیان مسلمین میشدند . یکی از مهمترین هدف مسلمانان در جنگ بدست آوردن اسیر بود . هر وقت جنگی بوقوع می‌پیوست بازارهای اسپانیا و آفریقا از اسیران اروپائی موج میزد .

ولی کودکان و پسران را باروش اسلامی و آموختن زبان عربی بزرگ می‌کردند.. این عده بعد از آنکه بالغ میشدند دیگر نمیتوانستند از دین اسلام برگردند .

ولی بردگانی را که به تکلیف رسیده بودند ، مجبور بقبول اسلام نمیکردند . زیرا در قرآن آمده است که **لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی** بلاوه بسیاری از مسیحیان بالغ باطیب خاطر در سپاهیان مسلمین خدمت میکردند . به این عده اضافه کنید قسم دیگری از مردم شهرهائی که مسلمانان فتح مینمودند . زیرا وقتی مسلمانان اسپانیا را فتح کردند ، طرفداران بیشماری از مسیحیان و یهود پیدا کردند . از آنجا که سپاه مسلمین کافی برای حفظ تمام این فتوحات نبود ، وقتی وارد شهری می‌شدند ، نگهبانی شهر را بعهده یهودیان میگذاشتند .



هنگامیکه مسلمانان وارد خاک فرانسه و کشورهای مجاور آن شدند دیری نپائید که مردانی را برای همکاری خود یافتند که چیزی از حمیت دینی و ملی نمی‌شناختند ! کسانی که عادت داشتند از گرفتاریهای عمومی استفاده کنند .

بہمین جهت خود را بمیان آنها انداختند و در جنگها و فتوحات بیاری آنها می شتافتند . ما دیدیم کہ چگونه «مورونت» دوگ بندر «مارسی» و سایر بزرگان فرانسه ، بامردم خود بیاری مسلمانان و همکاری با آنان پرداختند .

وقتی بزرگان چنین کنند چه انتظاری از افراد پائین دارید ؟ شکی نیست کہ مسلمانان عرب در ایالات «دوفینی» و «بی مونت» و «سفوای» و «سویس» در میان مردم بطور پنهانی و علنی افرادی یافتند کہ با آنها همکاری می کردند .

ولی مورخان آن عصر شرم داشتند و این مطلب را صریحاً ننوشتند . فقط با اشارہ بہ خیانت بعضی از اروپائیان گذشتہ اند .

حقیقت اینست کہ اگر خیانت آنها نبود ، مسلمانان نمیتوانستند در آن کشورہای بسیار دور وجدای از وطن اصلی خود استقرار یابند . آنہم با قلت نفرات آنان و در زمانی کہ ارتباطات مانند امروز نبود .

آری مسلمانان اہالی فرانسه را محافظ خود می دانستند . ما در تاریخ دیر «نوفالیس» دیدیم کہ چگونه مسلمانان با مردم در نزدیک ورسل (Verceil) پیکار نمودند و بر آنها غلبہ یافتند ، و سپس عدہای از آنها را اسیر نمودند . آنگاموارد شہر شدند و اسیران را مانند کالا در معرض فروش گذاشتند .

امارا جمع بہ یہود و سیاست آنها در جنوب فرانسه بہ هنگام ورود مسلمانان ، در سرگذشت راہب تیودار (Theodard) رئیس اسقفہای «ناربون» می خوانیم کہ وقتی مسلمانان وارد شہرہای «لانگدوک» شدند ، یہود بسوی آنها شتافتند و دروازہ های شہر «تولوز» را بہ روی آنان گشودند .

بہمین جهت «شارلمانی» پادشاہ فرانسه بہ خاطر این خیانت یہود دستور داد کہ ہر سال در سہ عید بزرگ مسیحیان یک نفر یہودی را بیاورند و جلوه در کلیسای بزرگ برو بخوابانند و چوب بزنند . این وضع تا مدتی طولانی ادامہ داشت تا اینکہ بعد آنرا با پرداخت مبلغی پول مبادلہ کردند . ما (رینو) بہ این روایت ایراد داریم ، زیرا آنہا وارد «تولوز» نشدند . شاید این موضوع بہ هنگام فتح شہر دیگر روی دادہ باشد .

ہنگامیکہ ما موضوع نژاد این جنگجویان را رها کنیم و بہ زبان ہائی کہ آنہا تکلم می نمودند باز گردیم می بینیم ہمہ آنہا بہ زبان عربی سخن نمی گفتند. ابن قوطیہ (۱) روایت میکند کہ بعضی از آنہا بہ زبان بربری تکلم می کردند و میگوید : در سال ۱۰۱۹ ہنگامیکہ مسلمانان در « ناربون » می جنگیدند ، جنگجویان آنروز عربی نمی دانستند .

خرافاتنی کہ اروپائیان نسبت بہ مسلمانان دادہ اند

و نیز جنگجویان ہمگی مسلمان نبودند بلکہ یہود و وثنی ہا و گاہی مسیحیان ہم در میان آنہا بودند . بربر ہا بت پرست و مجوس بودند ، و فقط مدت ہا بعد کہ افریقا فتح شد ، ہمگی بدین اسلام گرویدند .

عجیب اینست کہ مسیحیان در قرون وسطی جنگجویان مسلمین را « وثنی » می خواندند با اینکہ ہیچ دینی مانند اسلام از وثنیت دور نیست ، و از آنجا کہ سخت پابند توحید و یگانگی خداوند هستند از تمام شعائر و ثنیت نفرت دارند ولی این ہست کہ احترام زیادی کہ مسلمانان برای مؤسس دیانت خود قائل هستند باعث شدہ کہ عوام الناس در اروپا اعتقاد کنند کہ مسلمانان پیامبر خود را می پرستند . کما اینکہ مسیحیان در قرون وسطی لقب « وثنی » را بر غیر مسیحی اطلاق می کردند .

در تاریخ منسوب بہ مطران توربین (Turbin) آمدہ است کہ در محلی واقع در ساحل دریای اسپانیا مجسمہ ای از مس وجود دارد کہ محمد (پیغمبر اسلام) ساخته است و مسلمانان آنرا سجدہ میکنند !

و نیز فیلومان (pdilomane) در تاریخی کہ راجع بہ فتح شہرہای «لانگوگ»

(۱) ابن قوطیہ - محمد بن عمر بن عبدالعزیز از مردم اشبیلیہ بودہ ولی در قرطبہ متولد شد و در آنجا می زیست . چون از طرف مادر از دودمان پادشاہان وزیگوت ہای اسپانیا بودہ و عرب « گت » را « قوط » می نامد لذا بوی « ابن قوطیہ » گفتند . مورخ و فقیہ و محدث بودہ است . بسال ۳۶۷ ہجری در قرطبہ در گذشت . آنچه رینو و دیگران در این کتاب از وی نقل میکنند از کتاب « فتح اسپانیا توسط مسلمانان » تألیف اوست (مترجم) .

توسط (شارلمانی) نوشته است از مجسمه نقره طلائی محمد سخن میگوید که مسلمانان در زمان تصرف «ناربون» معتقد بودند پناه گاه آنهاست !

همچنین در يك روايت افسانهای بنام « بازی قدیس نکولا » که در قرون وسطی شهرت داشته ، آمده است که یکی از امرای مسلمین در آفریقا بتی بنام **ترواگانت** (Tervagant) رامی پرستید ، و هر وقت منظورش حاصل میشد صورت بت را با ورقهای طلا می پوشانید !

در قصیده معروف فرانسوی که جنگهای «**رولان**» قهرمان شهیر را شرح میدهد میگوید: مسلمانان در «**سرقسطه**» غاری دارند که آنرا جایگاه خدایان خود قرار داده اند! و میگوید: که در آن غار مجسمه هائی از طلا است ، مجسمه چماقی در دست و تاجی به سردارد ! و مسلمانان برای عبادت بت مزبور در آن غار اجتماع می کنند (۱)

نام «ترواگانت» گاهی به «ترماگنت» باز می گردد و نام «اپولین» و اسماء دیگری هم برای آن بت ساخته اند که هیچکدام واقعیت ندارد . مع الوصف این اکاذیب در

(۱) بانقل این خرافات بود که رجال کلیسا در مدتی زاید بر هزار سال مردم اروپا را فریب دادند . نه تنها عوام اروپا در قرون وسطی این تهمت ها و خرافات را تصدیق میکردند بلکه بسیاری از خواص و افراد مؤثر نیز اسیر این اوهام یا برخی از آن شده بودند .

از آن موقع تا کنون با همه ترقیات و شیوع علم و فرهنگ در میان اروپائیان هنوز این اوهام و افکار پریشان راجع به مسلمانان که زنان داغ دیده بر آن می خندند در میان آنها باقی است ، ما آنرا می شنویم و هر روز بلکه هر ساعت در نوشته های آنان می خوانیم .

مادر طبع دوم کتاب خود «**حاضر العالم الاسلامی**» در شرح حال پیامبر اکرم (س) این اقوال خنده آور که در اینجا «رینو» راتکان داده است از مسیو «**درمن گهم**» فرانسوی نقل کردیم . خود این مورخ فرانسوی این اوهام را سخت مورد نکوهش قرار داده است ، ولی رجال کلیسا تا کنون پیوسته فرزندان ملت های خود را با این گونه ترهات و باطیل باری آوردند و عمداً حقایق اسلام را برای آنان دگرگون می سازند تا بدینوسیله آنها را از اسلام نفرت پیدا کنند ، چنانکه پیشینیان آنها نیز در قرون وسطی چنین کردند .

داستانهای قدیمی ما (اروپائیان) آمده است ، مانند داستان «لافیولت» که فوشر انسیس میل آنرا منتشر ساخته است . گذشتگان ما عقیده داشته اند که این اسامی ، نامهای خدایان مسلمانان است !

کار تعصب اجداد ما و نسبت های ناروایی که به مسلمانان داده اند بجائی رسید که در داستان معروف به «بازی قدیس نیکولا» مجسمه ای از قدیس نامبرده است که او را محمد می نامیدند . به تصور اینکه محمد مجسمه داشته است آنها بعلاوه بت خانه را **محمدیه (Mohamadie)** می گفتند ! شگفتی های گردش زمانه را تماشا کنید و سپس این خرافات را با حقیقت مقایسه نمائید ، به بینید تفاوت راه از کجاست تا بکجا !

فکر کنید که محمود غزنوی وقتی در سال ۱۰۲۵ میلادی بجنگ هندوستان رفت و بر بت بزرگ آنها دست یافت ، چگونه اصرار ورزید که آنرا بشکند ، و با اینکه بت پرستان هند خواستند برابر وزن آن طلا به او بدهند که از شکستن آن منصرف شود پذیرفت و گفت باید آنرا بشکند و در آستانه در مسجد پایتخت خود بیفکند تا در زیر قدمها پایمال شود (۱) .

تنها این افسانه و نسبت ناروا نیست که اروپائیان به مسلمانان نسبت داده اند . نظری به کتاب ما بنام (خلاصه تواریخ عربی راجع به جنگها صلیبی) بیفکنید که امثال این افسانه و اکاذیب را زیاد خواهید دید .

ممکن است از خود سؤال کنیم علت اینکه پدران ما تا این حد دنبال موهومات و اشتباهات رفته بودند چیست ؟ پاسخ اینست که بعضی از دانشمندان ما معتقدند اسامی «ترواگنت» و «اپولین» و نظائر آن از مناطق **نورماندی** ها یعنی اهالی اروپای شمالی که بت پرست بودند آمده است ، و مردم عادی اروپا آنها را با مسلمانان یکسان دانستند به اعتقاد اینکه هر کس مسیحی نیست ، بت پرست است .

همچنین بربرها که با عرب مسلمان به اروپا آمدند ، در آن موقع هنوز مقید به حفظ برخی از شعارهای بت پرستی بودند ، مردم اروپا هم گمان کردند که عرب

(۱) این بت، همان بت معروف **سومنات** است که داستان آن مشهور می باشد.

مسلمان هم مقید بحفظ این شعائر هست .

نباید فراموش کرد که در این کتابها که مسلمانان را متهم به بت پرستی نموده اند، با پنداری شگفت آور گمان کرده اند که مسلمانان از سنگ یا چوب یا معدن بت می تراشیدند و آنرا پرستش میکردند و نوشته اند که وقتی مسلمانان می دیدند این بت ها سودی بحال آنها ندارد به آن حمله می بردند و آنرا زیر می کردند!



نام عرب و دین اسلام دو عاملی بودند که در این فتوحات اسلامی در اروپا باقی ماند . بهمین جهت ما اثری از بربرها و صقالبه (اسلاوها) که در این جنگها با عرب بودند ، در اروپا سراغ نداریم . بطور خلاصه آنچه ما از تاریخ این فتوحات داریم همگی از رشحات قلم های مسلمانان عرب است .

آنچه باعث پیدایش این فتوحات شد و علل اصلی تن دادن به آن شداست ، چند چیز بود : یکی از آنها بازگشت به علاقه آنها به جمع آوری غنائم و کسب اموال میکند ، و دیگر نوق خاص آنها بود که می خواستند همه جا رازیر پا بگذارند . و از جمله اینکه آنها در صد بودند دین اسلام را رواج دهند تا از ثواب این کار بزرگی در نزد خداوند برخوردار گردند .

زیرا قرآن پیروان خود را بجهد در راه خداوند ترغیب میکند . چنانکه می گوید
انفروا خفافاً و ثقلاً وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یعنی : کوچ کنید در حال سبکی و سنگینی و در راه خداوند با اموال و جانهای خود جهاد کنید . این برای شما بهتر است اگر بدانید .

بهمین جهت هر مسلمانی که قادر به حمل سلاح بود با جان خود جهاد می کرد ، و آنها که نمیتوانستند حمل سلاح کنند با مال خود در راه خدا جهاد می نمودند . در قرآن آمده است : آنها که زر و سیم می اندوزند و آنرا در راه خداوند مصرف نمی

کنند ، به آنها مژده عذاب دردناک بده .

در نظر اسلام هر مسلمانی در راه خدا جان بدهد ، شهید از دنیا رفته است .
قرآن میگوید : « گمان مکن کسانی که در راه خداوند کشته شده اند . مرده اند ، نه !
آنها زنده اند و در نزد خداوند خود امتنع خواهند بود » بنا بر این مسلمانان هر کسی
که خون خود را در راه اسلام بذل میکند ، شهید می داند چنانکه مسیحیان نیز هر کسی را که
به خاطر نصرت جان میدهد شهید میدانند .

دین اسلام بر مسلمانان واجب دانسته است که افراد غیر مسلمان را دعوت به اسلام
کنند . یا (اگر اهل کتاب هستند) باید جزیه پردازند . دعوت به اسلام و پرداخت جزیه
قبل از اعلان جهاد و شروع جنگ است .

امکان دارد که وقتی سپاهیان اسلام وارد فرانسه شدند این اعلان را نموده باشند
ولی فرانسویان دعوت اسلام را نپذیرفتند و امرای مسلمین ناگزیر شده بودند دست به
شمشیر ببرند .

مسلمانان در اوائل فتوحات خود شمشیرهای کمیل می کردند و نیزه بدست داشتند
و کمان بدوش می گرفتند و همگی عمامه به سر نهاده بودند . ولی بعد با تغییر زمان در
پوشش لباس و حمل اسلحه بصورت نصارا در آمدند . زره می پوشیدند و غرق در آهن میشدند
آنها همیشه شمشیرهای شهر «**بور دو**» را که در آن موقع شهرت داشت با خود حمل
می کردند . سپاهیان مسلمین کم کم عمامه ها را کنار گذاشتند و بجای آن کلاه هندی
به سر می نهادند .

امرای فرانسوی در **کتالونیه** ده زره اسلاوی و یکصد شمشیر فرانسوی برای خلیفه
مسلمین هدیه فرستادند . و خلیفه نیز در روزی که حاجب خود را به وزارت منصوب
داشت ، صد جنگجوی فرانسوی که شمشیر و گرز کمیل کرده و غرق در آهن بودند و
کلاههای هندی بسر داشتند ، بوی بخشید .

بطور خلاصه مسلمانان در پوشش لباس جنگ و پرچم وزین اسب خود از اروپائیان پیروی کردند ، ولی بدون شك آنها در پوشش لباس جنگ ، حمل سلاح سبك را ترجیح می دادند و از سلاح سنگین که اروپائیان بدان اتكاء داشتند اجتناب می ورزیدند (۱)

(۱) در کتاب «الاحاطة فی اخبار غرناطه» تألیف لسان الدین بن الخطیب نویسنده بزرگ اندلسی راجع به چگونگی لباس و سلاح مردم اندلس چنین آمده است: لشکر آنها دودسته هستند : اندلسی و بربری. فرماندهی سپاه اندلسی رایکی از نزدیکان خلیفه یا حصی (حصی بمعنی مردم خردمند است) از بزرگ کشورها بعهدہ دارد . لباس آنها در قدیم نظیر لباس فرنگیان همجوار خود بود که زره های بلند می پوشیدند و سپر پولادین بدوش می گرفتند و نیزه های بلند وزین های قرپوس دار و پرچم داران سواره داشتند . هر يك با سلاحی که به آنها می برازید و به آن شهرت داشتند مسلح می شدند .

ولی هم اکنون آنها طرز پوشش جنگی سابق را رها کرده و زره های کوچک و کلاه خودهای نازک و سپرهای عربی و تیر های سبك و نیزه های باریک را انتخاب کرده اند . و میگوید: پوشش عمامه در لباس مردم این شهر کم است و فقط بعضی از پیرمردان و قضات و علما و سربازان عرب هنوز آنرا بسر دارند . پوشیده نماند که «لسان الدین خطیب» لباس مردم شهر «غرناطه» را در زمان خود یعنی قرن هشتم هجری توصیف میکند .

در «نفع الطیب» از ابن سعید در کتاب «المغرب» نقل میکند که بیشتر مردم اندلس عمامه را کنار گذاشته اند مخصوصاً در ناحیه شرقی این کشور، زیرا در ناحیه غربی عموم قضات و فقها معروف عمامه بسر دارند. من عزیز بن خطاب بزرگترین دانشمند شهر «مرسیه» دیدم که در حضور سلطان سر برهنه خطبه میخواند .

ولی سربازان و سایر مردم چه در شرق و چه در غرب بسیار کم دیده میشوند که معمم باشند ابن هود که در زمان ما اندلس را در تصرف دارد ، دیدم که در تمام حالات بدون عمامه است . همچنین «ابن احمر» که قسمت عمده اندلس امروز در دست اوست نیز چنین است . بیشتر سلاطین و سربازان مسلمان اسپانیا از لحاظ لباس و تسلیحات جنگی بصورت نصاری همجوار خود درآمده اند .

غنائم جنگ

غنایمی که مسلمانان از مسیحیان اروپایی گرفتند عبارت بود از جواهرات و پولهای سکه‌دار، و منسوجات و ادوات جنگی و اسیران. بهترین انواع غنائم اسیران و بردگان بودند. فرمانده سپاه طبق دستور اسلام خمس (یک پنجم) این غنائم را جدا می‌ساخت و آنرا بمصارف مستمندان و ابن‌السبیل (درماندگان نیازمند) می‌رسانید. و بقیه غنائم میان سربازان توزیع می‌شد. سواران دو برابر پیادگان می‌بردند. همیشه بازرگانانی در لشکرکشی‌ها بودند که آنچه لشکر بدست می‌آورد اعم از زبان دار و بی زبان را از آنها می‌خریدند.

اسیران جنگی

اسیران آنروز مانند اسرای امروز نبودند. هنگامیکه یک فرد مسیحی اسیر می‌شد دست‌های او را می‌بستند و همینکه تقسیم غنائم خاتمه می‌یافت اسیر می‌دانست که بنده آن مرد مسلمانی است که در تقسیم سهم او شده است و آن مسلمان هم مالک اوست و هر طور بخواهد میتواند از وجود او استفاده کند. برده هم با محصول کارش ملک مالک خود بود، و مانند سایر اموال مالک، به فرزندان و وارثانش به ارث می‌رسید. فرزندان این بردگان هم مانند پدر خود برده بودند و حکم پدر را داشتند.

اگر آقای این بنده غیرت اسلامی داشت، برده مسیحی خود را دعوت به اسلام می‌کرد و چنانچه او مسلمان می‌شد، ممکن بود آزاد شود یا اینکه یکی از نیکوکاران و افراد خیراندیش مسلمین او را می‌خرید و آزاد می‌کرد. زیرا آزاد ساختن بردگان در نزد مسلمانان یکی از بهترین وسائل تقرب بخداوند است.

این برده بعد از آنکه آزاد می‌گردید مانند یک فرد مسلمان در اجتماع اسلامی زندگی می‌کرد و بهر مقامی که می‌خواست و شایسته آن بود نائل می‌گردید. به اینگونه اسیران مسلمان شده عرب «مولی» می‌گفت. و این «مولی» هم بمعنی «آقا» است و هم معنی «غلام» می‌دهد.

دسته دیگری از بردگان کسانی بودند، که مالکان، آنها را آزاد می‌کردند ولی

بشرط اینکه سالانه مبلغ معینی را به ارباب خود پردازند (۱) اگر اسیری که برده مسلمان شده بود از قبول دین اسلام خودداری میکرد او را به کشاورزی یا کار سنگین می گماشتند .

در میان بردگان مسیحی افراد زیادی بودند که دین اسلام را پذیرفتند ، ولی عده ای هم به همان کیش نصرانیت خود باقی ماندند ، و همگی بخدمت مسلمین در می آمدند و از وجود آنها در جنگها استفاده می کردند . عده کثیری از آنها نیز در میان نگهبانان خلفا و پادشاهان مخصوصاً در «قرطبه» وجود داشتند .

اسیران مسیحی که به دین خود باقی می ماندند طوری نبودند که بدون امید به آزادی خود برای همیشه برده باشند . بلکه وضع مسلمانان طوری بود که بعضی از امرا و ثروتمندان مسلمین که این اسیران برده آنها می شدند ، وقتی در کار مهمی توفیق می یافتند به شکرانه آن اسیران خود را در راه خدا آزاد می ساختند . چنانکه در سال ۹۹۷ وقتی منصور بن ابی عامر اطلاع یافت که سپاهیان در جنگ بزرگی در افریقا فاتح شده اند ، به شکرانه آن فوراً هزار و هشتصد اسیر مسیحی مرد وزن را آزاد ساخت .

(۱) این موضوع را در فقه اسلامی «ولاء» میگویند ولاء حالتی است که بنده بعد از آزادی نسبت به آقای خود دارد. چون بعضی از بردگان با آقای خود قرار میگذاشتند که او را آزاد کند تاوی قیمت خود را به اقساط به وی پردازد . اینگونه بردگان را در فقه اسلامی «عبد مکاتب» می نامند. زیرا او نوشته ای به آقای خود می داد که قیمت خود را طی مدت معینی به اقساط پردازد و آقام نوشته میداد که او را آزاد ساخته است . همین مکاتبه بین آقا و برده است که بوی «عبد مکاتب» میگویند . خداوند در قرآن مجید میفرماید : «والذین یتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیراً» یعنی : بندگان که از شما نوشته میخواهند تا خود را آزاد کنند چنانچه بنفع آنها میدانید با آنها مکاتبه کنید، البته اینگونه مکاتبه شامل بردگان مردوزن میشد . حتی را که مالک برده تاهنگام آزادی وی دارد «ولاء» میگویند .

مسیحیان اروپا اعانه جمع می کردند و به اسپانیا و آفریقا می رفتند تا اسیران خود را آزاد کنند . یکی پدرش را آزاد می کرد ، دیگری برادرش و سومی دوستش را و هکذا . . . و از آن زمان انجمنی مذهبی تأسیس شد که چند قرن در اروپا باقی بود و کاری جز آزادی اسیران از بلاد اسلامی نداشت .

تاریخ اروپا خدمات انسانی این جمعیت را بیش از آنچه وصف شود ثبت کرده است .

از جمله **ایزان** رئیس دیز «قدیس ویکتور» در بندر «مارسی» بود که در سال ۱۰۴۷ با اینکه از نظر جسمی ناتوان و سخت بیمار بود ، به اسپانیا رفت و وعده ای از اسیران مسیحی را آزاد نمود و آنها را بمقصد فرانسه حرکت داد . ولی هنگامیکه با کشتی از دریا می گذشتند ؛ مورد دستبرد دزدان دریائی واقع شدند و مجدداً به اسارت افتادند .

ایزان دوباره به فرانسه برگشت و سعی بلیغی بعمل آورد و آنقدر آمد و رفت کرد تا اینکه برای دومین بار آنها را آزاد نمود . ولی هنگامیکه اسیران را به «مارسی» می آورد بیماری وضع بحد کافی او را بستوه آورد و هنوز به «مارسی» نرسیده از کثرت بیماری درگذشت .

رفتار مسلمانان با زنان اسیر

زنانی که اسیر می شدند و بصورت برده در می آمدند ، در قصرهای امرا و سرای ثروتمندان بکارگماشته می شدند و در کارخانه به زنان مالک خود کمک می کردند ، و چنانچه یکی از آنها از لحاظ زیبائی و تناسب اندام ممتاز بود ، بوی آداب زندگی می آموختند و سپس به قیمت گرانی می فروختند ، یا خود مالک آنها را به همسری می گرفت . بسیار هم اتفاق می افتاد که آنها را برای خلفا و بزرگان هدیه می فرستادند . چنانکه این وضع برای شاهزاده «لمپیجیه» دختر **دوک اکتانی** که برای خلیفه به دمشق فرستادند پیش آمد .

وقتی مسلمانی با چنین زنانی ازدواج می کرد ، همین ازدواج موجب میشد که

آنها از قیدرقت آزاد شوند و فرزندان آنها جزو آزادگان باشند . این زنان با زن مالک خود که از اصل آزاد بوده است فرقی نداشت، اینگونه زنان را **امولد** می گفتند ، و بعد از وفات شوهران خود ، بکلی آزاد میشدند .

در بارهای خلفای دمشق و بغداد و قرطبه پراز زنانی بود که به آنها « امولد » می گفتند . فرزندان هارون الرشید غیر از یکی از آنها (محمد امین که از زبیده بود) همگی فرزندان کنیزانی بودند که به آنها « ام ولد » می گفتند (پایان سخنان رینو) .

بردگی از نظر اسلام

(شکیب ارسلان) در این مورد بحث مفصلی در پاورقی طی هفت صفحه راجع به تاریخچه بردگی و برده فروشی در جهان قبل از اسلام و بعد از اسلام و احکام بردگی در قوانین اسلامی به نقل از **سید رشید رضا** (نویسنده و دانشمند معروف مصری) در کتاب « **وحی محمدی** » دارد که ما خلاصه آنرا در اینجا می آوریم . زیرا شرح مفصل آنرا باید در فقه اسلامی آنها در منابع شیعه جستجو کرد ، نه در این کتاب و مدارک اهل تسنن . (مترجم) شکیب ارسلان مینویسد :

در اینجا مناسب می دانیم که خلاصه گفتار علامه سید رشید رضا را در کتاب « وحی محمدی » راجع به بردگی در اسلام بیاوریم . زیرا تازه به دوران رسیدگان ما مخصوصاً آنها که از مدارس اروپا بیرون آمده اند از قانون بردگی در اسلام اطلاع درستی ندارند . متأسفانه این عده هنگامی که از فقهای قشری هم در این باره پرسش می کنند ، بیشتر منحرف میشوند ! بهمین جهت خواستیم در این جا آنها را از حکم بردگی در اسلام بقلم استاد سید رشید رضا مطلع گردانیم . دانشمند نامبرده مینویسد :

در میان ملت های متمدن قدیم ، مصری ها ، بابلی ها ، ایرانیان ، هندی ها ، یونانی ها ، رومی ها ، عرب و غیره بردگی رواج داشت ، و آنها را به سختترین کارها می گماشتند ، دیانت یهود هم برده فروشی را پذیرفته است .

بردگی در میان اروپائیان نیز مشروع بود تا اینکه حکومت آمریکا در اواخر

قرن هیجدهم میلادی بردگان خود را آزاد کرد و به دنبال آن انگلیسی ها نیز در اواخر قرن نوزدهم وسائلی برای منع بردگی اتخاذ نمودند .

عمل آمریکا و انگلیس در این خصوص تنها بخاطر مصلحت نوع بشر و مساوات میان آنها نبود . زیرا جامعه آمریکا همیشه نژاد سفید اروپائی را که بر سرخ پوستان بومی و اصلی آمریکائی تسلط پیدا کرده بودند ، بر ترمی دانستند و تقریباً همان بردگی سیاسی رایج میان تمام اروپائیان نسبت به ملتها را معمول می داشتند .

چنانکه انگلیس ها هندی را پست و خوار می شمردند ولی نهضت ملت هند در این زمان جبروت انگلیس را پائین آورد (این نوشته مربوط به زمان مبارزه ملت هند برای کسب آزادی و استقلال بوده است)

هنگامیکه اسلام ظهور کرد از جمله اعمال فاسد اقوام و ملل را که اصلاح نمود از میان بردن ظلمی بود که نسبت به بردگان معمول می داشتند و قوانینی وضع کرد که تدریجاً اصل بردگی منتفی شود .

زیرا منع آن در نظام اجتماع بشری آنروز ، به یکباره از دو نظر مشکل بود : یکی برخورد با منافع و مصالح ارباب بردگان و دیگر جنبه زندگی خود بردگان بود . بهمین علت هنگامیکه ایالات متحده آمریکا بردگان خود را آزاد ساخت بهر جا روی آوردند که تأمین معاش کنند ، چیزی نیافتند و ناگزیر گشتند که برای رفع پریشانی به ارباب خود مراجعه کنند تا مجدداً آنها را بعنوان برده بپذیرند . همین وضع در سودان که مستعمره انگلیس بود نیز جریان یافت . انگلیس ها بعنوان آزمایش خواستند کاری برای بردگان آزاد شده پیدا کنند که آزادانه به کار گماشته شوند ، ولی میسر نشد . ناچار به آنها اجازه دادند که به نزد اربابان خود برگردند و مانند سابق مشغول خدمت شوند بشرط اینکه اربابان ، آنها را در معرض خرید و فروش نگذارند .

خداوند برای منع بردگی دو طریق را تشریح فرمود : یکی اینکه از تجدید بردگی در آینده جلوگیری فرمود و دیگر اینکه برده را به نحوی که زیان و ضرری متوجه وی نگردد تدریجاً آزاد نمود .

طریق اول بدینگونه بود : اسلام جز در مورد اسیران جنگی ، خرید و فروش بردگان را که میان اقویا و ضعفا معمول بود ، منع فرمود . درباره اسیران جنگی هم ملاحظه جلوگیری از مفاسد و حفظ مصالح و ممانعت از ظلم بوی و مراعات عدالت و ترحم به او را نموده است . این شرطها قبل از اسلام در کلیه ادیان و میان مردم متمدن سابقه نداشته است ، تاچه رسد به مشرکان که نه پای بند به دین بودند و نه قانونی داشتند . من نمی خواهم بگویم خدا این نوع برده گرفتن را چنانکه در میان مردم معمول بوده برای ما هم تشریح کرده و جایز دانسته است . نه ! بلکه می خواهم بگویم به زمامداران مسلمین اجازه داده که بخاطر حفظ مصالح انسانی ، اسیران جنگی را یا منت بر آنها گذارند و آزاد کنند و یا در قبال پرداخت چیزی (فدیه) رها سازند . چنانکه قرآن می فرماید : **فشدوا الوثاق فاما منابعد واما فداءاً** . پس به مفاد آیه شریفه چنانچه زمامداران مسلمین دیدند که مصلحت بردگان ایجاب میکند که برده باشند ، با آنها (بدر نظر گرفتن شروط آن) معامله بردگی میکنند و اگر مصلحت را در این دیدند که بر آنها منت بگذارند یا فدیة بگیرند و آزاد نمایند ، بهمان طریق عمل کنند .

طریق دوم احکامی است که برای آزاد ساختن برده به عنوان وجوب یا استحباب تشریح فرموده است ، و این نیز انواعی دارد .

نوع اول : آن مشتمل برده مسئله است :

- ۱- اینکه از نظر اسلام انسان باید آزادی داشته باشد .
- ۲- اینکه بنده گرفتن افراد آزاد (بدون اسارت در جنگ) را حرام دانسته و آنرا یکی از بزرگترین گناهان شمرده است .
- ۳- اینکه برای برده جایز دانسته که خود را در قبال پرداخت وجهی و لو بطور اقساط به مالک خویش ، آزاد سازد .
- ۴- اینکه اگر برده ای از بلاد کفر به قلمرو اسلام آمد ، آزاد میشود و حکومت اسلامی آزادی او را به رسمیت می شناسد .
- ۵- اینکه اگر کسی سهمی را که نسبت به برده داشت ، بخشید ، آزادی کامل او

بمہدی وی است

۶۔ اگر کسی بردہ خود را شکنجہ داد یا مثکہ کرد (اعضاء بدنش را برید) یا او را خواجہ نمود ہمیں عوامل موجب آزادی اوست .

۷۔ آزار رساندن بہ بردگان بہ کمتر از قطع اعضاء بدن و شکنجہ سخت نیز حرام است و کفارہ گناہش اینست کہ او را آزاد سازد .

۸۔ اگر مالکی بہ بردہ خود گفت تو بعد از وفات من ، آزاد هستی ، بلافاصلہ بعد از مرگ او آزاد است . این نوع بردہ را «عبد مَدْبُور» می نامند .

۹۔ اگر کنیز از صاحب خود فرزند آورد کہ بوی «ام ولد» میگویند دیگر نمیتوان او را فروخت یا خرید و بعد از مرگ شوهرش کہ مالک او بودہ است ، آزادمی گردد و مانند سایر اموال او بہ ورثہ نمی رسد .

۱۰۔ اگر بردہ ، یکی از نزدیکان مالک باشد ، خود این قرابت باعث آزادی اوست .

نوع دوم از وسائل آزاد ساختن بردگان «کفارات» است کہ ادای آن موجب آمرزش گناہان است . بزرگترین کفارہ از نظر اسلام آزاد ساختن بندگان است .

نوع سوم مطابق دستور قرآن مجید یکی از مصارف زکات واجب مسلمین ہمیں آزاد ساختن بردگان است ، چنانکہ در ذیل آیہ شریفہ سابق الذکر می فرماید «وآتوہم من مال اللہ الذی آتاکم» .

لازم بذکر نیست کہ زکات مسلمانان سربہ ملیونها تومان می زند ، اگر احکام اسلام در ہمیں یک مورد جاری میشود ، تمام بردگان موجود در جهان اسلام آزاد می گردیدند .

نوع چهارم: این است کہ مالک خود بردماش را در راہ خدا آزادگرداند ، بدون اینکہ چشم داشت چیزی از وی داشتہ باشد . آنچه در قرآن مجید و روایات پیغمبر (وائمہ طاہرین) در مورد ترغیب مردم بہ آزادی بردگان آمدہ بقدری است کہ ممکن است بہ صورت کتابی بزرگہ در آید .

به آنچه گفتیم اضافه میکنیم سفارش خدا و پیغمبر را در بار احترام و رعایت حال بردگان . از جمله اینست که اعمال واجبه را نسبت به آنها تخفیف داده ، و مجازات برده را نصف حد افراد آزاد دانسته است ، و سفارش به رعایت حال او را در ردیف سفارش احترام به پدر و مادر و خویشان نزدیک قرار داده است . پیغمبر منع کرده است که آقائی به بنده اش بگوید : « بنده من یا کنیز من » و فرمان داده که بگوید : « پسر جوان من یا دختر جوان من یا غلام من ! » (فتای وفتاتی و غلامی) و هم دستور داده که به آنها همان غذائی بدهند که خود می خورند و همان لباسی بپوشانند که خود می پوشند» از آنچه بطور اختصار نقل شد معنویات شرع اسلام و آنچه از مبادی انسانی و ترحم به ضعفا و اقدام برای آزاد ساختن بردگان بهر وسیله ممکن که در قوانین اسلامی است بخوبی استفاده میشود . و هم معلوم می گردد که آزادی بردگان در نظر اسلام از نوع آزادی بردگان در نظر اروپائیان نیست که مشتمل بر تظاهر و ریا و تسلط قوی بر ضعیف است چنانکه بر هر انسان منصفی پوشیده نمی باشد .

رفتار اروپای مسیحی با اسیران مسلمین

(رینو در تعقیب گفتار سابق خود راجع به اسیران اروپائی که بدست مسلمانان می افتادند و چگونگی بردگی در نظر مسلمین مینویسد :) سر نوشت مسلمانانی که به دست اروپائیان اسیر می شدند ، چندان با سر نوشت اسیران اروپا در دنیای اسلام اختلاف نداشت . برده فروشی در فرانسه معروف بود . بردگان زیادی از جرمنی ها و اسلاوها و غیره از شمال اروپا به فرانسه می آوردند .

بدیهی است که وقتی فرانسویان آنها را به بردگی می بردند اسیران مسلمان را نیز برده می گرفتند .

وضع اسیران در نزد مسلمانان و اروپائیان با هم فرقی نداشته . جز اینکه در اسلام هنگامیکه برده آزادی گردید ، کلیه حقوق افراد آزاد بوی تعلق می گرفت ، ولی در اروپا چنین نبود ! زیرا بردگان در اروپا وقتی آزاد می گردیدند از طبقه

اشراف پست تر بودند و اختلاف طبقاتی میان آنها حکمفرما بود .

بعلاوه مسلمانان برای آزادی کسانی را که اسیر می گرفتند بذل مال می نمودند . بعضی کسان خود را آزاد می کردند ، عده ای یازان و دوستان خود را و جمعی ارباب خود را آزاد می نمودند .

در نزد مسلمانان نیز جمعیت هائی چنانکه میان مسیحیان هم بود ، برای آزاد ساختن بردگان بوجود آمد . چون آزاد ساختن بردگان از بهترین اعمال محسوب است . سائلی از محمد ﷺ پرسید چه کاری کند که به بهترین ثواب هائیکه گردد ، پیغمبر اسلام بوی توصیه کرد بنده آزاد کند .

نویری و لودریک شیمینیس روایت کرده اند که در زمان هشام بن عبدالرحمن حکمران اسپانیا بشکرانه پیروزی سپاه اسلام ، خواستند اسیرانی را از جوهری که برای این منظور جمع آوری شده بود آزاد سازند ، ولی اسیری نیافتند که آزاد کنند . اروپائیان اسیران مسلمین را به شهرهای «آرل» (۱) و «مارسی» (۲) و «ناربون» می آوردند و در آنجا می فروختند . سپس بعضی از مسلمانان به شهرهای مزبور می رفتند و اسیران خود را خریده و آزاد می کردند ، ولی مسلمانانی که از اسارت آزاد نمی شدند ، بصورت برده در می آمدند و هر کدام برای مالک خود خدمت می کردند . بیشتر آنان بکار کشاورزی اشتغال می ورزیدند .

مالک او این حق را داشت که او را بفروشد یا کتک بزند یا شکنجه بدهد ، بسیاری از اوقات آنها را به زنجیر می کشیدند مبادا فرار کنند .

بردگان مسلمان و بت پرست و یهود حق نداشتند که با زنان مسیحی ازدواج کنند و لو این زنان خدمه بودند . اگر یک زن مسیحی باشخص غیر مسیحی ازدواج می-

(۱) آرل (Arl) شهری است در جنوب فرانسه دارای ۳۸۷۰۰۰ نفر جمعیت .

(۲) مارسی (Marseille) یکی از بنادر معتبر فرانسه در کنار دریای مدیترانه

مرکز عمده تجارت و حمل و نقل دریائی دارای صنایع شیمیائی و کشتی سازی و ۸۰۰۷۰۰۰

نفر جمعیت (فرهنگ عمید - جغرافیا) . مترجم

کرد ، اجازه نمی دادند که وی در مقابل نصارا دفن شود . بلکه کار تزییقات از این هم بیشتر بود . به این معنی که اجازه نمی دادند برده با کنیز هم ازدواج کند هر چند هر دو پیرو يك دين و مسلك بودند !

فقط مالك اين حورا به برده خود می داد که در محلی با هم تماس بگیرند بشرط اینکه اگر فرزندی از آنها بعمل آمد ، ملك مالك باشد !!

بردگی در حدود قرن دوازدهم در اروپا متلاشی شد ، ولی برده گرفتن غیر مسیحی مخصوصاً اگر مسلمان بود همچنان جریان داشت . شواهدی از آثار قرن دوازدهم و قرون بعدی راجع به این موضوع هست . از جمله تصریحاتی است که در «مجموعه قوانین قدیمی دریانوردی» تألیف مسیو «باردیسو» است .

البته افراد پرهیز کار وقتی میخواستند خدا را در مقابل نعمتی که به آنها ارزانی داشته بود شکر کنند ، بردگان خود را آزادی ساختند . آنگاه به این صورت درآمد که هر برده حاضر میشد غسل تعمید کند و مسیحی شود ، آزاد می گردید ، و بدینگونه بردگان وارد جامعه نصارا می شدند .

بردگان مسلمین در مزارع متمولین یا اوقاف دیرها و کلیساها به کار گماشته می شدند . قباله گذشته که اسیران مسلمین که در سال ۱۰۱۹ در جلوشهر «نار بون» بدست مسیحان افتادند ، آنها را به کلیساها و برخی از زعمای مسیحی توزیع کردند . مسلمانانی که در سال ۹۷۵ در فرانسه سقوط کردند و کلیه سر بازان مسلمین که طی جنگهای خود در فرانسه از بقیه سپاه خود جدا گشتند و بدست فرانسویان اسیر شدند نیز بهمین سر نوشت مبتلا گردیدند .

از دیاد بردگان مسلمان در فرانسه علل دیگری هم داشت . از جمله جنگهای صلیبی در شرق ، و دیگر جنگهایی بود که میان اروپائیان و مسلمانان اسپانیا بوقوع می پیوست .

مسیو «باردیسو» در کتاب سابق الذکر نوشته است که قسمتی از بردگان با از

راه تجارت به فرانسه می آوردند. آنچه مسلم است برده گرفتن مسلمین تا مدت‌ها طولانی در فرانسه جریان داشت.

در سال ۱۱۴۹ **ارنود مطران «ناربون»** وصیت کرد که بردگان مسلمانش را به **مطران بیزیه (Beziers)** بپارند، و در سال ۱۲۵۰ **رومیو ویلی نیو (Romeo dewilleneuve)** که وزیر کنت «پروانس» بود نیز وصیت کرد که بردگان مسلمین را که در اراضی او کار می کردند بعد از مرگش بفروشند. این بردگان شامل مرد و زن می شد. این مطلب را **مسیو بوش** در تاریخ «پروونس» ذکر نموده است.

دویست سال بعد از این تاریخ از خرید سه برده مسلمان توسط **(رینه) (Rene)** پادشاه وقت سخن رفته است (۱) ما از مقررات مجمع اسقف ها در «**تراکونیه**» واقع در اسپانیا که سال ۱۲۳۹ منعقد گردیده است، از موضوعاتی آگاه شدیم که از جمله این بود که باید مسلمانانی را که در فرانسه هستند مجبور کنند لباس مخصوص بخود بپوشند. این حکم شامل یهود هم میشد. نظیر این پیشنهاد در قانون اسقف بیزیه سال ۱۸۶۳ هم آمده است.

مسیحیان متعصب از اینکه به بردگان اجازه ازدواج می دادند، خشمگین می شدند. بطوری که در قانون رهبانیت **جتیو (Jeteau)** ماده ای است که دیرها، آن رهبانیت را از اینکه مرد و زن مسلمان در یک محل آنجا اجتماع کنند، منع میکرد. علاوه بر اینها در بعضی از مراکز دینی آنجا اجازه نمی داد که بردگان مسلمان در آنها مشغول خدمت شوند.

قبلا گذشت که مسلمانانی که مسیحی می شدند آزاد می گشتند و این حق را به آنها داده بودند. ولی چون بسیاری از آنها از روی اخلاص و عقیده داو طلب تعمید یافتن نمیشدند و بعضی از آنها وقتی آزادی پیدا می کردند، به کیش نخست خود باز می گشتند، لذا به آقایان این بردگان اجازه داده بودند که مدتی آنها را امتحان کنند.

(۱) بوی رینه پادشاه نیکوکار می گفتند. یکی از القاب او **دوک انجو** بود. وی کنت پروونس بود و سال ۱۴۸۰ در گذشت.

بعد از این اجازه بسیاری از مسیحیان بی وجدان طوری بردگان خود را امتحان می کردند که نتوانند داخل در نصرا نیت گردند .

بعضی از آنها که بردگان شان نصرانی شده بودند ، حاضر نبودند با آزادی آنها موافقت کنند و به سختترین وضعی که امکان داشت بقای آنها را بحال بردگی ادامه می دادند .

پاپ کلیمنضوس چهارم در سال ۱۲۶۶ فرمانی صادر کرد که همچون صاعقه غضب بر سر رئیس دیر قدیس « بندکتس » در « میرنده » فرود آمد . زیرا وی مرد مسلمان ثروتمندی را که مسیحی شده بود شکنجه داده بود .

این رئیس دیر گمان کرده بود که مسیحی شدن او حقیقت نداشته است . بهمین سبب نیز املاک او را ضبط کرده بود و فرزندان او را از آن محروم نمود .

می بینید که بعضی از مسلمانان که در فرانسه بحالت بردگی بسر می بردند دارندگان املاک بودند و مانند یهودی ها اموال را به « ربا » قرض می دادند . بهمین جهت نیز هر گاه مردم یهودان ربا خوار را مورد خشم قرار می دادند مسلمانان را هم در دائره غضب خود داخل می کردند !

گفتیم که مسلمانان حق نداشتند با زنان مسیحی ازدواج کنند ، و چنانچه زن مسیحی رضایت می داد که مسلمانی او را به زنی بگیرد از حق دفن در مقابر نصارا محروم می شد .

این عده از مسلمانان مجبور بودند که کارهای خود را در اعیاد مسیحیان تعطیل کنند . بطور خلاصه تعداد مسلمانانی که در فرانسه مسیحی شدند ، زیاد بودند و این نتیجه طبیعی حالتی بود که آنروز حکم فرما بود (۱) ولی با کمال تأسف فرانسویانی که

(۱) در فرانسه مخصوصاً در ایالات جنوبی آن کشور خانواده های بسیاری هستند که معروف است میگویند ازدودمان « سارا زین » یعنی مسلمین می باشند . از جمله شکل و رنگ چهره آنها که دلیل بر عرب بودن آنهاست .

در خود سویس در شهرهای « ژنو » و « بازیل » نیز خاندانی وجود دارند که متق به

اختیار دین اسلام کردند بیشتر بودند ، زیرا جنگهای نخستین مسلمانان در فرانسه و اسارت فرزندان فرانسو و بردگانی که بازرگانان در معرض فروش می گذاشتند همگی موجب شد که تعداد بیشماری از فرانسویان به دین اسلام درآیند .

معلوم است که مسلمانان نسبت به مسیحیانی که به دین آنها می گرویدند تساهل زیادی نشان می دادند و آنها را محترم می داشتند و بهره ها و ارزاق بیشتری به آنها

→ «سارازین» هستند مشهورترین کسی که در سویس به عرب مسلمان نسبت می رساند دانشمند بزرگ فیلسوف «ابن ابی زید» است که مردم سویس بوی ابوزیت (Abou, zit) میگویند : که اصلاً از عرب ساکنان تولوز بوده است .

خانواده او از عرب هائی بوده اند که مسیحی شدند و سپس مذهب پرستان را اختیار کردند هنگامیکه لوئی چهاردهم دستور داد پرستانها را از فرانسه اخراج کنند ، این ابوزید با دیگران به «ژنو» آمد و در آنجا نشوونما یافته و در کلیه علوم ریاضی و طبیعی و نجوم و فلسفه و تاریخ و غیره نبوغ یافت . وی همسر «ولتر» و «روسو» و «نیوتن» انگلیسی بود و با همه آنها دوست و نزد آنها مقامی عالی داشت .

بسیار اتفاق می افتاد که آنها نظر او را در مسائل مشکل علمی جویامی شدند . روزنامه «جنرالده» ژنودر یکی از شماره های خود نوشته بود که «ولتر» مسائلی را که از نظر برده بود از ابو می پرسید یکی از دوستان «ولتر» می خواست به «ژنو» برود . ولتر از وی پرسید در ژنو چه کاری دارد؟ دوست وی گفت : می خواهم دانشمند بزرگی را ملاقات کنم . ولتر گفت : لابد می خواهی با دوست عرب ما ملاقات نمائی .

میان «روسو» و «ابوزید» نامه هائی رد و بدل شده که آنرا در کتابی گرد آورده اند . این دانشمند عربی مردی پارسا ، بسیار متواضع و از دنیا روی گردان بود . در «ژنو» بالاترین مناصب را بوی دادند ولی او پذیرفت و به سرپرستی کتابخانه عمومی اکتفا نمود امروز خیابانی در «ژنو» هست بنام «خیابان ابوزید» پیشینیان ابوزید در «تولوز» پزشک بودند . نویسنده این سطور (شکیب ارسلان) چندسال پیش مقاله ای به تلخیص از جرائد سویس راجع ابوزید عربی ژنوی در روزنامه های عربی نوشتم و شاید بعد از اطلاع بیشتر مجدداً درباره او مطالب تازه ای بنویسم .

می دادند ، و همین ملاحظات بود که تعداد نصارا که به اسلام گرویدند فزونی یابد .

حکومت مسلمانان در فرانسه

اکنون از چگونگی حکمرانی مسلمانان در فرانسه وزمانی که در آن حکومت داشتند و طرز رفتار آنها با رعایای خود و کیفیت سیاست کشوری و دینی و مالی آنها سخن میگوئیم . زیرا آنها بعد از فتوحات نخستین خود در « پروانس » و « دو فینسی » و « بی مونت » و « سفوای » و « سویس » استقرار یافتند ، ولی استقرار واقعی آنها در بعضی از پناه گاهها محکم و اطراف آنها بود ، و برای آنان اتفاق نیافتاد که بر کلیه کشور فرانسه دست یابند .

آری گذرگاههای کوهها و رودها در دست آنها بود ، و از رهگذران حق العبور می گرفتند . آن دسته که دست از جنگ کشیده بودند به کار کشت و زرع اشتغال داشتند . گاهی مالیات محصولات خود را به حکمران شهری که در آن می زیستند ، می پرداختند . ولی شهرهای « پروونس » که مجاور قلعه « فر کسینت » بود ، علی الدوام میدان تاخت و تاز دسته های مسلمانان بود . در اوائلی که جنوب فرانسه را در زمان (شارل مارتل) و پسرش « پین کوتاه » فتح کردند طولی نکشید که میان آنها جنگهایی بوقوع پیوست و موجب شد مسیحیان تاحدی آسوده باشند . امرا و بزرگان « گت ها » در « لانگدوک » امور مردم را اداره می کردند ، ولی مسلمانان به این امرا قدرت و تسلط وسیع لشکری نمی دادند . گوئی آنها حق خود را برای سیطره بر حکومت های محلی مسیحیان حفظ کرده بودند . **ایزیدور** باجی مورخ مسیحی که در آن عصر بوده ذکر نموده که « عقبه » حکمران اسپانیا در سال ۷۳۴ میلادی ملتزم بود ملت هایی که حکومت مسلمین را می پذیرفتند مطابق قوانین خود عمل نمایند .

فرمانی از حکمران مسلمان شهر « قویمره » در **پرتغال** به دست ما رسیده است که میرساند مسیحیان اداره ای مخصوص بخود داشتند . فرمان اینست « گنت » رئیس مسیحیان « قویمره » است و اداره امور آنها را بعهد دارد و باید طبق عادت مسیحیان

عادلانہ میان آنها حکومت کند ، و مراعات آنها را فیصلہ دهد ، ولی اوحق ندارد فرمان قتل کسی را صادر کند مگر بعد از موافقت قاضی مسلمان . بدینگونه کہ شخص جانی را باید بحضور قاضی مسلمان بیاورد و صورت حکم اعدام او را مطابق شریعت عیسوی قرائت کنند . اگر قاضی مسلمان موافقت کرد ، ممکن است حکم قتل تنفیذ شود و گرنہ نقض گردد . ہر شہر کوچکی یک کفر قاضی مسلمان خواهد داشت کہ با عدالت حکومت کند و منازعات را حل و فصل نماید . اگر یک کفر مسیحی بہ مسلمانان اہانت نمود مطابق شرع اسلام مجازات خواهد شد .

اگر یک کفر مسیحی بہ زن مسلمانان تجاوز نمود . باید اور مجبور کنند کہ مسلمان شود و با زن مسلمانان کہ مورد تجاوز واقع شدہ ازدواج کند ، و گرنہ باید بقتل برسد چنانچہ زن مسلمانان کہ مورد تجاوز قرار گرفتہ شوہر دار باشد ، باید مرد متجاوز را بدون مراجعہ بقاضی بقتل رسانید (۱) این فرمان در دیر **لوربان (Lerban)** بدست آمد و در سال ۱۶۰۹ در « اشبونہ » بطبع رسید .

سیاست دینی مسلمانان در فرانسه

راجع بہ چگونگی سیاست دینی مسلمانان در فرانسه ، اطلاع کافی نداریم . آنچه ما می دانیم اینست کہ مسلمانان آزادی دینی را برای مسیحیان باقی گذاشتند ، و قسمت اعظم اہالی « ناربون » همچنان مسیحی بودند و تعداد آنها ہم زیاد بود ، مسلمانان معابد و کلیساہای آنها را با کثیش ہا و خدمہ آن واگذار بخود مسیحیان نمودند . البتہ شنیدہ نشدہ کہ مسلمانان در « ناربون » و شہرہای فرانسوی مجاور آن مثلاً بہ مسیحیان همان حقوقی را دادہ باشند کہ بہ مسیحیان « قرطبہ » و سایر شہرہائی کہ در قلب اسپانیا بود ، عطا نمودند .

(۱) لازم بود مسیو « رینو » کہ خاورشناسی آشنای بہ امور مسلمانان است تذکر می داد کہ اگر فردی بہ زن مسلمان شوہر داری تجاوز نمود بر حسب شرع اسلام باید بقتل رسد خواہ متجاوز مسیحی باشد یا مسلمان و این حکم اختصاص بہ مسیحیان ندارد .

گرچه مسلمانان در «قرطبه» کلیسای بزرگ شهر را تصرف نمودند ولی سایر کلیساها و دیرهای راهبان و راهبات را برای آنها باقی گذاشتند و آن آزادی که به آنها دادند، به مسیحیان افریقا و آسیا ندادند، و آن هم نواختن ناقوسهای کلیساها در مواقع گزاردن نماز بود. (۱) ولی در «ناربون» و شهرهای مجاور آن مسیحیان بعکس «قرطبه» نه اسقف داشتند و نه دیر.

علت آن هم تنها مسلمانان نبودند، بلکه کلیساهای آنجا بی سرپرست مانده بود. چنانکه این معنی از نامه‌ای که قدیس «بونیواس» در سال ۷۴۲ به پاپ نوشته است معلوم میگردد. این بی سرپرستی کلیساها از انقلاباتی ناشی شده بود که جنگهای اولاد **کلوفیس** میان خود بوجود آورده بودند. ولی در شمال اسپانیا به محض ورود مسلمانان به آن کشور کلیساها بی سرپرست ماند. مثلاً وقتی مسلمانان وارد **آراگون** شدند و بر آن استیلا یافتند، اسقف آنجا به **جبال پیرنه** گریخت و تا سیصدسال بعد که مسلمانان از آن نواحی اخراج شدند، دیگر **آراگون** اسقفی بخود ندید.

دلیلی در دست نیست که در «برسلونه» در زمان تسلط مسلمانان اسقفی وجود داشته است. بلکه ظواهر امر نشان میدهد که مسلمانان از پذیرفتن اسقف‌ها در شهرهای واقع در مرزها پرهیز میکردند.

مسلمانان کلیساها را در اختیار مسیحیان می‌گذاشتند ولی به این شرط که اکتفا به کلیساهای قدیمی کنند و کلیساهای جدیدی تأسیس ننمایند، و چنانچه خواستند کلیسای جدیدی بسازند باید در محل سابق آن باشد.

بعضی از فقهای اسلام فتوی داده‌اند که جایز نیست کلیسا را تجدید بنا کنند مگر با سنگهای کلیسای قبلی.

و نیز مسیحیان حق نداشتند که با صلیب‌ها و پرچم‌های مسیحی در بازارها آمد و رفت کنند. همچنین حق نداشتند مانع یکفرد مسیحی شوند که قصد دارد دین اسلام را بپذیرد.

(۱) رینو در حاشیه این جمله می‌گوید: تنها مسیحیان در کوه لبنان اجازه نواختن ناقوس‌ها داشتند.

از فرمانی که برای مسیحیان «قویمره» در پرتغال صادر شده ، بدست میآمد که هر کلیسا میباید به خزانه دولت اسلام مالیات پردازد . مقدار این مالیات بیست و پنج قطعه نقره بود ، و هر دیری نیز پنجاه قطعه میباید تأدیه نماید . ولی کلیساهای بزرگ یکصد قطعه نقره میپرداخت . پیشتر گذشت که مسلمانان در شهرهای اسپانیا با مسیحیان خوش رفتاری میکردند ؛ مسیحیان هم شعارهای مسلمین را رعایت مینمودند . پسران خود را ختنه میکردند و گوشت خوک نمیخوردند ! .

با این وصف نوشته‌هایی از مسیحیان قرن نهم مانده است که میرساند دیگرهای دشمنی میان دو گروه گاهی به جوش میآمد . و نیز مسیحیان از اقامه شعائر دینی بصورت جشن کامل و علنی ممنوع بودند . هر گاه مسلمانان صدای نواختن ناقوس کلیساها را می شنیدند ناراحت میشدند و اظهار نفرت مینمودند ، و چه بسا که کار بد فحش و ناسزا می کشید .

ولی نباید انکار کرد که مسیحیان نیز وقتی صدای اذان را می شنیدند ، پناه بخدا میبردند و با اشاره دست شکل صلیب روی سینه‌های خود می کشیدند . کشیش اولوج Euloge که خود از ستم دیدگان سال ۸۵۰ میلادی است اعتراف به این معنی کرده است

مالیاتی که به مسیحیان اروپا تعلق می گرفت

در باره خراج و مالیاتی که مسلمانان از مسیحیان می گرفتند ، قبلاً گذشت که سمح (بن مالک خولانی) فرمانروای اندلس نخستین کسی بود که امور مالیاتی و تعیین مازاد آنرا در اسپانیا و جنوب فرانسه تنظیم کرد . در صورتی که پیش از آن امور مالیاتی حسابی نداشت و نظام آن از هم گسیخته بود .

سمح بن مالک قسمتی از زمین‌هایی را که از مسیحیان گرفته بود میان جنگجویان مسلمین و خانواده‌های فقیر تقسیم کرد . و حال آنکه قبلاً اشخاص متنفذ محلی آنها را بخود اختصاص داده و فقرا را محروم کرده بودند . سمح بن مالک بقیه زمین‌ها را ضمیمه بیت المال مسلمین کرد .

مالیاتی که بر اراضی مسلمانان می بستند يك دهم محصول بود ، بعکس مسیحیان

می باید يك پنجم پردازند ، یعنی دو برابر مالیات مسلمانان . مسیحیان علاوه بر يك پنجم محصول «جزیه» هم می پرداختند ، این پولی بود که هر فرد مسیحی در مقابل حفظ جان و مال و متاع و آزادی دین خود توسط مسلمانان ، باید به آنها پردازند . ولی اگر یک فرد مسیحی مسلمان می شد از پرداخت جزیه معاف میگردید . پادشاهان اندلس (اسپانیا و پرتغال) بر کالاهای و اجناس هم مالیات می بستند . مسلمان دوونیم درصد و مسیحیان پنج درصد می پرداختند . این نوع مالیات را «زکات» می نامیدند و همگی صرف کمک به فقراي مسلمان و آزادی اسیران میگردید .

اسامی مسیحیان در نظر مسلمین عرب

مسلمانان مسیحیانی را که از آنها اطاعت میکردند و جزیه میپرداختند . «معاهدون» «هم پیمانها» یا «اهل ذمه» میخواندند . یعنی کسانی که این حق را بر مسلمانان داشتند که حمایت و محافظت آنها را بر ذمه بگیرند . ولی مسیحیانی که حاضر نبودند از آنها خضوع کنند «علج» مینامیدند . آنها بعلاوه به هر کس عرب نبود «عجم» میگفتند ، و هر کس که قائل به اقا نیم ثلاثه بود در نظر آنها «مشرک» بود . زیرا مسلمانان اقا نیم ثلاثه (ابو بن و روح القدس) را سه شخص میدانند .

مسلمانان بچه زبانی با ملل اروپا سخن میگفتند ؟

جا دارد انسان سؤال کند که : مسلمانان عرب به چه زبانی با ملت های مغلوب سخن میگفتند ؟ زیرا عرب طبق عادت خود با لغتی جز زبان خویش سخن نمیگفت . مسیحیان آن عصر هم بقدری جاهل و دور از تمدن بودند که بفکر آموختن زبان عربی بر نیامدند !

تاریخ از مردی مسیحی در اوائل ایام فتوحات اسلامی که آشنای بزبان عربی بوده جز **هرتموت (Hertmote)** رئیس دیر «سانگال» که زبانهای عربی و یونانی و عبری را میدانست ، نام برده است . «هرتموت» از مردان اواخر قرن نهم میلادی بود .

پدران ما فقط در زمان جنگهای صلیبی شروع به آموختن عربی کردند. زیرا خود را بی نیاز از این نمیدانستند که از زبان مردمی که بر قسمتی از قلمرو آنان استیلا یافته بودند، آگاهی یابند.

مسیحیان اروپا برای آموختن عربی به اسپانیا می رفتند. زیرا در آنجا زبان عربی و لاتینی با هم تدریس میشد، و زبان عربی را از استاد عرب زبان یاد میگرفتند. در سال ۱۱۴۲ میلادی **پطرس** رئیس دیر **کلنی** نخستین ترجمه لاتینی قرآن را تکمیل نمود، و شروع به نوشتن کتابها در رد دین اسلام کرد. سپس بسیاری از مؤلفان نصارا در این خصوص از وی پیروی نمودند.

ما تردید نداریم که به هنگام ورود مسلمانان عرب، زبان عربی در فرانسه معروف بوده است، و بسیاری از فرانسویان بخوبی با این زبان سخن میگفتند.

علت این امر آن بود که مسلمانان عرب فرزندان بسیاری از خانوادههای بزرگ فراسه را نزد خود بعنوان گروگان نگاه می داشتند، و آنها را به قلب مملکت خود می فرستادند. از اینرو این عده ناچار بودند که زبان عربی را یاد بگیرند.

و نیز بدیهی بود که اسیران و بردگان مسیحی زبان عربی را یاد میگرفتند هنگامیکه این اسیران به کشورهای خود مراجعت می کردند، جزو اروپائیان بودند که زبان عربی میدانستند، بعلاوه بردگان مسلمانی که در سر زمین فرانسه بودند نیز همگی به زبان عربی تکلم می کردند، در ضمن نباید بازرگانان و زوار بیت المقدس را که با وجود تمام آن جنگهای هولناک دست از تجارت و زیارت خود بر نمیداشتند، فراموش کرد زیرا این عده به مصر و شام و سایر کشورهای اسلامی آمد و رفت داشتند.

از جمله اینان **گلی بود (Geillebaud)** کشیش انگلیسی بود که رهسپار شرق شد و سال ۷۳۴ میلادی به شام رسید. گویند وقتی او به شام رسید به گمان اینکه وی جاسوس است دستگیر گردید، ولی هنگامیکه دانستند او برای زیارت بیت المقدس

آمده است ، رهایش کردند ، واوهم آزادانه سوریه و فلسطین را گردش کرد . ولی از گفتگوئی که میان کشیش مزبور و خلیفه در دمشق بعمل آمده است اطلاعی بمانرسیده است .

وضع روحی مسلمانان و اروپائیان

در فرانسه و ایتالیا و جزیره کرت و سیسیل

اروپائیان در آن عصر پابند قضا و قدر الهی بودند . آنها اعتقاد داشتند که فتوحات اسلامی در کشورهای آنها کیفر اعمال و گناهان آنان بوده است . بهمین علت از آنچه خداوند برای آنها مقدر کرده بود خشنود بودند . و در صدد جلوگیری از آنچه پسرشان میآمد بر نمیآمدند . در تمام سرزمین اروپا مردم تکان نخوردند که با استعمال وسائل لازم آسیبی را که به آنها رسیده بود از خود دفع کنند ، مگر در جنگ های صلیبی که اروپا تکان خورد .

مسلمانان اسیران اروپائی را بزرگ میکردند ، کودکان آنها را پرورش میدادند تا به حد بلوغ میرسیدند و سپس داخل در سپاه میکردند . دختر بچه ها را نیز پرورش داده و بعد از آنکه به تکلیف میرسیدند و بزرگ میشدند آنها را به همسری خود می گرفتند . آنها به هر جا حمله میکردند این موضوع را نصب العین خود قرار میدادند .

فکر کنید آنها چگونه به جزیره «کرت» راه یافتند . قبلا گذشت که پاتزده هزار نفر مسلمان از حومه شهر «قرطبه» بواسطه آشوبی که بر پا کرده بودند توسط خلیفه تبعید شدند و به اسکندریه آمدند و از آنجا تصمیم گرفتند که در جزیره «کرت» که آب و هوا و زمین مطلوبی داشت ، فرود آیند . همینکه وارد جزیره مزبور شدند ، فرمانده آنها دستور داد شروع به ساختمان کنند ، و کشتی هائی را که بوسیله آن به جزیره آمده بودند نیز طعمه حریق ساخت .

همراهانش فریاد زدند و گفتند ما دیگر چگونه میتوانیم با زنان و فرزندان خود

آمد و رفت کنیم؟ و فرمانده جواب داد که: من وطن جدیدی به شما داده‌ام، و این وطن بعهده میگیرد زنانی برای شما بوجود آورد که با آنها ازدواج کنید، و بعد از آن بتوانید فرزندانى بوجود آورید!

هنگامی هم که مسلمانان فاتحانه قدم بخاک فرانسه گذاردند، قصدی جز انتشار دین اسلام و خاضع نمودن فرانسه و تمام اروپا در برابر احکام قرآن نداشتند، ولی بعدها مقاصد دیگری هم در آن فتوحات راه یافت. مانند علاقه به تاراج و گرفتن انتقام. از این دیدگاه بود که مسلمانان در اواخر قرن نهم میلادی وارد سرزمین «پروونس» شدند.

لیوت پیراند مورخ کیفیت فتح جزیره «سیسیل» توسط مسلمانان را بدینگونه نقل کرده است: حکمران «سیسیل» که از جانب امپراتور قسطنطنیه در آنجا حکم میراند سر از اطاعت او بر تافت و از فرمانروای مسلمان آفریقادر «قیروان» استمداد جست. فرمانروای مزبور با مشاوران خود مشورت کرد که چه کند. مشاوران گفتند: لازم است به داد او رسید ولی به این شرط که سپاهیان اسلام هر چه غنیمت میتواند با خود حمل کند و بدون استقرار در آن جزیره مراجعت نماید. زیرا آنها میدانستند که چون «سیسیل» خیلی به سرزمین بزرگ (فرانسه آنروز که شامل ایتالیا هم میشد) نزدیک است، لذا اقامت مردمی که از لحاظ زبان و عقیده مخالف اهالی آنجا بودند، برای مدت طولانی و حتی کوتاه در میان آنها غیر ممکن بود. و میدانستند که ناگزیر دیر یا زود یونانی‌ها یا فرانسوی‌ها حمله میاورند و آن جزیره را بصورت نخست باز می‌گردانند. گویند یکی از مشاوران در آن مجلس پرسید: مسافت سیسیل و فرانسه چقدر است؟ گفتند: بقدری است که انسان میتواند روزانه دو یا سه بار آمد و رفت کند. پرسید مسافت بین سیسیل و آفریقا چقدر است؟ گفتند: یکشبهانه روز. مشاور مزبور گفت: اگر من پرندای بودم راضی نمیشدم که در جزیره ای با این مسافت طولانی لانه باز کنم! این موضوع را «نویری» نقل کرده است.

حقیقت اینست که مسلمانان اعتمادی به اقامت در «سیسیل» نداشتند مگر

بعد از آنکه دیدند امور آن از هم گسیخته است و امرای آنجا هر کدام بر ضد دیگری از مسلمانان یاری می جویند ، بدون اینکه از لحاظ نژاد و مین قدر مشترکی میان آنها باشد .

آثار تمدن اسلامی در اروپا

آثار باستانی که مسلمانان به دنبال فتوحات خویش در فرانسه از خود بیادگار گذاردند بسیار کم است . مثلاً در شهر «نار بون» که مسلمانان مدت چهل سال در آن اقامت داشتند ، بنائی که مخصوص به آنها باشد نمی یابیم . مهمترین کاری که آنها کردند این بود که قلعه های نار بون را چنان تعمیر و ترمیم نمودند که امکان نداشت آنها از دست آنها بگیرند . ولی مورخان در آن قلعه ها نوشته عربی و آثاری که رنگ عربی داشته باشد نیافته اند .

ولی از ساختمانی در شهر سردانیه (ساردنی) که در پهلوی کوه لوئی واقع است سخن گفته اند و آنرا متعلق به مسلمانان دانسته اند . در جنوب فرانسه بسیاری از مسکوکات عربی بدست آمده است که اکثراً فاقد نام پادشاهانی است که سکه های مزبور در زمان آنها ضرب شده است . نمیتوان انکار کرد که در اواخر قرن نهم میلادی ، مسلمانان مراحل طولانی را در بسط معارف و فنون پیمودند ، و هر روز بسوی تمدن پیش می رفتند .

آنها در آن اوقات در شهرهای «پروانس» و «دینی» و «سفوای» و «سویس» اقامت داشتند . آنچه مسلم است مسلمانان اسپانیا و سیسیل بلکه مسلمانانی که در خود آفریقا سکونت داشتند در آن عصر مرقی تر از مسیحیان فرانسه و کشورهای مجاور آن بودند که سخت در فتنه و آشوب فرو رفته بودند !

مادر اینجا در صدد شرح تمدن درخشانی که مسلمانان در اسپانیا از خود بیادگار گذاردند نیستیم . زیرا کیست که وصف عظمت مسجد بزرگ قرطبه را ننشیده باشد؟ کیست که از بناهای محکم و پر ارزش مسلمانان مانند پلها ، معابر ، و شاخه های نهرها و جدول هائی که برای آبیاری اراضی پدید آوردند و قصرهای پر شکوه و با عظمت

آنها در اسپانیا بی اطلاع باشد؟!

باید اعتراف کنم که تقدم مسلمانان منحصر به صنعت و فن نیست بلکه آنها در علوم عقلی و فلسفه نیز قدمی راسخ داشتند . مسلمانان کتب ارسطو و بقراط و جالینوس و ویسقوریدوس ، و بطلمیوس و غیره را به عربی ترجمه کردند ، و اسرار تازه ای از علم را گشودند و بر آنچه از دیگران گرفتند افزودند .

برتری مسلمانان در آن عصر بر اروپائیان حقیقی است که نمیتوان انکار کرد .

شکی نیست که اروپائیان در کسب دانش محتاج به مسلمانان بودند و برای اخذ آن روبروی آنان می آوردند .

مورخان روایت کردند که «شانجه» پادشاه «لیون» در سال ۹۶۰ م بمنظور معالجه بیماری صعب العلاج خود بنزد پزشکان مسلمین «قرطبه» رفت (۱) او در نزد پزشکان مسلمان بهبودی یافت و آسایشی را که میخواست بدست آورد ، و در تمام دوران زندگی خود از احترام و نشاط و تجلیلی که در قرطبه نسبت بخود دید یاد می کرد . در آن اوقات راهبی بنام «جربرت» به اسپانیا رفت (تادرنزد مسلمانان) علوم طبیعی و ریاضی بیاموزد . وی در راه کسب علم به جائی رسید که مردم فرانسه پنداشتند وی مردی ساحراست (۲)

(۱) بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا !!

(۲) راجع به آثار اسلامی در فرانسه ، مناسب میدانم گواهی یکی از پزشکان بزرگ پرفسور (دالماس) استاد امراض زنان دانشکده پزشکی شهر مونت پللیه واقع در جنوب فرانسه را نقل کنم که در باره برتری تمدن اسلامی طی کنفرانسی پرارزش با حضور گروه کثیری از جوانان مشرق زمین از مصر و عراق و سوریه در دانشگاه «مونت پللیه» ایراد نموده است (دانشگاه مونت پللیه (Montpellier) بخصوص دانشکده پزشکی آن مشهور است) دانشجویان عرب سخنرانی استاد نامبرده را در روزنامه «الاهرام» منتشر ساختند .

پرفسور «دالماس» سخنان خود را از فتوحات مسلمین در زمان خلفای نخستین آغاز کرد و گفت : مسلمانان تمدن خود را هر جامی رفتند و جایگزین می شدند، با خود می بردند ←

آن دسته از عرب مسلمان که در خاک فرانسه فرود آمدند و کم کم به طرف سلسله جبال آلپ پیش رفتند ، مانند سر بازان نخستین مسلمان نبودند که در صدد بودند فرهنگ و مدنیت خود را انتشار دهند . بلکه جنگهای این عده همگی از غارتگری و کاسبی سرچشمه می گرفت .

بنا بر این نهضت حقیقی اروپا فقط از قرن دوازدهم آغاز گردید یعنی از زمانی که اهالی غرب به جنگ مردم سرق رفتند ، و مسیحیت و اسلام روبروی هم به کشمکش برخاستند ؛ و فرانسوی ها و انگلیسی ها و آلمان ها از خواب گران خود بیدار شدند و غبار عقب ماندگی و گمنامی را از سر روی خود تکاندند و ضرورت بهم پیوستگی و

→ و گفت : تمدن مسلمانان منحصر به فن معماری و نقش و نگار ساختمان ها و مساجد پرشکوه نیست ، بلکه شامل بسیاری از علوم و معارفی میشود که اساس علوم جدید بخصوص علوم گیاه شناسی و پزشکی است

این برتری برای مسلمانان باقی خواهد ماند که آشنائی اروپائیان با تمدن یونانی ها بوسیله آنها بوده است .

سپس گفت : مسلمانان در شهر «ماجلون» نزدیک مون پلیه فرود آمدند ، و مدت ها در آن اقامت داشتند تا اینکه (شارل مارتل) آنها را از آنجا خارج ساخت و برای اینکه مسلمین باز نگردند آنرا آتش زد. در اثنای اقامت مسلمانان در «ماجلون» پاره ای از کتاب های طب را فروختند . سپس پزشکانی از میان آنها پدید آمدند و مشغول مطالعه و تحقیقات فن پزشکی و تدریس آن به شاگردان شدند. آنگاه پرفسور «دالماس» از میان پزشکان نام چند نفر یهودی رامی برد که طب اسلامی را در آنجا فرا گرفتند مانند «سموئیل بن طیبون» و «ناتان بن زکریا» . اسامی این دو نفر در لوح استادان در مدخل دانشکده پزشکی منقوش است (فقط نام این دو نفر یهودی ؟) .

و گفت : بعضی از راهبانی که بمقام پاپی رسیدند نزد استادان عرب مسلمان در دانشگاه مون پلیه کسب علم نمودند. و گفت : پادشاه «ناوار» وقتی مبتلا به کسالت سینه شد ؛ پناه به پزشکان مسلمان برد و افزود که بعضی از آثار تاریخی موزه دانشگاه از شهر «ماجلون» بدست آمده ، که روی برخی از آنها آیات قرآنی و اشعار عربی نوشته شده است .

پیشرفت را در تمدن اسلامی یافتند .

علم لغت یونانی کهنه شده بود و جز در نزد عرب مسلمان معروف نبود . اهالی اروپا تمدن نوین را از فرانسه گرفتند و آنها هم از اسپانیا بخاطر ترجمه های عربی کتب یونانی تقلید کردند .

علوم یونانی از زبان عربی به لغت لاتین که آن موقع در اروپا لغت علم و کتاب بود برگردانده شد . این ترجمه ها تا قرن پانزدهم میلادی باقی بود و عمده علوم دانشگاه ها و مدارس اروپا در آشنائی به معارف یونان را تشکیل می داد .

آثار تاریخی مسلمانان در فرانسه

برای ما اشکالی ندارد که دو کلمه هم از آثار مسلمانان بازگو کنیم که در قلعه «فرکسینت» بصری بردند . زیرا آثاری که آنها در آنجا از خود بیادگار گذاشتند مانند چاه هایی که حفر نمودند و راه های پیچ در پیچ و سنگهای تراشیده و ساختمان های محکمی که در کوه بوجود آوردند همگی تاکنون در معرض تماشای همگان ، و نشانه حوصله شگفت انگیز و همت بلند آنان است .

ولی در آن قلعه اثری از کتابت عربی که در قلعه های مسلمانان اسپانیا بدست آمده است ، وجود ندارد .

مورخان ذکر کرده اند که قلعه های بسیاری در بلندی کوه ها از بناهای مسلمانان «فراکسینت» وجود دارد و میگویند مسلمانان برج های زیادی در کنار سواحل فرانسه و ایتالیا داشته اند که بهم پیوسته بوده است . این برج ها را در ارتفاعات کوه ها می ساختند که در آن آتش بیافروزند تا چنانکه عادت آنها بود آتش مزبور شبها علامت وقوع جنگ و کمک خواستن و جمع آوری قوا باشد .

این موضوع را مسیو «آلفونس دینس» در کتاب «تزهت گاه بدیع در ایالتوار» آورده است . همچنین در تاریخ عرب از پاسگاه های مراقبت که امیر «عقبه بن حجاج سلولی» فرما نروای اسپانیا در جنوب فرانسه حدود سال ۷۳۴ بنا کرده سخن بمیان آمده است .

«ایزیدور» اسقف باجه نیز نوشته است «سمح بن مالك خولانی» که پیش از «عقبه» فرمانروائی اندلس را بعهدہ داشت، قسمتی از این برج ها و پاسگاه ها را ساخته است.

ولی ما نمیدانیم چرا بنای این برج ها راهمه به عرب نسب می دهند، چرا احتمال ندهیم که اهالی شهرها خود آن اماکن یا بعضی از آنها را بمنظور حفظ جان خویش یا مراقبت از دشمنان خود ساخته باشند (۱) از جمله آثاری که از مسلمانان در فرانسه بدست آمده اطلس های ابریشمی وجعبه های اسباب زینت زنان که از عاج و نقره ساخته شد، و جام ها بلوری و سلاح های نفیس است. تاکنون قسمتی از آنها در خزانه کلیساها و موزه های شخصی موجود است و مردم آنها را به قیمت های زیاد تقویم میکنند که خود میرساند اشیاء باقی مانده دوران اسلامی چقدر در نظر مردم پر ارزش می باشد، ولی محقق است که بیشتر این مصنوعات اسلامی از زمان های بعد از قرن هشتم میلادی باقی مانده است.

کشاورزی و درخت کاری مسلمین در فرانسه

اقامت مسلمانان در فرانسه از تأثیر زراعت در آن کشور هم خالی نبود. زیرا این

(۱) ما میگوئیم امکان دارد که اروپائیان قسمتی از این برج ها را در سواحل خود ساخته باشند ولی جای گفتگو نیست که برج هایی که در تمام سواحل دیده میشود وهمه بیک شکل در طول ساحل موجود است از بناهای اسلامی است وهم تردیدی نیست که افروختن آتش در برج ها برای اعلام جنگ و خواستن کمک اغلب از عادت مسلمانان بوده است.

زیرا مسلمانان در اوائل فتوحات اسلامی خود این نوع برج های آتشی را از اسکندریه تا «طنجه» پخش کردند وقتی جنگ مهمی روی می داد، از «طنجه» آتش روشن می شد و پیوسته برج به برج در یک شب تا «اسکندریه» روشن می گردید!

هنگامیکه من در سفر اسپانیا در سال ۱۹۳۰ از «مالقه» به «جزیره خضراء» رفتم اتومبیل مادر مدت شش ساعت این مسافت را پیمود. هر ۳۰۰ تا ۵۰۰ متری که پشت سرمی گذاشتیم با برج مخروطی شکلی که در فضا سر بلند کرده بود، مواجه می شدیم، در آنجا متوجه شدم که این برج ها همگی سابقه اسلامی دارد.

این ملت در هیچ مکانی سکونت نورزیدند مگر اینکه اراضی آنجا را مورد استفاده قرار دادند قنات‌ها جاری ساختند و در اطراف آن بهشتی از باغ و بستان بوجود آوردند. شاهد آن باغ‌های بی نظیری است که در شهرهای «مرسیه» و «بلنسیه» و «غرناطه»، وجود داشته است. گویند: مسلمانانی که در «پروونس» فرود آمدند همان‌ها هستند که ابتدا به درخت کاری بلوط نمودند، و تا کنون هم در آنجا جنگلی است که مردم به آن «جنگل مغاربه» میگویند. وهم گفته‌اند مسلمانان نخستین مردمی بودند که از درختان صنوبر و ارز **قطران** (۱) استخراج کردند. ولذا اهالی «پروونس» به «قطران» مانند سایر فرانسویان نمیگویند **Goudron** بلکه میگویند **Quitran** (۱).

اسب و رقص عربی در فرانسه!

و گفته‌اند عرب مسلمان بود که در فرانسه به اصلاح جنس اسب پرداخت. علت آن هم این بود که آنها اسبهای تندرو عربی را بوسیله کشتی‌های خود به فرانسه می‌آوردند تا بدانوسیله بتوانند حملات خود را به داخل کشور گسترش دهند. از آن زمان جنس اسب عربی در فرانسه باقی ماند، وهم اکنون نیز در ایالت **کامرژ Camergue** یک نوع اسب پیدا میشود که از پیوند اسبهای اندلس (عربی) و اسبهای آن ناحیه بوجود آمده است. از جمله چیزهایی که مردم عقیده دارند بازمانده رسوم عرب است، یک نوع رقصی است که انسان در جنوب فرانسه از آن آگاهی می‌یابد و باختلاف اماکن فرق میکند. یک نوع آن پایکوبی شدیدی است که هنگام شب پسری در بین دو دختر قرار گرفته و می‌رقصند. در اثنای رقص پسر جوان که میوه‌ای در دست دارد گاهی به این و گاهی به آن تقدیم میکند.

نوع دیگر رقصی است که یک دسته رقص مرد در مقابل رقصان زن قرار گرفته و پشت بهم می‌ایستند، سپس هر دو صف بهم برخورد میکنند، و شخصی که در سر هر صف قرار دارد اشاره‌ای میکند که دیگران از او پیروی می‌نمایند.

(۱) قطران - ماده‌ای دهنی شکل و تیره رنگ است که از بعضی درختان مانند صنوبر و عرعر و امثال آن می‌چکد. در فارسی کتران و کتیران هم گفته شده (فرهنگ عمید). مترجم

يك نوع رقص سربازی هم هست که دو نفر در حالیکه هر کدام شمشیری حمایل دارند باهم می رقصند و هر يك سعی دارد که بدیگری ضربت بزند . این رقص کاملاً شباهت به مبارزان میدان جنگ دارد که هر کدام میخواست به دیگری هجوم بیاورد یا از خود دفاع نماید (۱).

دودمانی که میگویند ریشه عربی دارند

اما اینکه افرادی در فرانسه وجود داشته باشند که بتوانیم بطور قطع بگوئیم در اصل عرب بوده اند ، درست روشن نیست . بما گفته اند مردمی که در ساحل رود «ساوون» در بین « ماسون » و « لیون » مخصوصاً در ناحیه شمالی سکونت دارند کداز بازماندگان عده قلیلی از سربازان عرب مسلمان هستند ، و در زمان (شارل مارتل) از سپاهیان خود دور افتادند .

و میگویند این عده عادات و لغات مخصوصی دارند که امکان دارد از لغت عربی باقی مانده باشد ، ولی هیچکدام اینها محقق نیست . بخصوص که آن لغات در حقیقت از لاتینی پدید آمده ، یا اینکه از زبان قدیم فرانسه باقی مانده است . بعلاوه عرب در شهرهای واقع در کنار رود «ساوون» اقامت نداشته اند . بلکه آن شهرها پناه گاه کسانی بود که از جلوسر بازان عرب میگریختند .

همچنین گفته میشود که گروهی از ساکنان شهرهای مجاور جبال پیرنه که به آنها **کاتوت** میگویند در اصل عرب بوده اند ، ولی دلیلی برای اثبات این مطلب هم در دست نیست .

بلکه صحیح اینست که این عده بازمانده بعضی از دودمان های غربی پراکنده در بریتانی (فرانسه) و « افرینه » بنام « کاکو » و « کابوت » و نظائر آن میباشند . چنانکه میدانیم در زمان **هانری چهارم** عده زیادی در حدود یکصد و پنجاه هزار نفر از مسلمانان اندلس اسپانیا را ترک گفته و به فرانسه مهاجرت کردند . این عده

(۱) معلوم میشود انواع رقص راهم ما از شرق به غرب برده ایم ، که امروز بعنوان بهترین ارمغان غرب به شرق می آورند ! (مترجم)

از تزییقاتی که **فلیپ** سوم پادشاه اسپانیا نسبت به آنها معمول میداشت و منع کرده بود که در اسپانیا نباید دودین باشد، به فرانسه گریختند . فلیپ مسلمانان را مجبور ساخت که مسیحی شوند و گرنه بوسیله آتش یا شمشیر نابود خواهند شد .

ولی هنگامیکه دید بسیاری از آنها در باطن همچنان مسلمان هستند و با دولت عثمانی که در آن عصر قدرت عظیمی داشت ، روابط دارند ، تصمیم گرفت آنها را از اسپانیا بیرون کند ، آنها هم به فرانسه آمدند ولی رهگذر بودند . زیرا از راه دریا از سواحل فرانسه به آفریقا و کشورهای عثمانی روی آوردند . آن عده هم که در فرانسه ماندند مسیحی شدند و هم رنگ جماعت گشتند ! چنانکه « شنیه » (**Chenier**) در کتابش « مباحث تاریخی راجع به مغربی ها » به آن اشاره نموده است (پایان سخن رینو) .



بازماندگان مسلمانان

چگونه از فرانسه و اسپانیا خارج شدند

ہنگامیکہ کار تضییق نسبت بہ بقیہ مسلمانان بہ اعلیٰ درجہ رسید ، و بصورت سوزاندن و مصادرہ اموال ، و تبعید مرد وزن و انواع شکنجہ و عذاب درآمد ، آنہم بہ این بہانہ کہ ولو آنہا مسیحی شدہ اند ، ولی در باطن مسلمان ہستند ، این عدہ از مسلمین پنهانی نمایندگانی نزد دولت عثمانی فرستادند کہ بیاری آنہا ہشتابند . نمایندگان آنہا در شہر «بلغراد» با صدر اعظم عثمانی کہ در آن اوقات در رأس سپاہیان دولت عثمانی ، در آن اقطار بسر می برد ، ملاقات نمودند .

ہیئت اعزازی مسلمانان اسپانیا از شکنجہ ہائی کہ از حکومت اسپانیامی دیدند ، بہ صدر اعظم شکایت نمودند و گفتند با این وصف نمی گذارند از آن مملکت خارج شویم ، و گفتند کہ یکصد و پنجاہ ہزار نفر آنان بہ فرانسه رفتہ اند ، و افزودند اینک بقیہ مسلمانان از دولت عثمانی التماس دارند نزد پادشاہ فرانسه و پادشاہ اسپانیا واسطہ شود کہ اجازہ دهند بقیہ مسلمانان رہسپارکشورہای اسلامی گردند .

صدر اعظم آنچه از ہیئت اعزازی مسلمین اندلس شنیدہ بود بہ سلطان احمد خان اول پادشاہ عثمانی گزارش داد . سلطان ہم فی الحال ندای آنہارا لبیک گفت ، و نامہای بہ پادشاہ فرانسه «ہانری چہارم» نوشت و اورا ترغیب کرد کہ مسلمانانی را کہ بہ کشور وی پناہ آورده اند با کشتی ہائی کہ دولت عثمانی میفرستد روانہ کشورہای اسلامی کند ، یا آنہارا بوسیلہ کشتی ہای فرانسه کہ دولت عثمانی تعہد میکند کراپہ آنہا را بہ پردازد روانہ نماید .

«هانری چهارم» قبلاً اجازه داده بود که مسلمانان به فرانسه بیایند ولی شرط کرده بود که مذهب کاتولیک را بپذیرند. هنگامیکه نامه سلطان عثمانی بوی رسید چون از خشم او وحشت داشت، تقاضای او را پذیرفت و دستور داد که مسلمانان را به آفریقا و سایر نقاط مسلمان نشین که میخواهند حرکت دهند.

چندین گروه آنها به مغرب (مراکش) پیوستند و عده ای به الجزایر و تونس رفتند و دسته دیگر به مصر و شام روی آوردند و جمعی هم آهنگ قسطنطنیه نمودند. عده قلیلی از آنها در فرانسه باقی ماندند که سرانجام بازماندگان آنها مسیحی شدند و هم رنگ جماعت گشتند.

اما آن عده که همچنان در اسپانیا مانده بودند و فلیپ سوم از خروج آنها جلوگیری مینمود وقتی بوی خبر رسید که پادشاه فرانسه تسلیم در خواست سلطان عثمانی شده است، چون روی دخالت دولت عثمانی زیاد حساب می کرد لذا بزرگان مملکت را جمع کرد و در باره تعیین تکلیف مسلمانان کشور به مشورت پرداخت. بعضی نظر دادند که ولو کار بجای باریکی بکشد نباید گذاشت مسلمانان از اسپانیا خارج شوند، ولی نظر اکثریت و از جمله شخص پادشاه این بود، که همه را بیرون کنند تا از غائله بقای آنها در اسپانیا آسوده گردند.

دولت اسپانیا میدانست با این علاقات پنهانی که میان مسلمانان اندلس و دولت عثمانی برقرار است علی رغم تظاهری که به مسیحی گری میکنند هیچکدام از آنها علاقات و روابط خبری به پادشاه اسپانیا نخواهند داد، و از همین جا استدلال کردند که این عده همچنان مسلمان خواهند بود هر چند تظاهر به نصرانیت کنند. پس طریق حزم اینست که همه آنها را از اسپانیا بیرون کنند تا آن مملکت بخاطر آنها به جنگ با دولت عثمانی که عاقبت آن هم معلوم نبود کشیده نشود. از اینرو بود که همه آنها را با کشتی های دولت اسپانیا از آن مملکت خارج ساختند.

این عده در حدود ششصد هزار نفر بودند. بیشتر آنها به مغرب رفتند و در منطقه «ریف» پخش شدند و شهرهای «تطوان» و «رباط» و قسمتی از «فاس» را بنا کردند

وعده زیادی روی به شهر «تلمسان» و الجزائر و تونس نهادند و بقیه هم بد شرق پیوستند این واقعه در سال ۱۶۱۲ میلادی روی داد .

ما تاریخ مهاجرت اخیر مسلمانان اسپانیا را در چاپ دوم تألیف خود «حاضر العالم الاسلامی» شرح داده ایم و در نقل بسیاری از مطالب مجهول در نزد عموم به کتاب «ابن عبدالرفیع اندلسی» که «ابن جندار» صاحب تاریخ «رباط الفتح» از وی روایت کرده است، اعتماد نموده ایم. خواستاران به «تاریخ رباط الفتح» یا کتاب «حاضر العالم الاسلامی» طبع جدید مراجعه کنند.

و با این وصف ما یک بخش این کتاب را بخواست خداوند اختصاص به این موضوع می دهیم، که مشتمل بر کلیه تاریخ مسلمانان اسپانیا باشد که بعد از سقوط «غرناطه» آنها را مجبور کردند مسیحی شوند ولی بیش از صدسال در باطن همچنان مسلمان بودند. اسپانیائی ها به اینان «موریسک» میگویند. مورخان منصف همگی اتفاق دارند که هیچ ملتی به اندازه این دسته از مسلمانان اسپانیا در دنیا گرفتار شکنجه و عذاب نگشتند، تا اینکه دست و پای آنها باز شد و از اسپانیا خارج شدند .

تأثیر ادبیات و روحیات مسلمانان در مردم فرانسه

«رینو» در خصوص تأثیر ادبیات عربی در ادبیات ملت های ساکن جنوب اروپا مینویسد: بعضی گفته اند لغت *اوک (Oc)* که اهالی جنوب فرانسه و کتالونی به آن تکلم میکنند، تحت تأثیر زبان عربی واقع شده است. زیرا مسلمانان مدتی طولانی در آنجا اقامت داشتند .

شکی نیست که بسیاری از کلمات عربی وارد لغت فرانسه شده است. اختلاط این لغات با لغت فرانسه مخصوص زمان اقامت مسلمانان عرب در فرانسه نیست بلکه اکثر آن بعد از مهاجرت آنها در زبان فرانسه راه یافته است .

زیرا علاقات تجاری هیچگاه میان مسلمانان عرب و فرانسه قطع نشده است . بطور خلاصه تأثیر عرب مسلمان در فرانسه کمتر از آنست که مردم می پندارند. ویرانی و فساد که عرب در جنگهای خود در فرانسه بعمل آورد قیاس به ظلم و فساد و خرابیهای

نورماندی‌ها و مجارها ناچیز است . بلکه میتوانیم بگوئیم مسلمانان عرب جایگاه عظیمی در دل‌های مردم فرانسه از خود برجای گذاردند . تا جائیکه لفظ «سرازین» و «رومانی» بصورت يك کلمه درآمده است . حتی کار بجائی رسیده است که مردم فرانسه هر کاری را که بزرگ و با عظمت می بینند به «سرازین» یعنی مسلمانان نسبت میدهند .

از عجائب اینکه از آن همه جنگ‌های نورماندی‌ها و مجارها چیزی جز تذکراتی در متون تاریخ باقی نمانده است . در صورتی که یادآوری فتوحات مسلمانان در فرانسه همیشه در اذهان عموم مانده است ، بطوری که گوئی چندی قبل روی داده است . جنگ‌های مسلمانان در فرانسه پیش از جنگ‌های نورماندی‌ها و مجارها بوقوع پیوست . آنها بعد از اخراج مجارها و قرار گرفتن نورماندها در صف مردم مسیحی اروپا ، همچنان در فرانسه می زیستند .

جنگ‌های پیشین مسلمانان دارای آنچنان عظمت و ابهتی بود که ممکن نیست انسان آنها را بخواند و دچار دهشت و تحیر نگردد .

امتیازی که مسلمانان نسبت به نورماندی‌ها و مجارها داشتند این بود که آنها برای مدتی طولانی در رأس مدنیّت عمومی جهان قرار داشتند . و بعد از بیرون رفتن از فرانسه نیز پیوسته فرانسه از بیم حملات مجدد آنها در اضطراب بسر می برد . جنگ‌های بزرگی که سرداری آنها مسلمانان بعهدہ داشتند ، چه در اسپانیا و چه در آفریقا و چه هنگامی که در آسیا مقابل سپاهیان صلیبی قرار گرفتند ، باعث گردید که بر توجیدی زاید بر شعاع فروزان پیشین بر نام خود بیفزایند .

تمام این افتخارات برای بیان مقام با عظمت مسلمانان ، که در سینه‌ها نهفته است ، اگر داستانهای قهرمانی سرداران فرانسه نبود که طی قرن‌ها اهالی فرانسه و نقاط مجاور آن بدان ترنم می کردند ، کافی نمیباشد .

اهمیت داستانهای قهرمانی فرانسویان بجائی رسیده است که تنها افسانه‌های عمومی ملت بشمار می رود . از شنیدن این داستانها و شرح سیر گذشت این قهرمانان تنها

کسانی دچار شگفتی میشوند که نظری بلند و احساسی نجیبانه داشته باشند.
این افسانه‌ها کلیه وقایع تاریخی دیگر را بیک سوزده و سایر ادبیات را بی ارزش
نموده است.

این افسانه‌ها بیشتر شعراست و این اشعار هم خوانندگان مخصوصی دارد که از
این شهر به آن شهر و از آن قریه به این قریه می رفتند و آنرا برای مردمی که عواطف آنان
برای شنیدن آن تحریک شده بود، می خواندند.

هیچ عید و مراسمی در فرانسه منعقد نمی گردید مگر اینکه خوانندگان مزبور
قصائد خود را که از سرگذشت قهرمانان وطن سخن میگفت قرائت نمایند.

بیشتر این سرگذشت‌ها در اطراف جنگهای مسلمانان، و رشادت‌های سران
فرانسه در جلوگیری از حملات آنها دور می زند (۱).

از آنجا که در این داستانها و قصائد مبالغاتی هست که از افسانه پردازان جنگهای

(۱) بطوریکه از لحاظ خوانندگان میگذرد این مورخ فرانسوی که تا حدود زیادی
رعایت جهات انصاف را نموده است. کلیه وقایع تاریخی فرانسه یعنی بزرگترین دولت آن روز اروپا
و کشورهای مجاور آنرا نسبت به مدافعات قهرمانان فرانسه در برابر حملات مسلمانان ناچیز
می شمارد و میگوید قصائد میهنی و حماسه‌های پر شور وطنی که صورت شعار ملی پیدا کرده
است بیشتر در پیرامون رشادت‌های قهرمانان فرانسه در جنگ با مسلمانان دور می زند. از همین
جا نیز میتوان پی به اهمیت فتوحات اسلامی در اروپا و تمدن و نفوذ حیرت انگیز آنان برد
اگر مسیو «رینو» فرانسوی قهرمانان هموطن خود را بدینگونه توصیف کند جای شگفتی نیست
و شاید برای آنها نیز چندان افتخاری نباشد، شگفتی در اینست که مورخ نامور فرانسوی این
چنین از تمدن و ترقی و فتوحات مسلمانان و خصال پسندیده و روحیات برجسته آنان یعنی
کسانی که بقول آنها فرانسه را بخاک و خون کشیدند تمجید و توصیف کند!

راجع به ارزش وجودی قهرمانان فرانسوی و جنگهای آنان با مسلمانان چه در فرانسه
و اسپانیا و چه در دوران جنگهای صلیبی گفتار دکتر کوستا و لوبون فرانسوی و سایر
مورخان اروپائی را که در مقدمه کتاب آورده‌ایم بخوانید (مترجم).

قہرمانان ہم انتظار می رود ، لذا يك جنگ را بصورت جنگهای متعدد در آورده اند تا از این راه بتوانند فرماندهانی که آن جنگها را رهبری می کرده اند ، بهتر بستانید .
کار بجائی رسیده است که بنظر میرسد در تاریخ هر شهری از فرانسه و ایتالیا حکمرانی یا قہرمانی مسلمان وجود داشته که حکمران یا قہرمان فرانسوی با وی بمبارزه برخاسته است و بعد از مبارزات سخت و میدان داری طولانی که طی آن امور خارق العاده ای به وقوع می پیوندد ، ناگهان قہرمان فرانسوی بر قہرمان مسلمان غالب میشود . (۱)
بطور خلاصه مسلمانان عرب در آن عصر ، نمونه های کامل و مقیاس های برجسته شجاعت و شہامت و عزت نفس و مکارم اخلاق و گذشت به هنگام اقتدار و میہمان نوازی بودند .

شاهد این مدعا وقایع و شواہد بیشماری است . از جمله اینکه بعضی از مورخان اسپانیائی روایت کرده اند کہ در سال ۹۸۰ « آلفونس بزرگ » تصمیم گرفت معلمی برای

(۱) قسمت زیادی از مطالبی کہ در این بخش راجع به حملات و جنگهای مسلمانان در سویس از لحاظ خوانندگان محترم می گذرد ، در بخش های سابق هم به نقل از مسیو رینو مورخ و خاور شناس فرانسوی و دیگران و تا حدی از منابع اسلامی هم گذشت . در آنجا در خلال مطالب از این موضوع سخن بمیان آمد ، ولی در اینجا چنانکہ ملاحظه می کنید جدا گانه مورد بحث قرار می گیرد .

بطوری کہ ملاحظه می کنید ناقل این وقایع همه از مورخان متعصب اروپا یا روحانیون خرافی دیر و کلیساهای آن زمان و زمانهای متأخر است و چون قلم در کف دشمن بوده بهر نحوی خواسته اند آنرا گردانده اند . ورود مسلمانان به سویس مسلم است ولی آیا بهمین گونه کہ اینان نقل میکنند ؟ سابقاً هم از این غارتگری و قساوت و سنگدلی مسلمانان حتی بقلم مورخان نسبتاً منصف مطالبی نقل شد ، ولی در تجزیه و تحلیل بعدی و نتیجہ گیری های مسیو رینو و دیگران دیدیم ، کہ نوشتند اگر مسلمانان به اروپا نمی آمدند علم و تمدن و انسانیت و شرافت و سایر ملکات فاضله بشری به اروپا نمی رسید . چطور میشود از قومی کہ فقط برای غارتگری و قتل و سوزاندن و ویران کردن آمده بودند این همه سوابق درخشان و صفات عالیہ انسانی باقی بماند . آیا این تناقض گوئی دلیل نیست کہ مورخان اروپائی حقایق را دگرگون ساخته اند ؟! (مترجم)

پسرش که ولیعهد بود استخدام کند ، و برای ابن منظور دو نفر از مسلمانان «قرطبه» را دعوت کرد ، چون اهمیت زیادی به تهذیب اخلاق فرزندش می داد . او در آن زمان در میان مسیحیان اروپا کسی را نمی یافت که شایسته این امر مهم باشد.

عجیب است که در یکی از افساندهای قهرمانی متعلق به (شارلمانی) روایت می کنند که وی در خوردسالی به نزد مسلمانان عرب رفت تا از انوار آنان اقتباس نماید و بواسطه آن بود که توانست آن سلطنت عظیم را که باعث تجدید عظمت عالم غرب شد ، اداره کند این افساندها هنوز هم باقی و در باشگاهها و مجامع ، روی آن تاکید میکنند.

این افساندها فکاهیات نادری است که تا چندی پیش نقل محافل و نقل مجالس بود. چون تاریخ ما (فرانسویان) قبل از یکصد و پنجاه سال پیش تهذیب نشده است. همین جهت مردم پندارهای واهی را بجای وقایع مسلم تاریخی منتشر می ساختند .

خلاصه کلام اینکه اگر موسی بن نصیر و طارق بن زیاد و عبدالرحمن الناصر و منصور بن ابی عامر سراز خاک بر می داشتند و اوضاع کنونی زمان ما را مشاهده می کردند، می دیدند که وضع اروپائیان و مسلمانان نسبت به اعصار گذشته اختلاف زیادی پیدا کرده است .!! (پایان کتاب مسیورینو مورخ شرق شناس فرانسوی).



کتاب

جنگهای مسلمانان در سوئیس

در اواسط قرن دهم میلادی

تألیف دکتر فردینا دکلر

این کتاب به زبان آلمانی نوشته شده است و شرکت «آثار عتیقه» بسال ۱۸۵۶ میلادی آنرا در «زوریخ» منتشر ساخته است. دانشمند عالی‌مقام پرفسور «هس» استاد تاریخ و السند شرقی دانشگاه زوریخ سوئیس بسال ۱۹۱۹ مارا بر آن آگاه ساخت. این نخستین کتابی است که ما در این موضوع از آن اطلاع یافته ایم، همان موقع آنرا تلخیص کردیم و خلاصه آنرا در مجله «المنار» به مدیریت استاد علامه سید رشیدرضا منتشر ساختیم. سپس مناسب دیدیم که همه آن را در این کتاب ترجمه کنیم و جز در بعضی از موارد که بی اهمیت بود چیزی از آن نکاستیم (۱).

«فردینا دکلر» کتاب خود را بدینگونه آغاز میکند:

لیوت پراند مینویسد: بر حسب اراده خداوند که هیچکس از راز آن آگاه

نیست، در سال ۸۹۱ بیست نفر مسلمان عرب که در یک کشتی کوچک نشسته بودند باد آنها را از سواحل اسپانیا حرکت داد و برخلاف میل خودشان به طرف خلیج سان تروپز (St-tropez) در ایالت «پروانس» آورد، و به عادت دزدان دریائی در خشکی

(۱) در حاشیه کتاب مزبور نام این مورخ را (Antapold) دانسته و اشاره کرده

است که این روایت در صفحه ۲۸۵ از کتاب وی که بارون فون در اوستن زا کتین

(Von der osten-sacken) ترجمه نموده آمده است.

پیاده شدند .

آنها در دل شب قدم به خشکی گذاشتند و بطور پنهانی وارد قریه «تروپز» شدند و اهالی مسیحی آنها را غافلگیر نموده و بر آن ناحیه دست یافتند .

سپس کوه موسوم به **موروس (Maurus)** را پناهگاه خود ساختند تا کاملاً از حملات مردم نواحی مجاور آن در امان باشند . کوه مزبور پوشیده از درختان خار دار بود و آنها پناهگاه خود را با خارها و درختان درهم پیچیده محکم کردند ، و فقط يك راه برای آمد و رفت خود قرار دادند .

این محل را **فراکسینوم (Fraxinetum)** می نامیدند . (۱) از یکطرف محدود به دریا و از جانب دیگر جنگلی پوشیده از درختان پرشاخ و برگ بود بطوری که اگر کسی قدم به آنجا می نهاد خارهای یکی از درختان جنگلی طوری او را گرفتار می ساخت که نمیتوانست جلو برود و نه قادر بود کعبه عقب برگردد .

مسلمانان در این مکان مستحکم در کمال امنیت بسر می بردند و حکم خانه آنها را داشت . از این رو به اطمینان مکان امن خود بدون واهمه در نواحی مجاور آمد و رفت می کردند .

سپس قاصدی به اسپانیا فرستادند تا عده ای از هموطنان خود را به آنجا بخوانند و به آنها به پیوندند ، فرستاده در اسپانیا از آن مکان امن تعریف کرد و مردم را به طمع آن انداخت و افزود که اهالی آنجا مردمی نیستند که باید از آنها بیم داشت و جماعت قدرتمندی نمیباشند .

چیزی نگذشت که فرستاده مزبور با یکصد مرد عرب مراجعت کرد . این عده آمده بودند که در باره موقعیت محل و آنچه فرستاده بود تحقیق کنند .

چیزی که به این فتح عرب مسلمان کمک کرد نفاق دیرین و اختلافاتی بود که میان اهالی شهرهای « پروونس » وجود داشت . بطوریکه عده ای از آنها برای

(۱) در حاشیه کتاب یاد شده به آن کوه (Garde-Frainet) واقع در خلیج سان تروپز نیز گفته شده است .

اینکه عدد دیگری را مستأصل کنند متوسل به این عرب‌های عفریت و مکارمی شدند
اختلافات اهالی آن نواحی و کماک متوالی که از اسپانیا برای عربها می رسید ، باعث
شد که آنها در محل سکونت خود با آرامش زندگی کنند .

بهین جهت شروع به گشتن در آن نقاط کردند و آزادانده دست به قتل و غارت
زدند و هر جا صیدی می دیدند ، می ربودند . رفتند آن شهرهای پر نعمت را تصرف
نمودند و غنائم بسیاری بچنگ آوردند .

این بود عین روایت مورخانی که در زمان فرود آمدن مسلمانان در سواحل
« پروونس » می زیستند (۱) و از اوضاع طبیعی کوه « فراکسیناتوم » و چگونگی اقامت
کسانی که مسلمانان برای خود بوجود آوردند سخن گفته است . محلی که سالهای طولانی
در این سوی اروپا مرکز نیروی نظامی آنها بود و نیرومندی بود که در پناه آن بسرمی بردند .
مسلمانان از آنجا دستهای بزرگ و کوچک نفرات خود را به جنوب یا مشرق
دادند . آب روانه می کردند ، و چیزی نگذشت که چنان قدرتی بهم زدند که مردم
از آن قهرمندی که در میان اهالی بدید آورده بودند امانیتی که آنها در نیرومندی داشتند ،
سخن می گفتند .

مسلمانان از آنجا نیرو حرکت داده و در نقاط دور دست بمنظور بچنگ آوردن
غنائم می جنگیدند . آنها در آن نقاط وقتی مدافعی در برابر خود نمی یافتند دیرهای
پر ثروت و شهرهای محفوظ و قلعه‌هایی را که اشراف آن نواحی در آن میزیستند ، طوری
غارت میکردند که گویی در آنجا خبری نبود است . آنچه بطور وضوح از نقل مورخان
آن عصر بدست میآید اینست که این جنگها مانند دیگر جنگها و لشکرکشیها جنبه
نظامی و سیاسی نداشته است . و بمنظور توسعه ممالک اسلامی دولت اسپانیا انجام
نمی گرفت ، و مقصد آنها این نبود که مردم آن شهرها را در برابر قدرت خود خاضع

(۱) بعلاوه رینونقل میکنند که امپراطور آلمان هیئتی را به دربار عبدالرحمن ناصر
در قرطبه ارسال داشت که از جمله درخواستهای او جلوگیری از حملات مسلحانه عرب بود
که دره فراکسینت فرود آمده بودند و به سلسله جبال آلپ پیش می رفتند .

نمایند . زیرا نفرات آنها برای نیل به این منظور کافی نبود .
هدف آنها این بود که غنائم آنجا طلا و گنج‌هایی را که بدست می‌آوردند، جمع
آوری نمایند و به پناه گاه خود در کوه « فراکسنیا توم » بازگردند ، و چنانچه روزی
در آنجا جنگی در گرفت که خود را در معرض خطر دیدند ، کشتی‌های بزرگ خود را که
در خلیج « فراکسنیا توم » لنگر انداخته بود ، از آن غنائم انباشته کنند و در پناه باد به
اسپانیا پرواز نمایند .

و نیز مسلم است که خلیفه مسلمین در اسپانیا علاقه ای به عمل این جماعت که به
آن کوه و دره دوردست کشانده شده بودند نداشت ، و از طرف او کمترین کمکی به آنها
نرسید (۱) .

راجع به اینکه در چه زمانی مسلمانان از سلسله جبال آپ گذشتند و در خاک
ایتالیا پیش رفتند ، جوابی که مستند به اطلاعات دقیق باشد در دست نیست ولی بهر حال
می‌باید که این واقعه در اوائل قرن دهم میلادی روی داده باشد . نویسنده خاطرات
روزانه دیر **نوالیس (Novalesse)** واقع در نزدیک **سوزا (Susa)** مقابل کوه سنیس ،
ما را راهنمایی میکند که حملات مسلمانان در حدود سال ۹۰۶ میلادی اتفاق افتاده است .
در آن زمان مسلمانان در « پروونس » و « بورگوندا » و سمیله (**Cimella**) یعنی
اطراف **نیزا (Nizza)** می‌گشتند و می‌کشتند و می‌سوزاندند .

و نیز مسلم است که مسلمانان در این سال به کوه **نیزا** رخنه کرده و راه خود را بسوی
شهرهای « سفوای » و « سویس » گشوده بودند .

در پائین این کوه دیر « **نوالیس** » واقع بود که یکی از بزرگترین و غنی‌ترین
دیرها بود . وقتی راهب‌ها متوجه غارتگری و قساوت عرب شدند ، و کاملاً از پشت سر
آنها آگاه بودند ، فوراً اشیاء قیمتی دیر را که از جمله کتابخانه نفیس آن بود ، جمع
آوری نموده و به « تورین » منتقل ساختند ، تا در محل امنی نگاهداری شود . آنها هنوز
دیر را رها نساخته بودند که مسلمانان سر رسیدند و هر چه بود جمع‌آوری کردند ،

(۱) چنانکه سابقاً گذشت این روایت در کتاب رینوم آمده است .

نپس تمام دیرو ساختمان را طعمه حریق ساختند . دو نفر راهب پیر که در دیر باقی مانده بودند نیز دستگیر شدند و مورد اهانت قرار گرفتند

در آن زمان شهرهای واقع در بین رودهای «پو» و «رن» جولانگاه تاخت و تاز مسلمانان بود . «بیمون» و «پروونس» و شهرهای «دوفینی» و «مونت فرات (Mont ferrat)» و شهرهای «تارتیه» (Tartaise) هر سال میدان غارت و ویرانی بود . تاریخ نویسان روزانه آن عصر از حوادثی حکایت نموده اند که بندهای دوش انسان از اعمال آن دسته از عرب می لرزد . آنها نقل کرده اند که این جماعت عرب چگونه به بازرگانان و رهگذران هجوم می آوردند و آنها را غارت می کردند و چنانچه می خواستند از خود دفاع نمایند ، آنها را بقتل میرسانیدند (۱)

بزرگان قوم مخصوصاً پیشوایان روحانی که از (م) پیروی می نمودند ، در معرض حملات شدید مسلمانان قرار داشتند . چون این عده ذخایر و اشیاء نفیسی با خود حمل می نمودند . در روستاها تنها اکتفا به غارت اسبها و چهارپایان نمی کردند ، بلکه هر چیز قیمت داری را غارت می نمودند و مردان و زنان و کودکان را گرفته و در بازار برده فروشان می فروختند . هنگامی که از اهالی بعضی شهرها مقاومتی می دیدند و عده ای از آنها را در برابر خود مشاهده میکردند ، انتقام خود را با آتش زدن شهرها می گرفتند و همه را خاکستر می نمودند .

(۱) مانمی خواهیم غارتگری و کاسبی را از این عده عرب نفی کنیم ولی تأکید می کنیم که بیشتر این روایات ساخته های مورخان متعصبی هستند که اکثراً یا همه آنها راهب یا کشیش بوده اند ، و کافی است که عداوت مذهبی در میان باشد . چه دلیلی از این روشنتر که این عده از رجال کلیسا همانها هستند که چندین قرن با صراحت به ملت های نادان خود در اروپا می گفتند مسلمانان بت پرست هستند و محمد (ص) رامی پرستند ، و می گفتند : بت های طلائی و نقره ای دارد ! و از این قبیل خرافاتی که آن ملت ها هم آنها را تصدیق می کردند و در کتابهای خود نقل می نمودند . بنابراین چگونه امروز ما می توانیم روایات مورخان کلیسا را جع به دستهای عرب مسلمان را سر بسته و بدون احتیاط بپذیریم ؟

گاهی بواسطه این حملات ارتباطات میان شهرها قطع میشد . مردم شهرهایی که مورد حملات مسلمانان قرار می گرفت به کوهها و جنگلها می گریختند . گاهی هم با آنها می جنگیدند و زمانی هم بر آنها غلبه می یافتند ، ولی نمیتوانستند با بسیج عمومی بر ضد آنها وارد جنگ شوند ، و سرکردگان شجاعی هم نداشتند که آنها را رهبری کند . بزرگترین بدبختی اهالی شهرهای سویس این بود که روح اتحاد در میان آنها وجود نداشت ، و این هم بواسطه عداوت و دشمنی امرای آنها نسبت بیکدیگر و استمدادی بود که آنها در جنگهای داخلی میان خود از این دشمنان می نمودند . طبیعی است که مسلمانان نیز تمام همت خود را صرف این می کردند که بر شاه راهها استیلا پیدا کنند و مخصوصاً بر گذرگاههای سلسله جبال آلپ کاملاً دست یابند . زیرا آنها می دانستند که این راهها بهترین وسیله برای غارتگری و کاسبی آنها خواهد بود . در این راهها بود که کالاهای بازرگانان بدست آنها می افتاد و همه را به غارت می بردند . چون مسافران و ثروتمندان ناچار بودند همه گونه لوازم را در این سفرها با خود بردارند ، انگیزه مسلمانان نیز همین معنی بود .

مسلمانان در گذرگاههای بزرگ کوهستانی باتیر و سنگ از رهگذران استقبال بعمل می آوردند و آنها را روانه درهها و قتلگاهها می کردند . آنها قادر بودند با نفرات ناچیز خود در آن نقاط حساس چنان ضربتی بردشمنان وارد سازند که از عهده سپاهیان بیشماری ساخته نباشد .

فلودورد (Flodoard) در تعلیقات سالانه خود روایت کرده است که در سال ۹۲۱ میلادی مسلمانان با کاروانی از زائران انگلیسی که به «رم» می رفتند در یکی از دره های «آلپ» برخورد نمودند و همرا تارومار کردند .

دو سال بعد نیز به کاروان دیگری از انگلیسی ها برخوردند و آنها را غافلگیر ساختند . آنکاه در سال ۹۲۹ مجدداً با کاروان دیگری از زوار تصادف کردند ولی آنها پیش از اینکه بدست مسلمانان بیفتند ناگزیر بمراجعت شدند .

چون تعیین مکان وقوع این حوادث غیر ممکن است لذا امروز ما نمی توانیم بگوئیم که در کدام نقطه روی داده است . آیا در گذرگاه های حدود ایتالیا بطرف سویس یا در مرزهای فرانسه اتفاق افتاده است ؟ ولی وقتی فکر می کنیم که مسافران انگلیسی هنگام عزیمت به «رم» از معبر سان برنارد (۱) عبور می کرده اند ، باید ترجیح دهیم که وقایع مزبور در خلال مرزهای ایتالیا روی داده است .

ما به تاریخی دست یافتیم که نوشته بود: **کنوت (Knut)** پادشاه انگلیس و دانمارک که ملقب به «کبیر» بود از **رودلف (Rudolf)** پادشاه «بورگوند» خواستد بود که تسهیلات لازم را اعم از تأمین راه ها و یا معاف ساختن کیش ها و بازرگانان و زائرانی که از کشورهای اوبه «رم» می رفتند ، فراهم آورد (۲)

اما در چه زمانی از قرن دهم میلادی مسلمانان بر معبر «سان برنارد» را که آنروز **کوه جویس (Mentjovis)** نامیده میشد در اختیار داشتند و در چه سالی نفوذ خود را بر آن نقاط بسط دادند ، موضوعی است که نمیتوانیم حدود آنرا روشن سازیم .

آری نوشته هائی از آن زمان مانده است که تعلق به این حوادث دارد ، ولی متضمن تاریخی نیست که بتوان اعتماد بر آن نمود - آنچه از سخنان «رینو» به دست می آید اینست که گویا وی میخواهد بگوید این حوادث در سال ۹۳۹ میلادی روی داده است . (۳) ولی چنانکه خواهیم دید این رویدادها قبل از این تاریخ اتفاق افتاده است (۴) آنچه مسلم است مسلمانان عرب در سال ۹۴۰ از کوه های مرتفع «سان برنارد»

(۱) **(St-bernard)** یکی از مشهورترین گذرگاه های سلسله جبال آلپ است .

(۲) فردیناند کلر در حاشیه عبارت بالارا عیناً به لاتین نقل کرده است که از آن استفاده میشود که «کنوت کبیر» این تسهیلات را فقط برای رعایای او که عازم «رم» بوده اند طلب نموده است . وی این عبارت را از تاریخ گویلوئی ها که مردمی آلمانی نژاد و با ساکسون ها همجوار بوده اند ، نقل کرده است .

(۳) منظور «رینو» خاور شناس فرانسوی است که قسمت گذشته ؛ ترجمه کتاب اوست

(۴) کلر مؤلف این کتاب ، کتاب مسیو رینو و کتاب پرارزش دیگری راجع به کشور

«برگوند» تألیف ون گین **(Vongins)** را تلخیص نموده است .

به دشت پر نعمت «رن» که دیر عظیم آگانوم (Agaunum) در آن بنا شده و بنام سان موری تیوس (Maurtius) و یاران او موسوم بود، سرازیر شدند.

این دیر ذخائر بسیاری از طلا و نقره و انواع گوهرهای قیمتی داشت که پادشاهان کار لوفنجی‌ها، و بورگونی‌ها به آن اهدا کرده بودند و در آن نگاهداری می‌شد. در آن سال مسلمانان عرب به این دیر هجوم بردند و آنرا تاراج نمودند. سپس دیر را سوزاندند و بصورت خاکسترها کردند. چیزی نگذشت که اولیرک (Oulrick) اسقف اگسبورگ (Augsburg) در راه خود به «برگوند» وارد آنجا شد و آن محل را زیارت کرد. چون استخوان‌های شهیدانی را که کنراد پادشاه بورگوند اجازه داده بود که در «اگسبورگ» دفن شود، به آنجا منتقل ساخته بود. در آن موقع جز یک نفر خادم بنای مزبور را که طعمه حریق شده بود، کسی وجود نداشت (۱).

از جمله در تاریخ «فلود وارد» آمده است که در سال ۹۴۰ کاروانی مرکب از زواران انگلیسی و گال‌ها به قصد «رم» به آنجا وارد شدند و بعد از آنکه بعضی از همراهان خود را از دست دادند از همان راهی که آمده بودند مراجعت کردند. زیرا مسلمانان عرب روستای یاد شده و دیر آن را در تصرف داشتند.

مورخان فرانسه از نامه‌ای که یکی از راهبان دیر سان موریس بنام «رودولف» برای پادشاه فرانسه لوئی چهارم نوشته و هم اکنون موجود است، نام برده اند که در آن می‌گوید: چقدر خداوند درود می‌فرستد بر پادشاهان فرانسه از قبیل «کلوفیس» و «واگوبرت» تا «شارلمانی» که به این محل اهمیت دادند و آنرا تقدیس می‌کردند. اینک خداوند از شما انتظار دارد که اموالی را به این محل بمنظور تجدید بنای این دیر و ترمیم قبور قدیسانی که در آن مدفون هستند انفاق کنید.

در همان اوقات عده‌ای از مفسدان عرب که در کوه‌های آلپ معروف به آلپ

(۱) کیلر این موضوع را از کتاب گرهاردی (Gerhardi) بنام «زندگانی کشیش اولریک» نقل کرده است: نام اولریک یا اولیرخ، به لاتینی اینست (Oudalrici) همچنین وی از تاریخ دیگری بنام «فلووارد» گواه آورده است.

پونیش (Poninische) سکنی داشتند در اطراف دریاچه ژنو و شهرهای واد دست به يك سلسله حملات پی در پی زدند . چنانکه مورخان معاصر نقل کرده اند ظواهر امر نشان می دهد که آنها برگذرگاه های شرقی سلسله جبال آلپ دست یافته بودند . اگر تاریخ ورود مسلمانان را به قسمت غربی سلسله جبال آلپ ورخنه کردن آنها را به دره هائی میان آن کوه ها درست ضبط نکرده باشد ، ولی ما دلائل محکمی در دست داریم که آنها در شرق سویس وجود داشته اند . این قرائن جزو اسناد تاریخی در بایگانی اسقفی کور (Chur) محفوظ مانده است . زیرا «فلودوارد» یکی از وقایع تاریخی سال ۹۳۶ را اینطور نقل میکند : مسلمانان عرب در سویس آلمان دست به حمله زدند و بسیاری از زائرانی را که از «رم» برمی گشتند بقتل رسانیدند . آنچه مسلم است و هیچگونه شکی ندارد اینست که مسلمانان قسمتی از سویس آلمان را یعنی قسمتی که از «کور» تا دشت راین (۱) امتداد دارد ، تاراج نمودند . این محل نیز همان راتیش جبال آلپ علیا (Ratische) است . اگر این نظریه درست باشد ، باید گفت : امکان دارد این حملات مسلمانان متوجه ایالت «والیس» شده و قبل از سال ۹۳۹ روی داده و اشغال قسمت علیای جبال آلپ پیش از اشغال جبال آلپ بونینی اتفاق افتاده است .

اینکه «فلودوارد» میگوید : مسلمانان عرب گذرگاه های جبال آلپ را در سال ۹۳۹ یا ۹۳۳ اشغال کردند ، منظورش جبال آلپ علیاست . آنچه مسلم است «کور» و نواحی آنرا مسلمانان قبل از سال ۹۴۰ اشغال کردند . اگر ما می دانستیم مسلمانان هنگام اشغال این نقاط از چه راهی وارد شدند ، بسیار پر ارزش بود .

آیا آنها از «بی مون» وارد گشتند ، سپس دو دسته شدند ، یک دسته راه آلپ شرقی را پیش گرفتند ، و دسته دیگر بطرف آلپ غربی سویس رفتند ؟ جواب اینست که

(۱) رن یار این (Rhein یا Rhin) افرودهای بزرگ اروپا بطول ۱۳۲۰ کیلو متر ، از مرتفعات سویس سرچشمه می گیرد و از مرز آلمان و فرانسه و داخل خاک آلمان عبور میکند و در خاک هلند به دریای شمال میریزد (فرهنگ عمید - اعلام) مترجم .

امکان دارد آنها با قلت نفرات خود فقط به اعتماد دلاوری که داشتند ورعبی که در دل مردم آنجا افکنده بودند به ناحیه «راتین» رسیده باشند سپس راهی در سواحل دریایچه‌های لانگن (Langen) و کومر (Comer) گشوده و بدینگونه راه‌های جبال آلپ را شناخته باشند .

تاریخ ایتالیا این حوادث را نقل نمی‌کند (؟) ما حدس می‌زنیم که مسلمانان در حالیکه از مجرای رود «رن» خارج می‌شدند رو بسوی مارتیناخ (Martinach) نهاده و از آنجا بطرف ناحیه فورکا (Furka) و آلپ علیارفتند که صحرای او رسیرین (Urseren) آنها را از هم جدا می‌کند . سپس جاده قدیمی را که بمنابع رود «راین» و دروازه‌های گذرگاه آلپ علیا می‌پیوندد ، گرفته و پیش رفتند .

این فرض مستند به روایتی که نوشته شده باشد نیست . از آنچه که دیر دی سنیس (Dissentis) واقع در جلودشت «راین» بدست آمده هم چیزی که تأیید کند پیروان محمد ﷺ از آنجا گذشته‌اند ، وجود ندارد . جز اینکه مورخان عقیده دارند که عرب دیر «دی سنیس» را مانند نواحی «کور» غارت کردند .

اما سندی که حضور مسلمانان را در دشت «راین» ثبت نموده است ، اینست که «هرمان» حکمران سویس آلمان از «اتوکبیر» در مجلسی که امپراطور در گوید اینبورگ (Quedlinburg) در ماه اپریل سال ۹۴۰ میلادی تشکیل داد ، خواهش کرد که عوض آنچه عرب هنگام اشغال دیر والتو (Walto) اسقف «کور» از آنجا برده بوی اهداء کند ، و امپراطور هم درخواست او را اجابت نمود و فرمانی برای او صادر کرد که اداره دو «دیر» بوی واگذار شود : یکی دیر پلودنز (Pludenz) در دشت دروست (Drusthala) و دوم دیر «سان مارتین» واقع در دشت شامرت (Schamserthale) بشرط اینکه زکات دیر اول صرف اسقف‌ها شود و زکات دیر دوم به دیر راهبات در «کازیس» برسد .

ظاهراً مدت اقامت مسلمانان در آنجا خیلی طولانی بود و از سال ۹۳۹ روی داده است و اشغال آلپ علیا همزمان با اشغال آلپ بونیسی بوده است و این حادثه بود که

موضوع سوزاندن دیرسان موريس توسط مسلمانان را که «رینو» میگوید به هنگام عبور مسلمانان از «سان برنارد» پیش آورد .

مسلمانان در آن مناطق در یکجا استقرار نداشتند ، بلکه آنها در کوهها کمین کرده بودند و در فرصت‌های مناسب بیرون می‌آمدند ، از اینرو آنها در يك محل ثابت نمی‌ماندند . زندگی آنها مانند زندگی گروهی بود که هر روز روبه‌کوهی می‌آوردند و هر گاه روزنه امیدی در کاسبی پیدا میکردند بطرف آن می‌رفتند و گرنه خود داری می‌نمودند .

آنچه مطمح نظر آنها بود راهزنی تجار و زواری بود که به «رم» می‌رفتند و اموال و ذخایری با خود داشتند . تردید نیست که آنها بعضی از روستاهای کوچک را هم تصرف نموده و آنجا را مرکز خود قرار داده بودند .

آنها قرار گاه هائی داشتند که به آن پناه می‌بردند و برج هائی ساخته بودند که غنائم خود را در آن قرار می‌دادند .

آنها بیشتر در دره‌های عمیق و تنگه‌هائی که دفاع از آن غیر ممکن بود ، به کاروان‌ها هجوم می‌بردند ، و هر وقت که گرسنگی آنها را ناراحت میکرد اماکن بلادفاع و دیرهای مملو از اشیاء نفیس را مورد حمله قرار می‌دادند .

آنها مدت‌ها بدینگونه در آنجا بسر بردند . ولی دوازده سال بعد از ورود آنها به نواحی مذکور حادثه‌ای به نفع آنها پیش آمد کرد که توانستند بر گذرگاه‌های سلسله جبال آلپ دست یابند ، و همین هم موجب ازدیاد جرئت آنها شد و طمع آنها را مضاعف گردانید .

حادثه این بود که **هوگو (Hugo)** کنت پروانس در سال ۹۲۶ به تاج مملکت **لومباردیة (Lombardie)** نائل گشت و با دامادش **آلبریکوس (Alberirus)** بطریق «رم» وارد جنگ شد . مسلمانان هم از این جنگ بی‌موقع استفاده نمودند و فرصت را غنیمت شمرده در غیبت حکمران نامبرده از قلمرو خود ، توانستند از شمال و غرب بر سلسله جبال آلپ دست یابند و تمام شهرهای مقابل آنرا تاراج نمایند .

هنگامی که رعایای کنت **هوگو** از آنچه از عرب دیده بودند بوی شکایت نمودند تصمیم گرفت بادامان خود صلح کند و به ایتالای علیا بازگردد ، و مسلمانان رادر پناهگاه نخست خود «فراکسینیتوم» مورد هجوم قرار دهد .

وی بمنظور جلب اعتماد یاران بیشتری از پادشاه قسطنطنیه استمداد نمود که با واگذاری قسمتی از اسلحه آتشی یونانی برای سوزاندن کشتی های عرب که در لنگرگاه «فراکسینیتوم» لنگرانداخته بود ، بوی کمک کند ، تا بدینوسیله بتواند هرگونه کمکی را که برای مسلمانان میرسد از جانب دریا قطع کند .

کنت در نظر داشت دشمن را از طرف خشکی مورد هجوم قرار دهد ، و از طرفی هم ناوگان قسطنطنیه دریا را به روی آنها ببندد .

بعد از اتحاد کنت با امپراتور قسطنطنیه کشتی های بیزانتی وارد بندر «سان تروپز» شد ، و همان موقع نیز لشکر زمینی از طرف «پایا» پیش می آمد . هنوز ناوگان بیزانسی به بندر نرسیده بود که تمام کشتی های عرب طعمه حریق شد .

سپس **هوگو** از خشکی رسید و چنان کار را بر آنها سخت گرفت که همگی روی به فرار نهاده و به کوه «موروس» پناه بردند . اگر اتفاق غیر مترقبه ای روی نمیداد ، کنت همه آنها را مستأصل نموده و به اسارت می گرفت .

حادثه این بود که برنگار (Berengar) کنت ارویا (Iurea) نواده امپراتور «برنگار» در گذشته سال ۹۲۶ که وارث او بود ، پنهانی دست به اقداماتی زده بود که بتواند تاج مملکت «لومباردیه» را تصاحب کند .

چون خبر این توطئه به «هوگو» رسید ، تصمیم گرفت توطئه گران را دستگیر ساخته و بقتل رساند یا چشم های آنها را میل به کشد . ولی «برنگار» چون در ناراحتی بسر می برد بطور ناگهانی از «لومباردیه» خارج شد و به «هرمان» حکمران شو و ابن (Schuvaben) ملتجی گشت و از راه «سان برنار» روبه وی آورد .

«هرمان» با احترام او را پذیرفت و نزد امپراتور «اتو» روانه کرد .

امپراتور نیز او را گرامی داشت و بوی خلعت پوشانید . وقتی «هوگو» از ماجرا

مطلع گردید هدایائی از طلا و نقره برای «اتو» ارسال داشت .
«هوگو» شهرهای خود را از دست مسلمانان در آورده بود و شوکت آنها را در
هم شکسته و فکر خود را متوجه امپراطور کرده بود. او میترسید که امپراطور لشکر بسر
او بریزد و تاج «لومباردیہ» را از سراو بر باید .
بہمین جهت «هوگو» با مسلمانان از در صلح وارد شد ، و بہ آنها در کوه
«مورو» پیام فرستاد کہ حاضر است با آنان پیمان صلح برقرار سازد بہ این شرط کہ روی
بہ شهرهای «برنگار» آورده و با تمام وسائل از عبور «اتو» و سربازانش از جبال آلپ
جلوگیری بعمل آورند . (۱)

مسلمانان ہم از فرصت استفاده نموده و با «هوگو» شرط کردند کہ اشغال شمال و
جنوب سلسلہ جبال آلپ توسط آنها را برای آنان بہ رسمیت بشناسد ، «هوگو» نیز
این شرط را پذیرفت ولی متقابلاً شرط کرد کہ آنها کاری با شهرها و قریہ های
تابع کشور او نداشته باشند . ولی شرط اخیر در پیمان فیما بین طرفین باصراحت ذکر
نشده است . مسلمانان مفاد پیمان را چنانکہ می باید بکار بستند و کلیہ گذرگاہ های
ناحیہ شمالی و غربی آلپ را اشغال نمودند .

دلیل آن ہم اینست کہ «برنگار» با سپاہی قلیل از ہمراہان خود از طریق
جبال تیروول (Tyrol) بہ ایتالیا بازگشت .

مسلمانان این پیمان را با خوشحالی پذیرفتند و بدانوسیله شرعاً خود را سر-
پرست آن معاہر میدانستند. بہمین جهت از رہگذران مالیات می گرفتند و ہر کس مالیات
نمی داد اسیر می شد و بعد ناچار می گردید کہ با پرداخت مبالغی طلا خود را آزاد سازد (۲)

(۱) کلرا از تاریخ لیوت پراند نقل میکند کہ «هوگو» با مسلمانان معاہدہ ای بست کہ
بر اساس آن ہمہ معاہر سلسلہ جبال آلپ در اختیار مسلمانان قرار دادہ بودند کہ نگذارند بر
نگار با سپاہیانش از آنجا بہ ایتالیا بروند .

(۲) کلر در اینجا عین روایت «فلود وارد» را بالاتینی آورده کہ میگوید : مسلمان
از کاروانہائی کہ بہ «رم» می رفتند ، باج می گرفتند ، و چون باج می دادند جلو آنها را رہا
می کردند .

مسلمانان از « سان برنارد » پیش رفتند و شهرهای فاتلاند (۱) تا اوانش (Avanchez) و نیوشاتل (Niuchatel) در جبال جورا (Jura) را زیر پا نهادند ؛ و هر جا می رفتند مشغول خوش گذرانی و تاراج بودند .

جملات آنها در قسمت شمالی جبال آلپ از « کور » تا دریاچه کونستانس (۲) در صحرای « راین » بسیار سهمگین بود . در کتابخانه دیر « کور » نوشته‌ای بدست آمده که میرساند امپراطور « اتو » هنگامیکه در ۲۴ فبریر سال ۹۵۳ از قصر ارنشتاین (Ehrenstein) گذشت ، اسقف « هارترت » مطران « کور » از وی خواست در عوض مصائبی که مسلمانان عرب بر آنها وارد ساختند ، به امور آنها رسیدگی بنماید امپراطور هم اوقافی در « الزاس » و دیگری در گونیک سیایم (Konigsheim) و کلیسای موخنهایم (Mauchenheim) و توابع آن را به آنها اختصاص داد .

نوشته سومی در دورنبورگ (Dornburg) بتاريخ ۲۸ دسامبر سال ۹۵۵ بدست آمده که خلاصه آن اینست : وقتی امپراطور « اتو » از ایتالیا برمی گشت و با چشم خود آثار ویرانی ها عرب را مشاهده کرد ، بخواهش برادرش رئیس اسقف‌های « برونو » اوقاف مزبور را به دیر « کور » بخشید .

گویند بخشش‌های امپراطور به دیر ، بواسطه نذری بود که وی نموده بود که از راه جبال آلپ از ایتالیا موفق برگردد . زیرا او کاخ اختصاصی خود را در « زیزرس » به اسقف مزبور بخشید و دستور داد که کشتی های اسقف‌ها را در دریای « والنزی » زره‌پوش کنند . و به دنبال آن نیز عطایای دیگری به آنها تعلق گرفت ، که از جمله دیر « تنتسین گن » واقع در صحرای « دروس » و املاک آن و درآمد املاک اختصاصی وی در « کور » و عوارضی که آلمان‌ها هنگام عبور از کوه‌ها می پرداختند و اعطای حق ضرب سکه و املاک دیگر در سال های ۹۵۸ ، ۹۶۵ و ۹۶۷ بود .

(۱) همان ایالت « واد » (Vaud) کنونی است که مرکز آن « لوزان » می باشد .
(۲) آلمان‌ها به دریاچه کونستانس میگویند : دریاچه بودن (Boden-see)

در آن زمان مسلمانان دامنه حملات خود را به سارگانس (Sargans) و توگنبرگ (Togenburg) و اپنزیل (Appnzell) رسانیدند و به ساکنان آن کوهها هجوم نموده مردان آنها را کشتند و چهار پایان را بغارت بردند و محل‌های مسکونی را سوزاندند (۱).

«اگپارد» راهبی که تاریخ دیر «سانت گالن» را نوشته روایت زیر را آورده است «مسلمانان عرب حملات خود را در سلسله جبال آلپ بخصوص در زمان «والتو» بطور متوالی ادامه می‌دادند و باجرات عجیبی اهلالی را غافلگیر می‌کردند.

حتی آنها روزی از بلندی کوهی واقع در سمت شرقی دیر، گروهی را که صلیب به دست مشغول طواف دینی بودند، زیر باران تیر خود گرفتند ولی «والتو» (۲) که مردی پرجرات بود، به اهلالی فرمان داد عرب را تا قرارگاهشان دنبال کنند و آنها را با هرم و داس و تبر مسلح کرد.

در شب دوم شبانه ریختند بر سر آنها و عده‌ای را کشته و گروهی را اسیر نمودند، بقیه هم فرار کردند (۳) و نتوانستند آنها را دستگیر سازند. زیرا راه و چاه را بهتر می‌شناختند و به کوه‌ها پناه بردند. آنها که به اسارت درآمدند با زنجیر بسته و بطرف دیر حرکت دادند. سپس آنها را چندان گرسنه و تشنه نگاه داشتند تا همگی از گرسنگی جان دادند (۴). اگپارد مینویسد: بلائی که از جانب عرب بر سر دیر «سان گالن» آمد بقدری بزرگ بود که باید کتابی درباره آن نوشته شود (۵).

-
- (۱) آیا بدون مقدمه آمدند و سوزاندند و برداشتند و بردند؟ آری وقتی راوی ه‌اخبار اسقف‌ها و راهب‌های دیرها و کلیساها باشند، جز این چیزی نخواهند نوشت. آنها فقط از قتل و ویرانی و قساوت و غارت مسلمین صحبت میکنند و به چیزی دیگری توجه ندارند (مترجم)
 - (۲) (WaIto) در سال ۹۵۴ رئیس دیر بوده است.
 - (۳) این روایت سابقاً در کتاب رینو گذشت.
 - (۴) آفرین به رحم و مروت و رقت قلب پدران روحانی!
 - (۵) گلر این روایت را در حاشیه باروایت دیگری از مورخی بنام ون آرکس ←

هیچکس نمیداند مسلمانان تا چه زمانی در شرق سویس اقامت داشته‌اند . زیرا اسناد و نوشته‌هایی که در دیر «کور» و دیر «سان گالن» و دیر **پفافر (Pfafers)** بدست آمده ، نمیگویند که این مدت چند سال بوده است ، و معلوم نیست که مهاجرت آنها از سویس از اواخر قرن دهم میلادی دیرتر بوده است . در سال ۹۵۴ که مسلمانان به دیر «سان گالن» رسیدند ، حادثه‌ای مهم که عبارت از شکست مسلمانان و «مجار» باهم بود ، روی داد .

زیرا «**کنراد**» پادشاه «بورگوند» یا «برجان» باشجاعت ذاتی و نیرنگ جنگی توانست که گروه کثیری از مسلمانان عرب را تارو مار کند (۱) و دره‌های کشور خود را از وجود آنها پاک نماید . ولی با این وصف مسلمانان همچنان گذرگاه‌های غربی جبال آلپ را در تصرف داشتند . درست معلوم نیست مسلمانان ساکن آلپ غربی در این جنگ شرکت داشته‌اند . زیرا «اگهارد» راهب که خبر شکست مسلمانان را در آن جنگ نقل میکند میگوید: **مسلمانان چنان به آسودگی در قلب جنوب اروپا سکونت داشتند ، که باور نمی‌کردند روزی از آنجا خارج شوند!** آنها با دختران اروپائی ازدواج می‌کردند و در کوه‌ها و دره‌های پر نعمت سکنی گزیده و به پادشاه مالیات می‌دادند

بهر حال آنچه مسلم است گروهی از مسلمانان که در این جنگ شرکت نموده بودند ، بعدها در اروپا ماندند و در آنجا توطین اختیار کردند ، و قصد داشتند که مستعمره‌ای برای خود بوجود بیاورند و به کشاورزی اشتغال ورزند . ولی نمیتوان مکانی را که آنها در نظر گرفته بودند تعیین کرد که آن محل «واله» یا «سفوای» یا جاهای دیگر بوده است . چون مورخان آنرا روشن نساخته‌اند .

در سال ۹۵۴ که مشهور است مسلمانان از یکطرف و مجارها از طرف دیگر در سویس دست به حمله زدند ، واقعه فرار ملکه **برتا (Bertha)** با عمویش مطران

→ (Won-arg) که تاریخ ایالت «سان گالن» را نوشته است ، تأیید نموده و در صفحه ۲۲۶ جزء اول کتابش آورده است .
(۱) نیز در کتاب رینو گذشت .

«الریک» اسقف «اگسبورگ» اتفاق افتاد که به برج «نوشاتل» که دخترش در آن جای داشت پناه بردند. بنظر میرسد که همین واقعه نیز مبدأ آبادی ناحیه «فو» گردیده باشد. نه تنها داستان این جنگ مسلمانان، در تواریخ جهان ثبت شده بلکه در شرح زندگی بعضی از کشیش‌ها نیز آمده است.

بطور خلاصه کار مسلمانان در سویس سخت بالا گرفت و چنان رعب آن‌ها در دل‌های عموم جای گرفته بود که هم‌مراحت تأثیر قرارداد. کار به آنجا رسید که مردم خشمگین به یکی از مردان آن عصر بنام **مایولوس (۱) (Majolus)** را عیب‌دیگر کلنی حمله نموده و او را که از «بافیا» به «بورگوند» بازمی‌گشت دستگیر ساختند.

این واقعه در سال ۹۷۲ اتفاق افتاد. داستان آنرا جانشین وی رئیس دیر کلنی به این شرح نقل میکند:

«کشیش مایولوس» و رفقای او در سال ۹۷۳ از جبال آلپ گذشته و وارد قریه ای واقع در شمال گذرگاه «سان برنارد» در کنار رود **درانس (Drance)** شدند که آنروز به آن **پونس اورساری (Ponsursarii)** می‌گفتند و امروز «اورزیر» می‌نامند. عده‌ای از زوار نقاط مختلف هم بوی پیوستند به امید اینکه در معیت او در امان خواهند بود. همینکه این کاروان به این قریه رسید و در آنجا از گذرگاه تنگی گذشت، گروهی از عرب به آنها هجوم آوردند.

چون در آنجا وسیله برای دفاع از خود نداشتند، و خواستند فرار کنند. اعراب مسلمان آنها را تعقیب نمودند و هر کس را یافتند به زنجیر کشیدند. در آن میان یکی از اعراب خواست با سر نیزه ضربتی بیکی از خدام کشیش وارد سازد. کشیش پیش آمد

(۱) رینو مینویسد: کشیش مایول از «بیامون»، و راه کوه «ژنو»، و دشت «دوفینی»، حرکت نمود، و این اتفاق در بلندی‌های دشت «دراک»، نزدیک قریه «بون دوزیر»، روی داد و میگوید مسلمانانی که بر آن استیلا داشتند از ساکنان بین «گاب»، و «امبرون» بوده اند ولی «کلر» بعکس رینو میگوید: وی در این نظریه اشتباه کرده است و داستان مربوط به زمان بعدی است زیرا واقعه مزبور در سال ۹۷۳ روی داده ولی رینو گمان کرده است که او آخر قرن دهم اتفاق افتاده است.

که بادیست خود سر نیزه را رد کند . ولی سر نیزه در دست او فرورفت و زخمی پدید آورد که اثر آن در تمام مدت عمر در دست او باقی بود . ولی خادم گریخت و نجات یافت . سپس اعراب مسلمان زوار را لخت کردند و هر چه داشتند از آنها گرفتند ... (۱)

از این داستان کاملاً پیداست که مسلمانان در آن وقت توانسته بودند بر تمام گذرگاه‌های جبال آلپ دست یابند .

عجیب اینست که آنها بعکس روزهای اول ، مالیاتی بر کالاهائی که از آن راه حمل میشد نه بستند و نخست چیزی از کشیش «مایول» نخواستند .

این بخاطر آن بود که او را تشویق کنند جلو بیاید و بلندی‌های کوه‌ها را طی نماید و بطرف دیگر کوه برود ، و در آن هنگام بوی حملد نموده و موقعی که دیگر امکان فرار ندارد او را لخت کنند ، و همین‌طور هم شد .

هوگو در معاهده خود با مسلمانان جبال آلپ شرط کرد که متعرض زوار «رم» نشوند و چیزی از آنها نگیرند . مسلمانان هم این شرط را رعایت کردند . ولی وقتی **هوگو** در گذشت آنها دیگر خود را مقید به رعایت شرط مزبور نمی‌دیدند ...

چون «**فراکسنیتوم**» مرکز تمام ذخائر و گنجهای عرب مسلمان بود ، اعم از آنها که در فرانسه یا شمال ایتالیا یا سویس بودند ، لذا هنگامیکه ارو پائیان آنها تصرف کردند ، همه را میان خود تقسیم نمودند .

(۱) این همان داستان کشیش «مایول» است که در کتاب رینو صفحه ۲۴۰ مفصل گذشت و کلمه

در اینجا با جزئی اختلافی آورده است .

نوشته های عربی

بر روی قبور مسلمانان

در جزیره مالت

بعد از به پایان آوردن کتاب خود «تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا - فرانسه، سوئیس، ایتالیا و جزائر دریای مدیترانه» که از جمله جزیره «مالت» بود، به کتابی از تألیفات خاور شناس ایتالیائی ایتوری روسی (Ettore Rossi) که مطلع ترین خاور شناسان آشنای به اوضاع و احوال جزیره «مالت» است، دست یافتیم.

این دانشمند همان است که فصل مخصوص به جزیره «مالت» را در «دائرة المعارف اسلامی» نوشته است. در همین اواخر با استاد نامبرده در شهر «رم» ملاقاتی دست داد و با وی در باره «تاریخ مالت» و موضوعات بسیاری راجع به این جزیره گفتگو نمودم.

او این رساله را که به زبان ایتالیائی نوشته شده است به من داد که اینک آنچه راجع به نوشته های عربی بر روی قبور مسلمانان جزیره مالت در آن کتاب است، از لحاظ خوانندگان می گذرد:

این نوشته هارامؤلف رساله مزبور (ایتوری روسی) جمع آوری و عکس برداری نموده و عکس آنرا در آن رساله آورده است ما نیز عبارات آنرا همانطور که در کتاب یادشده است می آوریم.

شهرها را در وحشت واضطراب فرو بردند . (۱)

نام های عربی در سوئیس

باستان شناسانی که درباره اسامی شهرهای «والیس» مطالعه نموده اند ، الفاظ بسیاری یافته اند که در میان لغات متداول این قسمت اروپا ریشه‌ای برای آن نیافته‌اند . چون این شهرها در گذرگاه‌های والیس یا بیامون واقع است که در قرن یازدهم مسلمانان از آنجا گذشته اند . باید گفت که این اسامی در اصل عربی بوده است . هم اکنون نیز ما يك دسته از اسامی داریم که در عربی بودن آن تردیدی نیست . معاهده **هوگو** پادشاه با مسلمانان نه تنها اشغال گذرگاه «سان برنارد» را برای مسلمانان تضمین کرده بود بلکه به آنها حق میداد که کلیه گذرگاه‌ها را بمنظور جلوگیری

(۱) سلسله جبال آلپ (Alpes) به امتداد ۱۲۰۰ کیلو متر شامل سه قسمت است:

آلپ غربی واقع در فرانسه و ایتالیا است. آلپ غربی از سواحل دریای مدیترانه تا تنگه «تاند» واز «تاند» تا «فیزو» واز «فیزو» تا کوه «سنیس» واز آنجا تا جبل ایض امتداد دارد .

آلپ وسطی یا مرکزی در کشور سوئیس است واز جبل ایض یا سینپلون و لیبونتی تا دریاچه کوم واز آنجا تا اتریش و آلپ شرقی کشیده میشود. آلپ شرقی واقع در کشور اتریش است و تا ایتالیا امتداد دارد .

سلسله جبال آلپ از خلیج جنوا واقع در ایتالیا آغاز و در جنوب «دانوب» به انتهای رسد بلندترین قله آن «منبلان» به ارتفاع ۴۸۱۰ متر است که بلندترین قله اروپا می باشد و بعد از آن به ترتیب قله‌های : روزوسرفین و بلفو و فیزو و ژنو و سینپلون و سان کوتار است ،

هنگامیکه میخواهند از فرانسه به ایتالیا بروند از تاند و رجتیر و کوه سنیس و سان برنارد کوچک میگذرند واز سان برنارد بزرگ و سینپلون و سان کوتار و سان برنارد دینو و بولا و برنیا از سوئیس به ایتالیا میروند .

امروز پنج رشته خط آهن سلسله جبال میان این کشورها راقطع میکند. بدینگونه : از لیون تا تورینو، از لوزان تا میلان، از طریق تونل سینپلون از بازل تا میلان از راه، تونل کوتار از بازل تا اینسبورگ از راه، تونل آلبرک از اینسبورگ تا وین، از راه بریکسن و توبزن و ترنت .

سپاہیان دشمن در تصرف داشته باشند .

بدیہی است کہ مسلمانان بردشت **سائن تال** (۱) کہ محل تلاقی دو راہ «انترونا» و «مورو» بود استیلا پیدا کردہ بودند و برجی در آنجا ساختند و محافظانی در آن گماشتند اسم «ماجل» کہ تحریقی از «محل» است نیز از ہمین جا آمدہ است (۲) در قسمت بالای دشت «سالس تال» یخچالی است کہ اهالی آنجا بہ آن یخچال «**علی العین**» میگویند . زیرا یکی از شاخہهای رود **ویسپ (Visp)** از آنجا بیرون می آید . بنابراین نام گذاری آن محل بہ «علی العین» با مورد کلاما مطابقت دارد . کوه الاین (۳) شرقی کہ منبع رود «ویسپ» است نیز در عربی «العین» بودہ است .

معانی اسامی قسمت عربی دشت «سالس تال» شناختہ نشدہ است . استاد ہیترینگ (۴) عقیدہ دارد کہ (**Mischabel**) از «اشبال» کلمہ عربی گرفته کہ بمعنی بچہهای شیر است . سپس در شرح آن توضیح میدہد کہ در آنجا قلعہهای کوچکی است کہ قلہ بزرگی آنها را در بر گرفتہ است و درست بہ شیری شباهت دارد کہ میان بچہهای خود قرار گرفتہ است . بہمین جہت نیز قلہهای شرقی «سین پلون» راہ کوه شیر می نامند (۵).

اسامی دیگری ہم وجود دارد کہ پیدا است در اصل عربی بودہ است . ولی چنان تحریف شدہ است کہ نمیتوان درست بہ اصل آن پی برد . لذا از آنها چیزی نمی گوئیم و

Saasthale (۱)

(۲) این اشتباہی است کہ از مؤلف کتاب کہ عربی نمی دانستہ سرزده است . ماجل محرف محل نیست . بلکہ در عربی بمعنی آبی است کہ در کوه یا در بیابان وجود دارد . در قاموس میگوید : ماجل محلی در مگہ کہ در آن آب جمع میشود . ابن اثیر «درنہایہ» میگوید «ماجل» آب زیادی است کہ در جایی جمع شدہ باشد .

Alalain (۳)

(۴) **Hitzig** از خاور شناسان بزرگ است کہ در «زوریخ» می زیست .

(۵) مشابل یا جمع مشبل بمعنی مادہ شیر است ، یا جمع اشبال بمعنی بچہهای شیر

اینکہ در اصل «مشابیل» جمع مشبول یعنی محلی کہ شر زیاد دارد ، بودہ است .

اگتفابه لفظ «مورو» می‌کنیم (۱). اولین کوهی که معروف به «مورو» است کوهی است که در آن واقع است و نیز قلعه‌ای است که به آن **قلعه مورو** (۲) می‌گویند. و در طرف جنوب «بانیو» در دشت «انزه» واقع است. و نیز قلعه دیگری به همین اسم در بین «انترونا» و دشت «انزه» بطرف شمال «پری بن نونه» قرار دارد.

همچنین در جانب شرقی معبر «سان برنارد» قلعه‌ای است که نام آن «کودمورو» است **اگهارد** مورخ نامبرده از کثرت این اسامی در سلسله جبال آلپ واقع در ایتالیا چنین استنباط کرده است که مسلمانان عرب در قدیم الایام در آنجا سکونت داشته‌اند.

حصارها، راه‌ها، غارها و غیره که از زمان مسلمانان در سوئیس مانده است

چنانکه معروف است مسلمانان در صنعت معماری مهارت و استادی مخصوصی داشتند و مخصوصاً در ساختمان برج‌ها، از قدیم الایام آثار برجسته‌ای در این خصوص از خود یادگار گذارده‌اند.

جای شگفتی است که مسلمانان هنگام ترک گذرگاه‌های سلسله جبال آلپ پناگاهی و قلعه‌ای از خود باقی نگذارند. احتمال دارد قبل از آمدن به آن نواحی برج‌هایی در تنگه‌های جبال آلپ از بناهای قرن هشتم و نهم باقی بوده و با وجود آنها دیگر نیازی برای ساختمان قلعه‌های جدید نداشته‌اند.

بهر حال امکان دارد حوادثی که بعد از خروج آنها از این نقاط پدید آمد، موجب شده باشد که مردم یکباره مسلمانان را فراموش کرده باشند.

اما در سوئیس چنین نبود مخصوصاً در ایالت «لوزان». زیرا شما در آنجا برج مسلمانان (La Tour Des Sarrains) را در بالای «شیمینزاس جنب ویوی» (۳)

(۱) Moro بمعنی «مغوری» است. این اسمی بوده که انسان در جنوب که محل اقامت

مسلمانان عرب بوده است زیاد می‌یابد. (۲) Pizzo de I- moro

(۳) (Vevey) از شهرهای انزه «سوئیس» کنار رودخانه دریاچه «لیمان» میان

لوزان و مونتر و است.

و همچنین «دهلیز عرب» و «غار عرب» را در نزدیک لوسنس (Lucens) امروز مشاهده میکنند. در ویفلیسبورگ (Viflisburg) دیواری هست که به آن «دیوار عرب» میگویند (۱). مولر مورخ معروف در «تاریخ سویس» جلد اول صفحه ۲۵۱ از آن یاد کرده است.

بعلاوه بسیاری از اسامی مضاف به «سارازین» که منظور مسلمانان هستند در شهر باسل (۲) و نواحی آن موجود است. چنانکه کشیش «سیراسته» در تاریخش موسوم به مباحث تاریخی و باستانشناس و جغرافی از ابرشیه بازل جلد دوم صفحه ۱۴۹ آورده و میگوید: این گروه غافلگیرکننده بعد از آنکه دیر «سان موریس» را آتش زدند بطرف دریاچه «ژنو» پیش آمدند و به «جورا» رفتند. تاریخ بازگو نمیکند که مسلمانان در شهرهای روراسیا (Rauracie) یافته باشند. ولی اگر کتابها از این معنی ساکت است، اخباری که زبان به زبان بطور متواتر بما رسیده جای آنرا گرفته است، و بسیاری از شهرهای کشور با اضافه به اسامی عربی دلالت بر این حملات وحشتناک می کند.

مثلا در هشت کیلومتری دویلر (Develier) روی کوه و سمت شمال غربی آن، در نزدیکی راه پادشاهی روم محل کوچکی در بین دو صخره واقع است که به آن «غار سارازین» میگویند.

اهالی این نواحی به تواتر از پدران خود روایت میکنند که این محل را «سارازین» یعنی مسلمانان اشغال کرده بودند. و آنها در سورن (Sorner) نزدیک کورتبتل (Courtetelle) آمد و رفت داشتند. این نامی است که مردم روی یکی

(۲) در اصل (Sarazins) بوده است.

(۳) شهر باسل (Basel) که فرانسویان «بال» می نامند یکی از مشهورترین شهرهای سویس واقع در حدود آلمان است. در این شهر خانواده «سارازین» سکونت دارند. عده ای از آنها هم در «ژنو» هستند. سرگرد (سرگرد سال ۱۹۳۰) سرازین که از امرای ارتش سویس است از این خانواده می باشد.

از راه‌های رومی نهاده‌اند. روی یکی از صخره‌ها عدد (۲۳) عربی کنده شده است. چون نویسنده این عدد شناخته نشده است، و کتیبه هم بسیار قدیمی است. باید گفت که مسلمانان هنگام اقامت در این محل آنرا نوشته‌اند.

در نزدیکی روسمیون (Rossemaison) مقابل کوه شایبوت (Cheibut) آثار راهی دیده میشود که به آن «راه سارازین» میگویند (۱)

سکه‌های اسلامی در سوئیس

از قدیم سکه‌های اسلامی بسیاری در سوئیس بدست آمده است که جلب نظر میکند. دانشمندانی که آشنای به زبان عربی هستند توانسته‌اند محل و زمان ضرب آنها را ثابت کنند ولی درست نتوانسته‌اند چگونگی پیدایش این سکه‌ها را در زیرزمین مانند سکه‌هایی که از عهد رومیان مانده است، روشن سازند.

قبل از اینکه وارد بحث از این مسکوکات شویم لازم می‌دانیم اماکنی که این سکه‌ها در آن پیدا شده و کیفیت دست یافتن بر آنها را شرح دهیم.

نخستین حفاری که بطریق علمی انجام گرفت و به نتیجه رسید در سال ۱۸۳۰ بود. جریان از این قرار بود که در صد نقطه از قریه ستيكبون (Steckbon) واقع در جاده عمومی، سی قطعه نقره بدست آمد که ابتدا معلوم شد چیست.

بیشتر آن قطعات نقره را ماژور شیک (Schiegg) خرید و قسمتی از آن

(۱) کلر در حاشیه از «ادوارد کلیرک» مورخ شهرهای «فرانش کونته» فرانسه در جلد اول کتابش نقل میکند که اسامی عربی در «فرانش کونته» بسیار زیاد است، و گفته است که پنج غار و دو پل و سه قصر قدیمی و دو جاده و یک قنات و یک آسیا و میدان کوچک و دو صخره بزرگ و دو وسیله آهنی کشاورزی هست که همگی منسوب به «سارازین» می‌باشند، و روی هر کدام نام «سارازین» یعنی مسلمانان نهاده‌اند، و نیز دیواری در آنجاست که به آن دیوار «سارازین» میگویند و «خیمه‌گاه سارازین» می‌نامند و قریه‌ای است بنام «سارازین» که جمعاً ۲۰ اسم است.

نیز به تملک پرنس لوئی ناپلئون (۱) در آمد . سپس پرنس آنها را بوسیله استاد اوکن (Oken) به موزه اسب دوانی اهداء کرد . بعد از آن نیز استاد کرن (kern) و کشیش ران (Rahn) از شتیکبورن قسمتی از این قطعات را به موزه یاد شده اهداء کردند .

نخستین دانشمندی که تاریخ سکه‌های مزبور را روشن ساخت استاد فراین (Fraebn) از اعضاء اکادمی پطرسبورگ بود . وی گفت : این درهم‌ها سکه‌های خلفای اسلامی افریقا در اواخر قرن هشتم میلادی است . آنها لفظ « افریقا » را بر شهرهایی اطلاق می‌کردند که امروز مرکب از تونس و طرابلس (تونس و لیبی) میباشد . این درهم‌ها در سال ۱۶۹ هجری ضرب شده و آخرین آنها در سال ۱۸۲ در زمان خلافت هادی عباسی و هارون الرشید ضرب شده است .

همه آنها نیز در « قیروان » مرکز آفریقا در زمان امرای دست نشانده خلفا یعنی نصر (۲) و هرثمه (۳) و یزید (۴) ضرب شده ، فقط يك قطعه آن در زمان ادريس

(۱) در شهرهای بریس (Bresae) و ایالت « لیون » اسامی زیادی است که منسوب به مسلمانان می‌باشد . در شهر « لیون » تا آخر مرزهای جنوبی ما ، آخورها و گاواهن‌هایی منسوب به آنها موجود است . و نیز اماکنی در سویس به همین نام هست مانند « ساحل سارازین » و « سرازینه » و غیره (پایان سخن کلیرک) شهرهای « فرانش کونته » از ایالات فرانسه است ولی شهر « جورا » که در مدخل آن واقع است جزو سویس میباشد .

(۲) برادر ناپلئون بنا پارت که به پادشاهی هلند رسید .

(۳) نصر بن حبیب از طرف هارون الرشید بولایت قیروان رسید . نخست رئیس شرطه یزید بن حاتم در افریقا و مصر بود . نصر در اواخر رمضان سال ۱۷۴ هجری بحکومت رسید . مردی خوش رفتار و عادل بود .

(۴) هرثمه بن اعین بسال ۱۷۹ نیز از طرف هارون بحکومت آنجا منصوب گشت . مردم را آرام کرد و شورشیان را شکست داد و حصار طرابلس و قصر بزرگ معروف به « منستیر » را بنا نمود .

مؤسس دولت ادرسیان (۱) ضرب گردیده است .

این سکه ها پوشیده از کتابت است . مانند اسم حکمران ، محل ضرب ، و تاریخ آن ، و بعضی از آیات قرآنی بیشتر کتابت آن بخط کوفی است .

راجع به کیفیت ورود این سکه های اسلامی به سویس : استاد «فراین» عقیده دارد که از فرانسه آمده است . زیرا با این سکه ها ، مسکوکات دیگری بنام کارلوس اصلع پادشاه فرانسه (۸۴۳ - ۸۷۷) هم بدست آمده است که نورماندی ها در اثنای جنگ های خود بفرانسه آورده اند ، و میگویند همین سکه ها را نورماندی ها در حملات خود به سواحل آفریقا به شمال آن کشور بردند .

این عقیده را «فراین» از آوردن این سکه ها توسط نورماندی ها به روسیه که بدست آمده پیدا کرده است .

ولی بعد از آنکه مسلم شده است مسلمان مدتی طولانی در خود سویس اقامت داشته اند دیگر جای این نمی ماند که آنرا به نورماندی ها نسبت بدهند .

گنج دیگری از سکه های اسلامی در «مودون» پیدا شده است که فقط صد سال است دانشمندان سکه شناس درباره آن سخن گفته اند . مسیو سورت (Soret) از مردم ژنوو عضو اکادمی که تحقیقات مهمی پیرامون سکه های سویس نموده اند ، اهمیت زیادی به این مسئله داده است .

یکی از این سکه ها در زمان خلافت عباسی ها سال ۱۷۰ هـ (۷۸۶ یا ۷۸۷ م) ضرب شده است و سکه دوم بنام «اسماعیل بن احمد» در ایام خلافت «معتضد» بر آن حک شده و محل ضرب هم شهر «شاش» و زمان ضرب آن سال ۲۸۳ (۸۹۶) بوده است . سکه سوم نیز

-
- (۱) یزید بن حاتم بن قبیصة بن مهلب از جانب منصور سال ۱۵۵ هجری به فرمانروائی آفریقا رسید . وی از مردان بزرگ بود . بگفته ابن عذارى پانزده سال و سه ماه فرمانروائی کرد .
- (۲) ورود ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی رضی الله عنه (علیه السلام) به مغرب (آفریقا) سال ۱۷۰ هجری بود . معاصران وی هشام بن عبدالرحمن الداخل در اسپانیا و یزید بن حاتم در آفریقا بودند .

در بغداد بسال ۳۶۱ (۹۷۴) ضرب شده است .

استاد «سوره» نوشته‌های درهم‌ها را ترجمه کرده است . روی یکی از آنها نوشته است « **لااله الاالله وحده لا شريك له. عضدالدوله ابو علي بويه** » و در دائره آن نوشته است (بسم الله ضرب هذا الدرهم في مدينة السلام سنة اربع و سنين و ثلثمائة (۱) در روی دیگر آن نوشته است « **بعدالمحمد محمد رسول الله - الطائع لله - الملك العادل عضدالدوله ابو الشجاع (۲)** » نظر مسيو «سوره» با استاد «فراین» در باره مسکوکات اسلامی که در «شتکبورن» بدست آمده و اینکه بوسیله نورماندی‌ها وارد سویس شده است ، یکی است . اما سکه‌هائی که در «مودون» بدست آمده مسيو «سوره» عقیده دارد بوسیله مسلمانانی که مقیم سویس بودند به آن کشور آمده است . یکی از احتمالات اینست که این مسکوکات بطریق صلح به سویس رسیده باشد . مثل قیمت کالاها ، یا اینکه جزو غنائمی بوده که اروپائیان در جنگهای صلیبی از مسلمانان گرفته‌اند (۳) ما نمی‌خواهیم این دو نظریه را بپذیریم ، ولی رأی مسيو «سوره» راجع به دفينه «مودون» را که مسلمانان هنگام حمله به سویس از خود برجای گذاشته‌اند ، قبول داریم .

لباسهای عربی در سویس

در خزانه کلیسای «کور» از بقایای قرون وسطی اشیاء بسیار نفیسی وجود دارد که نظیر آن کمتر یافت میشود . از جمله لباس ابریشمی است که کشیش بزرگ در موقع انجام مراسم مذهبی می‌پوشد ، و با سایر لباسهای کلیسا فرق دارد . اطراف این لباس با آیات قرآنی و کلمات عربی نوشته شده است . ولی ما از چگونگی

(۱) یعنی بنام خدا - این درهم در شهر بغداد سال ۳۶۴ هـ ضرب شده است .

(۲) این عبارت میرساند که سکه مربوط به زمان حکومت عضدالدوله دیلمی است که بر بغداد استیلا یافته و فقط نامی از خلیفه عباسی « الطائع لله » باقی مانده بود . (مترجم)

(۳) اسامی امرا و خلفا و تاریخ ضرب آنها بهترین دلیل است که بهیچ وجه این سکه‌ها

مربوط به جنگ های صلیبی نیست و سالها بلکه چند قرن پیش از آن ، ضرب شده است (مترجم)

دست یافتن کلیسا به این لباسها اطلاع نداریم اما حدس صائب اینست که این لباسها متعلق به ایام وجود مسلمانان در سوئیس باشد. از اینکه «رینو» میگوید در کلیساهای فرانسه بسیاری از لباسها و ظروف قیمتی و کاسه های بلوری هست که در زمان وجود مسلمانان به فرانسه آمده است، دور نیست لباسهایی که در کلیسای «کور» وجود دارد مربوط به زمان اقامت مسلمین در سوئیس باشد.

ما ناچاریم اعتراف کنیم که مسلمانان در روزگار درخشان تمدن خود در اسپانیا در صناعت و علوم به مراتب از اروپائیها مترقی تر بودند. لباسهایی که آنها بمنظور زینت می یافتند از فاخرترین البسه نوع خود بوده است. کلیه مورخان اتفاق دارند که صنایع دستی مسلمین مانند پارچه های زربفت و ظروف نقره ای و سلاحها جزو اشیائی است که مردم به داشتن آن می بالیدند. ولی مامی گوئیم چیزی که مسلمانان بخاطر آن بر همه ملتها برتری دارند، صنعت بافندگی است که پیشرفت و ترقی آن بیشتر در قرن دهم و یازدهم و دوازدهم بوده است. خلفای اسلامی از آن پارچه برای امرا و پادشاهان اروپا هدیه میفرستادند. چون آنها نیز سلاحها و ظروف نفیس به خلفا هدیه میکردند.

بهترین هدیه آنها لباسهایی بود که با انواع تصاویر میلیله دوزی زربفت و نقره گون از کارخانه های مسلمانان بیرون می آمد. روش مسلمانان در نساجی این قبیل پارچهها و البسه این بود که چند خط مثلاً به اندازه پنج سانتی متر پهلوئی هم قرار می دادند و بر روی آنها از یک طرف کتابتی را که می خواستند و از طرف دیگر تصاویر آنرا می یافتند. این نوشتهها و تصاویر کار دست نبود بلکه آنرا بوسیله کارخانهها خود می ساختند. ماده بافتنی آنها از خز و نخهای نقره ای بود و اطراف نخهای نقره را با نخهای ابریشم زرد می بافتند. بطوری که نقره در وسط بافتههای ابریشمی می درخشید، و رنگهای اطلس زرد را منعکس می ساخت و بیننده خیال می کرد نقره طلاست! **ابن خلدون** نویسنده مشهور عرب نوشته است که امرا و پادشاهان عرب به هر کس میخواستند احترام زیاد بگذارند از این نوع پارچه بوی خلعت می دادند. کارخانه های را که این منسوجات در آن

بافته می شد «مطراز» می گفتند .

خاورشناس مشهور «دساسی» عبارت ابن خلدون را در جلد دوم کتابش «المنتخبات العربیة» صفحه ۷۸۲ (Chrestomatie arabe) آورده است و در صفحه ۳۰۵ نیز مینویسد : ما منسوجات بسیاری از مسلمانان را می شناسیم ، از همان نوعی که « ابن خلدون» آنرا «طراز» می نامد . قبل از همه **طیلسان** بود که قیصرهای آلمان به هنگام تاج گذاری می پوشیدند . این طیلسان مشتمل بر کتابت عربی بود که بانج های طلائی بافته بودند ، و **مسیو تیخسن** (Tychsen) آنرا ترجمه و شرح نموده است و ثابت کرد که این طیلسان در **پالرم** (۱) بسال ۵۲۸ هـ (۱۱۳۳ م) ساخته شده است .

تردید نیست که این تاریخ زمان **رجار** (۲) بوده است . زیرا در آن کتابت چیزی که تعلق به دیانت اسلامی داشته باشد نیست . سپس «دساسی» اسامی کتب آلمانی را که از این طیلسان نام برد است ذکر میکند . آنگاه می گوید :

قطعه دیگری از این نوع که از ابریشم و طلا بافته شده و جزو ذخائر کلیسای «نوتردام» در پاریس است . این پارچه از بهترین منسوجات است و بر آن القاب خلیفه «**الحاکم بامر الله**» فاطمی متوفی بسال ۴۱۱ (۱۰۲۰) بافته اند .

و نیز قطعه سوم از این نوع را نام می بریم که در یکی از قبور دیرسان **جرماندی پری** (St-Germain- Des-Pres) بدست آمده و دو کلمه عربی

(۱) پالرم - همان مرکز جزیره سیسیل است که سابقاً از آن نام بردیم .

(۲) (Roger) منظور «رجار» دوم است . زیرا کنت «رجار» اول نورماندی در

سال ۱۰۵۲ به ایتالیا آمد و بعد از فتح قالاברה در سیسیل جنگید و پیوسته با مسلمانان عرب در جنگ بود تا اینکه بعد از ۲۸ سال جنگ میان آنها در سال ۱۰۹۰ جزیره سیسیل بدست او افتاد . مسلمانان مدت دو بیست سال سیسیل را در تصرف داشتند . رجار در سال ۱۱۰۱ در گذشت و پسرش رجار دوم بجای وی نشست و بعنوان پادشاه سیسیل در سال ۱۱۳۰ در پالرم تاج بر سر نهاد . زیرا وی «قالاברה» و «ناپل» و غیره را نیز فتح کرده بود . «رجار» پادشاه بزرگی بود و بسال ۱۱۵۴ در گذشت .

در آن بطور مکرر ذکر شده است.

این هدایا را مسیو ویلیمین (Vtllemin) در کتابی راجع به آثاری که تا کنون شناخته نشده و آنچه که شایسته است بعنوان خدمت به تاریخ صنعت شناخته شود، آورده است .

و نیز مسیو دماریست (Demarest) در رساله چاپ شده سال ۱۸۰۶ نیز از این قطعه سخن گفته است .

از جمله اشیائی که باید در این باب راجع به آن گفتگو کرد اشیائی است که در قبر امپراطور فریدریک دوم (۱) متوفی در ۱۳ دسامبر سال ۱۲۵۰ م پیدا شده است در قبر

(۱) فریدریک دوم امپراطور مشهور آلمان و نواده فریدریک بربروس است که در رود «طرسوس» غسل نمود و هنگامیکه به جنگ سوم صلیبی می رفت در گذشت . فریدریک دوم امپراطور آلمان و پادشاه سیسیل بود . ولادت وی در سال ۱۱۹۴ میلادی روی داد . وقتی پدرش هانری چهارم در گذشت اوسه ساله بود که پاپ «اینوشنسیوس» او را بزرگ کرد تا به تکلیف رسید . ولی پاپ «گریگوریوس نهم» با وی دشمن بود زیرا می دید که او دشمن حکومت پاپ و مخالف استقلال ایتالیا است .

برای ایتالیائی نیز مشکل بود که فریدریک در آن واحد امپراطور آلمان و پادشاه سیسیل باشد . او نیز بخاطر جلب نظر مسیحیان در سال ۱۲۲۸ در جنگ ششم صلیبی شرکت جست و بیت المقدس را با مصالحت از مسلمانان پس گرفت . سپس به ایتالیا بازگشت و «جان بریان» را که به «ناپل» حمله برده بود شکست داد، آنگاه بعد از پانزده سال به آلمان مراجعت کرد تا بجنگ پسرش «هانری» که سر از فرمان او بر تافته بود برود . در آن اوقات امرای ایتالیا بر ضد او قیام کردند و او نیز بسوی آنها رفت و همه را شکست داد ، پاپ «گریگوریوس» نیز طی فرمانی او را مهدور الدم دانست، آنگاه پاپ «اینوشنسیوس» چهارم هم فرمان پاپ سابق را تأیید کرد و اعلام نمود که وی حق حکومت بر کلیه قلمرو خود را ندارد .

این واقعه در سال ۱۲۴۵ بود . مردم نیز از هر طرف براوشوریدند .

گیلیوم پادشاه هلند و دیگران نیز به تاج امپراطوری طمع نمودند . و از طرف دیگر نیز ایتالیائی ها با وی به جنگ پرداختند و او را شکست دادند . رشته کارش از هم گسیخت و سخت ←

وی پیراهنی بدست آمد که خطوطی عربی در روی آستین آن نوشته شده بود . مسیو دمور (Demur) در یکی از تألیفاتش صورت قالیچه ای را منتشر ساخته است که دارای کتابت عربی است ، و در زمان « المستعلی بالله » عباسی یعنی در بین سالهای ۱۰۹۴ و ۱۱۰۱ در مصر بافته شده و در خزانه واتیکان در « رم » موجود است (پایان سخنان دسائی) .

کلر سپس بد گفتار خود در باره قطعاتی که در دیر « کور » در سویس پیدا شده است بازگشته و میگوید : بر روی آن به عربی نوشته است : « اطال الله لنا اهلده » و میگوید : استاد « هیتزیگ » آنرا ترجمه کرده و معلوم شد که عبارت مزبور دعائی است برای دوام عمر رجال موثق و وقوم وی ، ولی این تفسیر عجیب است . قطعاً این استاد کلمه « اجلده » را با « اهلده » اشتباه کرده است . بخصوص که کتابت مزبور با حروف کوفی است بنا بر این باید عبارت در اصل « اطال الله اجلده » باشد . زیرا « اطال الله اهلده » معنی ندارد (پایان سخنان کلر با پاره ای اختصار) .

»

→ اندوهگین شد تا اینکه در « فلورنتینو » سال ۱۲۵۰ در گذشت .

وی مترقی ترین پادشاه عصر خود بود و با زبان های آلمانی و ایتالیائی و لاتینی و یونانی و عربی سخن می گفت . او بعلاوه کتابی بعربی نوشته و در پاره ای از مسائل فلسفی بحث کرده است . او رسائی به لاتینی نوشته و قصائدی به ایتالیائی سروده است . فرید ریک سوم روابط زیادی با مسلمانان داشت و سپاهی از مسلمانان در لشکر یان او بود که دارای نفرات بسیاری بود

نظری به

سرگذشت مسلمانان

در سرزمین والیس سویس

قبلاً در این کتاب گذشت که بر حسب روایات مورد اتفاق همه که مورخان آنرا جزو حقایق تاریخی بشمار آورده اند، مسلمانان به این سرزمین حمله نمودند و برگذراگه بزرگ سان بر نارد استیلا یافتند و در چند نقطه آن سکونت ورزیدند. آنها با اهالی آنجا زد و خوردها نمودند و از جمله دیر موریس مقدس را آتش زدند. ما وقتی به سویس رفتیم و در آنجا توقف نمودیم در اثنای گفتگو با دانشمندان سویسی مخصوصاً علمای باستان شناس، اطلاع یافتیم که در سرزمین «والیس» روستاهائی است که در اصل تعلق به مسلمانان داشته است یا اینکه مردمی در آنها هستند که از دودمان عرب می باشند و بمرور ایام با سایر مردم سویس یکی شده اند، و گفتند از شکل آنها پیداست که عرب هستند.

چون تصمیم داشتیم این کتاب را منتشر سازیم مناسب چنان دیدیم که بخاطر تحقیق و مطالعه بیشتر شخصاً به آن روستاها که میگویند مردم آن در اصل عرب بوده اند رفته و تا آنجا که می توانیم در این باره با اهالی آنجا و مراجعه به آثار تاریخی آن کنجکاوی بنمائیم.

دکتر «جاک رو» پزشک ما در «لوزان» بمن سفارش کرد. در آنجا از دیر «سان موریس» که دارای کتابهای قیمتی و کتب خطی بسیار قدیمی است بازدید نمایم. او نامه ای برای رئیس دیر مزبور نوشت که هر کتاب خطی که با موضوع مطالعات من تناسب دارد در دسترس من بگذارد.

چنانکه دوست من دکتر «فریدرش» وکیل دعاوی «ژنو» که خود از متخصصین علوم تاریخی و باستان‌شناسی است نیز یادآوری کرد که یکی از روستاهای مزبور روستائی است بنام اسیرابلس (Iersables) و روستای دیگری موسوم به فریتوریس (Freitorreus) و افزود که روستای اول در محل مطمئن و میان سنگلاخ جای دارد، و همین دلیل است که مسلمانان عرب پناه به آن مکان بردند و در آن جای گرفتند . در ۲۹ یونیو همین سال (۱۹۳۰) به باز دید «سان موریس» رفتم که با قطار دو ساعت و ربع راه است . در آنجا به دیدی که آن قصبه منسوب به آنست سرزدم . دیرمزبور بسیار قدیمی است . سیجسموند حکمران برگونیه در سال ۵۱۵ میلادی آنرا بنا کرده و از همان موقع تاکنون همچنان آباد مانده است.

وقتی من وارد دیرشدم نامه «جاک رو» دوستم را به آنها دادم . راهب متصدی کتابخانه را بنام «تونولی» خواستند و اوهم آمد و پهلوی من نشست . من با وی در باره مطالعاتی که بخاطر آن به آنجا رفته بودم گفتگو نمودم. راهب گفت : در کتابخانه دیر چیزی از نسخه های خطی راجع به حمله مسلمانان در سرزمین «والیس» وجود ندارد . ممکن است برای اطلاع از این موضوع به کتاب «تاریخ مفصل آلمانی» مراجعه کرد.

سپس گفت : ولی در میان همه اهالی مسلم است که مسلمانان عرب از اینجا گذشته اند و این دیر را آتش زدند . سپس به من سفارش کرد به شهر مارتینی (Martigni) هم بروم که در مسیر راه آهن است و نیم ساعت تا سان موریس واقع در ناحیه جنوب فاصله دارد ، و گفت یکی از وکلای دعاوی بنام «کوکو» در آنجا هست که میتواند مرا به آن روستاها که میگویند بعضی از اهالی آن از خون عربی پدید آمده اند ، راهنمایی کند .

او بعلاوه مرا به موضوعاتی آگاه ساخت که اطلاع بر آن برای من بسیار مهم بود . همچنین گفت در شهر سیون (Sion) مرکز ایالت والیس مردی بنام کشیش «لیومایر» هست که متخصص سرگذشتهای تاریخی است و شخصاً کتابی در باره تاریخ ایالت

والیس نوشته است . او نیز از اشخاصی بود که من گمشده خودم را نزد آنها می جستیم . بدین ترتیب من به «مارتینی» رفتم و سراغ مسیو کوکورا گرفتم و مقصود خود را از دیدار او بوی اطلاع دادم . او مرا به مردی بنام فلیپ فارکه (Ferquet) که در خانه متعلق به دیر «سان برنارد» اقامت داشت راهنمائی کردند .

وی از دانشمندان بشمار می رفت . من با این مرد در باره منظوری که داشتم صحبت کردم ولی او گفت چیزی راجع به تاریخ مسلمانان در سرزمین والیس نمیداند ، جز همان شایعاتی که بر زبان عموم مردم جاری است . ولی او اشاره به میدانی که در پشت دیر بود نمود و در حالیکه از پنجره به بیرون نگاه میکردیم گفت : این میدان که در جلوماست موسوم به «میدان سرازین» است (Place des sarrazins) از اینجا معلوم میشود که مسلمانان در همین شهر «مارتین» سکونت داشته اند « این مطلب کاملاً درست بود . زیرا تاریخ نوشته است که مسلمانان بر گذرگاه مشهور « سان برنارد » استیلا یافته بودند ، و مسلم است که «مارتین» همان شهری است که از آن به کوه «سان برنارد» که دیر قدیم در آنست بالا می روند ، و هر روز هم وسائل نقلیه میان «سان برنارد» و «مارتین» آمد و رفت میکند .

من از این اشخاص در باره این موضوع با آنها مذاکره می کردم بدست آوردم که قریه «ایزارابل» همانست که بحسب صائب بعضی از بازماندگان مسلمانان در آن زندگی می کنند .

روستای دیگری در آنجا هست که تابع شهر «سیون» می باشد و به آن **ایولون (Evolene)** میگویند و آنهم محل اقامت بازماندگان عرب مسلمان بوده است . من با قطار به «سیون» رفتم و با کشیشی بنام «مایر» که متصدی کتابخانه مدرسه «سیون» بود ملاقات کردم . این مرد به این روایات اعتقاد نداشت و معتقد بود که مسلمانان هنگامی که به جنگ می رفته اند ، از سرزمین «والیس» عبور کرده اند ، و روی دشمنی دیر «سان موریس» را آتش زدند . ولی من نمیدانم هنوز هم عقیده به این مطلب دارد یا می خواست آثار مسلمانان را در آن شهرها انکار کند ؟ این مرد را از کشیشان

بسیار متعصب دیدم ، در خلال سخنان او ہم چیزی کہ برخلاف نظر کلیہ مورخان باشد کہ گفته اند مسلمانان مدتہا در سرزمین «والیس» سکونت ورزیدند و بازماندگانی از آنها در آنجا باقی ماندند وجود نداشت. او برای آگاهی از این موضوع اشارہ بہ کتابی کرد کہ فیشر (Fisher) تألیف کردہ است ولی گفت کہ روایات آنرا موثق نمی داند !

من کشیش را رها کردم و سواراتو مہیل شدم و بہ قریہ «ایفولان» رفتم . از «سیون» تا آنجا تقریباً ۲۵ کیلومتر بود . قریہ در کوهستان واقع است و بعد از آن دیگر آبادی نیست . از آنجا تا مرزهای ایتالیا فقط چند ساعت راہ است .

وقتی وارد قریہ شدم دیدم قریہ کوچکی است و بیش از صد خانہ در آن نیست ، و ہمہ کشاورز ہستند . بیشتر آنها از راہ کشاورزی و چوب بری زندگی می کنند. چون جنگل بسیاری در اطراف آنها وجود دارد .

من سراغ بزرگ قریہ را گرفتم و آنها مرا بہ خانہ سادہ ای رهنمائی کردند . وقتی وارد خانہ شدم و اورا دیدم و در بارہ موضوع با وی گفتگو کردم گفت : او ہم این روایات را مانند سایر مردم شنیدہ است و اسنادی خطی در این خصوص نزد آنها نیست . او مرا بہ کشیش قریہ رهنمائی کرد . من از وی سراغ گرفتم ولی اورا نیافتم .

سپس بہ مہمانخانہ کوچک قریہ کہ جہانگردان بمنظور گوشہ گیری در کوهستان بہ آنجا می آیند رفتم . صاحب مہمانخانہ را نسبتاً مرد با معلوماتی یافتم . وی از مردم «سیون» بود . او گفت : ہمہ می شنوند کہ اہالی این قریہ یا لاقل بعضی از آنها در اصل عرب بودہ اند . و افزود کہ در درہ دیگری کد در پشت درہ «ایفولن» است و بہ آن **اینویر** (Anniviere) می نامند نیز قریہ ہائی است کہ میگویند بازماندگان مسلمانانی کہ بہ درہ والیس حملہ نمودند در آنجا سکونت دارند .

من از این مرد پرسیدم در «ایفولن» خانوادہ ای را می شناسد کہ بدانند آنها در اصل عرب بودہ اند ؟ در جواب گفت این را نمی دانم . آنچه در آنجا شنیدہ میشود اینست کہ میگویند خون عربی در این قریہ ہست ، و شکل و رنگ بعضی از اہالی ہم

دلالت دارد که آنها از يك ریشه سويسی نمی باشند .
من قریه «ایفولن» را ترك گفتم و به «سیون» بازگشتم و از آنجا سوار قطار شدم و به
ایستگاه **رید (Rid)** آمدم که از آنجا میتوان به قریه «ایزارابل» بروم .
وارد «رید» شدم و در آنجا پرسیدم آیا از اینجا تا «ایزارابل» راه ماشین روهست
گفتند : نه ! راهی جز رفتن با چهارپا ، یا بطور پیاده وجود ندارد . چون پیدا کردن
الاغ وقت می گرفت و من هم به سفارش پزشك معالج می باید روزانه لااقل دو ساعت راه
بروم ، لذا برای رفتن به «ایزارابل» پیاده روی را انتخاب کردم .
ولی راه بسیار مشکل و دشوار بود . چون پی در پی می باید از کوه و کمر بالا رفت .
دو ساعت ونیم وقت لازم بود که انسان بتواند به آن قریه برسد که سنگلاخ ترین محل
آن کوه بود ، و غیر از آن راه امکان ندارد که کسی بتواند به آنجا راه یابد . تردید نیست
که آن دسته از مسلمانان که به کوهها پناه برده اند ، خواسته اند از دسترس اهالی آنجا
دور باشند و محلی برای جلوگیری از دشمن از آنجا بهتر نیافته اند . قریه «ایزارابل» در پائین
کوه واقع است و مشرف بر دره بسیار عمیقی می باشد . و اطراف آنرا بیشه گرفته است .
وقتی وارد آنجا شدم سراغ بزرگ آنها را گرفتم که بوی **گازیمیر تاور (Tavre)**
می گفتند . من از وی پرسیدم چه اطلاعی از موضوع انتساب این قریه به اعراب مسلمان
داری ؟ او گفت : مسلمانان به سرزمین «والیس» حمله بردند و دیر «سان موریس» را طعمه
حریق ساختند ، آنگاه در این اراضی پراکنده شدند و بعد از آن چنانکه در تواریخ
نوشته اند منقرض گشتند .

گرچه مسلمانان با زماندگانی در این شهرها دارند ولی اختصاص به قریه «ایزارابل»
ندارد . چه بسا که با زماندگان آنها در چند قریه وجود داشته باشد . پرسیدم : آیا
خانواده هائی را می شناسد که خود آنها بدانند اصلا عرب بوده اند . گفت : نه ! پرسیدم
آیا نوشته های قدیمی در نزد آنها وجود ندارد که روایات تاریخی مربوط به این موضوع
را تأیید کند ؟ در جواب گفت : در خزانه شهرداری نوشته هائی به زبان لاتینی است که
تاریخ آنها به سال ۱۲۰۰ میلادی و بعد از آن می رسد ، و این اوراق نیز همگی قبالهجات

خرید و فروش است و هنگامیکه میان مردم راجع به اراضی اینجا اختلافی روی می‌دهد به آن مراجعه می‌کنند . ولی چیزی که مربوط به تاریخ باشد در آن نیست .

او را به‌ها کردم و به میدان قریه باز گشتم . در آنجا جوانان قریه را دیدم که همگی در قهوه‌خانه کوچکی اجتماع کرده‌اند و نوشیدنی می‌آشامند . علت اجتماع جوانان را جویا شدم ، گفتند : این جوانان جمعیتی هستند که پرچم مخصوصی برای خود تهیه کرده‌اند ، و امروز ، روز جشن پرچم است .

اجتماع آنها برای من فرصت مناسبی بود که در رنگ چهره و شکل و هیئت آنها دقیق شوم . دیدم رنگ و هیئت آنها هیچ فرقی با سایر مردم سوئیس ندارد ، و اشخاصی را هم دیدم که گندم‌گونی آنها زیاد تر بود و با سایرین فرق داشتند .

زبان آنها فرانسوی بود . زبان عامیانه دیگری هم بود که ریشه لاتینی داشت . این لهجه عامیانه زبان تمام ساکنان آن سرزمین بود . اهالی آنجا نیز میان خود فقط به آن زبان صحبت می‌کردند . گاهی نیز لهجه يك ناحیه با لهجه ناحیه دیگر فرق داشت .

من وقت زیادی نداشتم که در آنجا راجع به زبان عامیانه آنها مخصوصاً در باره لهجه مردم «ایزارابل» و «ایفولن» تحقیق کنم ، و به‌بینم که در میان آنها الفاظ عربی هست یا نه چون تحقیق درباره این مطلب وقت طولانی لازم داشت که من نداشتم .

از اینرو به آنچه دیده و شنیده بودم اکتفا نمودم و «ایزارابل» را ترك گفتم و به این نتیجه رسیدم که تاریخ وجود مسلمانان در آن سرزمین را جز در متون تواریخ نمی‌توان بدست آورد ، و جز این هرچه باشد شایعاتی است که زبان به‌زبان گشته‌وشکی نیست که بی اصل نبوده است ولی اصل آن باگذشت زمان پوشیده مانده است .

یکی از همراهان من که از تاریخ سوئیس مطلع بود ، مرا به مطالعه فرهنگ تاریخ سوئیس راهنمایی کرد . زیرا در لفظ «سارازین» فصلی متعلق به اقامت مسلمانان در سوئیس و سلسله جبال آلپ هست .

برای اطلاع از این موضوع سری به کتابخانه دانشگاه «ژنو» زدم و فصل یادشده را

مطالعه کردم و این قسمت را از آن تلخیص نمودم .

«در قرن نهم میلادی پاپ از سویسی‌ها و فریزوزین‌ها استمداد نمود که «رم» را از حملات مسلمانان حفظ کنند . در سال ۸۸۸ مسلمانان از اسپانیا آمدند و فرکسیناتوم (ایالت واردرفرانسه) را اشغال کردند و از آنجا به شمال و غرب حمله بردند .

در سال ۹۰۶ از جبال آلپ غربی گذشتند و دیر «نوفالیز» نزدیک سوز (Suze) را غارت نمودند . در سال ۹۱۳ نیز مسلمانان در آکی (Acque) واقع در «بی مونت» بودند در سال ۹۲۱ به کوه «سان برنارد» بزرگ رسیدند . چنانکه **فیلودورد رییس** (Fleodard, dereime) روایت کرده است . در آنجا بود که مسلمانان کاروان انگلیسی را که به «رم» می رفتند سنگباران کردند .

در سال ۹۳۶ قسمت شمالی جبال آلپ را پیمودند و اسقف نشین کورا (Coire) را تاراج نمودند ، و «اتون اول» پادشاه ناگزیر گردید که عوض آنچه را مسلمانان برده بودند به اسقف آنجا اختصاص دهد .

از جمله وقایعی که شکی در آن نیست ، اینست که مسلمانان از کوه سان برنارد فرود آمدند و دیر «سان موریس» را در سرزمین «وار» تاراج کردند . این واقعه در سال ۹۴۰ روی داد چنانکه الریک مطران اگسبورگ روایت کرده است ، و ما امروز نمی دانیم آیا میان حوادث «سان برنارد» و حوادث «کوار» رابطه ای بوده است ؟

در سال ۹۴۱ **هوگ** پادشاه ایتالیا با **مارکیس بر نیجرا یفری**

(Berenger D, ivree) «برته» ملکه بر گونیه که او را اطلاق داده بود، در حال جنگ بود **هوگ** نیز از مسلمانان خواست که بوی کمک کنند . حفاظت گذرگاه‌های سلسله جبال آلپ را نیز به آنها واگذار نمود .

«برانجه» از جلو آنها گریخت و به **دوک هرمان ثوایی** (Hermamn, desoid)

پناه برد ، کار مسلمانان چنان بالا گرفت که از عابرین گذرگاه‌های آلپ که به «رم» می رفتند باج می گرفتند .

میگویند مسلمانان از آنجا پیش آمدند تا به ایالت «واد» که مرکز «لوزان»

است و ایالت «جورا» تابع «لینوشاتال» رسیدند و بردیر «سان گال» دست یافتند. نوشته‌ای در کلیسای قدیس پطرس در بورگ (Bourg) موجود است که متعلق بسال ۱۰۱۹ و ۱۰۳۸ می‌باشد و از آن استفاده میشود که مسلمانان تا سمت مغرب جبال آلپ دست به حمله زده اند .

اما حملات آنها بطرف شمال شرقی سلسله جبال آلپ باید گفت در باره روایات آن بصورت قطعی تحقیق نشده است. همچنین مسلم نیست که آنها جبال آلپ را به شکل روشنی دور زده باشند ولی این مطلب کاملاً مسلم است که «اوتون» با همسرش «اولیده» در سال ۹۵۲ از «گوار» گذشت و دید که عرب دیر «سان موریس» را غارت کرده و آنرا با انفاق اموالی جبران نمود ، این واقعه در سال ۹۵۵ اتفاق افتاد .

اما در جنوب سلسله جبال آلپ اقامت مسلمانان طولانی بود ولی درست نمیدانیم که آیا آنها سرزمین ساز (Saas) را در سال ۹۴۰ تا ۹۶۰ تعمیر کرده اند یا نه؟ همچنین از اشغال پنترازین (Poutresina) توسط مسلمانان اطلاع درستی نداریم ، اما اینکه میگویند بعضی از اسامی سرزمین «ساز» عربی است مثل **علی العین** (Allalin) و **عین (Ein)** و «ماجل» و «مشابل» و «بالفرین» و «مونت مورو» معلوم نیست که این الفاظ عربی باشد .

در ۲۳ یونیوسال ۹۸۳ مسلمانان «مایول» راهب و همراهان او را دستگیر ساختند و مردم بخاطر آن عمل تکان خوردند ، گلیوم کنت آدل و هاردوین حکمران تورینو و ربالد کنت پروانس همگی اجتماع نموده و بجنگ مسلمانان رفتند . از هر طرف بر آنها حمله بردند و بر «فراکسینت» دست یافتند و مسلمانان را از آنجا منقرض نمودند. این فصل از «فرهنگ تاریخی سویس» به امضاء (H. Dubi) است و از پانزده کتاب^۱ یخی انگلیسی و فرانسوی گرفته شده است . بیشتر فرهنگ مزبور به زبان آلمانی ، سر آمد این تألیفات کتاب «کلر» است که ترجمه آنرا بعد از کتاب «رینو» رشناس فرانسوی آوردیم .

مؤلف این کتاب درباره عربی بودن بعضی از الفاظی که ذکر نموده تردید کرده

است . ولی مابعکس او با «کلر» هم عقیده هستیم که این الفاظ عربی است و تردیدی در آن نیست . زیرا محال است که سه لفظ مانند اینها را پیدا کرد که شباهت به الفاظ عربی داشته باشد .

مثلا «علی العین» و «عین» و «ماجل» همگی کلمات عربی صریح است . نحوه تلفظ آن بر حسب حروف به لغت فرانسوی نیز دلالت دارد که این الفاظ عربی مغربی است زیرا برادران مغربی ما و اندلسی ها در تلفظ حرف اول لفظ «عین» و الفاظ دیگر مشابه آن مانند زیت و جیش و زید و غیره به کسره تلفظ می کنند . بعکس مشرقی ها که تمام این الفاظ را با فتح اول آن تلفظ می کنیم .

اما لفظ «ماجل» قبلا گذشت که بمعنی حوض آب است ، و این لفظ در شهر مکه بمعنی حوض های آب استعمال می شده است . اما «مشابل» امکان دارد که از ریشه عربی بمعنی محل شیران باشد ، یا چنانکه گفته اند در آنجا کوه هائی بوده که آنرا ماده شیر که بچه هایش را بسوی خود می کشاند، تشبیه کرده است . این احتمال هم هست که در اصل لفظ اروپائی بوده ولی بطور تصادف با لفظ عربی شباهت پیدا کرده است .

اما الفاظ سه گانه اولی ممکن نیست که بطور تصادف پیدا شده باشد . بخصوص که آنها نام های امکنه ای است که در آن آب جمع شده باشد .

راجع به «بالفرین» باید گفت ممکن است تحرینی از یک ریشه عربی باشد و در اصل بالفرین مصغر فرن بوده است و امکان هم دارد که لفظ فرنگی باشد .

اما «مونت مورو» معلوم است که بمعنی کوه مغربی ها یا مسلمانان می باشد . بطور خلاصه نظریه نویسنده مزبور در این خصوص بی مورد است .



این بود آنچه که در باره فتوحات اسلامی در فرانسه و ایتالیا و سویس نقل و جمع آوری نمودیم و فشرده و خلاصه آنرا به اعتماد موثق ترین مصادر موجود آوردیم .

فتح جزیره مالت

توسط مسلمانان

محور اصلی که مباحث این کتاب در اطراف آن دور می‌زد عبارت بود از فتوحات اسلامی در ناحیه شمال سلسله جبال پیرنه، یعنی کشورهای فرانسه و ایتالیا و سویس . ولی حوادث همیشه بهم پیوسته است و تاریخ نیز تازهای از رویدادهائی است که قسمتی را با قسمت دیگر مرتبط می‌سازد .

کمیتر حادثه‌های رامی بینید که بستگی به واقعه پیش از خود نداشته باشد . به همین جهت مطالب این کتاب در حدودی که گفتیم انحصار پیدا نکرد ، بلکه به موضوع جنگ مسلمانان در جزائر دریای مدیترانه مانند کورسیکا (کورسی) و سردانیه (ساردنی) و صقلیه (سیسیل) و سرزمین بزرگ روبروی آن که به آن « گالابره » می‌گویند هم رسید .

همچنین بحث ما جزیره « کرت » را هم شامل شد . اما جزائر « بالیار » در قدیم و امروز تابع اسپانیا بوده است . از اینرو بحث در باره آنرا گذاشتیم برای کتابی که قصد داریم در تاریخ اسپانیا تألیف کنیم و تاکنون نیز بسیاری از مواد آنرا تهیه نموده ایم . فقط یک جزیره در دریای مدیترانه باقی ماند که فراموش کردیم فتح آنجا را توسط مسلمانان شرح دهیم . با اینکه در تاریخ بیش از موقعیت جغرافیائی که دارد، از آن نام برده اند . این جزیره، معروف به جزیره « مالت » است .

بدین لحاظ خواستیم خلاصه ای از تاریخ این جزیره را در این کتاب بیاوریم . مجمع الجزائری بنام « مجمع الجزائر مالت » وجود دارد که مرکب از جزیره « مالت » و

گولوس (Gailos) و کومینو (Comino) و کو مینوتو (Comintto) و فلفولا (Filfolà) و صخره‌های دیگر که در محاذات آن واقع است .

در «دائرة المعارف اسلامیة» (۱) که به زبان فرانسه نوشته شده مینویسد : این جزائر در ازمنه قدیم دارای جمعیتی از مردم اطراف دریای مدیترانه بوده است . آثاری در آنها بدست آمده است که دلالت بر آن میکند . این آثار در محلی از «مالت» نگاه داری میشود که به آن **حجر قائم (Hagiar-Kaim)** می گویند . نخستین باری که تاریخ از وجود جمعیت در آن جزائر خبر می دهد اینست که فینقی‌ها آنرا پیش از قرن دهم قبل از میلاد آ باد کردند و آنجا را پایگاه کشتی های تجارتی خود قرار دادند .

و می افزاید : « معلوم نیست که لفظ «مالت» از لغت فینقی گرفته شده باشد ولی مسلم است که جزیره «گولوس» بمعنی کشتی تجارتی دایره مانند است .

کارناژها در قرن هفتم قبل از میلاد بر «مالت» استیلا یافتند و چهار یا پنج قرن در آن باقی ماندند . سپس رومی‌ها سال ۲۱۸ قبل از میلاد آنرا تصرف کردند و مدت ده قرن در دست رومی‌ها و یونانی‌ها بود .

در قرن اول میلادی مردم جزیره مالت به دست « پولس » مقدس مسیحی شدند . هنگامیکه سلطنت روم غربی سقوط کرد ، بیزانتی‌ها (روم شرقی) بر آن مستولی

(۱) این دائرة المعارف را گروهی از دانشمندان شرق شناس خارجی به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و ایتالیائی و آلمانی نوشته‌اند و بوسیله جمعی از نویسندگان مصری به عربی ترجمه شده است .

با کمال تأسف این کتاب از نظر طرز فکر جامعه تشیع دارای نقاط ضعف بسیار است . زیرا گذشته از نویسندگان خارجی آن که بی اطلاع از عقائد شیعه میباشند و احیاناً مفروض هم میباشند ، مترجمان هم سنیان متعصب هستند و عمداً آنچه را مربوط به شیعه است بدون توضیح و شرح رها کرده‌اند . بسیار بجاست که جمعی از دانشمندان مطلع شیعه نقاط ضعف و اشکالات و اشتباهات آنرا روشن ساخته و پاسخ دهند و در کتابی مستقل منتشر کنند (مترجم)

گشتند ، و بعد از استیلاء بر شمال آفریقا «مالت» را برای خود مرکزی ضروری دانستند .
مسلمانان در سال ۲۵۶ هجری مطابق ۸۶۹ - و ۸۷۰ میلادی جزیره مالت را
تصرف نمودند. تاریخ صحیح استیلاهی مسلمین بر «مالت» همین است که ما گفتیم . زیرا
ابن اثیر بما خبر می دهد که در سال ۲۲۱ هجری ابراهیم بن اغلب ناوگانی برای جنگ
« جزائر » فرستاد. صحیح اینست که منظور وی از « جزائر » مجمع الجزائر است که «مالت»
یک جزیره آن می باشد .

جنگهای مسلمانان در جزیره «مالت» و «سیسیل» در قرن هشتم میلادی اتفاق
افتاد . امکان دارد که «مالت» قبل از سال ۸۰۰ میلادی وارد حوزه اسلام شده باشد
اقامت مسلمانان در مالت از سکونت در جزیره سیسیل طولانی تر و ثابت تر بود، بدلیل
اینکه زبان مالتی ها عربی است!

دانشمندان راجع به لهجه اصلی اهالی مالت اختلاف نظر دارند . بعضی آنرا
از ریشه فینقی می دانند و عده ای آنرا لهجه عربی دانسته اند .

نظرا کثر نیز همین است . بنا بر این زبان مالت ها عربی است و در بسیاری از الفاظ
شبهت به لهجه های عرب مشرق دارد . بسیاری از آنها نیز شبیه زبان عرب مغرب است .
کشیدن کلمات در لغت مالتی ها زیاد است . چنانکه بسیار اتفاق می افتد که الف
را قلب به یاء می کنند ، و مثلاً می گویند «ینا» یعنی «انا» .

و نیز قاف را مبدل به همزه میکنند و احیاناً نون جمع متکلم را قبل از مفرد
استعمال می نمایند ، و مثلاً می گویند : **انا نقول له بجای نحن نقول له** این تلفظ بطرز
تکلم عرب مغرب (افریقا و اسپانیا) است .

لهجه های شهری ها و دهاتی های مالت نیز باهم فرق دارد ، و بین «مالت» و «گوزو»
نیز . حروف «خا» و «غین» در شهر «فالت» مالت وجود ندارد و فقط در جزیره
«گوزولوس» است .

بحث در پیرامون لهجه های مالتی تاکنون کامل نشده است تا معلوم گردد کدام
لفظ مربوط به عرب شرقی است و کدام کلمه و حرف به لهجه عرب مغربی بازگشت میکند.

فرهنگ لاتینی ایتالیا در لغت مالتی تأثیر بخشیده است و الفاظ بسیاری از آن وارد آن شده است. مالتی‌ها نخست حرفی نداشتند که با آن چیز بنویسند تا اینکه در قرن هیجدهم مردی بنام «اجیوس سلدانیس» قیام کرد و در باره زبان شهر خود به بحث و بررسی پرداخت.

از آن روز مالتی‌ها شروع به نوشتن لغت خود کردند و حروف عربی را بکار بستند سپس جمعیتی از مالتی‌ها بنام «عقدۀ تالکتیبه نالمطی» یعنی جمعیت نویسندگان مالت تشکیل شد و کتابی درباره دستور زبان مالتی نوشتند و آنرا «تعریف الکتبه الماطیه» نامیدند. این موضوع در سال ۱۹۲۴ اتفاق افتاد. در مقدمه این کتاب انواع کتابت مالتی ذکر شده است. این جمعیت سپس در سال ۱۹۲۵ مجله‌ای را منتشر ساخت. منظور اصلی آنها زنده کردن زبان عربی مالت بود یا زبانی که از آن تعبیر به زبان خالص مالت میشود. از سال ۱۸۵۰ مسئله زبان مالتی شکل سیاسی بخود گرفت. علت این بود که انگلیسها میخواستند زبان عربی مالت را تقویت کنند. چون آنها رغبتی به انتشار زبان ایتالیائی که زبان طبقه روشنفکر و رجال کلیسای مالت بود، نداشتند.

کسانی که می‌خواهند از ادبیات لهجه مالتی آگاهی پیدا کنند به کتاب **بونلی (L'bonelli)** و **ستومه (H, stumme)** مراجعه نمایند.

مسلمانان گذشته از اسامی بسیاری از شهرها و لغت عربی که در «مالت» از خود یادگار گذاردند، پاره‌ای از سکه‌ها و تعداد زیادی از نوشته‌های تاریخی مخصوصاً کتابت قبور را برجای نهادند.

مشهورترین این کتابت‌ها بنام «میمونه» است که تاریخ آن موافق سال ۱۱۷۳ میلادی است. درست یک قرن است که این کتابت منتشر شده است، و خاورشناسان مانند ایتالینکی (Italenski)، و لنسی (Lence) و آماری (Amari) و غیرهم در پیرامون آن بحث کرده‌اند.

و نیز کتاب دیگری در جزیره «گوزلوس» یافته‌اند که هم اکنون در موزه مالت نگاهداری میشود. بعلاوه در حدود بیست کتابت در اثنای حفاریات میان سال‌های ۱۹۲۲

و ۱۹۲۵ در محلی که به آن **رباطو (Rabto)** میگویند نزدیک **نو تابلیل (Notabile)** بدست آمد که هم اکنون در موزه رومانا (**Romana**) نزدیک محل حفريات موجود است.

جزیره مالت بسال ۱۰۹۰ میلادی از دست مسلمانان بیرون آمد. زیرا نورماندیها بعد از استرداد جزیره سیسیل آنرا مسترد داشتند. ولی به مسلمانان اجازه دادند که تا سال ۱۲۴۹ میلادی در جزیره بمانند. مالت از سال ۱۵۳۰ تا ۱۷۹۸ مرکز جنگجویان ماریوحنا اورشلیم گردید که ترکان عثمانی آنها را در سال ۱۵۲۳ از «رودس» بیرون کرد آنها به مالت منتقل شدند و ناوگان عظیمی تأسیس کردند و بوسیله آن با ناوگان مسلمین یا ترکان یا فریقائی ها تلاقی نمودند. این کشتیها هزاران اسیر مسلمان را به مالت می آورد. بهمین جهت نیز ترکان عثمانی در سال ۱۵۶۵ درصد تصرف آن برآمدند ولی نتوانستند آنرا فتح کنند. بار دیگر نیز در زمان سلطان محمد چهارم ب فکر تسخیر آن افتادند. در کتابخانه عمومی مالت و موزه آنجا بعضی کتابت های عربی متعلق به فن دریا نوردی موجود است» پایان آنچه **دائرة المعارف اسلامی فرانسوی** راجع به جزیره مالت نوشته است که ما باختصار آنرا نقل کردیم.

چون دانشمند بزرگ جهانگرد لغت دان مشهور **احمد فارس شدیاق** صاحب خبر معروف، مدت چهارده سال در «مالت» سکونت داشته، و کتابی بنام «الواسطه فی معرفة احوال مالطه» نوشته خواستیم قسمتی از جغرافیا و تاریخ مالت را که با منظور ما وفق میدهد از آن بگیریم و از فتح مالت توسط مسلمانان سخن بگوئیم

احمد فارس مینویسد: جزیره مالت در ۲۲ درجه و ۴۴ دقیقه طول و ۲۵ درجه و ۵۴ دقیقه عرض جغرافیائی واقع است. راجع به موقعیت آن در روی کره زمین بعضی از جغرافی دانان از نظر مکان آنرا ملحق به آفریقا کرده اند و برخی دیگر نظر به عادات و احوال و دیانت مردم مالت آنرا به جزایر ایتالیا ملحق نموده اند.

عرض این جزیره دوازده میل و طول آن بیست میل و دور آن شصت میل است. مرکز آن امروز شهری بنام **والته (Lavalette)** است، اما در اعصار گذشته مرکز

شهر «نوتابیلی» بوده که امروز «مدینه» میگویند و در وسط جزیره و بلندترین جای آن واقع است. مالت به دو قسمت تقسیم میشود: یکی بطرف شرق امتداد دارد و دیگری بطرف غرب کشیده میشود.

بانی «والته» یکی از امرای اروپا بود و آنرا بنام خود موسوم گردانید. بنای «والته» در سال ۱۵۷۶ بود و بر فراز تلی نزدیک دریا است که به آن «شبراس» میگویند. میگویم. بعضی از مالتی‌ها عقیده دارند که این کلمه در اصل «شبرالرأس» و بعضی دیگر معتقدند که «جبل راس» بوده، ولی بنظر من در اصل «شعب الرأس» بوده است. سپس احمد فارس از مؤلف فرانسوی «بولیه» نقل میکند که پایتخت «مالت» بنام امیر «لافالیت» رئیس طبقه جنگجویان می باشد.

وی بسال ۱۴۹۴ متولد و در سنه ۱۵۶۸ در گذشت و مشهور به دلاوری بود. نخستین جایی که وی هنگام محاصره مسلمانان در آن جزیره به تصرف آورد، برج «سانت المو» بود. سپس بر آنها غلبه یافت و هم‌مدرا از مالت بیرون راند.

این روایت با آنچه در دائرة المعارف اسلامی فرانسوی آمده که جزیره مالت در سال ۱۰۹۰ از دست مسلمانان بیرون آمده است، مخالف می باشد. زیرا از این روایت بدست می آید که تا اواسط قرن شانزدهم میلادی مسلمانان در مالت وجود داشته‌اند و قلعه‌ها و برج‌هایی در تصرف آنها بوده است، و اگر جز این بود نمی‌گفت امیر «لافالیت» آنها را از جزیره اخراج نمود.

راجع به نام «مالت» احمد فارس مینویسد که یونانی‌ها مالت را «ملیته» نامیدند. و در سال ۸۲۸ قبل از میلاد به این نام مشهور بوده است. «ملیته» یا «میلیسه» در زبان یونانی هم بمعنی زنبور عسل است. مسلمانان آنرا تحریف کردند و گفتند: مالت. عده‌ای هم میگویند جزیره مزبور بنام «میلیته» دختر «دوریس» موسوم گشته و از لفظ «میلیت» در سردانیه گرفته شده که بمعنی «خدا» بوده است. بعید هم نیست که این معنی در لغت فینقی هم باشد.

یکی از شعرای پیشین که از مالت نام برده است «اومیروس» و «اوفیدیوس» است

از سخن شاعر اول استفاده میشود که قبیله «فیاکونس» نخستین مردمی بودند که در این جزیره توطن گزیدند و مردمی نیرومند و شجاع بودند. سپس فینقی ها جای آنها را گرفتند که از نواحی «صور» و «صیدا» آمده بودند و این هم در سال ۱۵۱۹ قبل از میلاد بود فینیقی ها در حدود چهار صد و پنجاه سال در «مالت» ماندند تا اینکه یونانی ها بر آنها غالب شدند و سپس در حدود سال ۵۲۸ قبل از میلاد آنها را به «کارتاژها» تسلیم نمودند. بعد از آنها رومی ها در سال ۲۸۳ قبل از میلاد به مالت آمدند. بزرگترین حادثه ای که در زمان رومی ها اتفاق افتاد ورود «مارپولس» بود که در سال ۵۸ میلادی در محلی که به آن خلیج مارپولس میگویند فرود آمد و از آن موقع مردم جزیره مسیحی شدند.

بعد از رومی ها قبیله «فندلس» و بعد قبیله «گوت» و بعد از آنها قبیله «بلیسار بون» بر آن مستولی گشتند و آنها را به حکومت نواحی شرقی ملحق ساختند. رومی ها تا سال ۷۸۰ میلادی در «مالت» باقی بودند و با اهالی به سختی رفتار کردند. مردم مالت هم بر ضد آنها شوریدند و جزیره را به مسلمانان تسلیم نمودند. منظور وی از «گوت» ملت «گت» است که بر اسپانیا پیروز شدند و منظور از «فاندالس» ملت دیگری است که آنها نیز بر اسپانیا و افریقا غلبه یافتند. بلیساری ها نیز ملت بلیسار (Belisaire) هستند که این «بلیسار» از فرماندهان «یوستینوس» حکمران «بیزانی» بود که در سال ۴۹۰ متولد و در ۵۳۳ با «فندلس» در افریقا جنگید و بر «کارتاژها» استیلا یافت سپس با «گت ها» که در ایتالیا بودند پیکار نمود و «سیسیل» و «ناپل» و «رم» را به تصرف آورد. گویا در همین جنگها بر جزیره «مالت» نیز استیلا یافت.

سپس احمد فارس میگوید: در کتاب «الجمع و البیان فی اخبار القیروان» مینویسد «مالت در زمان ابوالفرانیق محمد بن احمد بن محمد بن اغلب که در سال ۲۶۲ هجری درگذشت، فتح شد. علت اینکه او ملقب به «غرانیق» شد اینست که سخت علاقمند به صید بود.

روایت شده که وی قصری در بیابان برای صید غرائق (۱) بنا کرد و سی هزار نیا
خرج آن نمود. از اینرو به این کنیه خوانده شد. بنا بر این نظر مؤلف (مؤلفی که
احمد فارس از او نقل میکند) که میگوید: اهالی مالت جزیره را به مسلمانان تسلیم
کردند معنی ندارد.

احمد فارس میخواهد بگوید که مسلمانان جزیره « مالت » را با جنگ فتح
کردند. سپس مؤلف کتاب «الواسطه فی معرفة احوال مالطه» از مؤلف نامبرده حوادث
جزیره مالت را نقل نموده و میگوید: آنگاه «رُجر» حکمران نور مالدی دو بیست
سال بعد از آن قیام کرد و «مالت» را مسترد داشت و به «سیسیل» ملحق ساخت و بدینگونه
هفتاد سال در دست آنها ماند.

وقتی هانری ششم قیصر جرمنی با دختر پادشاه سیسیل (ولیعهد او) از دواج کرد
مالت وارد قلمرو او گردید و این هم در سال ۱۲۶۶ بود و تا هفتاد و دو سال ادامه داشت.
در اثنای این مدت برادر لوئی پادشاه فرانسه به حکومت سیسیل و مالت منصوب
گردید و دو سال بعد « پطرس » آراگونی بر وی غلبه یافت. سپس « کارلوسی » پادشاه
امور آنرا بدست گرفت و جنگجویان « ماریوحنا » را بارضایت اهالی و موافقت دول
اروپا بنحفظ آنجا گماشت.

هنگامیکه کار **ناپلئون** بالا گرفت و بر بسیاری از کشورها مستولی شد، جزیره
مالت هم تسلیم گردید، به این شرط که مردم را در کارها و حقوق خود آزاد بگذارد.
ولی چیزی نگذشت که فرانسویان بعضی از آداب قدیمی آنها را از بین بردند، و
حرمت کلیساها را پامال کردند.

اهالی مالت هم برضد آنها دسته بندی کردند که منجر به کشته شدن گروه کثیری
و اتلاف اموال آنها گردید. تا اینکه انگلیس ها آمدند و مردم مالت جزیره را به آنها
تسلیم نمودند. این هنگام سال ۱۸۰۰ میلادی بود.

من (احمد فارس) میگویم: هنگامیکه نا پلئون در سال ۱۷۹۸ میلادی

(۱) نام يك پرنده دریائی است . (مترجم) .

وارد جزیره مالت شد هزار و دویست توپ و دویست رطل باروت و چهل هزار تفنگ و تعدادی برج و ۴۵۰۰ اسیر مسلمان در آنجا یافت و همه را آزاد کرد .

سپس احمد فارس سخن مؤلف مزبور را بیان نموده و میگوید : تصرف جزیره مالت بوسیله مسلمانان از باب دوستی بهتر بنظر می رسد تا از راه غلبه . مسلمانان هنگام تسلط بر «مالت» با مردم به رفق و مدارا رفتار کردند و آداب و سنن آنها را چنانکه بود باقی گذاشتند و کاملاً باهم آمیزش پیدا کردند ، تا جائیکه دولت یکی شد . چنانکه از باقی ماندن لغت آنها معلوم می گردد .

در باره لغت مالت بعضی گفته اند زبان نارسای عربی است عده ای میگویند فینیقی است . زیرا یونانی ها بعد از آنکه جزیره مالت را فتح کردند فینیقی ها را از آنجا بیرون نمودند . بلکه آنها در مالت ماندند و با امنیت و حفظ زبان خود زندگی می کردند این زبان حتی بعد از استیلای رومی ها نیز استقلال خود را حفظ کرد . در مدتی که کارتاژها آنجا را در اشغال داشتند هم این زبان تغییر نکرد . زیرا زبان کارتاژها نیز فینیقی بود .

با اینکه رومی ها عادت داشتند مردم کشورهای متصرفی خود را با اخلاق خویش بازمی آوردند و به روش خود راه می بردند ، مع الوصف در مالت رعایا را مجبور نکردند که به زبان آنها سخن بگویند .

دلیل آنهم اینست که رومی ها که با «ماربولس» بودند مالتی ها را «بربر» نامیدند آنها این اسم را بر کسانی اطلاق می کردند که از زبان لاتینی و یونانی بی اطلاع باشد . سپس میگوید : زبان فینیقی در زمان دولت مسلمانان نیز در جزیره مالت ماند ، و تغییر نکرد . فقط برخی از الفاظ یگانه در آن راه یافت . آنچه فینیقی بودن زبان مالتی ها را تأیید میکند شباهت بعضی از الفاظ این زبان با زبان عربی است . مانند «یر» و «صید» زیرا آنها در زبان فینیقی «بر» و «صد» است . و هکذا سایر لغاتی که در هر دو زبان از لحاظ لفظ و معنی یکی است

بطور خلاصه اگر بگوئیم مأخذ لغت مالتی ها زبان فینیقی بوده است ، انسب از

اینست که بگویند از عربی گرفته شده است ، گرچه زبان عربی نیز به زبان فینیقی نزدیک است .

احمد فارس میگوید : دلیل این مؤلف از تار عنکبوت سست تراست . زیرا اگر در زبان آنها و مایرو صید یکسان تلفظ شود ، نمیتواند دلیل باشد که در صرف افعال و اسامی و ضمائر و سایر اسلوب های سخن ، هم موافقت دارند .

عجیب اینست که مؤلف با اینکه زبان فینیقی و عربی و مالتی نمیداند ، اینطور حکم میکند و دلیل می آورد ! چطور او بخود اجازه می دهد که حکم به چیزی کند که آنرا نمی داند ؟ و چطور میگوید زبان مسلمانان بواسطه کثرت آمیزش با مردم مالت در میان آنها باقی مانده است .

و بعد میگوید ولی زبان مالتی فینیقی است فقط بخاطر دو کلمه فینیقی که در این زبان است ؟ !

انگیزه او در این سخن چیزی جز دشمنی وی و هموطنانش نسبت به زبان مسلمانان (عربی) نیست که خواسته است بگوید از يك اصل عربی نیستند بلکه ریشه فینیقی دارند ! .

من (شکیب ارسلان) میگویم : در اینکه زبان اهالی مالت عربی است ، تردیدی نیست . علت اینکه زبان عربی در جزیره مالت باقی ماند ولی در سیسیل و ساردنی و اسپانیا و جنوب فرانسه و کلیه کشورهای که مسلمانان اشغال کردند . منقرض گردید این بود که زبان این کشورها و جزائر لاتینی بود و بعد از آنکه سایه مسلمانان عرب از سر آنها بر طرف گردید ، زبان اصلی آنها نیز مجدداً بازگشت و زبان عربی در آنجا بکلی از میان رفت .

ولی زبان اصلی مردم جزیره مالت لاتینی نبود بلکه فینیقی بود که نظیر زبان عربی است .

از اینرو بعد از آنکه «مالت» توسط قوای اسلام فتح شد و زبان عربی به آنجا آمد مثل این بود که زبان عربی وارد وطن خود شده است ، و لذا چنان این زبان

در آن جزیره ثابت ماند که خروج مسلمانان از مالت آنرا متزلزل نگردانید .
احمد فارس سپس میگوید : بنظر می رسد مسلمانانی که جزیره « مالت » را
فتح کردند مانند آنها که در سیسیل و غیره بودند اهل علم و تمدن نبودند . زیرا من در
هیچ کتاب ادبی و تاریخی ندیده‌ام که نوشته باشد «**مالتی گفت!**» **سیوطی** در کتاب
انساب خود معروف به « لب اللباب » کلیه دانشمندان را نام برده ولی دانشمندی از
مالت را نام . «

من «**سبب ارسال**» میگویم در بعضی از کتب تراجم تألیف دانشمندان اندلس،
اسامی مردانی منسوب به مالت را خوانده‌ام .

در «**معجم البلدان**» یا قوت حموی از سلفی نقل میکند که گفت : از ابوالعباس
احمد بن طالوت بلنسی در «شقر» شنیدم که می گفت : از ابوالقاسم ابن رمضان مالتی در
«شقر» شنیدم که می گفت : یکی از مهندسان شکلی برای فرمانده یحیی حکمران «مالت»
ساخته بود که بوسیله آن اوقات روز سنج زدن «گویا منظور طبل جنگ است» شناخته
میشد . من به عبدالله سمطی مالتی گفتم ... «

اینکه **یاقوت حموی** میگوید «مالت» شهری در اندلس است مانع از این نیست
که وی همین جزیره ای را اراده کرده باشد که در دریای مدیترانه واقع است .

در «**تاج العروس**» مینویسد : مالت یکی از شهرهای اندلس (اسپانیا) است
چنانکه صاغانی نقل کرده است . مالت شهری بزرگ واقع در دریای مدیترانه است .
این شهر زیان سختی در دریا بر مسلمانان وارد می سازد . مسیحیان احترام
آن را سخت نگاه می دارند . نمایندگان بزرگان نصارا از تمام نواحی مسیحی نشین در
«مالت» وجود دارند .

شخصی که در آنجا اسیر بوده از روزیور آن ، استحکام قلعه‌ها و دژهای نظامی
آن ، و برج‌های محکم و سربازان آماده به جنگ برای من چیزها نقل می کرد که
انسان دچار شگفتی می شود . امید داریم به حرمت پیامبر اسلام ﷺ آنجا منطقه
اسلامی باشد . «

چنانکه می بینید نویسندگان مسلمان ، جزیره «مالت» را جزو اسپانیا شمرده اند همانطور که میورقه و مینورقه ، و سردانیه و غیره را جزو اندلس بحساب آورده اند . آنگاه احمدفارس از مؤلف نامبرده موردا اعتماد خود سخنی از جزیره **کوتزو** که از همردیف های «مالت» است نقل میکند و میگوید : نام آن جزیره « غورش » و به زبان فرنگی « **کوتسو** » است . این لفظ یونانی است . معنی آن هم ترکیبی دایره مانند است .

در حقیقت این جزیره ذیلی است که از «مالت» قطع شده و طول آن دوازده میل مربع است . جمعیت آن هم ۱۵ هزار نفر و دارای شش قریه است و شهر آنرا « ربط » می نامند (گوئی محرف ربض) است .

آثار يك قلعه قدیمی نیز در آن هست . خوبات و میوه های آن مرغوب است . همچنین عسل مالت هم معروف میباشد . بعضی از مورخان عقیده دارند که جزیره «مالت» و «غورش» و «کمون» در اصل جزیره واحدی را تشکیل می داد است . زلزله های در آنجا پدید آمد که اهالی را پراکنده ساخت .

بدنبال این سخن احمدفارس میگوید : من مکرر این جزیره «غورش» را دیده ام من گمان میکنم نام این جزیره تحریفی از کلمه «هودج» باشد که بواسطه شباهت کاملی که با هودج دارد بدین نام خوانده شده است . چنانکه دو جزیره دیگر «کمون» و «فلله» را بواسطه کوچکی آن بدین اسامی خوانده اند ، با این فرق که مردم این دو جزیره آنرا باغین استعمال می کنند نه «عین» که مردم «مالت» به آن تنطق می نمایند .

سپس احمدفارس میگوید : مردم «مالت» با این که زبانشان شاخه ای از عربی است ولی یکنفر آنها نمیتواند درست عربی بخواند و با آن تکلم کند . مالت کتابخانه موقوفه ای مشتمل بر سی و سه هزار جلد کتاب دارد ، ولی کتابهای عربی قابل ملاحظه ای در آن نیست .

سپس میگوید : اهالی مالت کلمات را زیاد می کشند . مثلاً سيب (تفاح) را

(تفیح) و انار (رمان) را (رمین) و هندوانه (بطیخ) را (بتیح) و (خیار) را (خیار) و گلابی (اجاص) را (لنجاص) و صدف (دلاع) را (دلیع) و نان (خبز) را (حبس) و شفتالو (خوخ) را (صوح) میگویند. آنها (حسب) را (بس) تلفظ می نمایند ولی «سین» آنرا تبدیل به «زا» میکنند و اول آنرا کسره میدهند.

آنگاه میگوید: نمیتوان انکار کرد که بسیاری از کلمات عربی که در «مالت» باقی مانده است، بطور مجاز استعمال میشود، یا بطریق ذکر لازم و اراده ملزوم و یا به تخصیص عام و اراده خاص...»

اگر عین در آخر کلمه باشد تبدیل به الف میشود مانند تلا (طلع) و قلا (قلع) و هاء هو ز را بجای حاء حطی استعمال میکنند... بطور خلاصه بیشتر الفاظ متداول میان آنها در بین عرب شمال افریقا (مغرب) هم استعمال می شود. از این رو باید گفت که اهالی مالت در اصل ساکنان شمال افریقا بوده اند. ولی در جای دیگر میگوید: شکی نیست که زبان مالتی عربی است ولی من نمیدانم که اصل آن شامی بوده یا مغربی. زیرا در این زبان عباراتی از دوزبان یاد شده هست، بیشتر تحت تأثیر زبان عربی مغرب است ولی الفاظ دینی از زبان عربی شام است. مثلاً (قداس) را قدیس و اسقف میگویند و سایر کلماتی که اهالی مغرب آنرا نمی فهمند...»

احمد فارس سپس میگوید اهالی «مالت» خود مصدر می سازند و مثلاً میگویند «عملته بالواقفة» و یا «بالقاعدة» مصدر به این وزن در زبان عربی معروف است. قال الله تعالی: **فهل تری لهم من باقیة یعنی «بقاء» در آیه دیگر قرآن میخوانیم لیس لوقعتها کاذبة یعنی «کذب»**

آنگاه احمد فارس میگوید: باقی ماندن زبان عربی در جزیره مالت و لو بصورت تحریف شده دلیل بر میزان قوت و اهمیت آن در نزد نسل هائی است که به آنها رسیده است.

چنانکه می بینید با اینکه جزیره «مالت» دولت های زیادی بخود دیده و همه

سعی کردند مردم آنجا را وادارند به زبان آنها تکلم کنند ، معہذا از عہدہ بر نیامدند
واہالی مالت همچنان زبان عربی را پسر از پدر بہ ارث برد ؟ !
مثلا انگلیسی ہا کہ عقیدہ دارند زبان آنها عنقریب جامعترین زبان دنیا خواہد
بود ، نتوانستند انگلیسی را میان اہالی مالت تعمیم دہند . گفتہ میشود کلمات عربی کہ
در نزد اہل مالت باقی مانده است ، اعم از آنچه استعمالش ما نوس یا غیرہ ما نوس میباشد ،
بہدہ ہزار کلمہ میرسد .



جنگهای مسلمانان در اروپا

و جزائر دریای مدیترانه

بحثی دقیق و مهم

بقلم

استاد دانشمند عبد العزیز ثعالبی

رئیس حزب وطن - تونس

اطلاع یافتیم که اسناد و اطلاعاتی پیرامون فتوحات اسلامی در جنوب اروپا ، نزد استاد بزرگ و دانشمند عبد العزیز ثعالبی هست که نزد دیگری نیست . ما هم از ایشان خواستیم که مطالبی راجع به این موضوع نگاشته و در اختیار ما بگذارند تا همچون گردن بندی آنرا بگردن کتاب خود بیاویزیم . ایشان هم که امیدواریم در پناه خداوند محفوظ و عالم اسلام نفع بیشتری از وجودشان ببرند ، بر ما منت نهاده و خلاصه ای بدینگونه برای ما نوشته اند.

«وقتی عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی «عثمان» از جانب وی برای فتح شهرهای شمال افریقا گسیل شد ، و بوی خبر رسید که سپاهیان عبدالله بن سعد ، لشکریان «جیجیر» حکمران «سبیطله» که از جانب پادشاه بیزانس حکومت میکرد ، پیروز شده اند ، عثمان عبدالله بن عبد القیس و عبدالله بن نافع بن حصین فهری فرماندهان بزرگ دریائی را مأمور کرد که با کشتی های خود به اسپانیا بروند و فرمانی سیاسی در

این خصوص برای آنها صادر کرد .

فرمان جاویدانی که در آن میگوید : قسطنطنیه از سمت اسپانیا فتح میشود .
اگر شما کشوری را که در راه آن هستید فتح کنید ، با کسانی که قسطنطنیه را فتح
می کنند ، در ثواب سهم خواهید بود .

فرمانروایان شمال افریقا و فرماندهان نظامی نیز این سفارش را بر نامه سیاست
اسلامی خود قرار داده بودند و بر اساس آن مشی می کردند .

نخستین حکمرانی که آن سفارش را بکار بست ، و لوازم کار را فراهم ساخت
حسان بن نعمان (۱) بزرگترین وزیر دولت اموی بود ، در زمانی که شمال افریقا
مطیع وی گردید .

حسان در جلوشهر **قرطاجنه** کارخانه ای برای ساختن کشتی ها و ناوگان
جنگی و انواع اسلحه تأسیس کرد ، و صنعت گران را از مصر به آنجا احضار نمود . سپس
غلام **اوطارق بن زیاد** راه او را گرفت و سرزمین اسپانیا را در سال ۹۲ هجری گشود و از
آن پس اسماعیل بن ابی مهاجر که در زمان عمر بن عبدالعزیز عهده دار حکومت افریقا
بود ، کار آنها را دنبال کرد .

ناوگان او سال ۱۰۵ در جنوب اروپا جنگید . فرمانده این سپاه
عبدالرحمن غافقی بود ، تا اینکه جنگ را به ایتالیا کشانید . این جنگ مرده ای برای
رهائی ایتالیائی ها از سلطه سرکشان ، بیزانتی (روم شرقی) بود .

عبیدالله بن حباب فرمانروای افریقا ناوگان بزرگی آماده ساخت ، و فرماندهی
آن را به سردار پیروزمند سپاهیان خود حبیب بن ابی عبیده بن عقبه فهری سپرد . این ناوگان
در سال ۱۲۳ هجری در ایتالیا جنگید و بیزانتی ها را سخت شکست داد . هر چند
سرکوبی شورش بربرها بر ضد حکومت اسلام را بخاطر تقلیل ده يك مالیات آنها برای
تملك سواحل ایتالیا به پنج يك و پاك کردن آنجا از نفوذ حکومت رومی ها مانند زمان

(۱) حسان بن نعمان غسانی . حکمران افریقا بود . وی بارومی ها و قبائل بربر در شمال

افریقا جنگید و بر آنها پیروز شد . مترجم

حسان بن نعمان در شمال افریقا ، انجام نگرفت .

در سال ۲۰۷ هجری بعد از استقرار دولت «اغلبی‌ها» **زیادة الله اکبر** ناوگانى تحت فرماندهی محمد بن عبدالله تمیمی را مأمور نبرد جزیره سردانیه (ساردانی) کرد . سپس برای بار دوم در سال ۲۱۲ نیز با ناوگان خود در آنجا جنگید . فرماندهی ناوگان و سپاهیان در این نوبت با قاضی القضاة **اسد بن فرات** بود . این سپاه «مازره» را تصرف نمود و «سرکونه» را به محاصره گرفت و حصار آنرا تغییر داد .

«اسد بن فرات» سال بعد به شهادت رسید و فرماندهی کل سپاه را فرمانده ناوگان اسپانیا **اصبغ معروف** به «فرغلو سن» بعهدہ گرفت .

بعد از آنکه در ممالک متصرفی آرامش برقرار گردید ، زیادة الله حکمرانی ایتالیا را به ابراهیم بن عبدالله بن اغلب برادرزاده خود واگذار نمود . او پیوسته در حال جهاد بود تا اینکه «پالرم» و «ناپل» را فتح کرد .

در زمان حکومت ابو عقال اغلب بن ابراهیم سال ۲۲۴ هجری جنگ آزادی بخش در ایتالیا از سر گرفته شد و فتح سیسیل تکمیل گردید .

در دولت امیر **محمد اول** فتوحات اسلامی در سواحل ایتالیا پیش رفت و از سال ۲۳۳ تا سال ۲۴۰ ادامه داشت و بر اثر آن «باتیه» و «قطانیه» و «بشیره» فتح شد .

در روزگار حکمرانی احمد بن محمد بن اغلب فرمانروای سیسیل «عباس بن فضل» مأمور جنگ «قصر الحدید» و شهر «شلقوده» شد . او ناوگان جنگی آماده ساخت و برادرش را بفرماندهی آن منصوب داشت و او را روانه فتح جزیره «گرت» نمود عباس در دریای مدیترانه با ناوگان بیزانتی جنگی هولناک نمود .

در زمان حکومت ابوالفرانیق محمد دوم ابن احمد بن محمد بن اغلب خفاجه از جانب او به فرمانروائی ایتالیا رسید و در سال ۲۵۱ او را برای فتح **جنوا** گسیل داشت و او نیز به جانب سلسله جبال آلپ پیش آمد و تا آخر سال ۲۵۲ در همه جا فاتح بود . در سال ۲۵۳ دولت روم شرقی ناوگان سنگینی برای جنگ با مسلمانان در سواحل جنوب اروپا روانه ساخت و جلو سپاهیان انبوه آنها را از ورود به فرانسه گرفت .

خفاجه در سواحل جنوب و سرکونه با آنها به جنگ پرداخت و خسارت فراوانی بر آنها وارد ساخت .

در سال ۲۵۵ هجری ناوگان اغلبی ها در جزیره «مالت» جنگید و بر آن استیلا یافت و آنرا به قلمرو اسلامی شمال افریقا ملحق نمود .

در زمان ابراهیم بن احمد بن محمد بن اغلب . حسن بن ریاح به فرمانروائی جنوب اروپا رسید و او را برای پیکار قسمت های دیگر اروپا مجهز و مأمور ساخت . حسن بن ریاح به «مرسیه» آمد و پروونس (۱) را گشود. فرانسه نیز از دولت روم شرقی «بیزانتی» کمک خواست . دولت روم نیز ناوگانی مرکب از ۱۴۰ کشتی جنگی به کمک فرانسه فرستاد . این ناوگان در دریای مدیترانه با ناوگان آفریقائی اسلامی برخورد و نبردی سهمگین میان آنها در گرفت . پیروزی از آن ناوگان بیزانتی بود ، ولی کشتی های آنها درهم شکست . بقایای ناوگان اسلامی نیز به «پالرم» پناه برد .

باین وصف سپاهیان اسلامی همچنان در فرانسه پیش میرفت این پیشروی از سال ۲۶۶ تا ۲۷۲ استمرار داشت . در این جنگها بعضی از سواحل رود «رن» به تصرف مسلمانان درآمد و سپاهیان اسلام شهر «کلنی» را اشغال کردند .

بیزانتی ها از این مصائب خواب راحت نداشتند . بهمین جهت حملات دریائی خود را از سر گرفتند و در صدد برآمدند که خطوط ارتباط مسلمانان را از جنوب اروپا و شمال افریقا قطع کنند . ناوگان آنها بهمین منظور شهر «سبریه» را اشغال کردند ، ولی مسلمانان سخت مقاومت نمودند و آنها را از پیشروی بازداشتند .

در سال ۲۷۵ دولت اسلامی افریقا ناوگان عظیمی را مجهز ساخت و به تعقیب ناوگان بیزانتی پرداخت نخست تحرك آنها را در سواحل سست کرد و سپس در پیکار بزرگ دریائی ضربت مهلکی بر آنها وارد ساخت که در نتیجه تسلط مسلمانان در ایتالیا و قسمتی از فرانسه تثبیت شد

(۱) پروونس (Provence) اقلیمی واقع در جنوب فرانسه است . مرکز آن ایکس است . در قرون وسطی فاتحان عرب به آنجا رسیدند (المنجد اعلام) مترجم

بعد از این جنگ بزرگ ستاره اسلام در اروپا پیوسته فروزان بود . فرمانروایان اغلبی افریقا هیچگاه تقویت سپاهیان اسلام را در حوزه کشور های اروپائی خود رها نمی ساختند و پیوسته تحرکات پیروان صلیب را تحت نظر داشتند و هر گونه مقاومت آنها را در هم می شکستند ، تا اینکه نصارای قلمرو آنها به دین اسلام گرویدند ، و طعم شیرین آزادی خود را از زیر یوغ مظالم امرائی که همه چیز آنها را بخود اختصاص داده بودند و سرکشی کلیسای کاتولیک ، چشیدند .

این وضع بهمین گونه ادامه داشت تا اینکه دعوت «عبیدی ها» در قبیله بربری «کتامه» واقع در اواسط شمال افریقا آغاز به کار کرد و قدرت آنرا یافت که دولت اغلبی را از میان بردارد .

فتوحات اسلامی در اروپا متوقف ماند و سپاهیان افریقا در ممالک اسلامی برای بقدرت رسیدن دولتی و از میان بردن دولت دیگر به زد و خورد پرداخت . دولت عباسی نیز در مشرق زمین نابود شد و بدینگونه سیاست اسلامی در مقابل اروپا از حمله و پیشروی بحالت دفاع و تسلیم درآمد .

جنایتی که این عبیدی ها یا فاطمی ها نسبت به اسلام وارد ساختند ، هیچکس مرتکب نشد ! شرح آن بدینگونه است :

ظهور دولت فاطمی در افریقا

هنگامیکه **عبیدالله بن مهدی** بر افریقا مسلط شد و حکومت اغلبی ها از میان رفت قلمرو اسلامی اروپا روی خوش به دولت فاطمی نشان نداد . رؤسای آنها به اتفاق استقلال خود را اعلام کردند ، تا جائیکه از انتقال سپاهیان خود به افریقا امتناع ورزیدند سپس فرمانده سپاه احمد بن زیاده الله را به فرما نروائی انتخاب کردند و متعاقب آن فرمانروای جدید اطاعت خود را از «مقتدر» خلیفه عباسی طی مکتوبی اعلام داشت . (۱)

(۱) عبدالعزیز ثعالبی نویسنده این بخش و شکیب ارسلان ظهور دولت فاطمی مصر ←

مقتدر عباسی نیز فرمان دست نشاندگی اورا از جانب خود با خلعت‌ها و پرچم بنی عباس و کمر بند زرین برای «احمد بن زیاده الله» فرستاد .

هنگامیکه این خبر به عبیدالله بن مهدی رسید ، دست بکار دسیسه بازی و فتنه

→ را بزرگترین جنایتی می‌دانند که به اسلام رسید . اینان جزو طراز اول نویسندگان روشن فکران اهل تسنن هستند ، فکر کنید بقیه چگونه می‌اندیشند؟ این نویسنده می‌خواهد بگوید قبل از پیدایش دولت فاطمی در آفریقا ، اسلام بوسیله حکمرانان سنی در اروپا پیش می‌رفت ولی ظهور فاطمیان جلو پیشرفت آنها را گرفت .

در صورتیکه ستاره اقبال مسلمانان اروپا در اسپانیا و اندلس غروب کرد و این پیروان بنی امیه و مسلمانان سنی بودند که با اعمال و رفتار خود که طی این کتاب به تفصیل ذکر شده باعث رکود و عقب گرد اسلام از قلمرو اروپا گردیدند . در تمام آن وقایع شیعه نقشی نداشته و فرماندهان نظامی و فرمانروایان کل همگی از اهل تسنن و پیروان بنی امیه یا بنی عباس بوده‌اند . اینک چه اشکالی دارد در برابر آن همه دولت های مسلمان که در آفریقا و اروپا روی کار آمدند یک دولت هم مسلمان شیعی بنام «فاطمیان» باشد که به پیغمبر اکرم رهبر اسلام نسبت میرسانند؟ آیا آنها مسلمان نبودند؟ آیا دست از جهاد و جنگ با کفار کشیدند؟ و از لحاظ دینداری و توجه بحفظ اسلام و ترویج علوم و فنون و بسط تمدن اسلامی نقص داشتند؟ بدیهی است که پاسخ همه این سئوالات منفی است بنابراین اگر در ظهور دولت فاطمی آفریقا جنایتی متوجه اسلام شده است این جنایت را پیروان بنی امیه و بنی عباس مرتکب شدند . آنها بودند که با تعصب نا روا و جهالت خود جلو پیشرفت اسلام را در اروپا گرفتند و باعث عقب گرد مسلمین شدند . زیرا همینکه مسلمانان اروپا شنیدند دولتی شیعی به سرداری **عبدالله بن مهدی** (نواده حضرت صادق علیه السلام) روی کار آمده است فقط بعزت تعصب جاهلانه و دشمنی باشیعه از طاعت آن سر باز زدند و استقلال خود را اعلان نمودند و از اروپا حلقه بندی خلیفه عباسی بغداد را که در این سوی دنیای اسلام بود بگردن نهادند ، فقط بخاطر اینکه خلیفه بغداد با همه بعد مسافتی که با آنها دارد سنی است ولی دولت فاطمی شیعه است و علی علیه السلام را خلیفه اول میدانند و نفوذ این دولت دست شیعه و اولاد پیغمبر را در ممالک اسلامی بازمی گذارد !! چه میشد که سپاهیان اعزامی آفریقا به اروپا از دولت ←

در بین مسلمانان اروپا باشد. او پیوسته آنها را تحت فشار گذاشت تا اینکه رشته کار احمد بن زیاد از هم گسیخت .

خود او بسال ۳۰۳ هجری از حکومت اروپا خلع شد و بعد از آنکه به شهر «المهدیه» (افریقا) آورده شد بقتل رسید .

به دنبال این واقعه سران مسلمین در مقرر حکمران شهر پالرم (فرانسه) اجتماع نمودند و طی نامه‌ای مراتب انقیاد و اطاعت خود را به «مهدی» رئیس دولت فاطمی اعلام داشتند .

این موضوع بعد از آن بود که به آنها خبر رسید «مهدی» لشکری برای جنگ مشرق اسلامی (کشور مصر) به فرماندهی بربری سرکشی بنام حباسة بن یوسف

→ آفریقا که این بار شیعه بود اطاعت می‌کردند و تحت فرمان آنها به جهاد و جنگ خود با کفار اروپا ادامه می‌دادند و با اعلام استقلال، خود را تضعیف نمی‌کردند و دشمن را بیدار و تقویت نمی‌نمودند ؟ جواب اینست که سنی هیچگاه حاضر نیست به شیعه میدان بدهد و او را برادر خود بداند و حتی جزو مسلمانان بشمار آورد . ولی افراد بی اطلاع یا برخی از روحانیون عوام زده سودجو، چنان دامنه برادری خود را با افراد ناصبی و مخالفان اهل بیت توسعه داده و میدهند که حتی در تهران و شهرهای ایران که صد در صد شیعه میباشند حاضر نیستند از خلافت آسمانی مولای متقیان علی علیه السلام و حقانیت ائمه طاهرین و مظلومیت شیعه در طول تاریخ صحبت شود ، مبادا به برادران اهل تسنن بر بخورد !! این طرز فکر غلط و عشق يك جانبه کار را بجائی کشانده است که جنبه ولایت اهل بیت و تبری از جباران صدر اسلام را در بسیاری از مردم تقریباً از میان برده و لا اقل خلل در اعتقاد تشیع آنها پدید آورده است . من پیشبینی میکنم که سرانجام کار بجای باریکی بکشد. آری عشق يك جانبه بدون اینکه سنیان و به اصطلاح مسلمانان ، يك جا از برادری با شیعه سخن گفته باشند یا از دولت و ملت شیعه به نیکی یاد کنند. می بینید جرم دولت فاطمی این بود که شیعه بودند و گرنه آثار وجودی آنها و درخشش تمدن اسلام در زمان آنها اگر از دولتهای سنی آفریقا و اروپا و خاور میانه بیشتر نبوده کمتر هم نیست (مترجم) .

آماده ساخته است .

سران مسلمانان اروپا از مهدی خواسته بودند که حکام وقضات خود را در میان آنها تعیین کند و سپاهی در آنجا باقی بگذارد که بتواند خطر را از مقابل دشمن بر طرف سازند و شروطی از این قبیل که استقلال داخلی آنها را تضمین کند و مناطق آنها را میدان جنگ و زدو خورد قرار ندهد . ولی «مهدی» از پذیرش درخواست های علادنه آنها خود داری کرد و سپاهیان و ناوگان هائی برای اشغال قلمرو اسلامی اروپا بطرف آنها گسیل داشت (۱) سعید بن مضاف را به فرماندهی کل سپاه گماشت .

این سپاه چندماه آنها را محاصره کرد . اهالی شهرها از پذیرفتن فرمانده فاطمی ابداء داشتند . او نیز از ادامه محاصره آنها روی بر تافت و پیاده نظام خود را برای تاراج سواحل رودخانه هائی که بدست آنها فتح شده بود گسیل داشت . آنها به هنگام تاراج رفتاری کردند که زنان و کودکان را بوحشت انداخت . هنگامیکه مسلمانان دیدند با آن وحشت و اضطراب نمیتوانند جلو آنها را بگیرند ، از وی امان خواستند و هم بدون قید و شرط به آنها امان داد ! (۲)

(۱) مسلماً سران اسلامی اروپا شرط کرده بودند که کلیه حکام وقضات آنها سنی باشد و حکمران فاطمی دخل و تصرفی در امور آنها بعمل نیاورد . شروطی که پذیرش آن برای فرمانروای فاطمی قابل تحمل نبود و او میدانست که این دسته از مسلمانان در فرصت های مناسب مجدداً دم از استقلال و مخالفت با دولت او خواهند زد و از پشت سر سخت ضربت به وی وارد خواهند ساخت . (متراجم)

(۲) میزان تعصب این نویسنده بزرگ عرب را که شکیب ارسلان نویسنده نامی دیگر اهل تسنن از وی به احترام و بزرگی یاد میکند ، به دقت ملاحظه کنید . تاکنون در این کتاب که از فتوحات اسلامی سخن می رفت همه جاز حمله همگی عرب تمدن عرب ، وجود عرب در اروپا و فتح عرب محبت می شد ولی اکنون که عرب سنی بصورت «مسلمانان» درمی آید ، گوئی دسته دیگر مسلمان نبوده اند ! جنگ این چیزها را دارد . محاصر است ، قتل است ، غارت است ، ناله و گریه زن و بچه است که محصول لشکر کشی و جنگ وجدال است . آیا تنها —

به دنبال آن شهرهای مسلمان نشین اروپا فتح شد و حصار شهرها منهدم گردید. مراکز دفاعی آن از سلاح واسب تخلیه شد، و جریمه‌های زیادی از اهالی گرفت. سپس «سالم بن ابی راشد» رابده حکمرانی آنها منصوب نمود و با سپاهی از مردم «کتابه» تقویت کرد. سر بازان فاطمی پهرجا می رسیدند دست به ظلم و تاراج میزدند. همین کار باعث شد که نفس‌های مردم قطع شود و همت‌ها سست گردد. کار بجائی رسید که رعایای ایتالیائی و فرانسوی آنان (مسلمانان اروپا) نیز به فکر جنگ با آنها افتادند.

در زمان ابوالقاسم عبیدالله بن مهدی، سرکشی (۱) بنام خلیل بن اسحاق به فرمانروائی اروپا منصوب شد. وی چهار سال در اروپا حکومت کرد، و در آن مدت دست به چنان ظلم و فساد زد که نظیر آن شنیده نشده است! مسلمانان (سنی‌ها) دسته دسته بد شهرهای نصارا روی می‌آوردند و مسیحی می شدند (۲).

→ فاطمیان با گروهی از مسلمانان جنگیدند و دست به قتل و غارت و تاراج زدند؛ آیا دسته‌های مختلف سنی هیچگاه بجان هم نیافتادند؟ جواب آنرا حوادث همین کتاب بخوبی می‌دهد. جالب است که این نویسنده از یکطرف آنها را بصورت مردمی قسی القلب معرفی میکند و از طرفی میگوید: همینکه امان خواستند بدون قید و شرط به آنها امان داد! درست در نقل بقیه این بخش توحه کنید به بینید پیروان ابوبکر و عمر و عثمان چگونه روی اعمال گروهی از مسلمانان یعنی جامعه شیعه حساب میکنند (مترجم)

(۱) نویسنده عرب سران دولت فاطمی و فرماندهان آنها را سرکش (الطاغیه) و حنایت کارمی نامد، ولی خلفای اموی و عباسی و امرای اموی اندلس و فرمان داران و فرماندهان آلوده و رسو او بی ایمان آنها را که آن همه مظالم و جنایات را مرتکب شدند و لطمه‌های جبران ناپذیری به تاریخ اسلام و معنویت این آئین ابدی وارد ساختند، هیچگاه به لفظ «طاغیه» نمی‌خواند گوئی خدا دنیا را برای خلفای ثلاثه و معاویه و مروان حکم و اولاد او و اولاد عباس خلق کرده است. گوئی اسلام آمده بود کلید دنیا را بدست بنی امیه و بنی عباس و سلجوقیان و غیره بسپارد.

و دیگران نسبت به اسلام هیچکاره‌اند (مترجم)

(۲) امروز هم مسلمانان سنی در سراسر دنیای اسلام نسبت به شیعه همین رویه را دارند ←

مورخان بما اطلاع میدهند که این مرد - (خلیل بن اسحاق) هنگامیکه در سال ۳۲۹ به شمال آفریقا بازگشت نسبت به ستم‌هایی که نموده بود افتخار می‌کرد . وی در مجلسی مرکب از سران دولت فاطمی که در کاخ فرمانروائی تشکیل یافته بود و حضار پیرامون کارهای دولتی مذاکره می‌کردند ، گفت : من در قلمرو حکومت خودم هزار هزار (یک میلیون) نفر را کشتم . « ابو عبدالله مؤدب » که از رجال خردمند دولت شیعی فاطمی بود بوی جواب داد و گفت : « اگر یکنفر را کشته باشی هم برای تو کافی است » (۱).

در زمان فرمانروائی تمیم ملقب به المعز لدین الله بسال ۳۵۷ یکی از فرماندهان نظامی بنام جوهر (۲) برای دومین جنگ مأموریت یافت که بمصر برود . جوهر بعد از مرگ فرمانده خود کافور اخشیدی مأمور جنگ مصر شد و آن کشور را فتح کرد و به

→ در شیخ نشین‌های خلیج فارس، در عراق، در افغان، در ترکیه، در سوریه، در پاکستان در عربستان سعودی و سایر قلمرو اسلامی که حکومت در دست اهل تسنن است یا اکثریت مردم سنی هستند مسلمانان شیعه یعنی پیروان خاندان پیامبر را بحساب نمی‌آورند و از همه گونه مناصب دولتی و مقامات شایسته محروم می‌باشند. اگر روزی قدرت به دست شیعه بیفتد حاضرند مسیحی بشوند ولی اطاعت حاکم شیعه را بگردن نگیرند ! (مترجم)

(۱) اولاً این مورخان همه سنی و مخالف دولت شیعه فاطمی بوده‌اند. ثانیاً از کجا معلوم است که این تعداد مقتولین همه مسلمان بوده‌اند ؟ آیا فرماندهی که در اروپا بوده فقط مسلمانان سنی را مقتول می‌ساخته است. نقل همین مطلب نامفهوم دلیل روشنی بر غرض ورزی و تعصب این نویسنده و مورخان قبلی است . (مترجم)

(۲) - جوهر بن عبدالله رومی بانی «قاهره» و «جامع ازهر» فرمانده قوای معز عبیدی بود و از جانب او به مصر رفت و در سال ۳۵۸ هـ وارد مصر شد تا اینکه در سال ۳۶۲ هـ معز فاطمی وارد شد و جای او را گرفت . جوهر در دولت او و بعد از آن از فرماندهان بزرگ و مردی نیکوکار و شجاع بود . تمام شاعران مصر او را مرثیه گفتند . بسال ۳۵۸ قاهره را بنا کرد و «منصوریه» نامید ولی بعد که معز فاطمی وارد شد به «قاهره» موسوم نمود. او بعلاوه «جامع الازهر» را نیز در سال ۳۶۱ بنا کرد (الاعلام زر کلی) چنانکه ملاحظه می‌کنید بانی شهر قاهره و جامع ازهر یعنی مرکز تمدن بعدی مسلمانان اهل تسنن شیعیان فاطمی بوده‌اند ! (مترجم)

امر «المعز فاطمی» شهر «قاهره» را بنا نمود .

در سال ۳۶۱ «المعز» فاطمی رهسپار مشرق شد و شهر «قاهره» را پایتخت دولت خود قرار داد ، و ابوالفتوح یوسف بلکین بن زیری بن مناد صنهاجی، مؤسس دولت صنهاجیه (۱) را به جای خود در آفریقا تعیین کرد . «یوسف» همت خود را صرف حفظ آفریقا و متحد ساختن بربرها نمود . ملت های مسیحی که در اروپا از مسلمانان عقب مانده بودند ، متوجه شدند که ضعف دینی و شکست معنوی در میان مسلمانان پدید آمده است . لذا از هر طرف کار را بر مسلمانان سخت گرفتند . ملل اروپا پیوسته متحد می شدند و به مسلمین حمله می آوردند تا اینکه ۳۷۲ هجری فرا رسید و نیروهای خود را برای پیکار با مسلمانان در فرانسه گرد آوردند (۲).

هنگامیکه خبر این تحرکات به ابوالفتوح رسید به حکمران خود در جنوب اروپا فرمان داد که خود را آماده نبرد با اروپائیان سازد . حکمران فاطمی نیز سپاهیان انبوهی برای جنگ با آنها حرکت داد و طی چندین نبرد مهم، مسیحیان عقب نشستند و مسلمانان پیروزی عظیمی بدست آوردند . در نتیجه «رُجر» پادشاه «نورماندی» فرمانده جنگهای اول صلیبی ملت های مسیحی اروپا را برای جنگ با مسلمانان در اروپا و آفریقا بسیج کرد .

(۱) صنهاجیه . نام چند قبیله از بربرهای شمال آفریقا بود که در جنگهای آن سامان رشادت ها از خود نشان دادند . ابن خلدون از آنها در کتاب تاریخ خود نام برده است . قبیله طوارق که مردان آنها روی خود رامی پوشانند و هنوز هم در الجزائر موجود هستند از اینان می باشند .

(۲) درست توجه کنید ! این نویسنده میخواهد گناه بیداری ملل اروپائی و ضعف مسلمانان و از دست رفتن وحدت اسلامی را بگردن فاطمیان بیاندازد، ولی برای اثبات آن دلیل هائی می آورد که هیچگونه ربطی بمطلب ندارد و بسیار کودکانه و مفرضانه است . علل انحطاط مسلمین اروپا را در چندین مورد قبلا شرح دادیم و هیچکدام مربوط به نزاع شیعه و سنی نبود. تعجب است که شکیب ارسلان هم بدون توضیح آنرا نقل کرده و می گذرد (مترجم)

نورماندی‌ها ناحیه شمال تاجنوب فرانسه را (که در دست مسلمانان بود) اشغال نمودند. سپس مسلمانان را در ایتالیا تعقیب و شهرها را یکی پس از دیگری از دست آنها گرفتند، تا آنجا که کلیه متصرفات اسلامی را در جنوب اروپا از دست آنها در آوردند. چیزی که بیشتر به آنها کمک کرد عقب‌گرد دولت «صنهاجیه» در اواخر فرمانروائی **المعز بن بادیس** بود که به دنبال ورود لشکر انبوهی که فاطمی‌ها بسال ۴۵۲ هجری برای انهدام آثار شمال آفریقا فرستاده بودند، پدید آمد. نورماندها تنها به نابودی دولت اسلامی اروپا اکتفا نکردند، بلکه خود را آماده ساختند که مسلمانان را در وطن مطمئن خود یعنی آفریقا هم مغلوب کنند. بدین منظور در سال ۴۷۶ با ناوگانی مرکب از ۳۰۰ کشتی جنگی که ۳۰ هزار جنگجو با خود حمل می‌کرد به شهر «مهدیه» پایتخت دولت «صنهاجیه» هجوم آوردند.

شهر فاقد برج و بارو بود، به همین جهت نورماندی‌ها به آسانی بر آن شهر و شهر «زویله» دست یافتند و دست به کشتار فجیعی زدند.

اماکن مشهور را طعمه حریق ساختند و ویران نمودند و در پایان «تمیم» پسر «المعز» با پرداخت صد هزار دینار با آنها صلح کرد، بعلاوه اموالی که غارت نمودند و زنان کود و کانی که به اسارت بردند.

ولی هنگامیکه در سال ۵۱۶ زمام حکومت بدست حسن بن علی بن تمیم افتاد، تصمیم گرفت لکه ننگی را که به واسطه حمله نورماندی‌ها به دامن حکومت آنها نشسته بود، شستشو کند و نقاط وسیعی را که از دست مسلمانان اروپا بیرون آمده بود، مسترد دارد.

وی از **علی بن یوسف بن تاشفین** حکمران لمتونی (الجزائر) خواست که خود را برای جنگ با نورماندی‌ها مهیا بسازد. ناوگان وی به فرماندهی **ابو عبدالله میمون** به سواحل اروپای جنوبی حمله برد. پیکار سختی در گرفت و منجر به کشتن و اسارت بسیاری از اروپائیان گردید و بعد از آنکه گروه بیشماری از طرفین کشته شد، ملل اروپا شکست خوردند و بحال نخست برگشتند.

این شکست بزرگ نورماندی‌ها را از حمله مجدد به مهدیه ، بازداشت ، چه آنها در اواخر جمادی الاولی سال ۵۱۷ با ناوگان خود برای بار دوم به «مهدیه» حمله بردند . ولی در این نوبت شیران شرزه از هر سو جلو آنها را گرفتند و شمشیرها آنها را درو کرد تا اینکه آخرین فرد آنان نیز نابود گردید و مسلمانان کشتی‌ها و اسلحه و اموال آنها را به غنیمت گرفتند .

این نبرد ، پیکاری بزرگ بود و دل‌های مسلمانان بوسیله آن بعد از مدت‌ها خمودگی نشاط یافت . ولی صلیبی‌ها دست از حملات خود برنداشتند و مجدداً در سال ۵۴۳ به «مهدیه» هجوم بردند و بعد از جنگ‌هایی سهمگین آنها را اشغال کردند .

حسن بن یحیی بن تمیم بن معز فرمانروا با کلیه بستگان و اطرافیان خود به جزائربنی مزغنا (الجزائر) نقل مکان نمود . صلیبی‌ها نیز «مهدیه» را بصورت پایگاه تحرکات دریائی خود در شمال افریقا در آوردند و از آنجا به سواحل نقاط مجاور حمله می‌نمودند .

آنها همچنان در آنجا اقامت داشتند تا اینکه **عبدالمؤمن بن علی** (۱) در ماه محرم سال ۵۵۵ آنها را بیرون راند . اگر به یاری او نبود ، امروز کشور اسلامی ما بدون تردید ، جزو ممالک مسیحی بشمار می‌رفت . (پایان)

(۱) **عبدالمؤمن بن علی** مؤسس سلسله موحدین مغرب «شمال آفریقا» است . در سال ۱۱۴۷ مراکش را فتح کرد . هنگامیکه حصار شهر «فاس» خراب شد ، از وی خواستند آنها را ترمیم کند ، ولی او گفت : «شمشیرها و حقوق ما حصار ما است» وی به اسپانیا لشکر کشید و در «سلا» از دنیا رفت (المنجد - اعلام) مترجم

آثار نوشته های عربی

در کلیسای پطرس مونتجوکس

کلر مینویسد : یکی از مهمترین آثاری که مسلمانان در کشور ما از خود بیادگار گذاردند ، کتابتی است که در کلیسای قدیس پطرس مونتجوکس (۱) در «والیس» موجود است . این دشت میدان حملات آنها بود که در اثنای سکونت در جبال آلپ آنرا بصورت مرکز خود در آورده بودند .

همین کتابت دلیل روشنی است که یاد رعب آور آنها حتی بعد از دوست سال که از سویس خارج شدند از دل های اهالی زایل نگردیده بود .

زیرا کتابت مزبور در اواسط قرن یازدهم یعنی زمان بنای کلیسا که **هوگو** اسقف «ژنو» آنرا تعمیر کرد ، نوشته شده است . او پسر پادشاه بورگونی «رودولف سوم» بود و مدت نوزده سال کرسی اسقفی را در اختیار داشت ، و در کلیسای لوزان جنب پدرش مدفون گردید .

متأسفانه این کتابت در اثنای ترمیم همان کلیسا بسال ۱۷۳۹ از میان رفت و سنگی را که نوشته مزبور بر روی آن منقوش بود ، در آستانه کلیسا جای دادند . هم اکنون این کتیبه از میان رفته است و جز حرف «ها» و «ف» و صلیب کوچکی چیزی از آن باقی نمانده است .

کتیبه مزبور که در روایات با عبارات مختلف ولی بیک معنی نقل شده اینست :
جماعت اسماعیلی ها (۲) در صحرای «رن» پراکنده شدند و با جنگ و جدال

(۱) Saint-Pierre-montjoux

(۲) چنانکه گفتیم اروپائیان مانند مجارها عرب را «اسماعیلی» می نامیدند .

در آغاز این رساله مینویسد: ورود مسلمانان به جزیره «مالت» مطابق روایت مشهور در سال ۲۵۶ هجری اتفاق افتاد و مسلم است که ابوالاغب ابراهیم در سال ۲۲۱ هجری (۸۳۵-۸۳۶ م) در جزیره سیسیل جنگید و بر آن استیلا یافت، در صورتی که این درست نیست. زیرا معقول نیست که مسلمانان پیش از جزیره مالت بر سیسیل مستولی شده باشند. چونکه «مالت» به آفریقا نزدیکتر از سیسیل است. بنا بر این مسلمانان قبل از سال (۲۲۶-۸۶۹-۸۷۰) بر جزیره مالت دست نیافته اند.

راجع به تاریخ خارج شدن «مالت» از دست مسلمانان میگوید سالهای میان ۹۹۲ و ۱۰۲۵ میلادی بوده است که بوسیله جنگ روم شرقی انجام گرفت. ولی آنچه مسلم است بعد از آنکه مسیحیان جزیره مالت را مسترد داشتند، تا حدود دو بیست سال یعنی تا سال ۱۲۴۹ مطابق روایت مورخ دانشمند سیسیلی آماری (Amari) همچنان مسلمین در «مالت» باقی بودند.

اینک نوشته هائی را که طبق رساله نامبرده در روی قبور مسلمانان جزیره مالت یافته اند عیناً از لحاظ خوانندگان می گذرانیم (۱)



بسم الله الرحمن الرحيم - وصلى الله على النبي محمد وعالى آله وسلم تسليما بعد.
الغزة و البقاء و على خلقه كتب الفنا ، ولكم فى رسول الله اسوة حسنة . هذا قبر ميمونة بنت حسان بن على الهذلى عرف ابن السوسى . توفيت رحمه الله عليها يوم الخميس السادس عشر من شهر شعبان الكائن من سنة تسع وستين وخمسائة وهى شهدان لاله الا الله وحده لا شريك له .

انظر بعينيك هل فى الارض من باقى او دافع الموت او للموت من راقى

(۱) این کتیبه هارا عیناً به همان زبان عربی بدون ترجمه آوردیم. زیرا اولاً چیزی نیست که احتیاج به ترجمه داشته باشد. ثانیاً منظور ما فقط نشان دادن طرز الواح گویند مسلمانان در «مالت» و سابقه وجود آنها در آن جزیره دور افتاده است، که توجه مسلمین و خلوص آنها را نسبت به معتقدات و مراسم اسلامی بخوبی مجسم می سازد (مترجم).

الموت اخرجني قصراً فيا اسفى
و صرت رهناً بما قدمت من عمل
يا من رأى القبرانى قد بليت به
فى مضجعى و مقامى فى البلاعب
اخى فجد و تب

لم ينجنى منه ابوابى و اغلاقى
محصاً على و ما خلفته باقى
و الترب غير اجفانى و آماقى
وفى نشورى اذا ماجئت خلاقى



بسم الله الرحمن الرحيم . قل هو الله احد . الله الصمد . لم يلد و لم يولد ولم . . .
توفى . . . يوم الاربعاء و دخل قبر يوم الخميس من العشر الا و . . . الخلق و الامر تبارك الله
رب العالمين ادعور بكم تضرعاً و خفية . انه لا يجب المع . . .
. . . محمد و آله سلم تسليمًا ان ربكم الله .
. . . م ثم استوى على العرش يغشى الليل النهار يطلبه حثيثاً و الشمس و القمر
و النجوم مسخرات .
بامره الاله (؟)



بسم الله الرحمن الرحيم - صلى الله على سيدنا محمد و على آله و صحبه و سلم تسليمًا
فاز . . .
كل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجوركم يوم القيامة فمن زحزح عن النار و ادخل
الجنة فقد .
وما الحيات الدنيا الامتاع الفرور . هذا قبر الشيخ المرحوم .
توفى رحمه الله فى العشر الاول من صفر عام ثمانية و سبعة . . ن



بسم الله الرحمن الرحيم . هذا قبر محمد . . . توفى يوم الثلاثة ذى الحجة سنة ثلاث و . . .
. . . الذى يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يحيطون . . .
. . . العلى العظيم لا اكراه فى الدين قد تبين الرشد من الغى فمن يكفر بالطاغوت . . .

لقد جائكم رسول من انفسكم رؤف . فان تولوا لاله الا هو عليه
... ر . . . من شعبان سنة ستة واربعين وخمسائة برحمة الله و برضوانه و صلى الله
على محمد . . . ،

... اجوركم يوم القيامة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز و بالحيات . . .
... في جنات و نهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر . . .
كل نفس . . .

سلام على اهل القبور

... عنده الا باذنه يعلم ما بين ...

... لعطى محمد

قف بالقبور ...



بسم الله الرحمن الرحيم ...

هذا قبر ...

... ره - زح عن النار ...

... ١ - الامتاع الفرور



... الرحيم . هذا قبر امه الله بنت ابوالقاسم ابن عمرو -

... لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد .

... الله ...

وانماتو - فون اجوركم ...



بسم الله الرحمن الرحيم -

... ١ - براهيم الصمطي .



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

... والح ...

توفى يوم الخميس الثانى من ... سنة ...

... وخمسائة ...

☆ ☆ ☆

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . . .

. . . لله الله . . .

☆ ☆ ☆

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . . .

. . . النار وادخل الجنة . . .

عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم

لاله .

الاله .

محمد .

سول الله

☆ ☆ ☆

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . الله لاله الا هو الحى القيوم . . .

ايديهم وما خلفهم وما يحيطون بشيء من علمه الا . . .

. . . الجنة فقد فازوا ما الحياة الدنيا الامتاع الغرور

. . . شربة ولم يأكلوا من كل رطب ويابس .

. . . صلى الله . . . محمد وآله وسلم تسليماً . ان . . . / . . .

☆ ☆ ☆

. . . / . . . الاله . . . / . . .

. . . اجوركم يوم القيامة . فمن زحزح عن النار . . .

(. . .) لانوم له مافى السموات ومافى الارض...

كانهم لم يجلسوا فى المجالس
ولم يأكلوا ما بين رطب ويابس

سلام على اهل القبور الدوارس
ولم يشربوا من بارد الماء شربة

هذا قبر؟

. . . عبد

العزيز

ورحمهم الله من

دعاه بالرحمة



پایان کتاب «فتوحات اسلامی در اروپا»



متأسفانه اغلاطی در چاپ کتاب پدید آمده که قسمتی از آنها را توضیح داده و بقیه را خوانندگان خود اصلاح فرمایند .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸	۴	نیکان	نیاکان
۲۱	۷	رومی ها	رم
۳۰	۲۱	بسال ۳	بسال ۳۳۳
۴۴	۵	الپ	الب
۹۷	۲۳	زرفته	رفته
۱۸۵	۱۸	لهستانیها	پولندیها
۲۲۱	۱۲	وی امروز	وی
۳۱۵	۱۲	درخت کار	درخت کاری
۳۲۰	۱۷	علاقات وروابط	ازعلاقات وروابط خود
۳۲۸	۱۳	آنها دژ	آنها در آن دژ
۳۲۹	۳	کره	کوه
۳۳۷	۱۰	بیزانی	بیزانتی
«	۱۴	اتفاقی	اتفاق
۳۵۲	۲۴	بهضرب	ضرب
۳۵۴	۱۶	برای	پری
۳۵۷	۱	نظری	نظری به
۳۶۳	۲	سویس ها	سویسی ها
۳۶۵	۱۲	ماده به شیر	به ماده شیر
۳۶۸	۱۶	بغی	بمعنی
۳۸۱	۳	میکند	فتح می کنند

ضمناً از صفحه ۲۶۰ تا ۲۶۵ به ترتیب بدینگونه تصحیح شود : ۲۶۴ - ۲۶۵ -

۲۶۳ - ۲۶۰ - ۲۶۱

آثار چاپ شده نو پسندیده کتاب

- ۱- شرح زندگانی جلال الدین دوانی - فیلسوف شهیر قرن نهم هجری
- ۲- شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی - سرآمد محققین دانشمندان شیعه در قرن ۱۲ ه
- ۳- مهدی موعود عَلَيْهِ السَّلَامُ ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی
- ۴- شرح زندگانی آیت الله بروجردی - نخستین اثر پیرامون زندگانی مرجع فقیه شیعه .
- ۵- تصحیح و مقدمه و پاورقی و ملحقات تاریخ قم - بهترین تاریخ اخیر شهر مذهبی قم .
- ۶- فروغ هدایت - ترجمه کتاب « مصباح الهدایه » آیت الله بهبهانی در اثبات خلافت الهی شاه ولایت (ع).
- ۷- نهضت روحانیون ایران
- ۸- مقدمه نهج البلاغه چیست ؟
- ۹- داستانهای اسلامی جلد اول - گزیده ای از داستانهای آموزنده تاریخ اسلام
- ۱۰- داستانهای اسلامی جلد دوم « « «
- ۱۱- شعاع وحی بر فراز کوه حرا - بحثی جالب پیرامون کوه حرا محل بعثت خاتم انبیاء (ص)
- ۱۲- فتوحات اسلامی در اروپا
- ۱۳- سیمای جوانان - اثری بدیع راجع به ارزش شخصیت جوانان از نظر اسلام
- ۱۴- اشعار نغز - در باره حقوق فرد وزن

پیشگفتار

دورنمای مسیحیت اروپا قبل از اسلام

فتوحات مسلمانان

فتح اسپانیا

گوشه‌ای از تمدن اسلامی در اسپانیا

پیشرفت تمدن اسلام در اسپانیا

قرطبه مهد تمدن اسلام در غرب

گواه يك دانشمند غربی

غروب آفتاب اسلام در اندلس

محکمه تفتیش عقاید

نظری به فتوحات مسلمانان -

در ایتالیا و سیسیل و جزایر دریای مدیترانه

سربازان اسلام در فرانسه و سویس

مقایسه جنگهای اسلام و سایرین

تمدن اسلام در دوره فاطمیان مصر

شکب ارسالان کیست؟

فهرست مطالب کتاب

۱۷	تمدن اسلامی در دنیای غرب
۴	بازدید شکیب ارسلان از کشورهای اروپائی -
۱۹	ومناطقى که ۱۳ قرن پیش مسلمانان فتح کردند
۲۲	تولوز و کاراکاسون (قرقشونه)
۲۳	فتح تولوز واقع در فرانسه
۲۴	کاراکاسون (جنوب فرانسه)
۲۶	فتوحات مسلمانان در فرانسه
۳۶	فهرست کتاب مسیو «رینو» پیرامون فتوحات مسلمین در کشور فرانسه
۳۸	بربرهای افریقا
۴۴	موسی بن نصیر و طارق بن زیاد
۴۵	سرنوشت دردناک موسی بن نصیر
۵۲	کسانیکه بعد از موسی بن نصیر در اسپانیا بحکومت رسیدند
۵۶	بازگشت به ماجرای فتوحات اسلامی در جنوب فرانسه
۶۴	سرانجام شوم کشمکش قبائل قیس و یمن در اسپانیا
۶۶	فتح ناربون واقع در جنوب فرانسه
۷۵	سمح بن مالک خولانی و فتوحات او در فرانسه
۸۷	چرا سیر اسلام در اروپا متوقف ماند؟
۹۰	بازگشت به سخنان «رینو» پیرامون فتوحات مسلمین
۹۵	عبدالرحمن غافقی و فرمانروائی او در اسپانیا
۹۸	شهادت عبدالرحمن غافقی در فرانسه
۱۰۱	عبدالملك فهري - جانشین عبدالرحمن غافقی
۱۰۲	جانشین او عقبه بن حجاج سلولی
۱۰۵	میدان شهیدان اسلام در خاک فرانسه
۱۰۷	اجمالی از سرگذشت عبدالرحمن غافقی
۱۲۷	عبدالرحمن اول (داخل) پایه گذار تمدن اسلامی در اسپانیا
۱۳۰	حملات مسلمانان به فرانسه ، بعد از خارج شدن آنها از «ناربون» تا زمان اشغال پروانس در سال ۸۸۹ میلادی
۱۴۴	عبدالرحمن دوم و فتوحات او در فرانسه
۱۴۸	هشام بن عبدالرحمن اول و فتوحات و اصلاحات او
۱۵۳	حکم بن هشام بن عبد الرحمن - فتوحات پدر رادنبال میکند

شارلمانی و هارون الرشید

۱۵۷

شورش مردم طلیطله

۱۶۰

انقلاب‌های دیگر و سقوط بعضی از متصرفات اسلامی در فرانسه

۱۶۳

ناوگان اسلام - در اسپانیا و آفریقا

۱۶۸

ماجرای مسلمانان در جزیره کرت

۱۷۴

چگونگی فتوحات مسلمانان و اقامت آنها در جزائر دریای مدیترانه :

سیسیل ، رودس ، ارواد

۱۸۶

تعصب‌های ناروای مسیحیان اسپانیا

۱۹۴

انقلاب‌های جدید - در متصرفات اسلامی واقع در فرانسه و ایتالیا و اسپانیا

۱۹۷

پیاده شدن مسلمانان در پروونس و حملات ایشان از آنجا به سافوای و بی

مونت و سویس تا زمانی که از فرانسه خارج شدند

۲۰۰

در پیرامون کوه قلال ، و سوابق تاریخی آن از منابع اروپائی و اسلامی

۲۰۲

بازگشت به سخنان «رینو» پیرامون فتوحات مسلمانان

۲۰۷

عبد الرحمن سوم (ناصر) و فتوحات او در ایتالیا و فرانسه

۲۱۰

لشکرکشی عبدالرحمن سوم به فرانسه

۲۱۳

جنگ خندق و پایان کار عبدالرحمن سوم

۲۱۷

جنگ‌های دیگر مسلمانان در سواحل پروانس و شهرهای ایتالیا و سویس

۲۱۸

اعزام سفرای اروپا به دربار عبدالرحمن ناصر ، صولت خلیفه مسلمین و عظمت

پایتخت او « قرطبه »

۲۲۳

ماجرای سفیر فرانسه

۲۲۶

حکم دوم پسر عبدالرحمن سوم و فتوحات او در کشورهای اروپا

پیشرفت تمدن اسلامی در زمان وی

۲۳۲

تخلیه گرینوبل از مسلمانان عرب

۲۳۸

مجاهد عامری و فتوحات او در نقاط مختلف اروپا ، و خصال پسندیده و روحیات او

۲۴۶

سقوط آخرین پایگاه مسلمانان در فرانسه

۲۴۹

منصور فرمانروای بزرگ مسلمان و فتوحات او در اروپا و آفریقا از نظر مورخان اسلامی ۲۵۵

۲۵۵

آغاز ملوک الطوائفی و علل انحطاط مسلمانان اروپا

۲۵۹

عبدالملك بن منصور و جنگ‌های او در نقاط مختلف اسپانیا

۲۶۳

گفتار خاورشناس فرانسوی راجع به علل انحطاط مسلمانان اروپا که موجب بیداری

فرانسه و ترقی و پیشرفت اروپا گردید

۲۶۶

سخنان ابن حوقل راجع به اسپانیا و اوضاع عمومی مسلمین آنجا

۲۷۱

وضع عمومی فتوحات اسلامی و نتایجی که از آن بدست آمد

۲۷۴

- ۲۷۶ مسلمانان مجار و هنگری
- ۲۷۸ بازگشت بسخنان رینو خاور شناس فرانسوی
- ۲۸۴ خرافاتی که اروپائیان به مسلمانان نسبت داده اند
- ۲۹۰ غنائم جنگ - اسیران جنگی
- ۲۹۲ رفتار مسلمانان با زنان اسیر
- ۲۹۳ بردگی از نظر اسلام
- ۲۹۷ رفتار اروپای مسیحی با اسیران مسلمین
- ۳۰۳ حکومت مسلمانان در فرانسه
- ۳۰۴ سیاست دینی مسلمانان در فرانسه
- ۳۰۶ مالیاتی که به مسیحیان اروپا تعلق می گرفت
- ۳۰۷ اسامی مسیحیان در نظر مسلمین عرب
- مسلمانان به چه زبانی با ملل اروپا سخن میگفتند ؟
- ۳۰۹ وضع روحی مسلمانان و اروپائیان در فرانسه و ایتالیا و جزیره کرت و سیسیل
- ۳۱۱ آثار تمدن اسلامی در اروپا
- ۳۱۲ آثار تاریخی مسلمانان در فرانسه
- ۳۱۵ کشاورزی و درخت کاری مسلمین در فرانسه
- ۳۱۶ اسب ورقص عربی در فرانسه !
- ۳۱۷ دودمانی که میگویند ریشه عربی دارند
- ۳۱۹ بازماندگان مسلمانان چگونه از فرانسه و اسپانیا خارج شدند ؟
- ۳۲۱ تأثیر ادبیات و روحیات مسلمانان در مردم فرانسه
- کتاب جنگهای مسلمانان در سویس در اواسط قرن دهم میلادی - تألیف دکتر فردینا دکلر
- ۳۲۶ آثار نوشته های عربی در کاپسای پطرس موننجوکس
- ۳۴۴ نامهای عربی در سویس
- ۳۴۵ حصارها ، راهها ، غارها و غیره که از زمان مسلمانان در سویس مانده است
- ۳۴۹ سکه های اسلامی در سویس
- ۳۵۲ لباس های عربی در سویس
- ۳۵۷ نظری به سرگذشت مسلمانان در سر زمین والیه سویس
- ۲۶۶ فتح جزیره مالت توسط مسلمانان
- ۳۸۰ جنگهای مسلمانان در اروپا و جزائر دریای مدیترانه
- ۳۸۴ ظهور دولت فاطمی در آفریقا
- ۳۹۳ نوشته های عربی در روی قبور مسلمانان جزیره مالت

فهرست موضوعاتی که توسط مؤلف در پاورقی آمده است

۲۸	دومورخ دیگر غیر از رینو که تاریخ فتوحات اسلامی نوشته‌اند
۳۱	تاریخ فرانسه بقلم گودمار که مسعودی دیده است
۳۷	معرفی کتاب نفع الطیب تلمسانی
۳۸	مستند رینو در تاریخ بربرهای افریقا
۴۱	طارق بن زیاد و موسی بن نصیر به اسپانیا میروند
۴	یکنفر از صحابه پیغمبر و دو نفر از تابعین وارد اسپانیا شدند
۴۳	شکیب ارسلان در سر قسطه
۵۴	دوزی خاور شناس هلندی و کتاب اخبار مجموعه
۵۵	جنگ عبدالملک بن قطن و قتل او بدست اهل شام
۵۹	مورخان عرب سمح بن مالک را نکوهش میکنند
۶۳	وضع ناهنجار عرب های غرناطه
۶۵	کینه توزی های اعراب یمنی و شامی
۶۹	چگونه اسامی عربی و فرنگی تحریف میشود ؟
۴	سخنی از تاریخ کندی اسپانیائی
۷۳	گفتار مسعودی راجع به سقوط مسلمانان اروپا
۷۶	شهادت سمح بن مالک بگفته ابن عمیره ظبی
۴	واقعه بعد از او بگفته اسقف باجه
۷۷	عنبسه کلبی حکمران اسپانیا بنقل بغیة الملتس
	تعصبهای نا بخردانه اعراب و بربرهای اندلس
۸۸	که منجر به ضعف آنها و تقویت دشمن گردید
۹۱	بانی پل معروف قرطبه کیست ؟
۴	قطع اشجار و سوزاندن زراعت و خرابی خانه‌ها در چه زمانی انجام می‌گیرد
۴	پیغمبری که در میان یهود سوریه برخاست
۹۲	یحیی بن سلمه از طرف حکمران افریقا بحکومت اندلس میرسد
۴	نیز تحریف کلمات عربی و فرنگی
۹۴	عثمان بن ابی سفه و حذیفه بن احوص حکمرانان اندلس
۴	سه تن از فرمانروایان مسلمان اسپانیا
۹۷	شهرباب در اسپانیا ، یا فرانسه بود ؟
۹۸	جنگ عبدالرحمن و دوک اکیتانیه در کجا بود ؟

- ۱۰۰ محل پیکار عبدالرحمن و شارل مارتل
۱۰۳ عقبه بن حجاج سلولی بحکومت اسپانیا میرسد
۱۱۸ چند تاریخ اروپائی که از جنگ مسلمانان و فرانسه سخن گفته اند
۱۲۱ نامه اسقف بونیفاس به پادشاه انگلیس
سرکشی بربرها موجب از دست رفتن قلمرو اسلامی
۱۲۵ در فرانسه و سویس و اسپانیا و ایتالیا گردید
بازگشت عبد الرحمن حکمران ناربون بگفته ابن قوطبه
وضع عمومی مسلمانان ناربون بنقل دومورخ اروپائی
۱۲۶ عبدالرحمن اموی و اشتباه نام وی با ابن مغیث در نزد اروپائیان
۱۲۷ پایان کار مسلمانان در جنوب فرانسه و سویس
۱۲۹ علت عقب ماندگی مسلمانان در اروپا چه بود ؟
۱۳۱ نبرد سلیمان کلبی و ثعلبه بن عبد و ماجرای اسف بار آنها
۱۳۴ علاء بن مغیث یحصبی حکمران منصور عباسی در افریقا
و جنگ او و عبدالرحمن اموی و شکست قوای بنی عباس
۱۳۶ بزرگان نصارا نام عربی روی خود می نهند
۱۳۷ امیر خائنی که به شارلمانی پادشاه فرانسه پیوست
۱۳۹ زدو خورد حسین بن یحیی و عیسون بن سلیمان در سرقسطه
۱۴۰ مسلمانانی که مسیحی شدند چه کسانی بودند ؟
۱۴۲ خواستگاری عبدالرحمن اموی از دختر شارلمانی
۱۴۸ رینو فرمان هشام خلیفه اندلس راجع به جهاد را نقل میکند
۱۵۱ خدمات و جنگهای هشام در اروپا بنقل نفع الطیب
۱۵۱ اسناد رینو بیک تاریخ عربی ملحق به جغرافی ابوالفداء
حکم بن هشام کشور را اداره میکند ولی در جنگ باعمویش
۱۵۳ دشمن بیدار میشود و روی به شهرهای مسلمین می گذارد
۱۵۵ پیکار حکم با پادشاه فرانسه و فتوحات وی
شهر وشقه و دانشمندی که از آنجا برخاستند
۱۵۷ بنقل یاقوت حموی در معجم البلدان سقوط برشلونه
۱۶۰ روابط شارلمانی و هارون الرشید
۱۷۰ جنگ دریائی مسلمانان و مردم بندر جنوا واقع در ایتالیا
۱۷۱ بازماندگان مسلمانان عرب در ایتالیا و جزیره ساردنی
۱۸۴ موسی حکمران طلیطله فتوحات مسلمین را در خاک فرانسه گسترش میدهد
۱۸۵ اهالی و کشیشهای جنوا با سپاهیان مسلمین جنگیدند

- ۱۹۶ قتل بهار فکتس کشیش معروف
۱۹۷ زنان مسیحی نسبت به اسلام سخت متعصب بودند
۱۹۷ جزیره کورسی مسقط الرأس ناپلئون
۱۹۹ مبالغات زیادی که در روایات اروپائیان است
۲۱۵ لیوت پراند مورخ معروف
۲۲۷ قانون دولت عثمانی و مجازات کسی که به پیغمبر یا قرآن ناسزا بگوید
۲۴۳ مجموعه پرلندی‌ها چه کتابی است ؟
۲۵۳ شهادت منصور عامری قهرمان مسلمین
۲۵۴ تشکیلات سواره نظام از مسلمانان در اروپا ماند
۲۷۰ عبدالملک پسر منصور عامری نیز سرداری بزرگ بود
توصیف سربازان فرانسه و جلاله یعنی مردم شمال اسپانیا
۲۷۱ آنچه موسی بن نصیر در سرزمین فرانسه دید (بر فرض صحت)
۲۷۹ یهودیان بردگان اروپائی را اخته میکردند
۲۸۱ از میان صقالبه (اسلاوها) نوابغی برخاستند
۲۸۵ اروپائیان پیغمبر اسلام را بت پرست معرفی کرده‌اند !
۲۸۹ طرز لباس و سلاح مسلمانان در اروپا
۲۹۱ بردگانی که میتوانند خود را آزاد کنند
خاندانی که در فرانسه و سویس ریشه عربی و اسلامی دارند
۳۰۱ ابوزید دانشمند بزرگ سویسی که اصلاً مسلمان بوده است
۳۰۴ متجاوز به زن مسلمان شوهر دار باید بقتل رسد
۳۰۵ تنها مسیحیان کوه‌های لبنان اجازه نواختن ناقوس داشتند
۳۱۲ آثار تمدن اسلامی در فرانسه بنقل دالماس استاد دانشکده پزشکی مونت پلیم فرانسه
۳۱۵ برج‌های دیده بانی مسلمین در سواحل فرانسه و اسپانیا
۳۲۸ تقاضای امپراطور آلمان از عبدالرحمن ناصر
۳۰۰ خرافاتی که رجال کلیسا بنام اسلام شایع ساختند
تسهیلاتی که پادشاه انگلیس برای عبور رعایای خود
در گذرگاه‌های سلسله جبال آلپ بعمل آورد
۳۳۲ هوگو پادشاه پروانس گذرگاه‌های آلپ را به مسلمانان می‌سپارد که از عبور
سپاهیان برنگار پادشاه ایتالیا جلوگیری بعمل آورند
۳۳۸ داستان کشیش مایول در کتاب کلر
۳۴۲ اشتباه کلر در ضبط بعضی از الفاظ عربی
۳۴۶ مورد معنی مغربی است که در جنوب فرانسه تلفظ میشود
۳۴۷ اسامی عربی در فرانس کونته
۳۴۹

فهرست موضوعاتی که توسط مترجم در پاورقی آمده است

۲۱	تألیف کتاب به هنگام آزادی ممالک عربی
۳۲	کتابخانه اسکوریال
۴۰	نخستین افسر مسلمانی که به اسپانیا حمله برد
۴۷	دکتر گوستا ولوبون فرانسوی راجع به موسی بن نصیر چه مینویسد ؟
۵۸	چرا اسلام در اروپا باقی نماند ؟
۶۳	کشمکش عرب یمنی و شامی
۷۹	داستان افسانه ای دادون
۸۱	کوسه وریش پهن
۸۲	داستان ساختگی دیگر توسط پدران روحانی
۸۶	اسلام به پیروان ادیان آسمانی آزادی داده
۹۹	صف آرائی سپاهیان اسلام و فرانکها
۱۰۵	شارل مارتل کیست ؟
۱۰۷	غافقی منسوب به کجاست ؟
۱۰۹	شاهزاده فرانسوی به عقد چه کسی درآمد ؟
۴	همکاری دوک اکتانیه با مسلمانان و دفاع رینو از وی
۱۱۵	پیکار تور آخرین نقطه پیشرفت سپاه مسلمین بود
۴	بلاط الشهداء چه معنی دارد ؟
۱۳۱	چرا عبدالرحمن اموی را (الداخل) میگویند؟
۱۳۲	کم‌رشدی اعراب پیروان بنی امیه باعث وقفه اسلام در اروپا گردید
۱۴۰	کشته شدن رولاند قهرمان فرانسوی بدست مسلمانان
	ارزش حماسه‌های اروپائیان در جنگ با مسلمانان و نوحه سرائی‌های
۱۵۲	پدران روحانی درویرانی دیرها توسط آنان
۱۵۸	هیئت اعزامی شارلمانی پادشاه فرانسه به دربارهارون الرشید
۱۵۹	دوستی پادشاه اسلام با سلاطین مسیحی برخلاف قرآن
۴	مراتب دوستی حکمران مسلمان نسبت به امپراتور فرانسه
۱۶۸	ناوگان جنگی اسلام در شرق و غرب
۱۶۹	دارالصناعه کارخانه کشتی سازی مسلمین
۱۷۱	سفرای شارلمانی در دربار پادشاه اغلیبیا افریقا
۱۷۲	اصطلاح راهزنان دریائی و تعبیر اروپائیان از نیروی مقاوت ملی ملل اسلامی
۰۷۱	نامه‌لوثی پسر شارلمانی به اسقف‌ها و مردم «مارده»

- ۱۸۴ زنان راهبه از ترس سربازان مسلمان بینی‌های خود را بریدند !
- ۱۹۳ اهل ذمه کیست ؟
- ۲ گرفتن جزیه از اهل کتاب بگفته خاورشناس اروپائی
- ۲۳۰ فتح پروونس از نظر اصطخری وابن حوقل پنهان نمانده است
- ۲۴۲ رینو ماجرای سفیر فرانسه را از شاگرد او نقل میکند
- ۲۴۳ صحنه سازی‌های مورخان اروپائی
- ۲۶۶ فرمانده خائن و نتیجه خیانت او
- ۲۶۸ فتور وضعف مسلمانان در نتیجه دوری از مبانی دینی
- ۲۷۰ پرت سارازین - یابندر مسلمانان
- ۲۷۵ توضیح درباره برخورد سربازان اسلام و فرانسه
- ۳۱۷ معلوم نیست که اسحاق نسبت به اسماعیل امتیازی داشته است
- ۳۲۳ معلوم میشود رقص هم از شرق بغرب رفته است
- ۳۲۴ بزرگترین رویدادهای فرانسه حملات مسلمانان به آنکشور بوده است
- ۳۳۰ مورخان مغرض اروپائی جنگهای مسلمانان را چگونه تلقی کرده‌اند ؟
- ۳۴۰ وقتی قلم در کف دشمن باشد
- ۳۴۵ سلسله جبال آلپ در کشورهای اتریش و فرانسه و سوئیس و ایتالیا
- ۳۵۲ اسامی امرا و خلفا بر روی سکه‌های اسلامی در سوئیس
- ۳۶۷ دائرةالمعارف اسلامی و نقائصی که راجع بمذهب شیعه دارد
- ۳۸۴ میزان عناد و تعصب نویسندگان سنی نسبت به موجودیت شیعه
- ۳۸۸ تعصب جاهلانه اهل تسنن نسبت به پیروان اهل بیت عصمت
- ۳۸۷ نویسندگان سنی شیعیان را بجرم تشیع بدینگونه یاد میکنند
- ۳۸۹ تعصب نابخردانه اهل تسنن باعث سقوط مراکز اسلامی در اروپا گردید
- ۳۸۹ سنی مسلمان است ولی شیعه مسلمان نیست ؟
- ۳۹۰ مورخان سنی و غرض ورزی آنها
- ۳۹۴ ظهور فاطمیان چه ربطی به زوال مسلمانان در اروپا دارد ؟
- ۳۹۹ کتیبه‌های قبور مسلمانان جزیره مالت
- ۴۰۰ غلطنامه
- آثار چاپ شده مترجم کتاب

فهرست اسامی کسان و اماکن و کتابها که در پاورقی توسط مؤلف و مترجم
شناسانده شده است

۲۰	احمد بالا فرج - محمد فاسی
۲۲	جزیره خضرا
۲۴	صبح الاعشى
۲۵	لوئی نهم
۲۶	جوزف رینو
۲۷	فردیناد کلر
۲۸	نوستری - استرازا
۲۹	بورگونیا - اکتانیا - وزیگوت - لانگدوک - پروونس
۳۰	مسعودی مؤلف مروج الذهب
۳۱	گودمار اسقف جیرون
۳۱	فرانک یا فرنگ
۳۳	موراتوری مورخ ایتالیائی
۳۳	الدون بوکیه
۳۵	سلسله مرا بطین و چگونگی تحریف حقایق توسط اروپائیان
۳۷	نفع الطیب تألیف مقری تلمسانی
۳۹	موسی بن نصیر
۳۹	رود ریگ پادشاه وزیگت
۳۹	رود سیلون - لاندوک - پروانس
۴۰	طریفه بندری بنام طریف نخعی از افسران موسی بن نصیر
۴۲	مارده - سرقسطه
۴۴	سلسله جبال آلپ
۴۵	تلمسان
۴۶	ابن خلدون
۴۷	برسلونه (برشلونه)
۴۸	طرابلس - طنجه
۵۲	ایوب بن حبیب و قلمه اودراسپانیا
۵۲	ایزیدور اسقف باجه
۵۶	رودریک شمینیس و تاریخ او
۵۷	اسامی شهرهای «سپتمانیه»

۵۷	کلویس - پادشاه فرانسه
«	نیز در باره «فرانک»
«	پادشاهان اواخر دولت میرو فنجی فرانسه
۵۸	گل - قلمروی از فرانسه
۵۹	رود «رن» و موقعیت آن
۶۰	صخره اوینیون
۶۰	لیون از شهرهای فرانسه
۶۴	یحیی بن حرث حکمران بلکوک ریه
«	صمیل پسر شمر بن ذی الجوشن
۶۸	خیابان «زاما» بنام سمح بن مالک خولانی در نار بون فرانسه
۶۹	آلوا سرزمین باشکنسها
«	گالیسیا یا جلالقه
۷۰	جیرونده از ایالات جنوب فرانسه
«	بریتانیه ایالتی در مغرب فرانسه
۷۱	استرگا - از شهرهای جلالقه واقع در شمال اسپانیا
۷۲	اویدو
«	بلای - حکمران مسیحی که برای اولین بار دم از استقلال زد
«	جیرون از شهرهای برشلونه
۷۳	نویری مؤلف نهایة الارب
۸۳	وین
۸۴	ماکون - شالون - بون - فرانک کویته - وجس
۸۵	سنس
۹۸	ناوار
«	بور دوکس
۹۹	تور
۱۰۰	پواتیه
۱۱۱	رود دانوب
«	رود الب
۱۱۷	کتالونیا - کتالان
«	فریسنس - مردمی از نژاد آلمان

۱۱۹	ذوفینی - پی مون
۱۲۰	آگد - نیم - ماجلون
۱۲۱	سین موریس
۱۲۲	اوکسیر
۱۲۳	قرطاجنه - قیروان
۱۳۲	ابره
۱۳۳	ناصره
۱۳۵	تلوزه
۱۳۸	طرگونه
۱	وستفالیه
۱۴۵	طلیطله
۱	لیون از شهرهای اسپانیا
۱۴۶	توفیلس - امپراطور بیزانس
۱۹۰	سرزمین بزرگ کجا است ؟
۱۹۷	جزیره سردانیه (ساردنی)
۱	جزیره کورسیکا (کورسی)
۲۱۵	لیوت پراند مورخ مشهور
۱	سان موریس
۲۱۶	گریسون
۲۲۱	روتبلاس
۲۳۵	صقالبه (اسلاوها)
۲۳۷	ابوالفرج اصفهانی
۲۴۳	غاب - مرکز ایالت الب شمالی
۲۴۹	غیابه - بندر الجزائر - قسنطینه
۲۵۰	عنصره - عید مسیحیان
۲۷۲	ابن حوقل - جغرافی دان مسلمان
۲۷۵	ساره - هاجر
۲۷۹	واندال - ملت جرمنی اسلاوی
۲۸۱	لورین
۲۸۴	ابن قوطیه

۲۸۶	بت سومنات
۲۹۱	آرل از شهرهای جنوب فرانسه
۴	بندرمارسی
۳۰۰	رینه - دوک انجو پادشاه فرانسه
۳۱۶	قطران
۳۳۴	رودخانه «راین»
۳۳۹	ایالت «واد»
۴	دریاچه کونستانی یا بودن
۳۴۶	هیتزیگ خاور شناس سویسی
۴	مشابل چیست ؟
۳۴۷	مورو
۴	ویوی
۳۴۸	باسل یا بال
۳۵۰	پرنس لوئی - نصر بن حبیب - هرثمه - یزید بن حاتم
۳۵۱	سرسلسله ادریسیان
۳۵۴	پالرم مرکز سیسیل
۳۵۴	رجر پادشاه سیسیل
۳۵۵	فردریک دوم امپراطور آلمان
۳۷۳	غرانیق
۳۸۱	حسان بن نعمان غسانی
۳۸۳	پروونس
۳۸۹	جوهر سردار بزرگ شیعه بانی شهر قاهره و جامع ازهر مصر
۳۹۰	سلسله صنهاجیه
۳۹۲	عبدالمؤمن بن علی

برخی از کتاب‌ها که در ترجمه و نگارش مقدمه و پاورقی
این کتاب مورد استفاده مترجم بوده است

- | | |
|---------------------------|-------------------------------|
| دکتر گوستاو لوبون فرانسوی | ۱ - تمدن اسلام و عرب |
| فلیب حتّی | ۲ - تاریخ عرب |
| هندریک ویلم وان لون | ۳ - داستان بشر |
| چمبر انگلیسی | ۴ - فتوح العرب |
| لوئیس معلوف | ۵ - المنجد |
| جمعی از خاورشناسان | ۶ - دائرة المعارف اسلامیه |
| | ۷ - دائرة المعارف بریتانی |
| | ۸ - تورات |
| | ۹ - اناجیل چهارگانه |
| خیرالدین زرگلی | ۱۰ - الاعلام |
| جواهر لعل نهرو | ۱۱ - نگاهی به تاریخ جهان |
| جرجی زیدان | ۱۲ - تاریخ تمدن اسلام |
| محمد عبدالله عنان | ۱۳ - الآثار الاندلسیه الباقیه |
| حسن عمید | ۱۴ - فرهنگ عمید |
| | ۱۵ - فرهنگ عمید - جغرافیا |
| | ۱۶ - مجله مکتب اسلام |
| رنه گروسه فرانسوی | ۱۷ - چه میدانم - جنگهای صلیبی |
| آلبرماله | ۱۸ - تاریخ قرون وسطی |

